سفرنامهٔ مارکوپولو



با مقدمه

جان ماسفیلد

ترجمهٔ

حبیب‌الله صحیحی



انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۲۷۱

مجموعهٔ معارف عمومی
۶۰



از این کتاب دوهزار نسخه روی کاغذ ۸۰ گرمی
در شرکت سهامی افست به طبع رسید.

مجموعهٔ معارف عمومی
شماره ۶۰

سفرنامهٔ مارکوپولو

با مقدمهٔ
جان ماسفیلد

ترجمهٔ
حبیب‌الله صحیحی



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۵۰

غرض از انتشار مجموعهٔ معارف عمومی این است که یك رشته کتب ارزنده در فنون مختلف علوم و معارف به معنی وسیع آن که برای تربیت ذهنی افراد و تکمیل اطلاعات آنان سودمند باشد به تدریج ترجمه شود و در دسترس طالبان قرار گیرد.

امید می‌رود که این مجموعه در مزید آشنایی خوانندگان با جهان دانش و مسائل علمی و فرهنگی دنیای امروز مؤثر واقع شود و فرهنگ دوستان و دانش پژوهان را به‌کار آید.

ا. ی.

فهرست مندرجات

مقدمه

مارکوپولو، نویسنده این سفرنامه درسال (۱۲۵۴میلادی) در ونیزمتولد شد. وی پسر نیکولوپولو[1] تاجر معروف ونیزی بودکه باقسطنطنیه داد وستد داشت. در سال (۱۲۶۰) نیکولو بابرادرش مافیو[2] بعزم‌تجارت بسمت‌دریای سیاه وشبه‌جزیره کریمه رهسپارشدند ولی دراثر اتفاقاتی‌نتوانستند به‌ونیز برگردند. از اینرو ناگزیر راه‌مشرق‌را پیش‌گرفتند وآنقدر رفتند تابه‌پکن پای‌تخت‌قوبیلای‌قاآن، خان‌بزرگ رسیدند. بعدازچندسال با پیغامهائی برای پاپ بغرب مراجعت کردند و در (۱۲۶۹) وارد ونیز شدند. نیکولو ومافیو دوسال درونیز مانده مجدداً قصد سفربچین نمودند. درین‌موقع مارکوپولو[3] رانیزکه هفده سال‌داشت باخود بردند. سه‌سال ونیم تمام‌طول کشید تا مسافران دوباره بدربارخان رسیدند. خان آنهارا باکمال مهربانی پذیرفت مخصوصاً به‌مارکوی جوان خیلی ملاطفت کرد. طولی‌نکشیدکه مارکوپولو بزبان و عادات وآداب تاتارها آشناشده، ازطرف خان بمأموریت‌هائی بایالات دوردست چین رفت. هرچه از عادات غریب مردم این قسمتها دید دقیقاً یادداشت کرد، و وقتی آنهارا برای خان توصیف وتعریف‌نمود سبب سرور بی‌منتهای او گردید.

محتملا دریکی ازین سفرها مارکو تا ایالات جنوبی هند رفته‌است. بعد از هفده سال خدمات صادقانه در دربارخان، سه‌مرد ونیزی میل‌کردند بزادگاه خود برگردند ولی قوبیلای قاآن راضی نمیشد و اجازه نمیداد. از اتفاق، درهمان ایام

۱ـ Nicolo Polo　۲ـ Maffeo　۳ـ Marco polo

سفیرانی ازجانب ارغون، ایلخان ایران، بدربار رسیدند و دختری‌را از خاندان امپراطوری برای ارغون خواستگاری نمودند. قرار شد اینان از راه دریا بایران برگردند، زیرا راه خشکی نا امن وخطرناك وطویل بود. سفیران استدعاکردند «پولوها» که ملوانان ماهری بودند نیز همراه‌آنها بروند. این دفعه خان بزرگ، برخلاف میل‌باطنی، ولی بخاطردخترکه بسلامت بمقصد برسد، اجازهٔ مسافرت داد. مسافرت مزبور تا ایران دوسال‌طول‌کشید. متأسفانه هنگام رسیدن مسافران، ارغون درگذشته‌بود ناچاردختررا بدست پسرش سپردند. بالاخره، پولوها پس از انجام این مأموریت مهم، با خیالی آسوده از راه ایران و ارمنستان به‌ونیز مراجعت کردند و آن در سال (۱۲۹۵) میلادی بود.

مارکوپولو مدت‌زیادی میان‌خویشان‌خودنماند زیرا ونیزباژن درحالت‌جنگ بود. و چون خانواده پولوغنی و ثروتمند بودند ملزم بودند یك‌کشتی برای جنگ تجهیزنمایند. مارکوپولو بفرماندهی‌آن منصوب‌گشت. ولی بحریه ونیزازبحریه ژن شکست‌خورد (۷ سپتامبر ۱۲۹۶). ومارکوپولوگرفتار وزندانی‌شد. سه‌سال در زندان ژن ماند ودرآنجا برای‌رفع‌بیکاری بافرانسه مغلوطی‌خاطرات و یادداشتهای خودرا بهمزندانی‌خود از اهل پیز بنام روستی‌جیلو[1] دیکته‌کرد. وقتی اززندان خلاص شد به‌ونیز برگشت (سال ۱۲۹۹) و ازقرارمعلوم چندی‌بعد ازدواج کرد. در۹ ژانویه ۱۳۲۴ چون درخود احساس ضعف فوق‌العاده مینمود وصیت‌نامه‌ای نوشت وهرچه داشت بزن وسه‌دخترش بخشید. اندکی‌بعد ازآن درگذشت ودر ونیز بیرون کلیسای سان‌لرنگو[2] مدفون شد. نقطهٔ حقیقی‌آرامگاه او نامعلوم و تصویر صحیحی هم ازاو باقی نمانده‌است. بعدها چند تصویر خیالی، مانند تصاویر کریستف‌کلمب، از او درست‌کردند.

***

۱ـ Rustigielo   ۲ـ San Lorengo

سفرنامه مارکوپولو یکی ازبزرگترین سفرنامه‌هائی است‌که تابحال برشته تحریر درآمده وحتی هنوز پس ازگذشت شش‌قرن ونیم‌کتاب اوبرای مطالعه در جغرافیا وزندگی‌مردم‌آسیای مرکزی وکشور وسیع‌چین مأخذ ومدرك معتبری‌است. البته بعضی‌ازنقاط وامکنه‌ای راکه ذکر کرده بسختی میتوان با نامهائی‌که امروز بدان‌مشهورند تطبیق‌کرد، ولی‌سرهنگ یول[1] بازحمات‌بسیار توانسته بیشتراشکالات را مرتفع ودرنتیجه بسیاری ازگفته‌های اورا تأیید و تثبیت نماید. این‌کتاب همیشه برای‌جغرافی‌دانان ومورخان ومحصلان رشته‌های مربوط باوضاع‌اجتماعی قدیم‌آسیا مدرك معتبرمفیدی‌بوده، وازبرای خوانندگان عادی‌نیز دارای‌لطف یك‌رمان‌مشغول‌کننده می‌باشد.

جان ماسفیلد

۱- Yule

خطسیر برادران پولو و مارکوپولو

در سال (۱۲۶۰) میلادی هنگامیکه نیکولوپولو پدر مارکوپولو ومافیوپولو عموی او، قسطنطنیه را بقصد تجارت ترك کردند، قصد نداشتند از حدود شمالی دریای سیاه دورتر بروند. ابتدا به سلدایا[۱] که درآن زمان شهرتجارتی مهمی بود پیاده شدند. از سلدایا متوجه (شمال ـ شمال شرق) شده بشهرهای سارا[۲] (واقع در کنار رود ولگا) وبلغار رفتند. درین شهر یك سال مانده سپس راهجنوب پیش‌گرفتند و از فاصله کمی از اوکاکا[۳] گذشتند، درحالیکه همواره ازکنارساحل شمالی بحرخزر پیش میرفتند پس‌از شصت روز راه پیمائی به بخارا رسیدند. باز درین شهر سه سال تمام متوقف شده، اوقات خود را بکسب و تجارت مشغول داشتند. بعد با عده‌ای ازگماشتگان خان بزرگ بطرف شمال به اترار[۴] و از آنجا یکسر بدربار خان نزدیك پکن رهسپار گشتند. درمراجعتشان به لایاس[۵] که درارمنستان در کنارساحل دریاست رسیدند. از لایاس بترتیب به عکا[۶] بعد بهنگرپون[۷] در رومانی و بالاخره به ونیز که زادگاهشان بود رسیدند و تقریباً دوسال در آنجا اقامت‌گزیدند.

در اواخر سال (۱۲۷۱) برای بار دوم بار سفر بربسته بسمت شرق یعنی‌پکن حرکت کردند این دفعه مارکوپولوی جوان (پسر نیکولو) را نیز همراه بردند. از راه عکا به بیت‌المقدس رفتند تا کمی روغن مقدس برای خان بارمغان برند چون بنا بود حامل نامه‌هائی هم از طرف نمایندهٔ پاپ برای خان باشند مجبور شدند

۱ـ Soldaia ۲ـ Sara ۳ـ Ucaca ۴ـ Otrar
۵ـ Layas ۶ـ Acre ۷ـ Negropont

مجدداً بعکا برگردند.

از عکا متوجه لایاس گشتند ولی هنوز بآنجا نرسیده، پاپ جدید دوباره آنها را بنزد خود احضار کرد، وآنچه خان بزرگ از او خواسته بود (یعنی اعزام عده‌ای مبلغ مسیحی به چین) همراه آنها کرد. سپس دسته‌جمعی بسمت لایاس رفتند که در آنزمان‌شهری بزرگ ومرکزتجارت ادویه و پارچه‌های زربفت بود. از لایاس بسمت ترکمنستان رهسپار شده از قیصریه به سیواس و از آنجا به ارزنجان رسیدند بعد از کوه آرارات گذشته در کنار رود دجله خود را به بنداس[1] رساندند و ظاهراً از بنداس سفری بیهوده از راه تبریز ویزد وکرمان بخلیج فارس وبه هرمز نموده‌اند گویا قصد داشتند از آنجا با کشتی بمسافرت خود ادامه دهند ولی این مسافت را ممکن‌بوده در مدتی کمتر ویا سرعتی بیشتر ازراه دجله و بصره وکیش‌به هرمز بپیمایند. پس‌از اینکه از هرمز خوب دیدن کردند، از راه دیگری بکرمان برگشته، ازصحرای نمك بخراسان و بعد به‌بدخشان رسیدند. ممکن است در اینجا سفرشان بواسطهٔ ناخوشی مارکوپولو یك سال به تعویق افتاده باشد. پس از ترك بدخشان از راه پامیر به کاشغر، و از راه ختن که درآن زمان هنوز زیرشن مدفون نشده بود بصحرای گبی رفتند. صحرای گبی مانند همهٔ صحراهای بی‌آب وعلف، مشهور بودکه «مسکن ارواح خبیثه است و مسافران را در میان خود گمراه وهلاك میسازد». پولوها صحرای گبی را درمدت سی‌روز طی‌کرده ودرهر واحه‌ای‌که‌مختصر آبی در آن یافت میشد شب‌را بسر می‌آوردند بعد بچین وارد شدند در شهر کانچو[2]، که یکی از اولین شهرهای چین است، احتمالا یك سال اقامت گزیدند ممکن است این اقامت هنگامی که آنان در خدمت قوبیلای قاآن بوده‌اند اتفاق افتاده باشد. سپس از ایالت شن‌سی[3] و شان‌سی[4] گذشته بالاخره به‌کی‌پینگ‌فو[5] که محل

۱ـ Bandas ۲ـ Kan chau ۳ـ Shen _ si
۴ـ Shan _ si ۵ـ Kai _ ping _ fu

اقامت تابستانی قوبیلای بود رسیدند. در مراجعت از بندر زیتوم[1] واقع در ایالت فوکین راه افتاده درحالیکه همواره نزدیك ساحل کشتیرانی می‌کردند از خلیج تنکن عبورکرده تا به چامپا، جنوب شرقی کامبوج وارد شدند. ازچامپا که خارج شدند محتملا کمی در برنئو مانده ولی باحتمال قوی‌تر مستقیماً بجزیرهٔ «بین‌تانك» (در مدخل باب مالاکا[2]) و به سوماترا رفته‌اند. در ساحل شمال شرقی این جزیره، بعلت وزش بادهای موسمی مخالف، مجبور بیك توقف پنج ماهه شدند. ولی همینکه باد موافق وزیدن گرفت، از راه نیکوبار و جزایر آندامان به طرف جزیره سیلان رهسپار شدند. بعد کشتیهای خود را متوجه ساحل کرماندل[3] نموده شاید تا مدرس و ماسولیپاتام[4] روبشمال رفته باشند. در ساحل غربی هندوستان (طرفی که بمبئی در آن واقع است) از کنار ساحل بتدریج رو بشمال رفته تا محتملا حتی به سورت[5] که در خلیج کامبی[6] واقع است رسیده‌اند. ولی ممکن هم هست‌که توصیف و تشریح این صفحات تنها مبتنی بر شنیده‌های مصنف از ملوانان کشتیها بوده باشد، زیرا شرط عقل ایجاب می‌کرده است‌که کشتیهایشان ازسواحلی‌که پناهگاه‌دزدان دریائی بود احتراز جویند. مارکوپولو از عدن و از شهرهای ساحلی عربستان سخن بمیان میاورد ولی محتملاکشتیهای او به‌آن صفحات نرفته‌اند. آنچه مسلم است اینست‌که مارکوپولو و همراهانش به هرمز واقع در خلیج فارس رسیدند و از آنجا بخراسان رفته سپس از راه خشکی بمسافرت خود ادامه دادند و از ارمنستان وارد طرابوزان (در ساحل دریای سیاه) شدند. درآنجا کشتی گرفته اول به قسطنطنیه ونگرپون بعد به ونیز زادگاه خود رسیدند. ورود آنها به ونیز بسال (۱۲۹۵) میلادی بوده است.

۱ـ Zaitum ۲ـ Malacca ۳ـ Coromandel ۴ـ Masulipatam
۵ـ Surat ۶ـ Cambay

کتاب اول

پیش گفتار[1]

ای‌شما امپراطوران، پادشاهان، دوکها، کنتها، شوالیه‌ها وشما ای سایر مردم زمین هرگاه مایل بشناختن نژادهای مختلف بشری هستید و یا دوست داریدبدانید درمناطق شرقی کره مسکون چه نوع حکومت هایی وجود دارد و مردمشان چه‌نوع آداب واخلاقی دارند این کتاب را سراسر بخوانید زیرا درین‌کتاب‌مشخصات‌نژادی ومذهبی واجتماعی بعضی ملل‌بخصوص‌مردم ارمنستان، ایران، هندوستان‌وتاتارستان بتوسط مرددانا وعاقلی بنام (مارکوپولو)، مطابق آنچه دیده وشنیده، برشته تحریر درآمده است ازطرف دیگر بدنیست بدانیدکه ازابتدای خلقت حضرت آدم تابحال هیچ‌فردی از افراد بشر، متعلق بهر دوره و زمانی ویا معتقد بهر دیانت و شریعتی، نتوانسته است آنقدر اطلاعات‌که دراینجا توسط وی جمع‌آوری شده در یك‌جاگرد آورده باشد.

مارکوپولو پس‌از مراجعت بزادگاه خود همیشه آرزوداشت نتیجهٔ تحقیقات‌و مشاهدات خود را بصورت کتابی درآورد تاطالبان مطالب‌نو بتوانند از آن استفاده نمایند اتفاقاً این آرزو بدین نحو جامهٔ عمل پوشید که وقتی‌درسال ۱۲۹۵ میلادی[2]

۱ـ این پیش‌گفتار در اینجا ازمتن لاتین کتاب که توسط انجمن جغرافیائی فرانسه طبع ونشر شده ترجمه شده است. درنسخ قدیم ترجمه‌های فرانسوی وهمچنین در بعضی نسخه‌های ایتالیائی نیز این پیش‌گفتار موجود است.

۲ـ در متون قدیم ترجمه فرانسه این‌کتاب، سال زندانی‌بودن مارکورا ۱۲۹۸ تعیین میکنند اما در ترجمه‌های ایتالیائی بیشتر تاریخ ۱۲۹۵ مضبوط ومذکوراست.

وی درزندان شهر (ژن) زندانی بود شرح سفر خود را برای یکی از همزندانیان خود که اهل (پیز) و نامش (روستی‌ژیلو Rustigielo) بود نقل‌کرد واو آنها را جمع‌آوری نمود و بعد بصورت کتابی منتشر ساخت این کتاب به سه بخش تقسیم شده است .

فصل اول

۱ـ لازمست خوانندگان محترم مستحضر باشندکه هنگامی که بالدوین دوم[۱] امپراطور قسطنطنیه بود (سال ۱۲۵۰ میلادی)[۲] و نمایندهای هم ازطرف رئیس‌جمهور ونیز در آنجا اقامت داشت، نیکولوپولو پدر مارکو ومافیوپولو عموی وی که هردو ازمردمان محترم ومطلع بودند بکشتی خود سوار شده، باکالا های گوناگون بطرف آن‌شهر بزرگ رهسپار شدند بعد بخاطر ازدیاد سرمایه خود، پس‌از مشورت بسیار چنین تصمیم گرفتندکه مسافرت خودرا از راه دریای سیاه تعقیب کنند[۳] در نتیجه مقداری جواهرات قیمتی خریدند و پس از چند روز کشتیرانی به بندری موسوم به سلدایا[۴] رسیدند بعد از آنجا با اسب بمسافرت‌خود ادامه داده تابه مقر برکای،[۵] یکی از رؤسای مقتدرکشور های تاتار غربی، وارد شدند برکای درنواحی (بلغار) و

۱ـ بالدوین دوم Baldwin II کنت فلاندر و پسرعموی لویی نهم پادشاه فرانسه است وی از ۱۲۳۷ تا ۱۲۶۱ سلطنت‌کرده وآخرین امپراطور لاتین قسطنطنیه است.

۲ـ هرچندکه تاریخ (۱۲۵۰) درتمام‌نسخ مطبوعه ذکرشده ولی محتمل‌است ناصحیح باشد. مطابق مندرجات‌کتب خطی‌که رونوشت‌آنها در موزه انگلستان موجود است ابتدای مسافرت پولوها ظاهراً باید سال (۱۲۵۲) باشد حتی نقل بعضی ازوقایع مینمایاند که عزیمت مسافرین ازقسطنطنیه چند سال دیرتر از نیمه‌قرن بوده وشاید زودتر ازسال (۱۲۵۵) نبوده‌است.

۳ـ چون ثروت وپیشرفت‌واهمیت سیاسی دولت ونیز مولود تجارت وبازرگانی‌آن بودشغل تجارت‌در نظرهمه مهم وشریف محسوب میشد وحتی اشراف واعیان آن‌کشور هم بشغل بازرگانی‌میپرداختند.

۴ـ سلدایا Soldaia درقرون وسطی نام محلی‌بود که امروزه به (سوداك Sudak) موسوم‌است محل مزبور در نزدیکی انتهای جنوبی شبه جزیره کریمه است و تمام بازرگانان ترك که بطرف نواحی شمالی میرفتند ویا مراجعت می‌کردند اول بدانجا وارد می‌شدند.

۵ـ Barka این شاهزاده تاتار جانشین و برادر (باتو Batu) پسر (توشی Tushi) که فرزند ارشدچنگیزخان بوده میباشد وی نواحی‌قپچاق، آلان، (روس Russ) وبلغاررا ازپدربزرگش بارث برده بود فوت وی در سال ۱۲۵۶ میباشد.

(آسارا)[1] اقامت داشت ودربین‌قبایل تاتار بسخاوتمندی وآزادمنشی مشهور بود، اواز ورودابن‌مسافران بی‌نهایت ابراز خوشوقتی نمود وآنها را با احترام کامل پذیرفت.

درمقابل، برادران پولو جواهرات‌خودرا عرضه‌کردند وچون دیدندکه‌شاهزاده خیلی از آنها خوشش آمده حاضر شدند آنها را برایگان پیشکش کنند. شاهزاده از سخاوت‌آنان بسیار درشگفت شد ونخواست که آنان درسخاوت ازاو سبقت‌گیرند پس دستور داد نه فقط دوبرابر قیمت جواهرات بآنها پرداخته شود بلکه هدایای قیمتی دیگری هم برآن‌اضافه‌گردد.دوبرادر یك‌سال درسرزمین این شاهزاده اقامت گزیدند وپس‌از آن بمراجعت بزادگاه خود مایل شدند اما این‌فکر بواسطهٔ جنگی که بین این شاهزاده و فرمانروای دیگری موسوم به‌هلاکو[2] درگرفت عملی نشد

درین جنگ خونین هلاکو فاتح شد ودر نتیجه جاده هائی‌که درسرزمین او واقع شده بود دستخوش هرج و مرج و ناامنی گشته‌وبرای برادران پولو غیر ممکن

۱ـ بلغاری‌که در اینجا اسم برده میشود اسم یك شهر و یك ناحیه وسیعی است در تاتارستان و در سمت شرق رود ولگا قرار دارد برای اینکه با بلغارستان واقع در غرب دریای سیاه اشتباه نشود آنرا (بلغار بزرگ) مینامند ـ (آسارا) همان شهر (سرای Sarai) است که درکنار شعبه شرقی رود ولگا قراردارد ـ شهر (هشترخان یا حاجی طرخان Astrachan) درهمین نقطه‌ای که فعلا شهر مزبور قراردارد واقع نشده‌بود. هشترخان وسرای هردو بوسیله تیمورلنگ در زمستان ۱۳۹۵ خراب وویران‌گشتند. شهر سرای قدیم درقرب هشترخان قدیم بنا شده‌بود.

۲ـ حاکم وفرمانروای این قسمت هلاکو یا (هلائو Halau) همان هلاکوی مشهور است که پسر تولی میباشد. تولی و برادرانش (باتوBatu) و(مونکو Mangu) و (قوبیلای) نوه‌های چنگیز-خان میباشندکه بر سرزمینهای معروف به‌تاتارستان شرقی حکومت‌داشت تاتارستان شرقی‌اصطلاحی نسبی است، زیرا حدود آن ازشرق ایران و خراسان تجاوز نمی‌کرد و ازاین جهت‌آنرا بدین اسم نامیده‌اند که بین آن و تاتارستان غربی (و یا صحیح‌تر تاتارستان شمال غربی) وجه تمایزی باشد زیرا تاتارستان غربی‌شامل منطقه‌ای بود که درمجاورت رود ولگا قرار داشت وتاحدود اروپا وحتی آن طرف‌تر گسترده میشد. هلاکو که از طرف برادر ارشدش مونکو بفرمانروائی ایالات جنوبی امپراطوری منصوب شده بود بزودی شهر قره قرم را ترك و با ارتش عظیم خود در سال ۱۲۵۵ از رود جیحون عبور کرد سال بعد فرقه اسمعیلیه را، که بنام «ملاحده» نیزمشهورند، برانداخت وبعدمتوجه شهر بغداد شده وآنرا درسال ۱۲۵۸ تصرف وغارت‌کرد ومستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی را نیز بقتل رسانید پس از مرگ مونکو، هلاکو رسماً فرمانروای مطلق ایران و عراق و خراسان شد باهمه اینها سر از اطاعت برادر خود قوبیلای که سمت بزرگ خانواده را داشت و در چین سلطنت میکرد نه‌پیچید وفات او بسال ۱۲۶۵ درپایتخت خود، شهر تبریز، واقع شد.

شدکه ازهمان راههائی‌که آمده بودند برگـردند. بـآنها سفارش شد تنها راه برای رسیدن به‌قسطنطنیه اینست‌که پیشتر بطـرف شرق جلـو رفته وسپس از بیراهه واز سرزمینهای مجاور مرزهای‌برکای طی طریق نمایند بنابرین‌آنها بطرف شهر اوکاکا[۱] که درسرحد دولت تاتارستان غربی بود رفتند بزودی این‌شهر را ترك گفته و باز هم جلوتر رفته وازرود سیحون‌گذشتندو بصحرای وسیع‌لم یزرعی رسیدندکه عبورازآن ۱۷ روز طول‌کشید درین‌صحرا[۲] نه‌شهری نه قصری ونـه بنائی‌دیده میشد فقط عده‌ای تاتار باگله‌های خود زیر چادر ها وخیمه ها زندگی میـکردند.

پس‌از عبور ازین صحرا بشهرآباد بخارا رسیدند این شهر یکـی از مهمترین وآبادترین شهر های ایران محسوب میشد و تحت حکومت شاهزاده‌ای بنام براق خان[۳] قرار داشت چون برادران‌پولو نمیتوانستند بیشتر بسفرخود ادامه دهندمجبور شدند سه‌سال درین شهر بمانند اتفاقاً درهمین اثنا شخص مهم و دانشمندی به بخـارا واردشد وی ازطرف هلاکو بسفارت بنزدقوبیلای قاآن[۴] که خان بزرگ وفرمانروای تمام تاتارها بود می‌شتافت و محل اقامت قوبیلای دراقصی نقطهٔ قـاره درجهتی میان

۱ـ Oukaka شکی نیست که (اوکاکا) همان (اکاك Okak) ابوالفدا است میتوان فرض کرد که خط سیرمسافرین درآنجا بطرف شهر (جائیك Jaik) در کنار رودخانه‌ای بهمین نام و پس ازآن بطرف جنوب شرقی یعنی بطرف رود سیحون متوجه بوده است.

۲ـ صحرائی که در اینجا ذکرشده صحرای (کاراك Karak) و در مجاورت رودخانه سیحون است مسافرین میبایست حتماً ازآن بگذرند تا به‌بخارا برسند.

۳ـ بنظر میآید که این شاهزاده همان شاهـزاده‌ای باشد که (پتیس دلاکروا ـ Pétus de la Croix) اورا (براك خان Berrac Con) و دکتـر هربلو Dr. Herbelot (بـاراك خان Barak Khan) مینامد وی نتیجهٔ **جغتای** دومین پسر چنگیز میباشد و اراضی ماوراءالنهر به ارث باو رسیده بود. او سعی‌کرد ایالت خراسان راکه جزء مستملکات آباقای Abaka پسرهلاکو بود ازاومنتزع نماید اما این‌باید اشتباه‌باشد زیرا بعقیده عموم‌مورخان مرگ‌وی درسال (۱۲۶۰) وتاریخ مرگ هلاکو در (۱۲۶۵) بوده‌است.

۴ـ مونکو، قوبیلای را ازجانب‌خود بسمت نیابت سلطنت درچین تعیین نمود و به‌هلاکو هم دستور داد هر جائی را از ایالات جنوبی آسیاکه بتواند تصرف کند حکومتش با خود او باشد بعد درسال (۱۲۵۸) بچین برگشت ودر (۱۲۵۹) درگذشت. درین موقع قوبیلای درایالت (هوکوانك ـ Hu-Kuang) اقامت داشت ومصمم بود پایتخت‌آن ایالت را بتصرف درآورد اما ناچارشد برای اطفای اغتشاشی که ازطرف برادر کوچکش (اریق بوکا) یا (آرتیک‌بوگا Artig buga) برپا شده بود←

شرق وشمال شرق بود[۱] این شخص تاآنوقت با هیچ ایتالیائی ملاقات نکرده وخوشوقت بودکه فرصت مجالست وگفتگو باکسانی پیدا کرده که بزبان تاتار هم آشنائی کامل دارند مدت چند روز باآنها معاشرت کرد و آداب ورفتارشان را نیکو و پسندیده یافت بدین مناسبت بآنها تکلیف کرد که همراه او بیایند وبحضور خان مشرف شوند وشك نداشت که خان بگرمی ازآنها پذیرائی خواهدکرد دوبرادر چون مطمئن بودند که مراجعتشان بوطن بواسطه ناامنی راهها خالی ازخطر نیست، باکمال میل پیشنهاد سفیررا قبول کرده متوکلا علی‌الله بهمراه او براه افتادند خط سیرشان ابتدا درجهت میان شمال وشمال شرق بود. دربین راه بعلت نزول برفهای سنگین و طغیان رودخانه ها مجبور شدند بعضی جاها معطل شوند باینجهت یك‌سال‌تمام طول‌کشید تاتوانستند بمقر امپراطور برسند (از چیز های‌جالب‌توجهی‌که توسط برادران پولومشاهده‌شده دراینجا عمداً ذکری بمیان نمیآید زیرا مارکوپولو درموقع لازم بشرح وبسط آنها خواهد پرداخت).

۲- برادران پولو به‌خان معرفی شدند وخان چنانکه عادت فطری او بود آنها را بامهربانی وعطوفت پذیرفت ودستور داد برای تفریحشان جشنهائی برپا کنند بعد ازآنها تحقیقاتی دربارهٔ ممالك غربی دنیا وهمچنین دربارهٔ امپراطور رومی،[۲] وسایر پادشاهان و فرمانروایان مسیحی بعمل آورد او میخواست ازدرجهٔ وسعت ممالك

←از آن محل برود بالاخره باقرار دریافت خراجی سالانه ازطرف (سونگ Song) فرمانروای چین جنوبی بطرف‌شمال رهسپارشد ودر (۱۲۶۰) درشهر (شانگ‌تو Shang -tu) بسمت خان‌بزرگ انتخاب شد واین‌محل هم پس‌ازآن اقامتگاه تابستانی اوگشت چنانکه میگویند وی تامدتی ازقبول این سمت خودداری میکرد تا اینکه قاصدی از طرف برادر بزرگترش هلاکو رسید و اورا تشویق بقبول امپراطوری نمود ظاهراً قاصد مزبور هنگامی که **نیکولوپولو** و **مافیوپولو** دربخارا بودند به‌بخارا وارد شد وبطوریقین این‌واقعه درحدود سال (۱۲۵۸) بود.

۱ـ این‌نشانی گرچه مبهم‌است ولی قطعاً نشانی‌ختا یاچین شمالی است‌که قوبیلای همیشه آنجا بوده. وبندرت ازآن غیبت میکرد.

۲ـ منظور امپراطوری‌است خواه یونانی ویا رومی،که در قسطنطنیه سلطنت میکرده‌است کشورهائی که فعلا جزء متصرفات ترکها درآسیای صغیرودر اروپا است دربین ملل‌شرق بنام (روم) ومردمشان بنام (رومی) مشهورند.

آنها، ازطریقه اجرای عدالتشان، ازطرز رفتار وسلوکشان بامردم در مواقع جنگ وبخصوص راجع به‌پاپ وکلیسا وطرز عبادت مسیحیان اطلاعاتی بدست آرد برادران پولو چون مردمی با سواد و با احتیاط بودند وبعلاوه بزبان تاتار هم آشنائی‌کامل داشتند توانستند درلفافه جملات متناسب وخوش‌آیند مطالب خودرا بیان نموده و یا بسؤالات جواب دهند؛ در نتیجه خان نسبت بآنها تکریم زیادنمود واجازه دادکه مکرر بحضورش باریابند بعداز مدتی پس‌از مشورت باوزرایش بآنها پیشنهاد کردکه بعنوان سفارت وبهمراه یکی ازصاحبمنصبانش به (رم) بروند وگفت‌که منظورش از اعزام آنها دوچیز است: اول‌آنکه ازپاپ تقاضاکنند صدنفر از مبلغین زبردست و ومتبحر خود را بچین‌بفرستد تا بتوانندمردم روشنفکر این‌کشوررا براه‌راست‌هدایت نموده بادلایل متین ومتقن ثابت‌کنندکه عقیده مسیحیت بالاتر ووالاترازسایر عقاید مذهبی ومبتنی برحقایق بیشتری است و همچنین بفهمانند که خدایان تاتار ها وبت هائی‌که درخانه‌های مردم مورد پرستش‌اند جزءِ اجنه وشیاطین هستند و مردم شرق بخطا آنها را موجوداتی الهی‌وآسمانی می‌پندارند. ضمناً‌هنگام مراجعت، به‌اورشلیم رفته واز روغن مقدسی‌که دائماً روی قبر حضرت عیسی (یعنی آن‌کسیکه‌او اوراناجی حقیقی وخدای واقعی میداند) میسوزد مقداری باخود بیاورند[1] بمجرد استماع این

۱ ـ غلوی‌که در بیانات قوبیلای راجع به بت‌پرستی تاتارها ویا مقام و درجه حضرت عیسی مشاهده میشود شاید ناشی ازتعصب دینی استنساخ‌کنندگان مسیحی باشدکه این گفته‌هارا اینطور شاخ وبرگ داده‌اند. دراینکه قوبیلای مردی‌کنجکاو، فعال ومتجسس بود حرفی نیست اومیل داشت عده‌ای مبلغ از اروپا بکشورش بیایند تا اتباع جاهل اورا هم سواد، هم مذهب وهم هنرهای مفید بیاموزند این امر توسط عده‌ای ازپادشاهان ورؤسای ممالك نیمه‌وحشی امروز هم‌که بین مردم آنجا هنوز اصول‌و احکام قرآن ریشه ندوانده مکرر انجام گرفته است. اما راجع بروغن مقدس اهمیت آنرا **شاردن** سیاح معروف فرانسوی بدینطریق بیان مینماید، «... آنچه روحانیان ارمنی‌گرانتر ازهرچیز می‌ـ فروشند همان روغنهای مقدس‌است اغلب مسیحیان شرق تصور میکنند این روغنها مرهم شفادهندهٔ تمام امراض روحی است. (بطریق) یا خلیفه بزرگ تنها کسی‌است‌که میتواند آن روغنهارا متبرك ساخته بعد به‌اسقفها وکشیشها بفروشد دوازده سال قبل‌بود که (بطریق) ایران تصمیم‌گرفت‌که فروش روغن مقدس را منحصر بخود نموده مانع شود که روحانیان ارمنی آنرا از جای دیگر تهیه کنند خلفای ترکیه مدت زمانی است‌که آنرا از خلیفه ارمنی اورشلیم بدست میآورند (واین خلیفه رئیس روحانی تمام ارامنه امپراطوری عثمانی است).

اوامر برادران پولو بخاك افتادند وبجان و دل مهیابودن خودرا برای انجام منویات او بعرض رسانیدند. درنتیجه امپراطور دستورداد نامه‌هائی ازطرف او بزبان تاتاری برای پاپ مقیم رم بنویسند و تحویل آنها بدهند و همچنین امر کرد لـوحهٔ زرین خاقان که رمـز مخصوص امپـراطـوری روی آن منقـوش و بمنزله جواز عبور بود[۱] بدستشان‌داده‌شود. فایده این لوحه‌این بودکه مسافران باتمام‌همراهانشان‌میتوانستند درقلمرو وسیع امپراطوری بسلامت سفرکنند والیان وحکام بمحض دیدن آن‌موظف بودند آنهارا منزل بمنزل بانگهبانانی چند بدرقه نمایند وبهـر جا کـه‌وارد میشدند آذوقه وعلوفه ومسکن وسایر مایحتاج آنها را ازهرحیث تأمین‌کنند. پس‌از دریافت لوحه ونامه برادران پولو رخت سفر بربستند وبیش‌از بیست روزراه نرفته بودندکه افسرهمراه آنها سخت مریض شد. پس‌ازمشورت باهمراهان ورضایت خود افسرقرار شدوی‌را جاگذارند وخود بسفر ادامه دهند. درطی مسافرتشان‌چنانکه‌پیش‌بینی‌میشد همه‌جا مقدمشان‌گرامی بود، مخارجشان پرداخته میشد و بدرقه لازم از آنهـا بعمل میآمد معذلك باوجود تمام این تسهیلات بامشکل‌های طبیعی بسیاری ازقبیل سرما، برف، بوران، یخ وطغیان رودخانه‌ها مواجه میشدندکه باعث‌کندی سفرشان‌میگشت روی‌هم سه‌سال تمام طول‌کشید تاتوانستند بیکی از بنادر ارمنستان‌که درساحل‌شمالی خلیج اسکندرون میباشد برسند[۲] بعدازآنجا از راه دریابه‌عکا رفته (آوریل ۱۲۶۹)[۳]

۱ـ در کتب ونوشتجات چینی اغلب ذکری از لوحهٔ زرین هست این لوحه را بصاحبمنصبان بزرگ هنگام انتصابشان میدادند روی آن عناوین و القاب آنها بخط طلائی نوشته میشد و دارندگان آن از مزایای بسیاری برخوردار میشدند. لوحه زرینی که در اینجا ذکر شده شاید تقریباً ازهمین نوع باشد دراصطلاح جدید میتوان بآن‌کلمه «گذرنامه یاجواز یاحکم کتبی ویا مهرسلطنتی» اطلاق‌نمود.

۲ـ این بندررا درکتب جغرافی ونقشه‌های مدرن بنام (لایاسا Layassa) یا (لایاس L, Aias) یا (آیاسو Ayasso) یا (لاجازو Lagazzo) ضبط کرده‌اند.

۳ـ عکا بندری است درساحل مدیترانه شرقی و متعلق به‌فلسطین این بندر بوسیله صلیبیون درسال ۱۱۱۰ از اعراب گرفته شد و درسال ۱۱۸۷ صلاح‌الدین آنرا پس گرفت در سنه ۱۱۹۱ هنگام سلطنت فیلیپ اگوست و ریشارد شیردل مجدداً بدست قوای مسیحی افتاد در ۱۲۶۵ و همچنین در سال ۱۲۶۹ (تقریباً در زمانی که مسافران ما بآنجا رسیدند) بدون نتیجه مورد حمله بیبرس (Bibars) سلطان مصر واقع شد. در ۱۲۹۱ عاقبت بوسیله مسیحیان فتح شد وقسمت اعظم‌آن←

در آنجا با کمال تأسف شنیدند که پاپ کلمنت چهارم برحمت ایزدی پیوسته است[۱] نماینده‌ای که پاپ از طرف خود تعیین کرده بود درآن‌وقت در عکا اقامت داشت[۲] بنابراین مسافران مجبور شدند درخواستهای قوبیلای را با وی درمیان گذارند او بآنها توصیه‌کردکه بهرتقدیر خوبست تا انتخاب پاپ بعدی صبرکنند آنان نیز رأی اورا پسندیدند وتا انتخاب پاپ جدید بدیدن‌کسان وخویشان خود به‌ونیزشتافتند در آنجا نیکولو خبردار شدکه همسرش درگذشته وپسری ازاو مانده‌است بنام «مارکو» که‌آن زمان نوزده سال داشت[۳] و این‌همان کسی است‌که کتاب حاضررا مطابق‌آنچه که دیده وشنیده برشته تحریر درآورده است.

۳ـ درضمن چون انتخاب پاپ بنابعللی متوالیاً عقب میافتاد برادران پولو مجبور شدند مدت دوسال تمام درونیز بمانند[۴] بالاخره ازترس اینکه مبادا خان بزرگ ازتأخیر آنها رنجیده‌خاطرگردد ویا فرض‌کند که دیگر خیال مراجعت بکشور اورا ندارند درصدد افتادندکه بعکا برگردند این‌دفعه مارکوی جوان را نیز همراه خود برداشتند وبنا بمعرفی و توصیه نمایندهٔ پاپ باورشلیم رفتند واز روغن

←خراب و ویران گشت. در قرون اخیر پس از پنج قرن فراموشی بعلت مقاومت دلیرانه‌ای که در سالهای ۱۷۹۸ و۱۷۹۹ توسط جزارپاشا وبکمك نظامیان انگلیس علیه مهاجمان سرسخت مصری ابراز شد نام این‌شهر دوباره برسر زبانها افتاد.

۱ـ کلمنت چهارم در ۲۹نوامبر ۱۲۶۸ وفات یافت واقعه فوت اوبرای مسافرین ما،که در آوریل ۱۲۶۹ به عکا رسیدند غیرمترقبه بود.

۲ـ درکتب دیگرنیز درآن موقع عکا را مرکز اقامت نماینده پاپ ذکرکرده‌اند.

۳ـ برحسب بعضی روایات لاتین وایتالیائی **مارکو** میبایست درین تاریخ پانزده‌سال داشته‌باشد اگر این روایات صحیح باشد (چنانکه قاعدتاً باید باشد) پدر اوکه درسال ۱۲۶۹ به‌عکا رسیده و شاید در ۱۲۷۰ به‌ونیز رفته است، بایستی‌که وطن خودرا در ۱۲۵۵ ترك‌کرده باشد سن ۱۹که در اینجا به‌مارکو نسبت داده شد شاید برای اینست‌که حرکت پدررا درسال ۱۲۵۰ فرض‌کرده‌اند.

۴ـ تأخیر در انتخاب پاپ درین دفعه که تقریباً سه سال طول‌کشید بواسطه اختلافات ودسته‌بندیهائی بودکه درمکتب مقدس‌کشیشان وجود داشت بالاخره تصمیم گرفته شد که انتخاب پاپ به شش‌نفر از اسقفان واگذار شود این هیئت (تیبالدو پیاسنزا Tebaldo of Piacenza) را ببابی انتخاب کرد (روز اول سپتامبر ۱۲۷۱) و برای اینکه بعدها در انتخاب پاپ چنین وقفه‌ای حاصل نشود انتخاب اورا بعهده انجمن اسقفان واگذار کردند.

مقدس مقداری با خود برداشتند در ضمن نامه‌ای هم از وی بعنوان خان بزرگ گرفتند مبنی براینکه تأخیر آنها درمراجعت بعلت تعویق انتخاب پاپ بوده است. مسافران با دردست داشتن این نامه و مقداری روغن مقدس بطرف بندر (لایاسوس) سابق‌الذکر رهسپار شدند هنوز چیزی از عزیمت آنها نگذشته بود که قاصدانی از طرف‌انجمن‌اسقفان رسید وبآنها مژده پاپ‌شدن همان نماینده پاپ‌را دادند این‌همان پاپی‌است‌که بنام گریگوری دهم معروف است[۱] پاپ جدید چون ملاحظه‌کردکه ازین ببعد بخوبی میتواند بخواسته های خان بزرگ جواب مثبت بدهد فوری نامه‌ای بشاه ارمنستان فرستاد و ازاو تقاضاکرد برادران پولورا درصورتیکه هنوزازکشورش خارج نگشته‌اند فوری بنزد او روانه دارد. خوشبختانه آنها هنوز درارمنستان‌بودند و توانستند باکمك پادشاه بعکا بازگردند بعلاوه سفیر مخصوصی نیز همراه آنها شد که تبریکات صمیمانه پادشاه را تقدیم حضور پاپ‌جدیدبنماید. وقتی مسافران‌بحضور پاپ رسیدند وی آنان را بااحترامات شایسته بحضور پذیرفت بعد هنگام حرکت نامه هائی بمهر و امضای خود بعنوان خان بزرگ بآنها داد که باخود ببرنداتفاقاً درهمین موقع دونفر راهب دانشمندکه در علوم ادبی و مذهبی تبحرکافی داشتند نزد او بودند. بآنها امرکرد همراه مسافران بچین بروند راهبان مزبور اجازه واختیار تام‌گرفتندکه هر تعداد کشیش لازم بدانند تعیین‌کنند وهمراه خود ببرند و همچنین عمل بخشایش را آنچنان‌که خود او اختیار دارد انجام دهند بعلاوه مأموریت یافتند هدایائی‌که از طرف شخص او متبرك گشته بنام او به‌خان بزرگ تقدیم‌کنند.

پس‌از اینکه همهٔ این مقدمات مهیا گشت مسافرین‌باکسب اجازه بطرف‌بندر (لایاسوس) و ازآنجا بطرف ارمنستان روانه‌گشتند درارمنستان مشاهده کردند که

۱- درفهرست اسامی پاپها نام او (B Gregorious X Placentinus) ضبط‌شده انتخابش چنانکه قبلا دیدیم دراول سپتامبر ۱۲۷۱ صورت‌گرفت او ابتدا در سوریه سمت نمایندگی پاپ را داشت و همینکه اطلاع یافت که بسمت پاپی انتخاب گشته بعجله وسائل سفر فراهم کرد و در ۱۸ نوامبر بکشتی سوار ودر (برندیزی) نزدیك (اترانتو) پیاده شد (ژانویه ۱۲۷۲).

سلطان بابل[۱] آن‌کشوررا مورد تاخت وتاز قرار داده قسمت اعظم آنرا ویران نموده است[۲] ملاحظه این حوادث موجب وحشت راهبان‌گشت واز ترس جان ازادامه سفر منصرف شدند وهدایای پاپ راکه میبایست برای خان ببرند ببرداران پولو سپردندو بلادرنگ خود را تحت حمایت رئیس شوالیه های کلیسا[۳] قرار داده باาو مستقیماً بساحل برگشتند ولی برادران پولو بدون اعتنا بخطر از مرز ارمنستان عبور ودر جهت بین‌شمال وشمال شرق بمسافرت‌خود ادامه دادند ودرین سمت‌آنقدر پیش رفتند تا توانستند اطلاع حاصل کنند که خان بزرگ فعلا درشهر بزرگ (کلمن‌فو Cle - men - fu) اقامت دارد[۴]

طول مدت مسافرتشان ازابتدا تااین مکان تقریباً سه سال‌ونیم طول‌کشیدیکی از علل کندی حرکتشان سختی زمستان دربعضی قسمتهای این راه بود[۵] بمحض

۱- Babylonia

۲- این‌سلطان‌نامش (بیبرس Bibars) ولقبش (بندکداری Bundo kdari) ویکی ازسلاطین مملوك مصر بود وی ابتدا قسمت بزرگی از سوریه را فتح و بعد در حدود سال ۱۲۶۶ به‌ارمنستان حمله‌کرد وشهر زیس Sis و آییس Ais را خراب وبا خاك یکسان نموده بود در ۱۲۷۰ پس‌از تسخیر (انطاکیه Antioch) تمام ساکنین مسیحی آنرا اسیرکرد ویا ازدم تیغ‌گذراند وکلیساهای آنجارا که ازنظر معماری ازجمله باشکوه‌ترین‌ومشهورترین‌کلیساهای شرق بود منهدم‌نمود. قاعدتاً دراوایل سال ۱۲۷۲ میلادی بودکه مسافرین ما وارد ارمنستان شدند گرچه صریحاً ذکر نشده که درآن هنگام تاخت و تازی ازطرف سلطان نامبرده درارمنستان واقع شده باشد ولی مسلم استکه او از ایذا و آزارکشور مزبور دست برنداشته بود وددرسال ۱۲۷۶ هم مجدداً دیده میشودکه بایالت روم که از طرف شمال شرقی همسایه بلافصل ارمنستان صغیر است هجوم میآورد.

۳- معروفست که در نتیجه تعصب شدید صلیبیون دو گروه شوالیه ایجاد شده بود یکی شوالیه‌های بیمارستان‌سنت‌ژان (St. John) اورشلیم ودیگری شوالیه‌های وابسته بمعبد بزرگ. این دوگروه دو دسته نظامی مذهبی آن‌زمان بودند و وظیفه‌شان حمایت از مسیحیان وپاسداری از امرحضرت مسیح درآسیا بود محتمل‌است یك‌دسته از گروه اخیرهمیشه درارمنستان مستقربوده وهنگام خطر بحمایت مسیحیان آن‌ناحیه برمیخاسته‌اند.

۴- مقرمعمولی‌خان دراین زمان میبایستی‌شهر (ین‌کین Yenking نزدیك‌محل کنونی‌پکن) بوده باشد درهمین ایام‌بودکه اوپایتخت جدیدش (Ta-tu) را پایه‌گذاری میکرد معذلك چون عملیات جنگی ویا موضوع برقراری نظم وانتظام در ایالات جدیدالتسخیر اورا وادار میکردکه اغلب بآن صفحات سرکشی‌کند محتمل‌است اورا درقسمتهای غربی‌کشور پیدا کرده باشند.

۵- هنگامی که **لاما** ی تبت درسال (۱۷۷۹ - ۱۷۸۰) از امپراطور متوفای چین در پکن دیدن کرد مسافرتش ده ماه طول‌کشید که چهارماه آنرا در محلی در محاصره برف بود.

اینکه خان بزرگ از مراجعت آنها اطلاع حاصل کرد دستور داد به پیشباز آنها بشتابند وبااحترام از آنها پذیرائی کنند.

۴ـ هنگام ورود برادران پولو بدربار، خان از آنها در مجمع افسران ارشد پذیرائی شایانی بعمل آورد بعد از آنها خواست تمام وقایع وحوادث مسافرتشان و همچنین ملاقاتشان راباپاپ برای اونقل‌کنندآنها نیز وقایع مسافرت را بترتیب‌وقوع بیان‌کردند و درضمن نامه‌ها و هدایای پاپ وروغن مقدس را تقدیم حضور نمودند. درین خلال چشم خان به مارکوی جوان افتاد پرسید او کیست؟

نیکولوپولو جواب داد: «قربان او غلام اعلیحضرت وپسر این بنده کمترین است» خان‌گفت: «بسیار خوش آمده است ومشمول الطاف ما خواهدبود» بلافاصله دستور داد مارکو جزءِ ملازمان خاص باشد. در تمام مدتی‌که این سه‌نفر دردربارخان بودند. خان همیشه آنهارا مورد عنایت قرار میداد (حتی بیش از درباریان خود). درباریان هم بنوبه خود بامارکو مهربان بودند واوراگرامی میشمردند. مارکوبزودی بتمام رسوم وتشریفات تاتار ها آشنا شد وبه چهار زبان مهارت تام یافت بطوری‌که میتوانست بخوبی آنهارا بخواند وبنویسد[1]

درنتیجه خان، چون‌خواست مهارت وکاردانی اورا بیازماید دستور داد اورا بیکی ازسازمانهای مهم دولتی درشهرکارازان[2] بفرستند، برای رسیدن بآن‌شهر شش شش ماه وقت لازم بود. درین‌مأموریت مارکو چنان شایستگی ولیاقت نشان‌داد که موجبات رضایت امپراطوررا ازهرحیث فراهم کرد. مارکو دریافته بود که امپراطور

۱ـ شاید این چهار زبان عبارت بودند از زبانهای **مغول**، **ایغور**، **منچو**، **وچینی**. ولی متن لاتین سیاحت‌نامه میگوید که: «**مارکو** زبان تاتار وچهار زبان دیگر را آموخت» و متن فرانسوی می‌گوید: «او زبان آنها ونوشتن چهار زبان دیگر را فراگرفت.»

۲ـ چون دراینجا اسم (کارازان) بدون هیچ مشخصاتی دیگر بجز دوری آن ذکرشده میتوانیم‌فرض کنیم‌که منظور یکی ازشهرهای خراسان است خراسان و ایران درآن‌وقت تحت فرمانروائی پسر دوم هلاکو بود که جانشین برادرش (آباکا Abaka) گشت وپس‌ازقبول اسلام نام خودرا به(احمد خان) تبدیل کرد شاید هم بتوان با در نظر گرفتن املاء کلمه آنرا (خراسمیا Khrasmia) که (خوارزم Kharism) جغرافی‌دانان معاصر است دانست.

شوق وعلاقه فراوان بشنیدن حکایات وافسانه‌های ملل‌وهمچنین بدانستن طرز زندگی وآداب واخلاق مخصوص هریك‌از آنها دارد لذا سعی‌داشت هرجاکه میرفت اطلاعات صحیح ومستندی‌جمع‌آوری‌نماید تابدینطریق بتواند عطش‌کنجکاوی ولینعمت‌خودرا فرونشاند. خلاصه در مدت هفده سالی‌که این‌جوان درخدمت امپراطور بود[1] بقدری مورد اعتماد قرارگرفت‌که غالب مأموریتهای سری بقسمتهای‌مختلفه‌کشور باوسپرده میشد وگاهی‌هم بمیل‌شخصی‌خود ولی‌باکسب اجازه باطراف سفرمیکرد دربن‌سفرها مجال وفرصت آنرا داشت‌که اوضاع را باچشم خود ببیند ویا مطالبی‌را باگوش‌خود ازمردمان موثق بشنود از اینراه بودکه او توانست اطلاعات نفیسی را راجع بنواحی شرق‌که تاآن‌زمان برهمه مجهول‌بود جمع‌آوری نماید برای اینکه این‌اطلاعات از بین‌نرود فوری آنهارا روی کاغذ میاورد. بااین وسایل اوبقدری دردربار مورد نظر و عنایت شخص اول‌کشور واقع شدکه باعث حسد وکینهٔ درباریان وافسران‌قرارگرفت.

۵ـ مسافران ما حالا چندسالی است‌که در دربارخان بزرگ اقامت دارند ودر این‌مدت ثروت سرشاری از پول‌نقد وجواهر وزر بهم زده‌اند وهرچندکه از هرحیث درآسایش و رفاهند بازگاهی دوری ازوطن آنهارا آزارمیدهد وبتدریج این‌فکردر آنها قوت میگیردکه هرچه زودتر بوطن‌مألوف بازگردند زیرا خان خیلی پیرشده وممکن‌است هرآن فوت‌شود. پس ازآن قطعی‌است‌که‌آنها ازیاری واستعانت مقامات دولتی‌هنگام سفر محروم خواهندشد وشاید باشکالاتی روبروگردند که به‌تنهائی قادر برفع‌آن نباشند پس‌چه بهتر تازمانیکه خان‌زنده‌است ازمساعدت وعنایت او استفاده

۱ـ درکتاب راموزیو (Ramusio) مدت اقامت مارکوپولو را۲۶ سال تعیین مینماید ولی در متن لاتین۱۷سال معین شده. واین بنظرصحیح‌تر می‌آید. زیرا بدیهی‌است‌که پولوها هنگام‌مراجعت خود بچین، عکارا قبل از آخر سال ۱۲۷۱ ترك ننمودند ونیز دلایلی در دست‌است که آنها قبل ازسال ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۴ بدربار چین نرسیدند. وبعد از ۱۲۹۱ هم درآنجا نبودند بنابرین معلوم می‌شودکه دوره اقامت مارکوپولو بیش از هفده سال و چند ماه طول نکشیده. بیست و شش‌سال مدت دوره‌ای است که ابتدای آن سال ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۵ (یعنی تاریخی که پدر و عموی او عازم بطرف چین شدند) وپایان آن۱۲۹۱ است‌که ازآنجا برگشتند.

نموده راه سفر درپیش‌گیرند باشدکه‌بخت باآنان یار وبه‌دیارشان بسلامت بازگرداند بنابرین روزی‌که دیدند خان سرحال و خوش احوال است نیکولو خود را به‌پای او انداخته عاجزانه استدعاکردکه اجازه مرخصی‌شان‌را صادر نماید. اما برخلاف انتظار نه‌فقط خـان تمایلی باین موضوع نشان نداد بلکه برعکس مکدر شد و سبب این تصمیم را جویـا شد و پرسید اگر منظورشان استفاده مادی است که او حاضر است مضاعف آنچه‌راکه داراهستند بآنها اعطاء نماید واگرمقام و منزلت میخواهند آنـرا هم تاحد ممکن‌بالاخواهدبرد درین‌صورت دلیلی ندارد که بدرخواست آنهـا جواب مثبت بدهد. وباید کمافی‌السابق در دربار او بمانند.

دراین هنگام اتفاق افتاد ملکه‌ای بنام بولگانا[1] زن‌ارغون[2] پادشاه هندوفات یافت وی دروصیت نامه‌اش تقاضاکرده بودکه هیچ زنی نباید جای اورا بگیرد مگر اینکه از خاندان خود او باشد که فعلا تحت فرمانروائی و سرپرستی خان بزرگ هستند[3] ودرکشور ختا زندگی می‌کنند.

---

۱ ـ نام بولگانا Bolgana جزء اسامی زنان خانواده چنگیز دیده میشود چنانکه مطابق روضة ـ الصفای **میرخوند** دختر **جغتای** نامش بولگان خاتون بود (جغتای پسرچنگیز وعموی هلاکو بود)

۲ـ **ارغون** پسر **آباغا** ونوه هلاکو درسال ۱۲۸۴ بجانشینی عمویش احمدخان **نیکودار** ـ Nikodar بتخت سلطنت ایران و خراسان و نواحی مجاور آن نشست و اولین اقدامش این بود که از **قوبیلای قاآن**. بزرگ‌خانواده بخواهد که اراضی متعلق باورا پس‌بدهد. مرگ ملکه‌ای‌که دراینجا ذکرش رفت بایستی درحدود سال ۱۲۸۷ اتفاق افتاده باشد. ارغون‌هم در۱۲۹۱ وفات یافت.

۳ـ **خان بزرگ** که افراد خانواده ملکه فـوق‌الذکر در دربار او اقـامت داشتند ، عموی بزرگ آرغون بود خود ملکه‌هم محتملا بهمان خاندان سلطنتی‌مغول یعنی چنگیزخان تعلق داشت بنابرین نگرانی او ازاین بابت بود که مبادا شوهرش بازنی دیگرکه از حیث مقام ومنزلت پائین‌تر از مقام خانوادگی خود او باشد ازدواج نماید وبدین‌ترتیب شأن وحیثیت خـانواده‌های منتسب بسلطنت را پایین بیاورد. با در نظر گرفتن این اوضاع واحوال نباید غریب دانست که پادشاه هند سفیری به دربارخان بزرگ بفرستد وتقاضای ازدواج با زنی ازخاندان اورا بنماید این امر یك‌نوع معامله‌ای بود که برای تقویت ارتباط بین‌آنها یعنی دوفرد ازیك‌خـانواده صورت میگرفت وبدیهی است اگر منظور پادشاه هند یکی از دخترها و یا نوه‌های خود قوبیلای نبود لزومی نداشت از او درخواست چنین موضوعی را بنماید. هرچند بعلت فاصله بعید بین ایران وچین وقوع چنین امری غیرمحتمل بنظرآید ولی باید دانست‌که شاخه‌های مختلف خاندان سلطنتی مغول درهرجا که بودند تاآن‌زمان باهم مراوده ومبادله دائم داشتند.

ارغون بنابر وصیت او تصمیم گرفت زوجه‌ای اختیار نکند مگر اینکه از همان خاندان زوجهٔ محبوبش باشد بهمین‌نیت سه‌نفر سفیر بنزد خان فرستاد و ازوی تقاضا نمود تا شاهزاده خانمی‌راکه منتسب بآن‌خانواده باشد روانه دربار او بنماید قاآن‌هم شاهزاده خانم هفده ساله‌ای‌راکه نامش‌کوگاتن[1] وبسیار زیبا و آراسته بود انتخاب و همراه سفرا کرد که‌اورا نزد ارغون ببرند سفرا ازهمان راهی‌که آمده‌بود برگشتند، ولی بعلت جنگ[2] وناامنی راهها، حرکتشان پس از هشت ماه مسافرت متوقف‌گشت. ناچار بمراجعت بدربار قوبیلای‌گشته ووقایع را آنچنان که اتفاق افتاده بود بعرض رسانیدند. درست درهمین موقع بودکه مارکوپولو ازیك سفر دریائی بصفحات هند شرقی برمیگشت ضمن‌گزارش عرض کرد چون روابط حسنه‌ای بامردم آن نواحی داشته سفرش بخوشی وبامنیت گذشته‌است. سفرا چون این ماجرا شنیدند موضوع مراجعت ازراه دریا را با سه‌نفر ونیزی درمیان‌گذاشتند نتیجه مشورتشان این شدکه البته مسافرت ازراه دریا برمسافرت‌ازراه زمین ترجیح دارد زیراهم مدت وهزینه‌اش کمتر و هم امنیتش بیشتراست و بهمین طریق مراتب را بعرض امپراطور رساندند اجازه مسافرت از راه دریا را خواستار شدند امپراطور فکر آنها را پسندید ولی همینکه شنید آنها نیز تقاضا دارندکه پولوها که دریانوردان قابلی هستند آنها را تا سرزمین ارغوان‌شاه مشایعت کنند بی‌اندازه بهم رفت با وجود این‌چون نمیخواست برخلاف مصلحت حرف بزند بتقاضاهای آنان تن در داد و اجازه مرخصی‌ونیزی‌ها را نیزصادرکرد پس‌بعقب آنها فرستاد وباکمال مهربانی وبزرگمنشی مخصوص‌بخود بآنها

۱- Kog - atin - یکی از زنهای هلاکو و مادر احمدخان نیکودار (عموی ارغون) نامش (کوتای خاتون Kutai - Khatun) بودکه کلمه **کوگاتن** شاید تحریفی ازآن باشد بعلاوه‌کلمه **خاتون** بمعنی خانم در میان خانمهای ایرانی و تاتار متداولست.

۲- این‌جنگها میبایستی درحدود سال ۱۲۸۹ ومحتملا درناحیه ماوراءالنهر میان اولاد **جغتای**که تاریخشان چندان روشن نیست درگرفته باشد باید دانست‌که شاهزادگان تاتار بندرت درآرامش بسر میبردند. اغتشاشاتی نیز نزدیك‌تر بکشور چین بوسیله یکی از برادران‌کهتر خان برپاشده بود و علت‌آن بود که‌این برادرکوچك میخواست برادر بزرگتررا از تخت سلطنت بزیرآورد وبجای او نشیند.

روکرده گفت: «میدانید همیشه من‌شمارا دوست داشتم و همیشه شما را مورد الطاف وعنایات خود قرارداده‌ام حال‌که بسلامت بکشور خود باز میگردید امیدوارم پس‌از چندی مجدداً بکشور من باز گردید» پس ازاین، دستورداد لوحه زرین‌که بمنزله گذرنامه بود وهمچنین چندنامه سفارشی به مأمورین سرراه بآنها دادند درهمین اثنا به‌تجهیز چهارده‌کشتی‌که هر یك چهار دگل داشت و ممکن بود با نه بادبان حرکت کنند پرداختند تعداد ملوانان چهار یا پنج تا ازاین‌کشتیها هریك درحدود (۲۵۰) تا (۲۶۰) نفربود ایلچیان، ملکه، نیکولوپولو مافیوپولو ومارکوپولو سوارکشتی شده آماده حرکت شدند دم‌آخرخان مقداری جواهر قیمتی بآنها اعطاءِ نمود ودستورداد که کشتیها برای‌مدت دوسال آذوقه همراه بردارند[۱].

۶ـ پس‌از تقریباً سه‌ماه دریانوردی مسافرین بجزیره جاوه رسیدند[۲] درآنجا چیزهای جالب وقابل‌توجهی دیدندکـه در اواخر کتاب مجدداً ذکری ازآنها بمیان خواهد آمد. از جاوه حرکت کـردند و پس از هیجده ماه بسرزمینهای شاه ارغون رسیدند[۳] نکته‌قابل‌توجه اینکه از عده ملوانانی‌کـه بکشتی‌ها سوار شده بودند در حدود ششصدنفر درطی راه هلاك شده وازسه‌نفر ایلچی فقط یکنفرزنده ماند وحال آنکه اززنان ومستخدمه‌ها فقط یك‌تن مرده‌بود[۴].

۱ـ آن‌طوریکه از وقایع مذکور درمواضع مختلف این‌کتاب بر میآید مسافرت این هیئت از **په‌هو** (Pe - ho) یا رودخانه **پکینگ** Peking قاعدتاً در حدود اوایل سال **۱۲۹۱** یعنی سه‌سال قبل ازمرگ **قوبیلای قاآن** وچهار سال پیش‌از رسیدن پولوهـا به ونیز صورت گرفته است.

۲ـ بعضی از جزئیات این قسمت ازمسافرت درکتاب۳ فصل ۱۰ تشریح شده است درآنجا جزایری که اینجا **جاوا** نامیده شده بنام جاوای صغیر ذکر میشود ومسلم است‌که مقصود **سوماترا** میباشد وچنین بنظرمیآیدکه توقف طولانی مسافران دربندر شمالی آن جزیره نزدیك مدخل غربی مالاگا برای این بوده که بادهای موسمی تغییر مسیر بدهند.

۳ـ محلی‌که آخرالامر کشتیها بدان رسیدند دقیقاً درهیچ قسمت این‌کتاب تعیین نشده ولی احتمال قوی دارد که آن محل بندر **هرمز** باشد.

۴ـ شمارهٔ مردگان در کشتی‌هائی کـه کارکنانشان عادت بمسافرتهای طولانی نداشته‌اند فوق‌العاده نیست اگر بالفرض تعداد مزبور بثلث جمعیت هم میرسید باز بیشتر از آنچه که در قرون هفده و هیجده درچنین مسافرتهائی رخ میداده نمی‌باشد.

موقع پیاده‌شدن مسافران شنیدند کـه شاه ارغـون چندی پیش‌وفات یافته[۱] و حکومت کشور بدست شخصی موسوم به‌گیخاتوخان[۲] به نیابت سلطنت از طرف پسر جوان او میباشد ناچار پیش‌گیخاتوخان پیغام فرستادند وراجع بملکه کسب تکلیف کردند. گیخاتوخان ایشانرا بخدمت غازان پسرارغون هدایت‌کرد[۳] و سه‌نفر سوداگر ونیزی ویك‌نفر ازسه سفیری‌که زنده مانده‌بود، درمحلی‌که نامش ازکلمه (Arbor-secco) یعنی (درخت خشك) اقتباس‌شده ومحل استقرار یك‌ارتش شصت‌هزار نفری بوده، بحضور غازان باریافتند وشاهزاده خانم را تسلیم او نمودند وغازان‌هم اورا به ازدواج‌خود درآورد مسافرین پس‌ازانجام مأموریت‌خود مجدداً بمحل‌اقامت‌گیخاتو برگشتند درآنجانه‌ماه ماندند وچون خواستند حرکت‌کنندگیخاتو بآنها چهار لوحه زرین‌داد روی هرلوحه نخست‌دعای خیر وبرکت بوجود ذیجود خان بزرگ مرقوم رفته‌بود[۴] وبعدنوشته شده بود هرکس‌درطی‌راه بمسافرین‌باکمال احترام رفتار ننماید بسختی مجازات خواهدشد بعلاوه لازمست درهرجا مخارج مسافرتشان پرداخته‌شود

۱ـ بعقیده مقامات مجاز مرگ ارغون شاه در ماه سوم سال ۶۹۰ هجری برابر با مارس ۱۲۹۱ میلادی واقع شده است.

۲ـ (**گیخاتو** Kia - Khatu) که در اینجا بنام فرمانفرمای کل کشور معرفی شده پسر دوم **آباغاخان** وبنابرین برادر ارغون میباشد مشارالیه پس‌ازمرگ برادرش تاج وتخت کشور را بنام برادرزاده‌اش که درآن وقت صغیر بود در دست داشت.

۳ـ غازان پسرارشد ارغون بود او تا اواخرسال ۱۲۹۵ یعنی تا پنج‌سال بعدازمرگ پدرش جانشین او نشد ارغون اورا بخراسان فرستاده بودکه تحت قیمومت اتابکی بنام نوروز تربیت شود بعدها به هدایت اتابك مزبور مسلمان شد و نام خودرا محمود گذاشت معلوم نیست‌که وی از طرف عمویش گیخاتو اذیت و آزاری دیده باشد وهمین دستور گیخاتو که شاهزاده خانم را بایدنزد او ببرند دلیل بر اینست‌که درآن وقت کدورت ونقاری بین آنها نبوده است بعدها از اوضاع و احوال چنین بر میآیدکه متعاقب قتل گیخاتو حکومت بدست بایدو، یکی از نواده های هلاکو، افتاد وغازان برای بدست‌آوردن سلطنت که بحق وارث آن بود بهری لشکرکشی نمود و اولین چیزی که خواست این بود که قاتلان عمویش به‌او سپرده شوند پس از نبردهائی که تقریباً هشت ماه طول کشید بالاخره غاصب شکست خورد و ازبین رفت وغازان بتخت سلطنت ایران نشست و این تاریخ دوسال بعد از ورود شاهزاده خانم بود و ازآن پس‌هم دیگر از شاهزاده خانم صحبتی نمیشود.

۴ـ این امر نشان میدهدکه ریاست خانوادگی و بزرگی خان مورد احترام و قبول شعب مختلف آن خانواده بوده است گیخاتو مخصوصاًجانب احترام را رعایت میکرد ولی غازان اولین شخصی بودکه از رعایت‌آن سر پیچید چنانکه ظاهراً هم سفرائی‌نزد خان نفرستادکه تقاضای منصب وخلعت‌بکند.

ومنزل بمنزل نیز برای محافظت آنها نظامیان بدرقه‌شان کنند. تمام این اوامر کاملا مجری‌شد و در بعضی جاها، از ترس کینه‌ورزی مردم، گروههای دویست نفری سوار آنهارا مشایعت می‌کرد. علت این اقدامات احتیاطی این بودکه حکومت نزد مردم وجههٔ خوبی نداشت ومأموران آن همیشه با بغض وکینهٔ مردم روبرو میشدند[1] دراین اثنا مسافران اطلاع حاصل کردندکه خان‌بزرگ (قوبیلای‌قاآن) درگذشته[2] است ازطرفی متأثرشدند زیرا خان‌با آنها خیلی‌خدمت‌کرده بود ازطرف دیگرخوشحال شدند زیرا دیگر اجباری نداشتندکه دوباره بچین برگردند پس باخیال راحت براه خود ادامه دادند و از راه طرابوزان و قسطنطنیه بسلامت به‌ونیز رسیدند (سال ۱۲۹۵) دراین موقع شکرخدای را بجا آوردندکه پس‌از این‌همه ماجراها بالاخره باثروتی سرشار بزادگاه خود بازگشته‌اند.

مطالبی راکه تا بحال نقل‌شد میتوان بعنوان فصل مقدمه کتاب تلقی کرد و خواننده بطورخلاصه پی‌میبردکه مارکوپولو درمدت‌اقامت چندین ساله خود درشرق اقصی فرصتهای کم‌نظیری داشته که بسیاری چیزهای تازه مشاهده نماید که همانند آنها بطورقطع دراروپا دیده نمیشود.

۱ـ با ملاحظه این‌نارضائی‌ها ازطرف‌مردم معلوم میشود که نشستن‌گیخاتو بر اریکه سلطنت برخلاف حق بوده است تمام مورخان بر یك عقیده‌اند که مشارالیه علاوه برضعف نفس مردی عیاش وشراب‌خوار وفاسق بوده وعده‌ای ازسرکردگان مغول ننگ داشتند زیر فرمان و حکومت او باشند بهمین جهت تصمیم‌گرفتند اورا از سلطنت برکنار کرده وتاج وتخت را به **بایدو** Baidu که نوه هلاکو و یکی از پسر عموهای شاه متوفی بوده واگذار نمایند (قاعدتاً تاج و تخت میبایست به‌غازان برسد ولی او خیلی جوان واز حیث جثه ضعیف بود وبنظر آنها نمیتوانسته پادشاه مقتدری باشد) پس‌بین **گیخاتو و بایدو** جنگی‌درگرفت وگیخاتو باوجود رشادت وشجاعت شخصی،چون یکی‌ازسردارانش فرار کرد شکست خورد دشمنان اورا گرفته خفه‌اش کردند یکی از موجبات دیگری که باعث شد رؤسا و امرای مغول علیه او طغیان‌کنند این بود که میخواست، مانند چین، بجای سکه‌های فلزی پول کاغذی یعنی اسکناس را رواج دهد.

۲ـ قوبیلای‌قاآن درسال ۱۲۶۰ بسمت (خان بزرگ) انتخاب‌شد. سلسله سلاطین **سنگ** Songs را منقرض‌کرد و در ۱۲۸۰ امپراطور چین گشت و دراوایل ۱۲۹۴ درگذشت دراین موقع هشتاد سال داشت چون موضوع فوت‌او برای تمام قبایل مغول مهم بود این خبر بسرعت در تمام کشور و حتی در ایران انتشار یافت.

فصل دوم

ارمنستان صغیر ـ بندر لایاسوس[1] ـ وحدود این ایالت

با شروع بتوصیف سرزمینهائی که مارکوپولو در آسیا دیده وچیزهای جالب توجهی که در آنجا مشاهده کرده است، بی‌مناسبت نیست خاطرنشان سازیم که ارمنستان مشتمل بردو ناحیه است: ارمنستان صغیر وارمنستان‌کبیر[2] پادشاه‌ارمنستان صغیر در شهر (سباستوز)[3] اقامت دارد ودر نهایت عدالت سلطنت میکند در این‌سر زمین بلاد وقلاع وقصور فراوان دیده میشود زندگی مردم آسان است زیرا وسایل رفاه وآسایش بحد وفور وجود دارد حیوانات شکاری نیز زیاد است فقط آب وهوای آن کمی ناسالم میباشد. در ازمنه سابق مردمانش‌کار آمد، ساعی وشجاع بودندولی امروز مردمی ترسو دائم‌الخمر وبی‌ارزشند. درساحل دریا بندرلایاسوس[4] واقع‌است

۱- Laiassus

۲- این تقسیم مطابق تقسیمی است که ما درکتاب بطلمیوس وجغرافی‌دانان قرون وسطی میبابیم. البته تقسیمات دیگری نیز ازآن زمانی که ارمنستان جزء عثمانی شده معمول شده است ارمنستان صغیر بر طبق تعریف (**بوچینگ** Büching) شامل آن قسمت از (**کاپادوکیه** Capadocia) و(**سیلیسیا** Cilicia) که در مرز غربی ارمنستان بزرگ ودر نواحی غربی شط فرات‌قرار دارند میبود چون ارمنستان صغیر در زمان سلطنت (هاتیون Haiton) سرزمینی بود واقـع در جنوب (**توروس** Taurus) وشامل سیلیسیا نیز بود پس عقیده بوچینگ درست بنظر میاید.

۳- Sebastoz - چنانکه از مآخذ مختلف استنباط میشود شهر (سیس Sis) در ایام سلطنت (**لئون** Leon) و (هاتیون Haiton) پای‌تخت ارمنستان صغیر بود ونام **سباستوز** کـه در اینجا آمده شاید نام قدیمی آن شهر بوده است. بطلمیوس درآسیای صغیرچند شهرذکر میکند که بنامهای (سباشتیا Sebastia) ، (سباست Sebaste) یا (سباستوپولیس Sebastopolis) معروف بودند. در معرفی شهرهای سیلیسیا نیز شهری باسم (Sebaste سباست) نام می‌برد که درترجمه لاتین آن، کلمه (معظم) نیز بدان اضـافه شده است. از طرف دیگر میدانیم کـه قبل از (سیس) پای‌تخت ارمنستان صغیر بود نامش (مسیس Messis) یـا (ماسیس Massis) یا (ماسیسا ـ Massissa) بود بنا براین از لهجه و تلفظ این کلمات ممکن است فرض شود کـه اسم جدید فقط اختصاری از کلمه (مسیس Mes - sis) بوده و کلمه (سباستوز Sebastoz) هم جانشین کلمه قدیم (موپسواست Mopsuest) شده باشد.

۴- (**لایاسوس**) دریك سرزمینی پست و باتلاقی‌که از گل ولای دو رود «سیحان» و «جیحان» در سیلیسیا تشکیل شده بنا شده است‌اخیراً از رونق افتاده وتجارت آن باسکندرون که درساحل خلیج طرف سوریه است منتقل گشته است.

که محل بازرگانی مهمی است. بندر مزبور محل رفت و آمد بازرگانان کشورهای مختلف از جمله ونیز و ژن میباشد کسانی که قصد مسافرت بطرف خاور دارند[۱] معمولا در مرحله اول باین بندر میایند حدود ارمنستان صغیر بقرار ذیل است: از طرف جنوب محدودبه‌ارض موعود (که فعلا در تصرف اعراب است[۲])، از طرف‌شمال به (کارامانیا یا سرزمین ترکمنها) ـ شهرهای قیصریه و سواستا[۳] طرف شمال شرق قرار دارند و بالاخره طرف غرب دریائی است که تا سواحل کشورهای مسیحیان ممتد میشود.

فصل سوم

ایالت ترکمنستان وشهرهای عمده‌آن: قونیه، قیصریه وسواستا ـ تجارت این ایالت

ساکنان ترکمنستان[۴] را میتوان بسه طبقه تقسیم نمود: اول ـ ترکمنها که

---

۱ ـ خاور (Leuant) ترجمه‌ایست از کلمه (آناطولی Anatolia) که بزبان یونانی یعنی نواحی است که درشرق یونان قرار دارد قصد نویسنده هم در اینجا با آوردن این‌کلمه همان آسیای صغیر است بندر ازمیر فعلا بندر اصلی خاور است.

۲ ـ منظور از ارض موعود یافلسطین دراینجاهمان سوریه است. هنگامی‌که ازسوریه نام‌برده میشود فلسطین نیزجزء آن درنظرگرفته میشود وچون زمان جنگهای صلیبی‌کلمهٔ اخیربیشتر مورد استعمال اروپائیها بوده دیده میشود که گاهی این دواسم بجای یکدیگر استعمال‌میشوند. اعراب مذکور در اینجا رعایای سلاطین مملوك مصر بوده‌اندآنها توانستند آنچه را که در زمان سلسله ایوبی از دست داده بودند دوباره از عیسویان پس بگیرند. در سایر جاهای این کتاب بجای کلمه «اعراب» کلمه «مسلمانان» استعمال میشود.

۳ ـ ترکمنهای **کارامانیا** نژادی از تاتاربوده‌اند که درزمان سلجوقیان درآسیای صغیر مستقرشدند. شهرهای **قیصریه** و **سواستا** یا **سیواس** بآنها تعلق داشت بعد در ۱۲۴۲ بدست مغولها افتاد.

۴ ـ مقصود از ترکمنستان (Turkomania) تمام سرزمینهای سلجوقیان درآسیای صغیراست که از **سیلیسیا** و **پامفیلیه** (Pamphylia) در جنوب گرفته تا سواحل دریای سیاه در شمال و از (**پی‌سیدیا** Pisidia) و (**میسیا** Mysia) در غرب تا مرزهای‌ارمنستان صغیر درشرق منبسط میباشد بزرگترین قسمتهای (**فریکیه** Phrigia) و (**کاپادوکیه** Kappadocia) و بخصوص ایالات مدرن (**کارامانیا** Karamania) **ورومیه** یا کشور (**روم** Rum) درین ایالت واقع است. پای‌تخت ناحیه اول قونیه و پای‌تخت ناحیه دوم سیواس است مؤسس سلسله سلجوقیان از نـژاد ←

مسلمان وکمی کم‌هوشند مسکن آنها در وسط کوهها است و زندگیشان از گله‌داری میگذرد قاطرها و اسبهای خوبی تربیت میکنند و بقیمت خوب میفروشند. طبقات دوم وسوم ارمنی‌ویونانی‌اندکه بیشتر درشهرها اقامت‌دارند وازراه تجارت وکارخانه‌داری امرار معاش میکنند. بهترین و زیباترین فرشهای دنیا وهمچنین منسوجات ابریشمی (لاکی رنگ) دراینجا یافته میشوند قونیه و قیصریه و سواستا از جمله شهرهای عمدهٔ آنست در سواستا بود که اسقفی بنام سن‌بلیز[۱] شربت شهادت نوشید تمام این نواحی تحت حکومت خان بزرگ امپراطور تاتارهای شرقی است[۲] وحکام این ولایات از جانب او تعیین میشوند.

فصل چهارم

ارمنستان بزرگ ـ شهرهای ارزنجان،[۳] آرجیرن،[۴] دارزیز[۵] کوهی که روی آن کشتی نوح نشسته ـ حدود ارمنستان بزرگ ـ چشمه‌های نفت

ارمنستان بزرگ ایالت وسیعی است که ابتدای آن ارزنگان است این‌شهر

ـترکمن و زادگاهش ترکستان که در شمال شرقی رودخانه سیحون واقع است میباشد وی ابتدا در خدمت یکی از سرکردگان اطراف رود **ولگا** بوده است. بعد ازخدمت او فرار کرد وبه‌ماوراءالنهر رفت و بعضی از افراد خانواده‌اش نیز ازخراسان بدانجا رفتند بزودی مشهور شدند وتوانستند با همکاری عده‌ای ازقبایل ترکمن تاسیس سلطنتی‌کنند که مقراصلی‌آن درایران بود. یك شاخه دیگر ازاین سلسله درحدود سال (۱۰۸۰) آسیای‌صغیر را از چنگ یونانیها بدر آورده تشکیل کشوری دادند که فعلا مورد بحث ماست. پادشاهان عیسوی مکرر از این اراضی گذشته بارض‌مقدس رفتند به عقیده بعضی از مورخین بیش از ششصد هزار نفر درین جنگهای مقدماتی کشته شدند. آخرالامر سلسله سلجویان بوسیله شاهان چنگیزی از بین رفت اما از بقایای آنها امپراطوری عثمانی ایجاد گشت که مؤسس آن یکی از خادمان سلاطین قونیه بود.

۱ـ در قرون دوم و سوم میلاد، (سنت بلز Saint Blaise) اسقف سواستا درکاپادوکیه بود هنگام حکومت دیوکلستین اورا بدینطریق شهید کردند که پس از ضربات بسیار شلاق وریش‌ریش کردن بدنش بوسیله‌اره، سرش‌را از تن جدا ساختند.

۲ـ مقصود از تاتارهای شرقی، خانواده هلاکو و قبایلی که از طرف شمال بآنها پیوسته شده بودند میباشد این خانواده باخانواده (باتو Batu) که محل استقرارشان کنار شط ولگا در شمال غربی بحرخزر بود وبطرف‌اروپا سرازیر شده بودند فرق دارد طوایف منتسب بهلاکو ازطرف شرق‌ازطرف ماوراءالنهر وخراسان بایران هجوم آورده آنرا تصرف کردند. ←

داری پارچه‌های پنبه‌ای خوب وهمچنین آب گرمهای خوبی که نظیر آن هیچ جا دیده نمیشود میباشد[1] بیشتر ساکنین آن ارمنی وتابع تاتارند از شهرهای عمده این ایالت بجز ارزنگان میتوان از آرجیران[2] دارزیز[3] نیز نام برد ارمنستان مراتع خوبی دارد باینجهت تابستانها قسمتی از قشون تاتار برای چراندن حیوانات خود بآنجا میآیند ولی همینکه زمستان میشودبطرف جنوب بجاهای گرمتر میروند. در قسمت مرکزی ارمنستان کوه عظیم وبلندی سر برافراشته که گویند کشتی نوح برقله آن نشسته است[4] این کوه بقدری جسیم است که دور تا دور آنرا درکمتر ازدوروز نمیتوان پیمود صعود برآن نیز بعلت وجود برف دائمی درقسمتهای فوقانی تقریباً غیر ممکن است. در کوهپایه آن آب برف زمین را خیلی حاصلخیز میکند مجاور مرز جنوبی ارمنستان نواحی موصل وماردین قراردارند که بعداً بشرح آنهاخواهیم پرداخت در قسمت شمال به ایالت (زرزانیا)[5] برمیخوریم که در مجاورت آن

→-۳- **ارزنجان** یا **ارزنگان** شهری است مجاور مرز رومیه. (**دربولت** D'Herbolt) میگوید این شهر اصلاً بارمنستان تعلق داشته ولی مغولها آنرا در سال (۶۴۰) هجری برابر با (۱۲۴۲) میلادی پس‌از شکست کیخسرو پسرعلاءالدین سلجوقی باچند شهردیگر تصرف نمودند.

۴- Argiron. ۵- Darziz.

۱ـ دراغلب جاهای آسیای صغیر و بخصوص نزدیك آنکارا آبهای گرم معدنی ازرمین بیرون میاید کلمهٔ **آب‌گرم** دراغلب نقشه‌های آنزمان درین ناحیه بزرگ دیده میشود ولی در حدود ارزنجان من نتوانسته‌ام درآثار جغرافی‌دانان شرق چیزی راجع باین موضوع پیدا کنم.

۲ـ (**آرجیرن** Argiron) یا ارض روم آخرین قلعه مستحکمی است که در جهت شرق متعلق بامپراطوری یونان بود.

۳ـ (**دارزیز** Darziz) امروزه بنام (**آرجیش** Arjis) معروفست که در کنار دریاچه **وان** واقعست یکی از مورخان مینویسد «ارجیش شهری‌است درشمال غربی دریاچه وششصد هزارجمعیت دارد در دریاچه چهار جزیره هست که در یکی از آنها یك کلیسای ارمنی ساخته شده و سیصد کشیش درآن زندگی میکنند». این امکنه درسر راه مسافران ما از تبریز بطرابوزان میباشد.

۴ـ این همان کوه آرارات کتاب مقدس است که در نزدیکی شهر ایروان واقع‌است بعقیده مسیحیان این ناحیه، کشتی نوح برروی آن نشسته. ولی مسلمانان میگویند کشتی نوح روی کوه (**جیودی** Gioudi) که یکی از متفرعات کوه (**توروس** Taurus) درارمنستان میباشد نشسته. ابن‌حوقل میگوید، « جیودی کوهی است نزدیك نصیبین (این محل در مرز ترکیه و عراق در جنوب ترکیه است) .

۵. Zorzania همان گرجستان است که هم مرز با ارمنستان و مرکز آن شهر تفلیس‌است. در→

چشمه‌های نفتی موجود است و نفت آنها بقدری است که روزانه بقدر چندبار شتر میتوان از آن استخراج نمود نفت را برای سوزاندن و یا برای شفای بعضی امراض جلدی بکار میبرند درکشورهای مجاور نفت یافته نمیشود بهمین علت مردم برای تهیه آن ازدیار دور دست بآنجا میآیند.

فصل پنجم

ایالت زرزانیا و مرزهای آن ـ معبری که در آن اسکندر باب آهنین ساخت ـ وقایع اعجازآمیزی که راجع بیک چشمه در تفلیس اتفاق افتاده

در زرزانیا پادشاه معمولاً بنام ملك داود که باصطلاح ما «داودشاه» نامیده میشود. یك قسمت از کشور به‌تاتارها تعلق دارد وقسمت دیگر بعلت وجود قلاع مستحکم، هنوز در دست شاهزادگان بومی باقی مانده است گرجستان میان دودریای سیاه وخزر [1] واقع شده. طول پیرامون دریای اخیر در حدود (۲۸۰۰) میل است و در حقیقت دریاچه‌ای بیش نیست زیرا از هیچ راه با هیچ دریای دیگری ارتباط ندارد. این دریا دارای چندجزیره است که ساکنان بعضی از آنها مردمانی هستندکه هنگام هجوم تاتار بزرگ از جلو اوگریخته بآنجاها پناهنده شده‌اند.[2] این دریا محل صید ماهیهای بسیاری از قبیل سگ ماهی [3] و آزاد ماهی [4] وماهیهای بزرگ

←لهجه‌ونیزی‌قدیم (ژ) را (ز) تلفظ میکردندوچون این‌کتاب بوسیله یك‌نفر ونیزی نوشته شده‌اینست که (ژرژیا) (زرزانیا) نامیده شده است.

۱ـ بحرخزر را ایرانیان دریای **باکو** نیز نامند واین نام درنقشه‌هائی که در ونیز در سال ۱۵۶۲ چاپ شده دیده میشود **باکو** یا **بادکوبه** بندرمعروفی است‌که درساحل‌جنوب‌غربی دریاقرار دارد.

۲ـ این راجع بموقعی است که ایران درزیر سم ستوران چنگیز لگدمال میشد (یعنی سال ۱۲۲۱) جزایری که در آنزمان پناهگاه فراریان ایرانی بود اکنون خالی از سکنه است و یا فقط گاهی ماهیگیران بآنجا رفت وآمد مینمایند.

۳ـ Sturgeon

۴ـ Salmon ـ صید ماهی در بحرخزر بخصوص در مصب رود ولگا همیشه مهم بوده است در بین انواع ماهی آنکه از همه مهمتراست سگ ماهی است که تخم‌آن همان خاویار است و بمقدار زیاد صادر میشود.

دیگر میباشد. مشهور است که در ازمنه قدیم پادشاهان این ناحیه با نقش عقابی بشانه راست متولدمیشدند[1] اهالی آن معمولا خوش‌هیکل، خوش‌سیما ودریانوردانی شجاع، تیراندازانی ماهر و جنگجویانی جسور میباشند. بدیانت مسیح معتقدند واز اصول کلیسای یونان پیروی میکنند وبمانند روحانیان غرب موهای سرخودرا کوتاه نگاه میدارند.

گرجستان ناحیه‌ای است که هنگامیکه اسکندرکبیر میخواست از آن عبور نموده بطرف شمال رود بعلت وضعیت سوق‌الجیشی خاصی که دارد از پیشروی‌عاجز ماند گذرگاه تنگی هست بطول چهارمیل که یك طرفش دریا و طرف دیگرش جنگلهای انبوه و کوههای سربآسمان کشیده قرار گرفته. عده کمی سرباز میتوانند از این معبر دفاع کنند وجلو پیشروی‌قشونهای بزرگ را بگیرند. اسکندرکه از پیشروی مأیوس شد دستور داد دیوار عظیمی در مدخل گذرگاه ساختند وبرج و باروهائی در اطراف آن بپاکردند تا اینکه لااقل از تاخت و تاز اهالی آن طرف در امان باشند ونام معبر را «باب‌آهنین» نام نهاد[2]

این ایالت دارای بلاد وقلاع مستحکمی است زندگی مردم بآسایش میگذرد ابریشم بمقدار زیاد بدست میآورند[3] و کارخانه‌هائی دارند که در آن پارچه‌های زربفت میبافند شغل اصلی ساکنین تجارت وکارخانه‌داری (کارهای دستی)است. وجود

۱ـ منظور اینست که این پادشاهان مدعی بودند شاخه‌ای ازخانواده امپراطوری قسطنطنیه‌بوده‌اند و خود این امپراطوران هم علامت عقاب رم را جزء نشان‌های افتخار خود محسوب میداشتند.

۲ـ این همان معبر مشهوری است که در میان کوه قفقاز و بحرخزر واقع شده وپهلوی آن شهر مستحکم کوچك **دربند** ساخته شده است. این شهر را عربها **باب‌الابواب** و ترکها **دژآهنین** و ایرانیها **دربند** و یا سد میان گرجستان و شیروان مینامند. اهالی معتقدند که بانی شهر و همچنین بانی دیوار مذکور اسکندرکبیر بوده‌است که بدینوسیله میخواسته از تهاجم سیت‌ها (Scythians) جلوگیری کرده باشد ونیز مشهور است که دیوار مزبور یك‌دفعه بوسیله یزدگرد دوم ویك دفعه هم بوسیله انوشیروان از پادشاهان ساسانی تعمیر یافته است.

۳ـ مردم بعضی‌از قسمتهای گرجستان وارمنستان وقسمتهای مجاورآن در ایران طی قرون واعصار به‌پرورش کرم‌ابریشم وتجارت پارچه‌های ابریشمین اشتغال داشتند.

نواحی کوهستانی دراین کشور وهمچنین معابر باریك ومستحکم آن مانع شده‌اند که تاتارها بتوانند تمام قسمتهای آنرا تسخیر نمایند. دریای باکو محاط بکوههائی چند است وررودهای ولگا[1]، جیحون، کور، ارس و چند رود دیگر در آن میریزند. دریانوردان ژن اخیراً شروع بکشتی‌رانی در آن نموده و از آنجا ابریشم معروف گیلان را صادر میکنند. شهر زیبای تفلیس هم با حوالی دل‌انگیزش دارای ساکنان ارمنی ومسیحی گریگوری، بعد مسلمان ویهودی میباشد صنعت ابریشم و اجناس دیگر درآنجا رواج دارد واز حیث تابعیت، تابع شاه بزرگ تاتارها میباشند[2] هر چند ما فقط از عده‌ای از شهرهای عمده دراینجا صحبت کردیم ولی باید دانست‌که شهرهای بسیار دیگری هستند که چون چیز خاصی در آنها نیست از ذکر آنها صرف‌نظر میکنیم وهرگاه درآینده لازم گردد ذکری ازآنها بمیان خواهد آمد حال باید بشرح ممالکی که درجنوب وشرق ارمنستان قرارگرفته‌اند بپردازیم.

فصل ششم

ایالت موصل وساکنین آن ـ کردها ـ وتجارت این ناحیه

موصل[3] ایالت بزرگی است که فرقه‌های مختلف در آن سکنی دارند. یك دسته پیرو محمد(ص) عرب‌هستند[4] دسته‌های دیگر ازپیروان حضرت مسیح‌اند ولی

۱ـ برحسب گفته ابن حوقل رود ولگا از روسیه و بلغار جاری می‌شود و بدریا میریزد. گویند وقتی که‌تمام آبهای‌آن جمع می‌شود ازرود جیحون‌هم بزرگتر و جریان‌آن تندتر می‌گردد.

۲ـ منظور ازشاه تاتار در اینجا پادشاهی است ازاعقاب هلاکو که در ایران ونواحی مجاور حکومت میکرده ونه‌خان بزرگ قوبیلای قاآن.

۳ـ شهر موصل که سابقاً پایتخت بین‌النهرین بود وحالا مرکز پاشانشین ترك، بهمین نام میباشد در ساحل غربی رود دجله ودرست مقابل نینوای قدیم قرار گرفته وبدان بوسیله یك پل قایقی مرتبط است. بطوریکه ابوالفدا و یك عده از جغرافی‌دانان شرق آنرا توصیف کرده‌اند این شهر یکی از آبادترین امکنه‌ای است که درتحت حکومت مسلمانان دیده شده هرچند که نویسنده کتاب آنرا ایالت نامیده ولی بهتراست ما آنرا شهر بدانیم.

۴ـ درین ایام اکثریت جمعیت با عربهاست و وسیله ارتباط بین همه فرق زبان اکثریت آنان، یعنی‌عربی است.

از اصول کلیسای رم تبعیت نمی‌کنند آنها را نستوری،[۱] ویعقوبی[۲] و ارمنی می‌نامند این فرق برای خود پیر و یا مرادی دارندکه سراسقفها واسقفها وکشیشها را انتخاب نموده وبهمه نواحی مانند هند وقاهره و بغداد وسایر جاهای مسیحی نشین‌میفرستد. کلیسای رم‌هم بهمین طریق عمل میکند. پارچه‌های معروف به (موسلین = حریر) در کارخانه‌های این شهر بافته میشوند و بسیاری از بازرگانان ادویه، از اهل موصلند. کردها در قسمتهای کوهستانی سکنی دارند[۳] بعضی از آنها مسلمان و برخی دیگر مسیحی از فرقه نستوری یا یعقوبی میباشند در بعضی قسمتهای این ایالت پنبه خوب وفراوانی بعمل میآید وساکنان آن اغلب تاجر ویا کارخانه دارند وهمه تابع حکومت پادشاهان تاتار هستند.

فصل هفتم

شهر بزرگ بالداش[۴] یا باگادت[۵] که قدیم آنرا بابل میگفتند ـ کشتیرانی از آن شهر تا دریای هند (یا بهتر بخلیج فارس) ـ علوم مختلفه‌ای که مورد مطالعه اهالی این‌شهر میباشد

شهر بزرگ بالداش (یا بغداد) سابقاً محل اقامت خلفای اسلام بوده[۶] رودخانه بزرگی از وسط آن میگذرد[۷] بازرگانان کالاهای خود را ازین رودخانه بطرف

۱- Nestorians . ۲- Jacobites .

۳- کردستان ناحیه‌ای است کوهستانی‌که درشرق دجله و قرب موصل ونصیبین و ماردین قرار دارد زبان ساکنین آنجا یك‌نوع فارسی فاسد وتحریف شده‌ای است ولی‌از نظرعادات ورسوم کردها شباهت باعراب بدوی Bedouiy دارند. کالاهای عمده این ناحیه عبارتند از بلوط و پنبه و یك نوع ابریشم درختی .

۴- Baldach ۵- Bagadet .

۶- شهربغداد بتوسط ابوجعفرالمنصور دومین خلیفه سلسله عباسی تقریباً درحدود سال ۷۶۵میلادی ساخته شده وتاآخرین خلیفهٔسلسله مزبور یعنی تاسال ۱۲۵۸ محل اقامت جانشینان او بوده‌است. درین تاریخ بغداد بدست مغولها تسخیر شد.

۷- رود مزبور رود دجله است که پس‌از تلاقی با شط فرات بشط‌العرب موسوم میگردد شهر جدید بغداد درساحل شرقی‌دجله بنا شده و بوسیله پلی‌از قایق بقسمت غربی مرتبط می‌گردد درطرف غرب—

هندو یا بالعکس حمل مینمایند. مدت مسافرت بعلت پیچ و واپیچ بودن رودخانه هفت روز طول میکشد آنهائیکه قصد مسافرت بهند دارند پس از ترك رودخانه بمحلی میرسندموسوم به‌کیسی[1] بعد از آنجا راه دریا را پیش‌میگیرند تابهندبرسند ولی‌قبل‌از اینکه باین محل برسند جلو راه خود شهر بالسارا[2] را می‌بینند درحوالی این شهر بهترین‌خرمای‌دنیا بدست میآید در بغدادکارخانه‌ای‌هست‌که‌در آن پارچه‌های زربفت و حریرهای گل‌دار ومخملهای منقوش بصور پرندگان وحیوانات می‌بافند[3].

تقریباً تمام مرواریدهائی که از هند باروپا میرود دراین محل سوراخ‌میشوند ودر اینجا علوم اسلامی وهمچنین علوم سحر و ساحری، فیزیك ، نجوم، سیماشناسی مورد تعلیم وتعلم است. خلاصه بغداد وسیعترین وآبادترین شهری است که دریـن نواحی وجود دارد.

فصل هشتم

چگونگی اسارت و مرگ خلیفه بغداد وحرکت معجزآسای یك‌کوه

آخرین خلیفه بغداد، که بزعم مورخان، ثروت ومکنتش را هیچ سلطانی نداشت بوضع فلاکت باری درین شهر تلف شد[4] شرح قضیه آنکه درمیان تاتارها

←خرابه‌های عماراتی که در دوره خلفا ساخته شده هنوز بچشم میخورد وایرادی بر نویسنده کتاب که مینویسد «شهر بوسیله رودخانه بدوقسمت شده» وارد نیست. ابوالفدا هم مینویسد که شهر بغداد در طرفین رود دجله ساخته شده.

۱ ـ کیش Kisi

۲ـ بصره از نظرتجارت شهرمهمی است ودر جنوب غربی شط‌العرب تقریباً در نیمه راه بین خلیج فارس ومحل التقای دو رود فرات ودجله واقع شده است بنابراین این شهرسرراه‌مسافرینی‌است که ازبغداد بجزیره کیش میروند.

۳ـ در اینجا منظور نویسنده از استعمال کلمه مخمل (Velluti) شاید کلمه «قالی» باشد زیرا ایران همیشه درتهیه قالیهای خوب وممتاز، مشهور بوده است اما راجع بصور حیوانات فرقه شیعه هیچوقت مانند فرقه سنی مقید نبوده است که از کشیدن تصاویر وتماثیل که گویا از لحاظ مذهب قدغن است خودداری نماید.

۴ـ آخرین خلیفه عباسی مستعصم‌بالله در۱۲۴۲ بتخت سلطنت نشست ودر ۱۲۵۸ کشته شد او شخصی بود ضعیف، عیاش وتنبل ودرعین حال خسیس. کمتر شخصاً برتق و فتق امور میپرداخت و←

چهار برادر بودند که ارشدشان مانگو نام داشت و در محلیکه خود و خانواده‌اش زیست می‌کردند سلطنت میکرد. وی پس از اینکه کشور ختا و نواحی مجاور دیگر آن را ضمیمه کشور خود نموده بود بفکر جهانگشائی افتاد و خواست یك امپراطوری جهانی تشکیل دهد بدینجهت ببرادرانش پیشنهاد کرد که دنیا را بین خود تقسیم نمایند لذا با موافقت یکدیگر قرار شد که یکی از برادران بتسخیر ممالك جنوبی، دیگری بگشودن کشورهای شرق ودوتای دیگر بفتح دوربع دیگر عالم بپردازند. ربع جنوبی سهم علائو (یا هلاکو) شد او قشون عظیمی براه انداخت وپس‌ازمطیع ساختن نواحی‌ای که سرراهش بود درسال(۱۲۵۵)[1] بطرف شهر بغداد متوجه شد و آنرا مورد حمله قرار داد. او بقدرت عظیم خلیفه وجمعیت کثیر شهر بخوبی آگاه بود ومیدانست که با یکصد هزار سرباز سوارومقداری سربازپیاده قادر بگشودن شهر نخواهد بود پس بتدبیر و حیله متوسل شد و قشون خود را بسه قسمت نمود قسمت اول را در یك سمت شهر و قسمت دوم را در سمت دیگر شهر پشت جنگلی پنهان نمود و خود بسرکردگی قسمت سوم با کمال تهور بزیر دیوارهای شهرآمد خلیفه بادیدن نفرات قلیل‌دشمن وبا اطمینان به‌شجاعت سربازان خود از شهر بیرون‌آمد و روبطرف دشمن رفت هلاکو بمحض اینکه نزدیك شدن‌او را دید تظاهر بعقب‌نشینی نمود وبدینوسیله دشمن را بسمتی که گروههای دیگر جنگیان او پنهان بودند کشانید. قشون خلیفه از دو طرف محاصره وتسلیم شد خود خلیفه هم اسیرگشت هلاکو وارد شهر شد و باکمال تعجب برجی مملو از طلاکشف کرد خلیفه را بجلو طلبیده باو سرزنش کرد که با داشتن چنین ثروتی چرا بفکر

→کارها را بدست وزیر فاسد و نالایقی سپرده بودکه او هم آخر باو خیانت کرده بدست دشمن خونخوارش سپرد.

۱ـ این سنه‌ای است که درمتن لاتینی داده شده. (**مارسدن** Marsden) آنرا (۱۲۵۰) تعیین میکند ولی برحسب نظر مورخان موثق شرق هلاکو در سال ۱۲۵۵ از رود جیحون (Oxus) عبور کرد درسال ۱۲۵۶ بکمك مستعصم بقلع وقمع اسمعیلیه پرداخت و بالاخره درسنه ۱۲۵۸ بغداد را بتصرف در آورد.

تهیه قشونی نبود که بتواند جلو تهاجم دشمنان را بگیرد پس از آن دستور داد وی را گرسنه وتشنه در داخل برج آنقدر نگاه دارند تا بزندگی فلاکت بارش خاتمه‌داده شود .

فکرمیکنم‌که پیمبر رؤوف ما حضرت عیسی بدینطریق انتقام ظلمهائی که به وسیله این‌خلیفه بمسیحیان با وفا ومؤمن روا شده‌گرفته باشد. از موقع رسیدنش به خلافت (سال ۱۲۵۵) فکردائم او این بودکه تمام مـردم‌کشوررا بدین اسلام دعـوت نماید هرکسی ازقبول دعوت‌خودداری میکرد اوبهانه‌ای‌داشت‌که‌وی‌را بقتل برساند. روزی‌که راجع باین‌موضوع بادانشمندان‌کشور خود بحث میکرد وبکتاب انجیـل مراجعه میکردند بدین‌آیه برخوردکردند: «اگرشما باندازهٔ دانهٔ‌خردلی دردل‌خود ایمان احساس‌کنید میتوانید باین‌کوه بگوئید (ازاینجا حرکت‌کن وبآنجابرو) وآن کوه تغییرمکان‌خواهدداد» ازپیداشدن این‌آیه خیلی‌خوشحال‌شد وگفت محك خوبی پیداکردم. لذا دستور داد مسیحیان همگی جمع شدند ازآنها سؤال‌کرد آیا بصحت آنچه درآیه آورده شده ایمان‌دارندیانه؟ همگی جواب دادند بله! ایمان دارند. پس خلیفه‌گفت: «دربن‌صورت ثابت‌کنید لااقل‌بقدر دانه خردلی ایمان‌دارید، اگرنتوانید ثابت‌کنید من‌حق‌خواهـم داشت شمارا مـردمی بی‌عقیده وکافـر و مهدورالدم بدانم بنابرین‌بشما ده‌روز مهلت میدهم‌که درفاصله آن‌یکی ازاین دوکاررا بکنید یااین‌کوه را ازجای حرکت‌دهید ویا بدین اسلام روی‌آورید در هردوحال نجات پیداخواهید کرد ولی اگریکی ازاین‌دو کاررا انجام ندهید جزای‌شما مرگ‌است» مسیحیان‌که‌از ظلم‌وجوراووهمچنین ازمیل شدید اوبغصب اموال‌آگاه‌بودند باشنیدن این‌اخطاربخود لرزیدندوکرکس مرگ‌را علانیه بالای‌سرخود مشاهده نمودند معذلك با اطمینانی که به‌منجی‌خود داشتند مجمعی‌تشکیل داده وراجع بخط‌مشی خود در مقابل خلیفه مشورت‌کردند هیچ راهی جز دعا ومناجات وتضرع بدرگاه خدای توانا پیدانکردند پس همگی اززن‌ومرد ازکوچك وبزرگ روی بخاك سائیده خاضعاًخاشعاً ازخدای

نادیده طلب یاری‌وکمك نمودند هشت‌روز بدین‌ترتیب گذشت و آثاری ازکمك الهی مشاهده‌نکردند تا اینکه روزهشتم اسقفی‌بخواب دیدکه‌کفاشی واحدالعین قادر است چنین معجزه‌ای (یعنی‌حرکت‌دادن کوه‌را ازجای‌خود) انجام دهد. پس بجستجوی او پرداخت وخوابی‌راکه دیده بود برای اوتعریف‌کرد کفاش جواب‌داد درخود چنین قابلیتی نمی‌بیند وخودراآنقدرکوچك وناچیزمیداندکه مسلماًموردعنایت‌وتأییدالهی واقع نخواهدگشت ولی‌چون ازطرف‌تمام مسیحیان اصرارديد بناچارتسلیم‌شد وقبول کرد اقدام‌کند‌اتفاقاً این‌مرد روحی‌پاك ومنزه، اخلاقی بسیارشریف وایمانی‌بی‌غل‌وغش داشت همیشه‌خالصاً مخلصاً بدرگاه خداوند عبادت میکرد نماز وروزه‌را بنحواحسن انجام میداد وفقرارا یار ویاوری میکرد. یك‌دفعه اتفاق افتادكه زن‌زیبائی بدكان او واردشد و طلب‌کفش نمود. چون پای‌خود را برای اندازه‌گیری بجلو برد قسمتی از پای لختش مقابل چشمان آزمندکفاش واقع وسبب‌هیجان اوشد. اماکفاش فوراًبخود آمده زن‌را مرخص نمود و در همان حال این‌کلمات مقدس بخاطرش آمد: «هرگاه یکی ازچشمانت مرتکب‌گناهی بشود فوراً آنرا بکن وبه‌دور انداز. زیرا برای تو بهتراست‌که بایك‌چشم بملکوت الهی وارد شوی تا اینکه دوچشم داشته‌باشی و وارد جهنم‌شوی» بلافاصله باگزلکی که‌دردسترس داشت چشم راستش‌راکند وبدور انداخت وبا این‌عمل نشان‌دادکه واقعاً مردی مؤمن و دارای عقیده‌ای صاف وپاك میباشد.

روزموعود رسید همه‌مسیحیان وظائف‌دینی‌خودرا صبح زود انجام دادند وبعد مجتمعاً دسته‌ای راه انداخته باصلیبی بزرگ درجلو بطرف‌کوه معهود رهسپار شدند خلیفه نیزبا اطمینان باینکه تمام این‌تشریفات بیهوده است خواست درمحل حاضر بشود. یك‌عده سرباز بهمراه اوآمدند ومنظورشان این‌بودكه درصورتیکه مسیحیان باشکست مواجه شوند همانجا همه‌را بقتل‌برسانند. وقتی‌مسیحیان بجلوکوه رسیدند پیشدور مقدس درمقابل صلیب زانوزده دستهایش‌را بآسمان بلند نمود وعاجزانه از خدای متعال استغاثه نمودكه نظرلطف و مرحمت خودرا بر بندگان ناچیز انداخته

دراین‌هنگام خطر، جان وایمانش‌را نجات دهد سپس باصدای بلند این‌کلمات‌را ادا نمود: «بنام پدر، پسر وروح‌القدس ای‌کوه بتو امر میکنم ازجای خود حرکت‌کنی!» بلافاصله‌کوه بحرکت درآمد واطراف‌خودرا نیز بطرز مهیبی بلرزه درآورد. خلیفه وهمراهانش از حیرت ووحشت بجای‌خود خشك شدند بسیاری ازآنها بدین مسیح گرویدند وحتی‌خود خلیفه‌هم پنهانی قبول‌آن دین‌نمود زیرا مشهوراست که همیشه زیرلباسش صلیبی بگردن‌آویزان داشت وبعدازمرگش این‌صلیب را بگردنش‌یافتند وبهمین جهت اورا درمرقد آباءِ واجدادش دفن‌ننمودند. بیادبودآن رحمت خداوندی و به‌بزرگداشت آن روزکه این معجزه بتحقق پیوست تمام مسیحیان (نستوریان و یعقوبیان) کشور، سالروز آنرا جشن میگیرند[1]

فصل نهم

شهر تبریز ـ ساکنان تاجر و غیر تاجر آن

شهرتبریز[2] شهر آبادی‌است‌که درایالت عراق (عراق عجم) قرار دارد. دراین ایالت شهرها وقلاع مستحکم بسیاراست. ولی این‌شهر ازهمه پرجمعیت‌تر و آبادتر است شغل‌عمدهٔ ساکنان آن‌بازرگانی وکارخانه‌داری‌است. دراین‌کارخانه‌ها پارچه‌های ابریشمی و زری‌های قیمتی میبافند. موقعیت تجارتی این شهر بقدری خوبست که بازرگانان از همه‌طرف، از هندوستان، بغداد، موصل و هرمز برای خرید و فروش بآنجا میآیند بهترین‌سنگهای قیمتی ومرواریدهای اعلی‌را میتوان دراین‌شهر بدست

۱ ـ این معجزهٔ ادعائی دراینجا مشروحتر تشریح شده تا در متون دیگر درمتن لاتین‌گفته شده‌است که معجزه درتبریز واقع شده نه دربغداد این حرف غیر معقولست زیرا خلیفه همیشه در بغداد بوده نه‌درتبریز. متن لاتین میگوید معجزه درسال ۱۲۷۵ وبین بغداد وموصل روی داده متن فرانسوی نیز بااین بیان موافقست.

۲ـ شهر تبریز درایالت آذربایجان که همسایه عراق عجم است واقع میباشد. این دوایالت در قدیم تشکیل دولت **ماد** را میدادند. شهر مزبور درهمه اعصار مهم وآباد بوده چنانکه از هنگام تسخیر ایران بوسیله مغولها (سال ۱۲۵۵) تا موقع بنای سلطانیه یعنی تا ابتدای قرن چهاردهم پای‌تخت هلاکو وجانشینانش بود.

آورد[1]. بازرگانانی که با خارجه داد وستد مینمایند زود متمول و متمکن میگردند. ولی مردم‌شهر بطورعموم فقیرند. جمعیت شهر از نستوری ویعقوبی وارمنی وگرجی وپارسی[2] ومسلمان تشکیل‌شده ولی‌مسلمانان اکثریت دارند. هریك ازین دسته‌ها با زبان مخصوص‌خود تکلم میکنند. مسلمانان توانسته‌اند عده زیادی ازتاتارهارا به‌دین خود واردکنند. دور و برشهر باغهای باصفا و خرمی دیده میشودکه محصولشان از میوه‌هاست.

ازتبریز تا ایران[3] دوازده روز راه است.

فصل دهم
دیری قرب تبریز

نزدیك‌تبریز دیری‌هست بنام (سنت‌بارسامو)[4] که زیارتگه مؤمنان مسیحی‌است درآنجا یك راهب بزرگ وچند راهب جزءِ هست این راهبان وقت‌را ببطالت نمی‌گذرانند بلکه دائماً مشغول بافتن‌کمربندهای پشمین هستند این‌کمربندها را هنگام انجام نماز ودعا بالای محراب عبادتگاه قرارداده ویا هنگامی‌که برای جمع‌آوری تبرعات باطراف میروند بدوستان ویابطالبین‌ازهرطبقه‌ای‌که باشند میفروشند ازقرار معلوم این‌کمربندها برای علاج روماتیسم مفیداست.

۱ـ شاردن (سیاح معروف) درکتاب خود ازبازاری بنام (زیباتر ازهمهٔ بازارها)نام میبردکه بخرید وفروش جواهرات واشیاء قیمتی تخصیص داده شده مروارید هائی‌که ازسیلان وبحرین بدست‌میآید اول ببغداد رفته، درآنجا صیقلی وسوراخ شده، سپس برای فروش ببازار های آسیا واروپا بخصوص قسطنطنیه عرضه می‌شود.

۲ـ این مردم بایستی‌که ازساکنان اصلی فارس بوده باشند کـه مذهب قدیم خود (مذهب زرتشتی) را نگاه داشته وبپارسیان معروفند یکی از اختصاصات این مذهب پرستش آتش بوده است. اکنون آنها متمولترین وشریفترین مردمی هستندکه دربمبئی تحت‌حمایت دولت انگلیس زندگی میکنند

۳ـ منظور از «ایران» قاعدتاً باید فارس یافارسستان باشدکه پای‌تخت قدیمش تخت‌جمشید وکرسی فعلیش شیرازمیباشد ولی شاید منظور نویسنده فاصله ازتبریز تاقزوین هم باشد چنانکـه درفصل بعد ازین‌شهر بنام اولین شهر درموقع ورود بایران نام میبرد.

۴ـ Saint Barsamo

فصل یازدهم
ایالت ایران

ایران‌درقدیم ایالت آباد ووسیعی بود ولی‌اکنون‌قسمت‌اعظم‌آن بوسیله تاتارها خراب شده است. در ایران شهری هست موسوم به (سبا) که از آنجا سه مغ بنام بالتازار[1] وگاسپار[2] و ملچیور[3] برخاسته و برای پرستش حضرت عیسی به‌بیت‌اللحم رفته‌اند هرسه‌آنها امروز باریش وزلف درمقبره مجللی مدفونند. مارکوپولو درشهر راجع باین‌سه‌نفر تحقیقات مفصلی‌نمود ولی هیچکس نتوانست اطلاعات صحیحی در بارهٔ آنها بدهد جزاینکه درزمان قدیم آن سه مغ در آنجا بخاك سپرده شده‌اند بعد ازسه روز راه مسافر به‌دژی میرسدموسوم به (پالاساتا) که معنی‌تحت‌اللفظی‌آن (دژ آتش‌پرستان‌است) ساکنان دژکه حقیقتاً آتش‌پرستند میگویند درزمان قدیم سه‌شاه از این‌کشور رفتند تاشاه دیگری‌راکه تازه تولد یافته‌بود زیارت‌کنند آنها سه‌چیزرا بعنوان هدیه حضور آن‌شاه ازلی‌بردند: طلا، کندر و مر. طلارا بآنجهت بردند که ببینند آن تازه مولود شاه ناسوتی‌است یاملکوتی وکندر را برای‌اینکه ببینند آیا او خداست وبالاخره مر را برای اینکه بدانندآیا او فانی ویا جاودان‌است. وقتیکه سه‌مغ بحضور حضرت مسیح مشرف شدند جوانترین آنها قبل از همه بپرستش او پرداخت وبنظرش‌آمدکه او بهیکل وسن‌خود اوست بعد دومین و سومین مغ ازحیث سن‌آمدند وهریك اورا بهیکل وسن‌وسال خود یافت. پس ازاینکه مشهودات خودرا باهم درمیان گذاشتند هرسه برآن شدندکه بپرستش مسیح بپردازند و درین‌صورت وی بنظرشان بسن‌حقیقی‌خود ظاهرشدهنگام مراجعتشان طفل (یعنی‌حضرت عیسی) بآنها یك جعبه دربسته داد پس از چند روز به‌وسوسه افتادند در جعبه را بازکنند و ببینند توی‌آن چه‌چیزاست. دیدند جز یك‌تکه سنگ چیز دیگری نیست. لابد سنگ علامت این بود که هر کس در عقیده و ایمان خود نسبت باو باید مثل سنگ

Melchior -۳ Gaspar -۲ Baldasar -۱

محکم و راسخ باشد وقتیکه سنگ را دیدند تعجب کردند وخیـال‌کردند طفل آنها را دست انداخته لـذا سنگ را در چاهی انداختند فوراً ازچاه آتشی برخاست. از مشاهدهٔ آتش پشیمانی غریبی برآنهـا مستولی شد ولی پشیمانی سودی نداشت برای جبران‌مقداری ازآتش را برداشته بوطن آوردند و آنرا در معابد خـود قرار داده نگـذاشتند هیچ وقت خاموش شود آتش را مانند خدا پرستیدند و با آن قربانی های خودرا انجام‌دادند. اگر احیاناً آتش خاموش‌میشد مردم بچاهی‌که سنگ درآن افتاده وآتش ازآن بپا خاسته بود میرفتند ودوباره از آتش اصـلی (کـه هیچوقت خاموش‌نمیگردد) برداشته میآوردند باین‌جهاتست‌که بمردم این‌ناحیه آتش پـرست میگویند. این‌اطلاعاتی‌بودکه مردم‌آن‌قسمت بمارکو داده بودند اما راجع بمحل و مقر پادشاهان فوق‌الذکر باید دانست‌که یکی‌ازآنها ازشهرسبا بود دومی از (دیاوا)[1] وسومی از دژ[2] حالاباید راجع بمردم ایران وعادات و آداب آنها گفتگوکنیـم.

فصل دوازدهم

ایالت ایران و هشت قسمت آن

ایران ناحیه وسیعی‌است‌که ازهشت‌کشورکوچك پادشاهی تشکیل‌شده[3] اسامی کشورها بقرار ذیل است:

۱- Dyava

۲- قصه مغها بلاشك منبعش از منابع قصص شرقی است و با افسانه های غربی راجع باین موضوع بهیچوجه تطبیق نمیکند فکر چاهی‌که آتش الهی درآن روشن شده قطعاً از اینجـا پیداشده کـه مسافران وسیاحان چاهها وباغار های مشتعلی در قسمتهای مختلف آسیا بخصوص دربادکوبه و یادر ساحل (کارامانیا) دیده‌اند نام **سبا** در میـان شهر های ایران دیده نمیشود شاید اشاره بمسلك سبا (Sabaism) باشد که بامسلك گبرها ارتباط خیلی‌نزدیکی داشته است وراجع به **دژهم** ممکن‌است کلمه (پالاساتا Palasata) تحریفی ازکلمـات «قلعه آتش پرستان» باشد.

۳- هرگاه معنی اصطلاحی کلمات را درنظر بگیریم یك‌کشور پادشاهی مرکب ازچند ایالت‌واستان است ولی پس‌از تقسیم امپراطوری عظیم چنگیزخان هرقسمتی‌که بهریك ازپسران ویانوادگان او واگذارشد در سابق برای خودکشوری مستقل ودارای پادشاه بوده است.

۱ـ کشور قزوین[۱] ۲ـ کردستان که درجنوب قزوین (ویامغرب ایـران) است[۲] ۳ـ قسمتی‌است بنام لر[۳] ۴ـ چهارمین‌قسمت، طرف‌شمال، سلیستان[۴] ۵ـ سپاهان[۵] ۶ـ قسمت شیراز[۶] ۷ـ قسمت سونکارا[۷] ۸ـ تیموکایین[۸] واقع در انتهای ناحیه ایران.

تمام این‌کشورها باستثنای دامغان که درشمال، قرب محلی موسوم به (درخت خشك)[۹] قرار گرفته طرف جنوب واقع شده‌اند. در ایران بپرورش چارپایان اهمیت

۱ـ هنگام ورود بعراق عجم ازطرف تبریز اولین شهری که جلو راه دیده میشود شهرقزوین است (در آن موقع هنوز شهرسلطانیه ساخته نشده بود) این شهردر دوره‌های مختلف پای‌تخت سلاطینی بوده. در شمارش این هشت کشور نویسنده گاهی فقط نام پای‌تخت را ذکر میکند (مثلا در موضوع قزوین) وگاه نام ناحیه را. بنظر میاید که وی نامها را بطریقی که بخاطرش‌آمده بدون هیچ ترتیب خاصی نوشته ویا دیکته کرده است.

۲ـ انتظار نمیرفت که کردستان که سابقاً جزء آشور قدیم بوده جـزء نواحی ایـران قلمداد شود (گرچه چندین تکه از آن گاهی در تحت قیادت پادشاهان ایرانی درآمده) و همچنین بالفرض که آنرا جزء ایران محسوب داریم نمیتوان‌گفت کـه در جنوب واقع است ممکن است فرض کرد کـه ناحیه مزبور (خورستان) که غالباً (خوزستان) نوشته‌میشود. باشد زیرا خوزستان درجنوب قزوین ودر انتهای خلیج فارس قرار گرفته درصورتیکه کردستان در مغرب ایرانست.

۳ـ اگرناحیه مذکور در پاورقی (۲) همان خوزستان باشد مسلم است که لردرشمال آن قرارگرفته (گرچه با درنظرگرفتن موقعیت قزوین‌وبطورکلی ایران، **لر** یك‌ناحیه جنوبی‌است).D'Herbolt میگوید **لر** را با **لارستان** که درطول ساحل خلیج فارس قرارگرفته نباید اشتباه نمود لر ناحیه‌ای است کوهستانی و سابقاً جزء خوزستان محسوب میشده است.

۴ـ راجع به Suolistan هیچگونه حدسی نمیتوان زد که در کجا واقـع است ولی همین اسم در نوشته‌های قدیم ایتالیائی (Siestan سیستان) مذکور شده بنابرین ممکن است همان سیستان باشد که در شرق ایران قرار گرفته است.

۵- شهر **سپاآن** Spaan **یا سپاهان** Spahan کـه عربها آن را **اصفهان** مینامند و در جنوب عراق عجم واقع است، شهرت بسزائی دارد زیرا پای‌تخت سلاطین صفوی بـوده و بخصوص در مدت سلطنت شاه عباس دوم ازحیث شکوه وعظمت ازبیشتر شهرهای آسیائی بهتر و برتر بوده است در سال ۱۲۲۱ بدست مغولها افتاد وبعد در ۱۳۸۷ بوسیله تیمورلنگ غارت و تقریباً منهدم گشت.

۶ـ شیراز کرسی‌نشین ایالت فارس میباشد آن‌هم مانند اصفهان شهرت بسزائی دارد.

۷- Somcara این محل بنامهای مختلف درترجمه‌های مختلف ذکر شده ولی چنانکه ازنوشته‌های ایتالیائی مفهوم میشود این محل مطابق عقیده علمای جغرافی شرق باید **گرگان** باشد که درجنوب شرقی بحرخزر وشمال دامغان وایالت (قومس Kumis) قرار دارد.

۸ـ Timocain هرچند شباهت بین این کلمه و (دامغان) خیلی‌کم است ولی باحتمال قوی همان دامغان میباشد که کرسی‌نشین ایالت کوچك **قومس** واقع در شمال شرق ایران میباشد.

۹ـ راجع به‌این‌ناحیه‌که موسوم است به(Arbor Secco) دریکی‌ازفصول‌اتیه‌مجدداً بحث‌خواهدشد.

زیاد میدهند اسبشان‌را بهند صادر وبقیمت نسبتاً گران میفروشند[1] الاغ آن نیز در نوع خود قوی وممتازاست درمحل‌حتی ازاسب‌گرانتر بفروش میرسد زیرا تغذیه‌آن آسانتر ودرمسافرت، از اسب وقاطر طاقتش بیشتر میباشد بنابرین بازرگانانی که از ایالتی بایالت دیگر سفر میکنند وباید صحاری‌بزرگ شنی وبی‌آب وعلفی‌را طی کنند ترجیح میدهند بعوض اسب باالاغ سفرکنند. بعدازالاغ ازشتر نیزکه حیوانی قانع ودرمقابل‌گرسنگی وتشنگی پرطاقت‌است و بار زیادتری‌را هم میتواند حمل کند، استفاده میکنند.

تمام اهالی ایران مسلمانند. درشهرها مردم بصنعت پارچه‌بافی‌مخصوصاً پارچه هائی‌که قسمت عمده‌اش‌ازطلا وابریشم[2] است میپردازند ومحصولات عمده‌آن عبارت است ازپنبه، غلات، حبوبات، انگور وانواع میوه‌ها.

نظربباینکه اعراب مسلمان بعلت نهی‌مذهبی ازخوردن‌شراب ممنوعند، راهی بنظرشان رسیده‌که آنرا میجوشانند[3] بدینطریق شراب‌کمی شیرین میشود وباعوض شدن مزه نامش نیز عوض میشود بنابراین شرب آن مطابق قوانین‌مذهبی ممنوعیتی ندارد.

۱ـ نژاد اسبهای ایرانی‌که شاید مخلوطی ازنژاد اسبهای عربی واسبهای ترکمن باشد از نژادهای معروف و ممتاز دنیاست قیمت‌شان در آنزمان بنرخ امروزه در حدود (۱۵۰۰) تا (۲۰۰۰) روپیه بوده.

۲ـ شاردن سیاح معروف فرانسوی مینویسد: «من چیزی درباره اقسام متعدد پارچه‌های ابریشمی و یا پنبه‌ای نخواهم گفت فقط میگویم پارچه‌ای دارند بنام **زربفت** که در هیچ جای دنیا پارچه‌ای باین گرانی بافته نمیشود...»

۳ـ عادت جوشاندن شراب در شرق متداولست اما نمیدانیم علت حقیقی آن چیست؟ آیا آنست که دربالا ذکر شد ویا دوست دارند مزه‌اش تغییریابد. مسلم‌آنست که ایرانیها نسبت بشراب کمترمقید باصول مذهبی بوده‌اند. Pietro della Valle دو دستور متناقض از شاه عباس ارائه میدهد اولی دستوری است که خوردن شراب را ممنوع میدارد (این نشان میدهد که حکم مذهبی اثرخود را تقریباً از دست داده بود) دومی دستوری است که دستور اول را نقض و شرب شراب را مجاز میکند توضیح آنکه شاه عباس ملاحظه نموده بود که بعلت ممنوعیت شراب مردم و بخصوص سربازان شربتی میخوردند که قسمت عمده آن محلول تریاك بود و بدیهی بود که زیان این شربت بمراتب بیشتر از شراب بود.

فصل سیزدهم

شهر یزد ـ کارخانجات آن ـ حیواناتیکه بین یزد و کرمان دیده میشود

یزد شهر بزرگی است که از لحاظ تجارت ورفت و آمد نقطه مهمی بشمار میرود[۱] یك نوع پارچه ابریشمی وطلائی در آنجا بافته میشودکه موسوم است به (پارچه یزدی) وبهمه جای دنیا صادرمیشود[۲] ساکنین آن مسلمانند درصورتیکه بخواهید از شهر خارج شوید و بمسافرت بروید باید هشت روز تمام ازصحرائی بگذریدکه در آن فقط سه محل برای اطراق مسافر موجود است[۳].

جاده ازوسط بیشه‌های بزرگ نخل عبورمیکند. دراین نخلستانها همه جور شکار از قبیل آهو، کبك و بلدرچین وجود دارد. و مسافرینی که بشکار علاقه دارند میتوانند دراینجا در ضمن مسافرت بورزش مورد علاقهٔ خود نیز بپردازند. الاغهای وحشی (گورخر)[۴] نیز با پوست راه راه و زیبای خود در بیابانها بمقدار زیاد دیده می‌شود. پس از هشت روز مسافرت به‌کشور کرمان می‌رسید[۵]

۱ـ یزد شرقی‌ترین شهرفارس (یا پارس خاص) است **کاپیتن کریستی** که در ۱۸۱۰ از آنجا دیدن نموده مینویسد: «شهرمزبور یك شهربزرگ و پرجمعیت است که درکنار یك صحرای بزرگ شنی ومجاور یك سلسله کوهستان قرار دارد. تمام مسافران وبازرگانان شهریزد را بعلت امنیتش دوست دارند بعلاوه این شهریك مرکز بازرگانی‌مهم میان هندوستان، خراسان، بغداد وایران بوده وچنانکه معروفست بزرگترین نقطه تجارتی ایران میباشد».

۲ـ D'Herblelot مینویسد: «پارچه‌های ابریشمی‌که در یزد میبافند وبترکی‌وفارسی‌آنرا «قماش یزدی» مینامند باعث شده است که یزد تجارت بارونقی داشته باشد».

۳ـ این صحرا معروفست بصحرای کرمان.

۴ـ ازین‌گورخرها بعنوان پیشکشی بشاه عباس وسایر پادشاهان‌ایران تقدیم شده است.

۵ـ فاصله بین یزد وشهرکرمان تقریباً یکصد وشصت میل جغرافیائی است که با این‌حساب مسافر روزی بیست میل پیموده ولی‌حد وسط مسافرت یك کاروان سبك در صورتیکه با شتر انجام گیرد، روزانه ۱۵ تا پانزده میل و نیم، و اگـر با قاطـر انجام گیرد از ۱۷ تا ۱۸ میل میباشد. و باید دانست که عبور از صحرا به‌تنهائی، یعنی بدون قسمتهای آباد و مزروع، خودش فقط هشت روز وقت لازم دارد.

فصل چهاردهم

کشور کرمان که سابقاً کارمانیا[۱] نامیده میشد- سنگواره (فسیل) ها ومحصولات معدنی آن- کارخانه‌های کرمان- باز یاقوشهای آن.

کرمان کشوری است در حدود شرق ایران[۲]. این کشور قبل ازهجوم تاتارها بوسیله سلاطین محلی حکومت میشد وسلطنت درآنجا ارثی بود ولی پس از اینکه بدست تاتارها افتاد تاتارها حاکم را معین میکنند. در کوهستانهای این ناحیه سنگهای قیمتی موسوم به‌فیروزه[۳] وهمچنین رگه‌های فولاد[۴] وآنتیموان بمقدار زیاد یافت میشود مردم اینجا در ساختن آلات و ادوات جنگی از قبیل زین وبرگ، مهمیز، شمشیر، کمان وترکش مهارت زیاد دارند زنان ودختران، باسوزن، گلدوزیهای زیبائی از ابریشم وطلا با رنگها ونقشهای مختلف درست میکنند ودر تزیین پرده‌ها ولحافها و بالش‌های اغنیا بکار میبرند. درقسمتهای کوهستانی بهترین بازهای شکاری را تربیت میکنند رنگ سینه وشکم وزیر دمشان گلگون و پروازشان بقدری بی صدا است که ممکن نیست هیچ شکاری از چنگ آنها

۱- Karmania.

۲- کرمان ایالتی است که درجنوب شرقی‌ایران واقع شده است کرسی‌نشین‌آن نیز بهمین اسم نامیده میشود. پوتینگر Pottinger میگوید: «شهر کرمان درسمت غربی دشت وسیعی قرار گرفته و آنقدر بکوهها نزدیك است که دوتای از آنها کاملا مشرف برآن هستند بالا این کوهها خرابه‌های قلاع قدیم دیده میشود در ازمنه قدیم یکی‌از آبادترین شهرهای ایران بود واز حیث بزرگی پس‌از شهر اصفهان اول شهرایران محسوب میشد... هیچ شهری در شرق باندازه کرمان ببلایا و مصائب جنگی، چه داخلی و چه خارجی، گرفتار نشده است.» بنظر میاید که مارکوپولو هنگام عبورش از ایران کرمان را جزء ایران در نظر نگرفته است زیرا آنرا جزء هشت کشوری که شمرده بحساب نیاورده است.

۳- شاردن درمجلد دوم ازکتاب خود مینویسد: «غنی‌ترین‌معدن ایران معدن فیروزه‌است که در دو محل پیدا میشود یکی درنیشابور خراسان ودیگری درفیروزکوه‌که بفاصله چهار روز راه از دریای خزر است.» وملکم Malcolm نیز درکتاب «تاریخ ایران» وقتی از نیشابور سخن میراند وجود فیروزه را در آنجا تأیید میکند.

۴- شاردن میگوید « معادن آهن در هیرکانی Hyrcanie ، در مـاد شمالی، و در باکتریان Bactriane پیدا میشود. معادن فولاد نیز در همین نواحی هست که محصول زیادی از آنها بدست میاید.

بگریزد. پس از ترك کرمان مسافر مدت هفت روز از جادهٔ باصفائی میگذرد که اطراف آن پر از کبك[1] وحیوانات شکاری دیگر است[2] در جلو راه چند قلعه، چند شهروعده‌ای خانه‌دیده‌میشود. بالاخره‌مسافر بکوهی‌میرسدکه دارای شیب‌تندی است وگذشتن ازآن دو روزطول میکشد سابقاً این ناحیه پرجمعیت بود ولی اکنون تقریباً فاقد آن است فقط چوپانهائی در بعضی نقاط دیده میشوند که در مراتع وقت خودرا بمراقبت اغنام واحشام میگذرانند. قبل‌از رسیدن بسراشیبی سرما بقدری شدید است که باید لباس پشمی وپوستین وامثال آن پوشید

فصل پانزدهم

شهر کاماندو، ناحیهٔ رئوبارل ـ قبیله دزدان معروف به‌کاروناش

پس‌ازگذشتن ازسراشیبی‌کوهستان، انسان بجلگه‌ای میرسدکه بطرف‌جنوب گسترده شده وبرای عبور از آن پنج روز وقت لازمست. در ابتدای این جلگه شهر کاماندو[3] واقع است‌که سابقاً محلی بزرگ بود ولی بواسطه تاخت وتاز های تاتارها

۱ـ شاردن میگوید «کبکهای ایران بنظرمن‌درشت‌ترین‌کبکهای‌دنیا وخوشمزه‌ترین همه‌آنهاست.»

۲ـ جاده‌ای‌که از کرمان بخلیج فارس میرود ودر اینجا تشریح شده محتملا راهی است که از وسط شهر بم میگذرد یعنی شهری که حد فاصل بین نواحی سردسیر و گرمسیر کرمان است. پوتینگر میگوید: «ایالت نرمانشیر Nurmansheer شامل اراضی بایری است که بلوچستان را از بم جدا میکند... درحد غربی‌آن ایالت کرمان واقع است که خیال میکنم امروزه نرماشیر جزء آن باشد. در طرف شرق، چنانکه گفته شد، صحرای بایری است. در شمال و جنوب دو سلسله کوهست کوههای جنوبی مرتفع‌ترند از کوههای شمالی و تصور میکنم در تمام فصول سال از برف مستور باشند چه آنزمانی‌که من‌آنجا را دیدم باوجودآنکه جلگه درنهایت گرما بود بالای‌کوه مقدار زیادی برف دیده میشد» اینها محتملا کوههای مارن Maren هستند که برحسب گفتهٔ ابن حوقل در نواحی سردسیر کرمان واقع وهمیشه از برف مستور میباشند.

۳ـ کاماندو Kamandu : جغرافیای ناحیهٔ بین شهر کرمان و خلیج فارس خوب شناخته نیست. حتی در نقشهٔ پوتینگر Pottinger هم (که مدرن‌ترین نقشه‌ای‌است که دردسترس ما است) بیش از نام یك شهردیده نمیشود بنابراین مشکل است جای حقیقی کاماندو را تعیین نمود علی‌الخصوص که معلوم نیست که این شهرکه قبل از ورود مسافر ما خراب شده بود هنوز وجود خارجی دارد یانه. شایداین شهر، شهر مأمون Mamaun درنقشه دانویل D,Anvelle باشدکه آنرا ابن‌حوقل←

آبـادی سابق خود را از دست داده است. ناحیه مجـاور آن رئوبارل است[1] هـوای جلـگه گرم ومحصولات آن گندم، برنج ودانه های خوراکی دیـگر میباشد. درکوهپایه خرما، انار، به ومرکبات بخـوبی بعمل میـآید. قمری وکبك وقـرقاول زیاد دیده میشود قمری‌را معلوم نیست به‌چه جهت مسلمانان محل نمیخورند[2] رنـگ بدن کبـکها مخلوطی است ازسفید وسیاه‌ونوك‌وپایشان نیزسرخ‌است.آنچه بیش‌از همه‌تعجب‌آور است وجود گاوهای بزرگ سفیدی است‌که‌دارای شاخهای کوتاه وکلفت و دورازهم وکوهانی تقریباً به‌ارتفاع دوکف دست[3] میباشد این گاوحیوانی شکیل وقوی است و میتواند بارهـای سنگین را حمل‌کند. هنـگام بارکردن زانو بزمین میزنند بعد با بار اززمین بلند میشود. گوسفند اینجا نیز عجیب است[4] زیرا ازحیث جثه بزرگی‌الاغ

←ماهان مینامند اما اینها فقط فرضیاتی است.

۱ـ رئوبارل Reobarle مسلماً نام تحریف شدهٔ رودبار است که در اغلب جاهای ایران برودخانه یا مسیلی گویندکه از ته دره‌ای میگذرد. ومحلی‌که دراینجا ازآن نـام برده شده قاعدتاً باید جائی باشد که از سواحل دیورود DiuRud میگذرد و برای رفتن از کرمان بهرمز باید ازآن گذشت.

۲ـ نخوردن گوشت این قمریها شاید روی يك فکرمحلی باشد که بجهتی ازآن نفرت پیدا کرده‌اند والا مذهب اسلام آنرا نجس وحرام ندانسته است.

۳ـ این نوع گاو کـه بومی سورت Surat و بعضی نقاط سواحل غربی هندوستان است و در آنجا برای کشیدن ارابه‌ها بکار میرود محتملا ازآنجا بنواحی‌شرقی ایران وارد شده است.

۴ـ این نوع گوسفند در آسیا و افریقا دیده میشود. در کتاب تاریخ طبیعی آلپو Aleppo شرح ذیل دربابآن آورده‌شده، «آنها دوقسم گوسفند دارند، يك قسم‌آن شباهت به‌بزرگترین گوسفندان بریتانیا دارد با این تفاوت که دمشان کمی درازتر وکلفت‌تر است. قسم دیگردمی‌عریض وجسیم و پراز چربی دارد این چربی‌ازحیث مزه حد وسط بین روغن ومغز استخوان است آنرا باغذا میزنند ومیخورند ویا آب‌کرده روغنی‌خوراکی بنام «روغن دنبه» درست‌میکنند. وزن گوسفندی ازین قسم اخیر بدون کله وپاچه و پوست و امعاء واحشاء تقریباً در حدود شصت تا هفتاد پاوند است که ازین مقدار ۱۵ پاوند یا کمی بیشتر وزن دنبه میباشد. امـا گفتن اینکه گوسفندی پرواری ممکن است بیش از ۱۵۰ پاوندو دنبه‌اش تا ۵۰ پاوند وزن داشته باشد تقریباً غیر قابل قبول بنظر میاید. این گوسفندهای درشت پروار را معمولا درخانه ویا طویله نگاه میدارند زیرا اگربصحرا ببرند هم‌حمل بار سنگین دنبه برایشان مشکل است و هم ممکن است دنبه‌شان از برخورد به‌خار وخاشاك خراش بردارد و زخم بشود. هرگاه بخواهند بیرون ببرند چوپانان تخته‌ای بزیر دنبه بسته و گاهی هم چرخ کوچکی زیرآن نصب میکنند بدینطریق کشیدن دنبه توسط گوسفند آسان میشود.» شاردن نیز نقل میکند، «که گوسفندان دنبه‌دار ایران دارای دمی‌هستند که وزنش درحدود ۳۰ پوند است» ایـن شرح با آنچه درفوق گفته شد مطابقت دارد.

است ودنبه‌ای دارد بوزن سی‌پوند[1] یا بیشتر. درین ایالت چند شهر هست‌که از ترس تهاجم دزدان قبیله کارناس[2] بوسیله دیوار های بلند گلی محصور شده‌اند. برای اینکه خواننده بخوبی پی‌بهویت مردم این‌طایفه ببرد لازمست بداندکه درآن‌زمانها شاهزاده‌ای بود بنام نوگدار[3] برادر زادهٔ جغتای (جغتای برادر خان بزرگ اکتای قاآن). این نوگدارکه دردربار جغتای زندگی میکرد بفکر افتادکه برای خود سلطنتی‌مستقل تهیه‌کند لذا بدون‌اینکه‌به‌کسی ابرازدارد مخفیانه قشونی‌مرکب ازده هزارنفر ترتیب داد و از راه‌بالاشان[4] بسمت‌کسمور[5] هندوستان حرکت‌کرد، در راه بعلت اشکالات عدیده، مقداری تلفات از حیث نفرات واحشام داد تابالاخره وارد

۱ـ هرپوند معادل است با ۴۵۳ گرم.

۲ـ تصور میکنیم که کارناس‌ها (Karaunas) ساکنین مکران باشند. مکران ناحیه وسیعی است بین رودخانه سند وخلیج‌فارس ونامش مأخوذ ازکلمه کرانه (Karana) یعنی ساحل میباشد. اهالی مزبور اگر از نژاد بلوچ نباشند ظاهراً چندان فرقی هم باآنها ندارند وآنچه را که مصنف دراینجا شرح داده در حقیقت نمونه‌ایست از عادات غارتگرانه این قوم. ابن حوقل میگوید، «بلوچها ملتی هستند صحرانشین، امنیت را ازجاده‌ها سلب میکنند وبرای جان ومال احدی کمترین ارزشی قائل نیستند.» ستوان پوتینگر راجع بعادات بلوچها چنین مینویسد «در میان بلوچها طایفه‌ای هست که بوحشیگری و غارت وچپاول معروفند. این طایفه سرقت فردی را خارج از شأن خود دانسته ولی غارت شهرها، ویران کردن دهات و قصبات و دستبرد زدن بکاروانهای بزرگ و قتل‌عام‌ها را از کارهای برجسته وافتخارآمیزخود محسوب میدارند».

۳ـ نیکداراغلان Nikodar Oghlan پسر هلاکو و برادرزادهٔ جغتای بود او بنام احمد خان بجای برادرش آباقا Abaka بتخت سلطنت ایران نشست واولین شخصی از خاندان خود بود که علناً بدین اسلام گروید اگرآن نیکداری‌که درپی‌اقبال خود بسمت هندوستان متوجه شد نیکداری باشد که بدربار جغتای‌آمده قاعدتاً میبایستی ازیك نسل پیش بوده باشد زیرا جغتای در(۱۲۴۰) مرد و احمدخان نیکدار در (۱۲۸۲) پادشاه ایران شد و(۴۲) سال زمانی بسیار طولانی است که ما فرض کنیم این همان نیکداری است که هوای سلطنت هندوستان بر سرش زد. ممکن است قبلاً هم بین نواده‌های بیشمار چنگیزخان نیکداری دیگرنیز بوده است وبرای صحت این سرگذشت باید قبول کنیم که واقعه خیلی پیش اززمان مصنف اتفاق افتاده است.

۴ـ بالاشان یا بدخشان ناحیه‌ایست نزدیك سرچشمه‌های رود جیحون (Oxus) درماوراءالنهر و در آن قسمتی از کشور جغتای واقع است که نزدیکتر بسرچشمه‌های رودخانه‌های سند وگانژ میباشد. بنابرین در سرراه دهلی قرار گرفته.

۵ـ کسمور (Kesmur) جائی جز کشمیر نمیتواند باشد ودر جهتی واقع است که ازبدخشان بسمت لاهور، مسیرهند وپای‌تخت میرود. راه متعارفی بسمت هندوستان ازراه‌کابل است ولی‌این جهانگشای کوچك مخصوصاً راه کوهستانها را پیش‌گرفت که منظور ومقصد خود را پنهان کند.

ایالت مالابار[1] شد و غافلگیر برعزالدین سلطان[2] حمله‌کرد و با زور شهر دلی و چند شهردیگر راگرفت ودر آنها شروع بسلطنت‌کرد[3] تاتارهائی راکه همراه خود آورده بود نسبتاً دارای رنگ و روئی سفید بودند. اینها از زنان سیاه چردهٔ هندی نژادی دورگه بوجود آوردندکه موسوم است به کارناس و این‌کلمه بزبان محلی یعنی دورگه. واینها همان مردمانی هستندکه نه فقط در ناحیه رئوبارل بلکه بهر ناحیه‌ای که رفته‌اند دست بنهب وغارت زده‌مردم راذلیل وبیخانمان‌کرده‌اند. آنهادرهندوستان علم جادو وسحر را آموخته و بوسیله آن قدرتی پیدا نموده‌اندکه میتوانند دورو بر خودرا تاریك‌نموده وتاریکی را باندازه‌ای زیاد می‌کنندکه اشخاص نسبت‌بیکدیگر نامرئی میشوند[4] اولین حربه‌آنهاهنگام دزدی وغارت همین تاریکی‌است، هنگامی

۱ـ اینجا کاملاً واضح میگردد ناحیه‌ای که پس از ترك کشمیر بدان وارد شد پنجاب بود ولاهورهم شهر عمده آنست.

۲ـ اسامی عزالدین ، غیاث‌الدین ، معزالدین بـا اضـافه کلمه (سلطان) بر آنها، القاب پـادشاهان دهلی وهمچنین شاهزادگانی بوده است که درایالات امپراطوری‌آن پادشاهان حکومت میکرده‌اند.

۳ـ درهیچیك از تواریخ محلی ذکری از تسخیر دهلی بوسیله تاتارها که مقدم برتیمور باشد بچشم نمیخورد اما در کتاب (تاریخ هندوستان) تألیف فرشته مذکور است کـه معزالدین بهرام شاه، شاه دهلی‌که سلطنتش در (۱۲۳۹) شروع و در (۱۲۴۲) خاتمه یافت همیشه با صدراعظم و امـرای لشکریانش درکشمکش وستیز بود با این گرفتاریها «ناگهان خبر رسیدکه مغولهای چنگیز به‌لاهور ریخته آنرا تصرف کرده‌اند و**مالك**، حاکم‌آن شهرچون اعتمادی بسپاهیان خود نداشت ناچارشبانه فرار کرده و بطرف دهلی رهسپار شده‌است. دشمن نیز شهر را غـارت نموده و مردم بدبختش را باسارت برده است» «ازطرف دیگرصدراعظم موقع‌را غنیمت شمرده باسپاهیانش‌خود را بدهلی رسانده آنرا مدت سه‌ماه ونیم درمحاصره گرفت بالاخره مردم شهرطغیان نمودند شهر در(۱۲۴۱) تسلیم شد وبدست محاصره کنندکان افتاد. فاتحین بهرام شاه را زندانی وپس‌از چند روز بنحو مذلت‌باری اعدام نمودند» بدینطریق می‌بینیم همزمان دوره‌ای که مورد بحث ماست، یعنی دوره‌ای که معاصر یا کمی قبل یا بعد ازمرگ جغتای در(۱۲۴۰) میباشد، سپاهی ازمغول بکشور پادشاه دهلی پیش رفته وشهرهای سرحدی را بباد غارت گرفته است.

۴ـ اعتقاد باین قبیل قدرتهای خارق‌العاده در اعصار قدیم بین مـردم خیلی رواج داشت. یکی از جهانگردان هم که درهمین‌حدود رود سند سیاحت کرده ناظرصحنه‌هائی نظیرآنچه درفوق‌گفته شده بود مثلاً میگوید: «طرف غروب بود چند نفر ازپیدایش ناگهانی دریـاچه‌ای باچند جزیره درمیان آن بتعجب درآمدند ... اما این دریاچه و جزیره چیزی جز سراب نبود. من تصور میکردم که این‌صحنه بوسیله یك بخار رقیقی(ویاچیزی شبیه بآن) روی زمین‌درنواحی گرمسیردیده میشود ولی اینجا بزمین که خوب نگاه کردم بخاری مشاهده نشد که اززمین بلند شود.... من بهیچوجه نمی‌-

که سوداگران ازاطراف ونواحی در هرمز جمع میشوند وبانتظار بازرگانان هندی می‌نشینند تاکالاهای خود را با کالا های آنها معاوضه نمایند ناچارند درین مدت‌اسبها وچارپایان خودرا بمراتع رئوبارل بفرستند کارناشها که میدانند این کار همه ساله موقع زمستان انجام میگیرد بموقع خودرا رسانده دست بغارت عمومی می‌زنند و چوپانان و گله‌بانان احشام را هم در صورتیکه قادر بپرداخت خرید نباشند اسیر میکنند[1] مارکوپولو هم یك‌دفعه‌گرفتار این نوع تاریکی شد ولی موفق‌گردید خود را نجات بدهد وبه‌دژی‌که آن‌نزدیکی‌ها بود پناه ببرد ولی چند نفر از همراهانش اسیر وبمثل برده‌فروخته شدند وچند نفر دیگر بهلاکت‌رسیدند. این مردم پادشاهی دارندکه نامش کوربار است.

فصل شانزدهم

شهر هرمز- جزیره هرمز- اهمیت تجارتی هرمز- بادگرم این ناحیه

درانتهای جلگه‌ای‌که قبلا ذکر آن رفت، روبطرف جنوب، جاده‌ای سراشیبی هست بطول تقریباً بیست میل‌که رفت و آمد ازآن بواسطه وجود راهزنان همیشه خطرناکست[2] ازاین سراشیبی‌که‌گذشتید وارد دشت باصفای دیگری میگردید که نامش هرمز است درین دشت از روی نهرهای نسبتاً پرآبی میگذرید و پرندگانی

←خواهم درین‌باب اظهار عقیده کنم فقط آنچه دیده‌ام می‌نویسم ومیگویم که این قبیل‌صحنه‌ها منحصراً در اراضی‌خشك ومسطح وهموار دیده میشود».

۱ـ این قصه تاریکی را میتوان بدینطریق توجیه کرد که دزدان نامبرده در مخفی گاههای خود در قرب کوهستانها کمین میکنند و منتظر فرصت می‌نشینند تا هوا را مه غلیظی بگیرد بعد در موقع مناسب بیرون آمده بکاروانها حمله میکنند کمین گاههای آنها معمولا در گردنه‌ها و معابر صعب‌العبور کوهستانهاست.

۲ـ ابن حوقل مینویسد: «معروفست که در کوههای نزدیك هرمز اراضی حاصلخیز و احشام و قلاع مستحکم بسیار دیده میشود معمولا درهرکوهستانی رئیس یا خانی‌هست که از طرف سلطان مأمور حفاظت راهها وامنیت روستاها میباشند ولی خود رئیس مزبور اول دزد است او واتباعش مردم را میچاپند وازاینراه ثروت عظیمی بدست میاورند ازقراری‌که‌میگویند این‌مردم ازنژاد عرب‌هستند.»

می‌بینید، از قبیل کبك، طوطی... که معروف ما نیستند. بالاخره بساحل اقیانوس میرسید. درنزدیکی ساحل جزیره‌ایست‌که درآن شهر هرمز بنا شده[1] این شهرمحل رفت وآمد و دادوستد بازرگانان هندی است‌که باخود ادویه ودارو وسنگهای قیمتی ومروارید ومنسوجات زربفت ودندان فیل (عاج) وکالا های دیگر میآورند. دراینجا اجناس خودرا بتجاری واگذار میکنند که وسیلهٔ توزیع آنها را در تمام دنیا دارند. هرمز مرکز تجارتی بزرگی است ودر اطراف‌آن آبادیها وقلاعی تابع‌آن ساخته شده وباینجهت میتوان آنرا مهمترین مرکز کشورکرمان دانست. حاکم‌آنجا شخصی‌است موسوم به رکن‌الدین آکماك[2] که هرچند فاعل مختار است ولی در عین حال خودرا دست نشانده سلطان کرمان میداند[3]. هرگاه اتفاق‌افتد تاجر بیگانه‌ای درقلمرو

۱ـ شهر اصلی هرمز درساحل شرقی خلیج فارس ودر کشورکرمان واقع بوده. ابن‌حوقل در ربع‌آخر قرن دهم درباب هرمز چنین مینویسد: «هرمز مرکز بازرگانی سوداگران کرمان و بندر اصلی صادرات وواردات آنهاست. این شهر دارای چند مسجد ومیدان وبازار است و بازرگانان درحومه و نواحی متصل بآن اقامت میگزینند.» بروایت بعضی مورخان، این شهر بوسیله یکی از شاهزادگان سلسله سلجوقی که در کرمان سلطنت میکرد منهدم وخراب گشت و بروایت بعضی تاریخ نویسان دیگر این خرابی بدست مغولها انجام گرفت. تاریخ حقیقی انهدام درست معلوم نیست در هر حال پس‌ازآن اهالی شهر با اثاثه واجناس قیمتی‌خود بجزیرهٔ نزدیکی در خلیج‌فارس کوچ کردند ودرآن جزیره شهری بنا کردند بنام هرمز که بمراتب از شهرقدیمی معتبرتر و مشهورتر گشت. ابوالفداء نویسنده اوایل قرن چهاردهم ومعاصر مارکوپولو دربارهٔ این شهرچنین مینویسد: «در ۱۵۰۷ این جزیره بدست پرتقالیها افتاد و تا زمانیکه تحت تسلط آنها بود یکی‌از مراکز بازرگانی مهم‌گردید. از این محل بود که اجناس هندی بطرف امپراطوری ایران و سایر ممالك غربی سرازیر میشد. بدین‌مناسبت شهری که دریك جزیرهٔ بی‌آب وعلف ساخته شده وفاقد خاك حاصلخیز وآب‌خوراکی بود بزودی یکی از مراکزآباد وپرشکوه دنیای شرق گردید» در (۱۶۲۲) شاه عباس شهرهرمزبور را با کمك نظامی انگلیسیها از دست پرتقالیها گرفت وقلاع وسایر ابنیه آنرا باخاك یکسان نمود و تجارت آنرا بمحل دیگری در ساحل مجاور منتقل کرد و نام آن محل را بندرعباسی گذاشت. در خلال این احوال راه جدیدی ازاروپا بآسیا ازراه دماغه امید کشف وباعث شد که رونق بنادر خلیج فارس بسرعت از بین برود.

۲ـ منظور از این اسم رکن‌الدین احمد است.

۳ـ نمیتوان صورتی ازسلاطین کرمان جلوتر از سال (۱۱۸۷) بدست آورد. دراین تاریخ بود که ملك‌دینار از نژاد علی (از سادات) آخرین شاهزاده سلجوقی را از کرمان بیرون کرد و خودش بتخت سلطنت نشست. اما در دوره سلطنت هلاکو وجانشینانش که ایران را درقرن بعد تسخیرکردند وتشکیل سلسله‌ای ازسلاطین مغول دادند مجدداً کرمان یکی از ایالات امپراطوری گشت ودرتحت حکومت یکی‌از شعب خانوادهٔ سلطان قرار گرفت.

حکومت او بمیرد تمام‌کالا ودارائی‌اورا ضبط میکند وبخزانهٔ خود میریزد.[1] هنگام تابستان، مردم ازشدت‌گرما ازشهر بیرون میروند وبباغهای خود و سواحل دریا و یا بکنار رودخانه‌هاکه خنك‌تر است پناه میبرند آنهائی‌که درکنار رودخانه ها منزل میکنند، با نی کلبه هائی میسازندکه یك‌سمت‌آن روی خاك ساحل وسمت دیگرش روی چوبهائی‌که درآب فرو رفته استقرار دارند بعدکلبه را بابرگهائی میپوشانندکه ساکنان‌آنرا ازحدت‌گرما درامان میدارد. در تمام مدتی‌که بادگرم از زمین بطرف دریا میوزد یعنی ازساعت نه تاظهر مردم مجبورند درپناه این‌کلبه ها بسربرند زیرا باد چنان‌گرمست‌که نفس انسانرا قطع میکند وگاه سبب هلاکت میگردد کسانی‌که درجلگه‌هاگرفتار این باد میشوند بزحمت میتوانند جان سالم بدر برند بانزدیك شدن باد، مردم‌عادت دارند تاچانه زیرآب فرو روند و تاباد قطع نشود از زیرآب بیرون نمیآیند. مارکوپولو برای تأیید اظهارات خود راجع بگرمای طاقت فرسای این ناحیه واقعهٔ ذیل‌را تعریف میکند:

«حاکم هرمز مدتی بودکه ازپرداخت باج وخراج بپادشاه‌کرمان شانه خالی میکرد. پادشاه مزبور درصدد افتاد اورا گوشمالی دهد پس در فصل گرما یعنی در فصلی‌که اهالی هرمز شهررا تخلیه نموده بودند ارتشی مرکب ازششصد سوار وپانصد پیاده بی‌خبرازراه رودبار فرستاد تا اورا غافلگیر واسیرکنند. اما بواسطه بلدنبودن راه نتوانستند قبل‌از شب بمحل منظور برسند وناچار شدند درمحلی‌که چندان دور از هرمز نبود اطراق‌کنند. صبح روزبعدکه مجدداً براه افتادند در معرض بادگرم مزبور قرار گرفتند وهمگی خفه شدند حتی یك نفرشان جان سلامت بدر نبرد که خبر فاجعهٔ هولناك را بنزد سلطان ببرد وقتی‌که مردم هرمز خواستند اجسادمردگان را دفن‌کنند دیدندگوشتشان تقریباً پخته شده وبسهولت از استخوانهایشان جدا

۱ ـ این رسم زشت حتی درازمنه جدید هم هنوز در اروپا مورد اجرا بوده و آنرا ـ (Droit d' aubaine) مینامند.

میشود[1] درنتیجه لازم شد درهمان نقطه‌ای‌که مرده بودند دفن شوند».

فصل هفدهم

کشتی‌سازی در هرمز- فصل میوه- طرز زندگی و آداب ورسوم اهالی

کشتی هایی‌که درهرمز ساخته میشودبدترین نوع‌کشتی بشمار می‌رود وبرای بحرپیمائی خیلی خطرناکست و مردمی کـه باآن سفر میـکنند همیشه در معـرض خطرند. علت‌آن اینست‌که سازندگان در ساختن‌کشتی هیچ میخ بکار نمیبرندزیرا چوبی‌که برای ساختن‌کشتی بکار میرود چنان سخت است‌که درصورتیـکه بخواهند میخ درآن فرو کنند مانند ظروف سفالین ازهم میترکد.خود میخ هم گاهی‌میشکند یا خم میشود. بنابرین دوانتهای الوار ها را باکمال دقت بامته سوراخ میـکنند بعد میخهای چوبی محـکمی درآن سوراخها فرو برده وسرمیخها را باطنابهای محـکمی بهم می‌بندند بدینصورت دماغه‌کشتی با عقب‌کشتی بیکدیگـر متصل میشود. برای محافظت ته‌کشتیها نیز قیر یازفت بکار نمی‌برند بلـکه بایك‌نوع روغن ماهی، روغن مالی کرده سپس باتفالهٔ شاهدانه، یاکتان و یاکنف درز ها را پر میـکنند. کشتی ها فقط دارای یك دکل، یك سکان ویك عرشه میباشد. لنـگرشان‌آهنی نیست در نتیجه در هوای طوفـانی کشتیها بطرف ساحل رانده شده و با برخورد بسنـگهای ساحلی خرد میشوند.[2]

۱- این پخته شدن‌گوشت گرچه کمی مبالغه بنظر میآید ولی بوسیله شاردن هم تأیید شده است. او میگوید: «اثرحیرت‌انگیز این‌باد فقط ایجاد مرگ نیست بلکه دراینست که اجساد مردگان درعین اینکه شکل خارجی ورنگ ظاهری خود را ازدست نمیدهند بنظر میآید که حل شده‌اند بطوری که اگر قسمتی از بدن را بادست بگیرید همان قسمت دردست شما میماند».

۲- ما راجع بطرز ساختن کشتی قبل ازفتح هرمز بوسیله پرتقالیها اطلاعات کمی‌داریم از آنوقت ببعد پرتقالیها و اروپائیها سیستم بحرپیمائی ایرانیها و هندیها را بسیار تغییر داده‌اند. شرحی را که مصنف درباره ساختمان کشتی در هرمز میدهد ازبسیاری از جهات شبیه بکشتی‌هائی است کـه امروزه هم در ساحل کرماندل (Cormandel) میسازند: «... این کشتیها از تخته‌هائی ساخته می‌شوند که یکی برروی دیگری قرار گرفته و بوسیله ریسمان‌هائی از الیاف پوست داخلی درخت—

ساکنان این محل مسلمان وسیه‌چرده‌اند. گندم و برنج وسایر دانه‌ها را درماه نوامبر (آذر ودی)میکارند ودرماه‌مارس (ماه اول‌بهار) درو میکنند. برداشت محصول میوه نیز درهمین ماه انجام میگیرد باستثنای محصول خرماکه درماه مه (ماه سوم بهار) بدست میآید. با خرما مخلوط با بعضی مواد دیگر یك نوع شراب خوبی میسازند[1] کسانیکه عادت بشرب مسکرات ندارندا گرکمی‌ازآن بنوشند فوری‌اسهال می‌گیرند اما پس‌از بهبود بمزاجشان سازگار می‌شود وآنها را فربه میکند. غذای مردم بومی اینجا باغذای ما متفاوتست. بانان‌گندم وگوشت سروکاری ندارندوبیشتر غذایشان را خرما وماهی شور تشکیل میدهد. علف بجز دراراضی مرطوب‌وباطلاقی درجا های دیگر نمی‌روید زیرا گرما بحدی است‌که همهٔ نباتات را میسوزاند. برای مردم متشخصی‌که میمیرند رسم است‌که مدت چهارهفته هرروز بالای سرش‌عزاداری می‌کنند. بعضی اشخاص هستندکه اصلا حرفه‌شان نوحه‌خوانی وگریه و زاری است. درمقابل اجرت معینی میایند وبالای سر مردگان عزا می‌گیرند وگریه و شیون براه میاندازند.[2]

← نارگیل بیکدیگروصل‌وبعد منافذ درزها قیراندود شده وبوسیله خرده پوشالهای پوست‌درخت نارگیل پر می‌شوند تـه این کشتیها مسطح است ومانند دیواره‌های آن ساخته می‌شود عرض کشتی برابر باطول‌آن است وحتی‌یك میخ درآن بکار نمیرود.»

۱ـ آنچه را که معمولا بنام شراب خرما مینامند مسکری است کـه از طایفه نخل‌ها گرفته می‌شود و طریقه تهیه‌آن اینست که وقتی پاجوشها وشاخه‌های زیادی درخت‌خرما را میبرند بمحل بریده شده ظرفی نصب میکنند که شیره درخت درآن ریخته می‌شود واین شیره است که بعنوان شراب‌خورده میشود. ولی‌نوع دیگری شراب خرما هست که ازتخمیرخرمای رسیده در آب گـرم بدست میاید. پوتینگر راجع بزندگانی اهالی مکران مینویسد: «آنها نیزشراب خرمـا بحد افراط مینوشند کـه قاعدتاً میبایست برای مزاج خیلی‌مضرباشد.»

۲ـ عزاداری در شرق وحتی دربعضی قسمتهای اروپا وهمچنین رسم اجیرکردن عزاداران حرفه‌ای متداولست سیاحان دربن‌باب درکتب خود قلمفرسائیها کرده‌اند مثلا شاردن مینویسد: «زنها بخصوص درآه وزاری کردن یدطولائی دارند مدتها میتوانند گریه کنند وباصطلاح زبان بگیرند و در شرح احوال متوفی‌سخنان ستایش‌آمیز بگویند.» فرایر (Fryer) نیز مینویسد: «اجیرکردن عزاداران حرفه‌ای امری متداول و مرسوم است و کسان متوفی ماهی یك مرتبه برای خواندن دعا بسرخاك او میروند.»

فصل هیجدهم

ترك‌هرمز- مراجعت بکرمان ازراه دیگر- تلخی آب و نان

چون هنوز دراطراف هرمز هستیم خوبست موضوع هندوستان را فعلاکنار گذاشته (زیرا موضوع آن موضوع کتاب جداگانه‌ای است) و از جاده‌ای که بطرف شمال میرود بکرمان برگردیم.

پس‌از ترك هرمز وارد جلگه سبز وخرمی‌که دارای همه‌جور محصول هست میشویم. انواع پرندگان بخصوص کبك زیاد است. اما نان آن که از گندم محلی درست میشود ببعضی ذائقه‌ها تلخ می‌نماید ودلیل‌آن اینست‌که آب محل تلخ‌است. در هرگوشه وکنار از زمین آبهای گرم معدنی میجوشدکه غالبشان برای امراض جلدی مفید می‌باشد. خرما ومیوه های دیگر نیز فراوان است.

فصل نوزدهم

بیابان میان‌کرمان وکوبیام - تلخی‌آب

پس‌از ترك‌کرمان ومسافرت سه‌روز بکنار صحرای وسیعی میرسیم. عبور از این صحرا هفت روز وقت لازم دارد و در انتهای آن شهر کوبیام[1] واقع است. در مدت سه‌روز اول کمی آب پیدا میشودولی این‌آب، شور وسبز رنگ وبقدری متعفن

۱- شهر کوبیام Kobiam همان شهری است که،
دانویل D,Anuille آنرا کابیس Kabis ؛
ادریسی Edrisi آنرا چابیس Chabis ،
ابن‌حوقل EbnHaukel آنرا خبیس Khebis ؛
وپوتینگر pottinger آنرا خوبیس Khubis نامیده‌اند.
ابن حوقل میگوید (خبیص) شهری است درکنار بیابان با مجاری آب و درختان خرما بعد ازآن وپس از طی‌یك منزل تا چشمتان کار می‌کند بجززمین خشك بایرو ویرانی چیز دیگری نمی‌بینید. پوتینگر میگوید «وقتی‌بودکه این‌قسمت آباد بود وازطرف رئیس سیستان مأموری‌بنام بیگلربیگی بآنجا فرستاده میشد اما حالا همه ویرانست وساکنان آن از راه راهزنی و چپاول کاروانها امرار معاش می‌کنند».

است‌که قابل نوشیدن نیست و حالت مسهلی دارد. نمکی‌که از این‌آب میگیرند نیز همین حالت را دارد[۱].

فصل بیستم
شهر کوبیام و کارخانه های آن

کوبیام شهر بزرگی است‌که ساکنان آن مسلمان هستند. آهن و آکارم و آندانیکوم[۲] درآنجا زیاد هست. مردم‌آینه‌های بزرگی ازفولاد صیقلی شده‌میسازند معادن آنتیموان و روی نیز درین نواحی یافته میشود. ازین مواد توتیا بدست میآورند. توتیا دوای خوبی برای چشم است‌وآنرا بطریق ذیل تهیه میکنند: تکه های سنگ معدنی‌را داخل‌کوره های داغی میگذارند وبالای‌کوره یك شبکه آهنی که میله‌های‌آن خیلی بهم نزدیك است قرار داده پس‌ازچندی‌بخار متصاعد ازسنگ معدنی باین میله‌ها چسبیده و چون سرد میشود سخت میگردد این ماده همان توتیا است وبقایای سنگ معدنی‌که بخار نمیشود همچنان درته کوره باقی میماند.

فصل بیست و یکم
ازکوبیام تاتیموکن ـ یك نوع درخت مخصوص

پس‌از بیرون‌آمدن ازکوبیام باید هشت‌روز دربیابان بی‌آب وعلف خشکی

---

۱ ـ پوتینگردرباره آب شور این نواحی وجلگه‌های پوشیده ازنمك‌آن چنین مینویسد: «ما از یك رودخانهٔ‌آب شور گذشتیم عمق رودخانه بقدری بود که تا زانوی اسب میرسید طرفین رودخانه را تا مسافت چندین صد متر یك‌قشرضخیم نمك مانند قشری برف منجمد پوشانده بود» «تمام کوههای قهستان سرشار ازمواد معدنی است درچند نقطه جویها واستخرهای‌آب شور دیده میشود که روی آنرا کفی شبیه به‌نفت ویا قیرمایع فراگرفته است واین مواد ازجنس همان چیزهائی‌است که نزدیك بحرخزر نیز یافت می‌شود.»
از خواص نمکهای این نواحی چنین معلوم می‌شود که باید دارای سولفات دومنیزی باشند و رنگ سبزی هم‌که مصنف مشاهده نموده ممکن‌است محلولی ازسولفات آهن باشد.

۲ـ این اسامی را درهیچ فرهنگی نمیتوان پیدا نمود ومعلوم نیست نام چه موادی است.

طی طریق نمود. هیچگونه‌گیاه درین بیابان نیست‌واگر آبی پیدا شود تلخ است بنا برین مسافران مجبورند آب لازم‌را باخود حمل‌کنند. اغنام‌واحشام ناگزیر هر آبی کـه پیدا شود می‌آشامند ولـی برای اینکه مـزه‌آن تااندازه‌ای قابل تحمل باشد صاحبانشان کمی آرد باآن مخلوط میکنند. پس‌از هشت روز بایالت تیموکـن[۱] یا به‌تیموچن، که درمرز های شمالی ایران واقع است ودارای شهرهـا وقلاع‌مستحکم است، میرسیم. دراطراف این‌محل دشت‌وسیعی است‌که درخت مخصوصی بعمل‌میآورد موسوم بدرخت آفتاب‌کـه عیسویان آنـرا درخت خشك وبی‌ثمر(arbor secco) مینامند. درختی‌است‌بلند وقطوربرگهایش درقسمت‌بالا سبز ودرقسمت‌زیرسفید.میوه آن‌کبسول‌ویاگلوله‌ایست شبیه‌به‌میوۀشاه‌بلوط ولی درین‌کبسولها میوه‌ای وجودندارد چوب‌آن خیلی محکم ورنگش متمایل بزردی است[۲] هیچ نوع درخت دیگر تاصد میل دراطراف دیده نمی‌شود. ساکنان محل میگویند که درین ناحیه جنگ سختی بین اسکندر، شاه‌مقدونیه وداریوش درگـرفت[۳]. شهرهـا آبادند و همه‌گونه وسایل

۱ـ قبلاً اطلاع یافتیم کـه تیموکن (Timo-Cain) یـا تیموچن Timo-chain همان دامغان است که در حدود شمال شرق ایران قرار گرفته. این شهر از طرف شمال محدود است به گـرگان (Hyrcania)، از طرف شرق بخراسان وازطرف جنوب بایالت کوچك قومس(دامغان کرسی‌نشین این ایالت است) وصحاری نمك. درقرب این محل بود که پولوها هنگام مراجعت ازچین شاهزاده خانمی را ازخاندان قوبیلای قاآن که همراه داشتند بـردند و بدست غازان‌خان، پسر ارغون وارث تاج وتخت ایران سپردند.

۲ـ درخت Arbor Secco چنانکه نویسندگان دوره‌های بعد نوشته‌اند باید از نوع درخت چنار (Platanus ،Plane tree) باشد. صفت Secco ممکن است از اینجا آمده باشد که وقتی میوه را بطمع گوشت و یـا مغز آن باز میکنند چیزی جـز چند دانه خشك و بی‌مـزه در آن نمییابند.

۳ـ آخرین جنگی کـه میان اسکندر و داریوش درگرفت در آربلا یا آربل کردستان در نزدیکی دجله بود اما در عملیات بعدی پادشاه مغلوب ایـران از اکباتان (همدان) بطرف تنگه‌های خزر یـا گذرگاه (Khowar) رانده شد و سپاهیان اسکندر توانستند بدون مقاومت ازین معبر بگذرند و وارد ایالت قومس بشوند سپاهیان مزبور دست ازتعقیب‌دارا برنداشتند تا اینکه بدست یکی ازرعایای خود درنزدیکی شهر دامغان کشته شد. خود اسکندر نیز از یك راه میان بر و از وسط صحـرای بی‌آب و علفی باین محل نـزدیك شد. داستان و افسانه دربـاره اسکندر مقدونی دریـن صفحات بسیار است.

آسایش در آنها موجود است آب و هوایش معتدل و مردمش مسلمان و از نژادی زیبا هستند. بخصوص زنهایشان که بعقیدهٔ من زیباترین زنان جهانند.

فصل بیست و دوم

پیرمرد کوهستانی ـ کاخ و باغهای او ـ اسارت و مرگ او

حال موقع آنست که از یك پیرمرد کوهستانی سخن گوئیم[1]. محلی را که وی در آن اقامت داشت ملحد نشین و اهالی آنجارا ملاحده یعنی پیروان اصول وعقاید رافضی مینامیدند[2] سرگذشت ذیل را که راجع برئیس این عده است، مارکوپولو از اشخاص متعددی شنیده است: نام آن رئیس علاءالدین ومذهبش اسلام است دروسط درهٔ زیبائی باغ مجللی ایجادکرده بودکه در آن انواع درختان، میوه‌های لذیذو گلهای معطر یافت میشد. کاخهای کوچك وبزرگ نیز درنقاط مختلف باغ وجود داشت که همه با نقاشی‌های زیبا وپرده‌های ابریشمین وکارهای دستی کم نظیری تزیین شده بود بوسیله نهرهای

۱ـ پیرمرد کوهستانی و یا بقول عربها (شیخ‌الجبال) در کوهها و قلاعی مانند الموت، لمسر ـ (Lamsar)، گردکوه (Kirdkuh) ، میمون‌دژ (Mainun-diz) و ناحیه رودبار بسر میبرد. دراین محلها که ایرانیان آنرا باسم عام «کوهستان» مینامند، وی بعنوان رئیس فرقه مذهبی درکمال قدرت واستبداد حکومت میکرد. دوساسی De Sacy در کتاب خود موسوم به «اطلاعاتی درباره سران حشاشین (Assassins) مینویسد: « موقعیت الموت در میان کوهها باعث شده که ایرانیها شخصی‌را که درآنجا حکومت میکرده پیرکوهستانی ویا (شیخ‌الجبال) بنامند وشیخ دراینجا دو معنی دارد یکی (پیرمرد) و دیگری (رئیس و شاهزاده). بعلت این ابهام مارکوپولو هم مانند مورخان دوره صلیبی شاهزاده‌ایرا که در آنجا حکومت میکرده بنام (شیخ‌الجبال) نامیده است.»

۲ـ در (کتابخانه‌شرقی‌دربلو D،Herbelot) ذیل‌عنوان«ملاحده» شرح‌ذیل را میخوانیم: «ملاحده» جمع «ملحد» است و«ملحد» یعنی‌کافر ولامذهب. وملاحده کوهستان یعنی‌کافران مقیم در کوهستان واین‌کافران ازفرقه اسمعیلیه بوده‌اند که درایران وبخصوص در کوهستانهای آن سلطنت میکرده‌اند.» این صفت موهن را کسانی که خود را مسلمان حقیقی میدانستند به فرقه متعصب اسمعیلیه داده‌اند. این‌فرقه تحت نفوذ ورهبری حسن‌بن‌صباح تقریباً درحدود سال (۱۰۹۰) وموقع سلطنت‌جلال‌الدین ملکشاه سومین پادشاه سلجوقی بمنتهی درجه شهرت واهمیت رسید. بادرنظرگرفتن اینکه دراسلام فقط دو مذهب سیاسی وجود دارد این فرقه خودرا جزء شیعیان ویا ـ چنانکه دشمنانشان میگویند ـ جزء رافضیان محسوب میدارند و حال آنکه شیعیان خلافت را حق علی (علیه‌السلام) و اولاد او میدانند.

باریکی که درین ساختمانها حفر شده بود آب زلال، شیر، شراب وعسل بهرطرف جاری‌بود. وساکنان این‌کوشکهارا دوشیزگان زیباروی وخوش‌اندامی تشکیل میداد که‌کاری جز آوازخوانی ورقص وموسیقی وبالاخره، عشوه‌گری و دلربائی نداشتند. این‌دختران همیشه جامه‌های فاخر بتن داشتند و روزهارا ببازی وخوشگذرانی می‌گذرانیدند. درایجاد چنین‌باغی رئیس‌چنین میگفت‌که چون محمد به‌پیروان صدیق خود وعده خلدبرین داده وگفته است هرکس ازاو صادقانه اطاعت کند درآن‌دنیا همنشین حوری وغلمان خواهدبود وازهمهٔ لذائذ جسمانی و نفسانی متمتع خواهد گردید، اوهم مانند پیغمبر درین‌دیار رئیس وامیر است ومانند او هرکه را مستحق بداند ببهشت خود راه خواهد داد. بنا براین بدون اجازه مخصوص اوهیچکس حق ورود بدره وباغ او نداشت. و برای جلوگیری از ورود اشخاص مزاحم دستور داده بود قلعهٔ مستحکمی در ابتدای دره بسازند. ورود و خروج باین قلعه از یک در مخفی انجام‌پذیر بود. دردربار اوعده‌ای نوجوان ۱۲تا ۲۰ساله‌که‌ظاهراً توانا وشجاع بودند، زندگی میکردند. رئیس‌هرروز باآنها راجع ببهشت ودوزخ،که پیغمبر وعده داده وهمچنین ازقدرت‌شخصی‌خود سخن میراند تااشخاص‌را قابل‌ورود ببهشت‌بنماید وگاهی‌دستورمیداد بده‌ده‌دوازده تا ازین‌پسران‌نورس مقداری‌تریاك بخورانند همینکه تحت‌اثر این‌داروی مخدر بچرت میافتادند وتقریباً حالی‌بین خواب وبیداری داشتند آنهارا به‌قصرهای باغ میفرستادند. مدتی نمیگذشت‌که‌حالت تخدیر ازبین میرفت و هشیاری جای‌آن‌را میگرفت جوانان ازدیدن‌آن‌همه تجمل وشکوه ومشاهده‌آن‌همه دختران خوش‌اندام درشگفت فرو می‌شدندکه هنگام پایکوبی ونغمه‌سرایی، نگاه‌هائی پرازعشق به‌روی‌آنها میانداختند وبا جامهائی پرازمی‌گلگون‌که بدست داشتند لبان‌خود وآنان‌را با باده ناب تر میکردند، تا زمانیکه نشائهٔ تریاك وسکرشراب از سرشان بدرنرفته بود همگی‌خودرا درجنات عدن می‌یافتند وهرگز نمی‌خواستند که آنی‌ازآن حالت بیرون‌آیند. اما این‌بساط بیش‌ازچهار پنج‌روزطول نمیکشید پس‌از

آن‌دوباره بآنها قدری تریاك خورانده ازباغ بیرون میبردند و هنگامیکه دوباره به حضور رئیس بار می‌یافتند رئیس ازآنها سؤال میکرد: «کجا بودید؟» همگی یکصدا فریاد میزدند: «در بهشت!». سپس رئیس بدین‌ترتیب بسخنان خود ادامه میداد و می گفت: «چنانکه میدانید پیغمبر اکرم بما وعده فرموده‌که هرکسی خدای متعال‌را پرستش نماید وازاو درمقابل‌کفار دفاع نماید نصیبش‌بهشت خواهدبود. همچنین‌است نصیب‌هرکسی‌که اطاعت از اوامر من نماید» جوانان‌که ازاین بیانات تهییج میشدند همگی مشتاقانه فریاد میزدند «ما حاضریم جان‌خودرا فدای توکنیم» نتیجه این‌بود که‌هرگاه رئیس‌ازطرف همسایگان بزحمت‌میافتاد عده‌ای داوطلبانه میرفتند وآنهارا بقتل میرساندند وخوشحال بودندکه برئیس‌خود خدمت کرده‌اند باین‌حساب ترس عجیبی برهمهٔ مردم اطراف استیلایافت. رئیس برای توسعه قدرت خود دونمایندگی دیگر یکی دردمشق ودیگری درکردستان تأسیس‌کرد[1] اینهاهم همان رویّهٔ مرکزرا برای تسخیرروح جوانان وگماشتن‌آنها به«ترور» بکار بردند بنابرین چه‌کس قدرت داشت علم مخالفت علیه رئیس برافرازد؟ واگرکسی پیدا میشد فوراً بوسیله همین مریدان ازجان‌گذشته بقتل میرسید. چون اراضی متعلق باین فرقه درسرزمینهای هلاکو (برادر مانگو) قرارداشت وی‌اطلاع پیداکردکه رئیس فرقه بی‌رحمی وسفاکی را بمنتهای درجه رسانیده وگذشته ازکشت وکشتارمخالفان‌خود، امنیت را نیزازجاده های‌کشور سلب‌کرده است بنابرین سپاهی تجهیزکردو درسال ۱۲۶۲ برای محاصره دژ اوفرستاد ولی دژمحکم بود و محاصره شدگان همه‌جور آمادگی برای مقاومت

---

۱ ـ من هیچ اثری از استقرار اسمعیلیان در کردستان تحت ریاست یك رئیس انتصابی ندیده‌ام (گرچه مبلغان و مأموران فرقه بآنجا رفت و آمد دائم مینمودند). اما در شام (سوریه) برحسب یادداشتهای دوساسی (De Sacy) و (دوگینی De Guignes) وجود چنین تشکیلاتی مسلم بوده است با ذکر این مآخذ ودر تأیید گفته‌های مارکوپولو یقین دارم که مرکز اصلی‌فرقه اسمعیلیه در ایران وتشکیلات سوریه فقط شعبه‌ای از آن بوده است ولی شعبه سوریه بعلت نزدیکی در اروپا مشهورتر است و لقب (پیرکوه) یا شیخ‌الجبال ازطرف اروپائیان معمولا برؤسای این قسمت داده شده است.

داشتند محاصره سه‌سال طول‌کشید بالاخره بعلت‌فقدان آذوقه ومهمات مجبور شدند تسلیم‌شوند رئیس‌هم‌گرفتارشد وبقتل رسید. دژ او ویران‌گشت وباغ بهشتش به‌گلخن تبدیل شد[۱]. ازآن ببعد دیگر (پیر کوهی) وجود نداشت.

فصل بیست‌و سوم

دشتهائی را که باید پیمود تا بشهر ساپورگان رسید خربزه‌های ممتاز آنجا ـ شهر بلخ

پس ازترك این دژ وارد جلگه وسیعی‌که دارای تپه‌ها و دره‌های کوچك بود شدیم. دشتی‌بود سبز وخرم‌وبواسطه وجود علوفه‌ومرتع ومیوه قشون‌هلاکو توانسته بود مدت‌زمانی درآنجا اطراق‌کند. پیمودن جلگه شش‌روزوقت میخواهد. شهرهائی سر راه دیده میشودکه اهالی آن مسلمانند. پس ازآن بصحرای وسیع دیگری می رسیم‌که طول‌آن درحدود چهل تاپنجاه میل‌است. وچون آب و آبادی وجود ندارد، مسافرمجبوراست آب وآذوقه کافی برای خود واحشامش همراه بردارد. بالاخره در آخر روز ششم بشهر ساپورگان میرسیم[۲] این شهرآباد و پر نعمت است و مخصوصاً بهترین خربوزه‌های دنیارا داراست. مانند عسل شیرین‌است ومقدارکثیری ازآن به اطراف صادر میشود حیوانات‌شکار نیز دراین محل بسیار است. پس‌ازاین بشهر بلخ[۳]

۱ـ تاریخی را که مارکوپولو برای شروع انهدام فرقه‌اسمعیلیه در اینجا تعیین میکند (۱۲۶۲) قاعدتاً باید شش سال اشتباه باشد، چه همهٔ مورخان برآنند که اقدام هلاکو علیه ملاحده مقدم بر حمله به بغداد بوده است و مسلم است فتح بغداد در ۱۲۵۸ واقع شده است. میرخوند که مرجع موثقی‌است انهدام دژهای ملاحده را در۱۲۵۶ و۱۲۵۷ مینویسد. این اشتباه و اشتباهات نظیرآن از طرف مارکوپولو باین علت است که وقایع فوق‌الذکر چند سال قبل از مسافرت او بآن صفحات اتفاق افتاده وسنواتی‌را که مردم باو گفته‌اند مطابق تقویم محلی بوده وتطبیق‌آنها باتواریخ عیسوی موجب این اشتباهات گردیده است.

۲ـ این شهر باید نیشابور باشد. پتیس‌دلاکروا (Pétis dela Croix) مترجم کتاب شرف‌الدین آنرا شربوگان Cherbu gan یکی ازشهرهای‌خراسان میداند که درطول ۱۰۰ درجه وعرض ۳۶/۴۵ قرار دارد.

۳ـ بلخ حاکم‌نشین ایالتی است که درانتهای شمال شرق خراسان واقع ویکی ازچهار شهرشاه نشین←

میرسیم که آن‌نیز شهری بزرگ وباشکوه‌است. درقدیم عظمت‌آن‌بمراتب بیشتر بوده ولی تاتارها آنرا ویران‌کرده واغلب ابنیهٔ مهم آنراکه ازسنگ مرمرساخته شده‌بود منهدم ساخته‌اند. بقراری‌که میگویند درین‌شهر بودکه اسکندر دختر داریوش را به زنی‌گرفت[۱] در اینجا نیز مذهب اسلام اکثریت دارد[۲] سرزمین خان تاتارهای شرقی تا این محل گسترده شده‌است ودرجنوب غربی آن امپراطوری ایران قرار‌دارد. در صورت ترك بلخ وادامه سفر درهمین‌جهت، مدت دوروز ازناحیه‌ای عبور میکنیم که بکلی‌فاقد مسکن وخانه‌است، زیرا مردم‌ازترس‌دزدان وغارتگران به‌مواضع‌مستحکم درکوهستانها فرارکرده‌اند. دراین‌ناحیه آب وشکار فراوانست. تعداد زیادی شیر نیز دیده میشود[۳]. باهمه اینها خوراکی وآذوقه درطی‌راه‌کم است ومسافرباید برای خود وحیواناتش آذوقهٔ کافی بردارد.

→ آن ایالت بوده و شاید بیش از شهرهای هرات و نیشابور و مروشاهجان مقرحکومت بوده است. چنگیز این شهررا درسال ۱۲۲۱ ازدست خوارزمیان گرفت وتمام اهالی‌را، مطابق گفته ابوالغازی مورخ، قتل‌عام کرد وقلاع ومواضع مستحکم‌آنرا ازبیخ وبن برافکند. بعددر۱۳۶۹ تیمورآنرا از دست جانشینان چنگیز بدرآورد وهمچنان دردست خانواده او بود تا زمانیکه تاتارهای ازبك مالك آن شدند. بعد متناوباً گاه دردست ایرانیان وگاه دردست ازبکها بود. یکی‌از مورخان (Elph-instone) میگوید: «تمام آسیائیها مقر و معترفند که بلخ قدیمی‌ترین شهر دنیا است.... این شهرامروزه عظمت خود را ازدست داده ومخروبه‌ای بیش نیست. دیواری هنوز آنرا احاطه کرده ولی فقط گوشه کوچکی از آن مسکونست»خانه‌ها از آجر ساخته شده وقصر خان‌هم تماماً‌از مرمر است.

۱- ازدواجهای ایرانی اسکندر با اشتاتیرا (Statira) دختر داریوش و با پاریساتیس (Par-isatis) دختر اکوس (Qchus) معروفست که در شوش انجام گرفته است.

۲- ابوالغازی میگوید که هنگام انهدام بلخ بوسیله چنگیزخان این شهر دارای دوازده هزار مسجد بود. این عدد هرچند مبالغه بنظر میاید ولی لااقل نشان میدهد که اسلام تفوق داشته و کاملا رایج بوده است.

۳- شاردن شیرراجزء حیوانات وحشی ایران میداند ومیگوید هرجا که جنگل هست مانندکردستان وگرگان، در آنجا حیوانات وحشی ودرندگان نیز ازقبیل شیروببر وخرس وپلنگ و گراز وجوجه تیغی زیاد دیده میشود.

فصل بیست وچهارم

دژ تایی‌کان ـ عادات و آداب اهالی ـ تپه‌های نمك

پس ازدو روز مسافرت بدژی میرسیم موسوم بـه تایی‌کان[1] که مرکز فـروش مأکولات واجناس این‌ناحیهٔ آباداست درجنوب آن تپه‌های بزرگ مرتفعی از نمك وجود دارد، مردمی‌که تاسی منزل از آن فاصله‌دارند میآیند وتدارك نمك خودرا از این تپه‌ها می‌بینند. میگویند نمك مزبورخالص‌ترین نمك دنیاست. وبقدری سفت و سخت‌است‌که جز باکلنگ ودیلم نمیتوان آنرا ازکوه جداساخت[2]. تپه‌های دیگری هست‌که در دامنه‌های آنها پسته‌وبادام بمقدار فراوان کاشته‌اند وصاحبـان آنهـا از فروششان منافع بسیارمیبرند[3].

اینك تایی‌کان را پشت سر بگذاریم ومدت سه‌روز باز درجهت شمال شرقـی ادامه سفردهیم. درطی‌راه ازنـاحیه آباد وزیبائی میگذریم‌کـه میوه وذرت وشراب فراوانی‌دارد. اهالی‌آن خطرناکند زیرا مردمی خونخوار ومتقلب ودغلند. بعـلاوه درشرب مسکرات زیاده‌روی میکنند واوقات‌را بیطالت ولهوولعب میگذرانند[4] دور سرشان بعوض‌کلاه، طنابی بطول‌چندمترمی‌پیچند. مردمان جسور وورزیده‌ای‌هستند حیوانات وحشی را بسهولت‌گرفتار میسازندکفش ولباسشان از پوست همین حیوانات است‌که شکارمیکنند وهمه طرز دباغی کردن‌را میدانند.

۱- Thaican

۲- این نوع نمك سنگ دراغلب جاها پیدا میشود. شاردن میگوید، «در ماد و در اصفهان نمك از معدن استخراج میشود ودر بعضی‌جاها مانند کرمان نمکش بقدری سخت‌است که آنرا درساختمانها بکار میبرند.»

۳- شاردن پسته وبادام را جزء محصولات عمده نواحی شرقی وشمالی محسوب میدارد و مینویسد: «پسته درحوالی قزوین میروید... ایرانیها بادام وفندق نیز دارند مهمترین تجـارت میوه در یزد انجام میگیرد».

۴- این ناحیه مدتی است که بوسیله نژاد دیگری از تاتارها زیرورو شده. (الفینس‌تون Elphinstone) میگوید، « ازبکها ابتدا دراوایل قـرن ۱۶ از رود سیحون گذشته وارد سرزمین‌های اخلاف تیمور شدند (جانشینان تیمور هم خودشان بزور وارد آن نواحی شده بودند) و آنهـا را از-

فصل بیست و پنجم
شهر اسکاسم ـ جوجه تیغی که‌در آنجا پیدا میشود

پس‌ازطی سه منزل درسرراه چندشهر وچندقلعه می‌بینیم وبشهری میرسیم‌که نامش (اسکاسم)[1] است. مقام‌کسی‌که دراینجـا حکومت میـکند بـرابر است بامقام «بارن» یا «کنت» ما. ازوسط این‌شهر رودخانه نسبتاً بزرگی جاری‌است. دراین شهر حیوانی زندگی میـکندبنام جوجه تیغی‌که یـکی از خصایصش اینست که هنگام‌خطر خود را گلوله می‌کند وتیغهای بلند تیزی‌که بربدن دارد بطرف دشمن پرتاب واورا زخمی میـکند. اهالی‌این‌محل زبان مخصوصی‌دارند. چوپانها برای‌خود دروسط تپه‌های خاکی‌زاغه‌هائی‌کنده درآن منزل میـکنند. پس‌ازترك این‌محل مدت سه‌روز راه میرویم بدون اینـکه به‌کمترین چیزی‌که مورد احتیاج مسافر باشد، بربخوریم. اما برای اسب و حشم بمقدار کافـی آب و علف موجـود است. غروب روز سوم به‌ایالت بالاشان میرسیم.

فصل بیست و ششم
ایالت بالاشان ـ احجار کریمه، اسبها و پرندگان شکاری ـ هوای سالم کوهستانها ـ لباس زنها

در ایالت بالاشان[2] مردم مسلمانند و زبان مخصوص بخود دارند ایالتی وسیع

بخارا وخوارزم و فرغانه بیرون کردند و وحشت بیمانندی بین اهالی بهترین زمینهای امپراطوری عظیم خود انداختند. فعلاً آنها علاوه بربلخ، صاحب کشورهای خوارزم وبخارا و فرغانه و بعضی نواحـی کوچك دیگر نیز هستند.... این ازبکها جزء آن قسمت بزرگ از نـژاد انسانی‌هستند که موسومند به (ترك) وترکها بضمیمه منچوری‌ها ومغولها تشکیل ملت تاتار را میدهند. هریك‌ازاین قسمتها دارای زبان مخصوص بخود هستند وترکها درتمام غرب‌آسیا پراکنده‌اند».

۱- Scassem

۲- بالاشان (Balashan) همان بدخشان است. دربلو D.Herbalot موقعیت آنرا بدینطریق تشریح میکند «ناحیه‌ایست جزء ایـالت طخارستان و حد آن از طرف شمال وشرق محدود بقسمت علیای رود جیحون میباشد».

است و برای پیمودن آن دوازده روز وقت لازمست. اولاد واحفاد اسکندرکه ازدختر داریوش پادشاه ایران پیدا شده‌اند درآنجاحکومت‌میکنند. تمام این‌حکام بخود لقب ذوالقرنین داده‌اندکه مخصوص اسکندربود[1]. دراین ناحیه‌سنگهای قیمتی خالصی‌پیدا میشودکه بنام‌خود ایالت یعنی بدخشان نامیده میشوند[2] معادن این احجار درکوهها است، واستخراج آن مانند استخراج طلا ونقره صورت میگیرد. فقط باجازهٔ شاه میتوان آنرا استخراج نمود جزای متخلفین و قاچاقچیان مرگ است. گاهی شاه یك یا چند دانه از این سنگها بمسافرین و سیاحان... هدیه میکند مردم حق فروش یا صدور آنرا ندارند ومقصود ازین تضییقات اینست که احجار کریمه مزبور یك نوع پشتوانه برای اعتبارکشور محسوب میگردند و در صورتیکه بخواهند بیمورد بذل وبخشش ویا بقیمت ارزان مبادله‌کنند طولی نمیکشدکه ازقدر وقیمتش کاسته‌میشود فقط شاه‌است‌که میتواند ازین سنگها بعنوان‌تعارف یا باج بشاهان‌دیگر هدیه‌کندو یابرای مبادله با زر وسیم بخارج ارسال دارد. علاوه بریاقوت، سنگ لاجورد (سنگی‌است برنگ‌آبی‌آسمانی) وهمچنین‌نقره وسرب ومس نیزدرکوهستانها وجود دارد. هوای‌کشور اصلاسرد است. اسبهایش اصیل و تیزپایند و سم‌شان بقدری

۱ـ ابوالفضل وقتیکه از تپه‌ها و بیابانهای محل سکونت قبیله یوسفزای بحث میکند میگوید: «درزمان میرزا الغ‌بیك (۱۴۵۰) افراد قبیله سلطان که خود را ازنسل دختر اسکندر ذوالقرنین میدانند، ازکابل آمدند واین قسمتها را بتصرف خود درآوردند. بگفته‌آنها اسکندر ازخود گنجی در کابل وتحت حفاظت خویشان خود باقی گذاشته است و بعضی از احفاد او که نسب‌نامه خودرا دردست دارند هنوز درین قسمتهای کوهستانی منزل دارند» کلمهٔ ذوالقرنین بعربی یعنی صاحب دوشاخ و مردم مشرق زمین این لقب را از آنجهت باسکندر داده‌اند که روی‌سکه‌های او، که مدت مدیدی در ایران رواج داشت، تصویری مانند دو شاخ برکلاه‌خود او نقش شده بود .

۲ـ هرنویسنده و یا سیاحی‌که در باب این ایالت مطالعه داشته است، از دو نوع سنگ نام میبرد: یکی یاقوت (لعل) و دیگری سنگ لاجورد. ابن حوقل میگوید «معادن این سنگها در کوهها یافته میشود» و دربلو نیز مینویسد: « در کوهستانهای این ایالت است که معادن یاقوت پیدا میشود یعنی همان سنگی‌که شرقیها بدان (بدخشان) و ما لعل میگوئیم». الفینستون (Elphin-ston) میگوید: «در قسمتی ازایالت بدخشان‌آهن ونمك و گوگرد و سنگ لاجورد بمقدار فراوان وجود دارد ولی معادن یاقوت ولعل که اغلب زبانزد شعرای ایران میباشد درتپه‌های پست و کوتاه حوالی جیحون میباشد».

سخت‌است که احتیاج بنعل ندارند. این‌اسبها بجاهائی میروندکه هیچ‌نوع چهارپای دیگر جرأت رفتن بآنجارا ندارد. پرندگان شکاری از قبیل قوش وقرقی وکرکس در کوهستانها دیده‌میشود. مردم‌درشکارحیوانات مهارتی بسزا دارند. محصولاتشان گندم وجواست ولی‌درخت زیتون ندارند روغنی‌که میخورند ازکتان یابزرك است‌که‌روغنی کمرنگ و معطر میباشد. درین‌کشور چندگردنهٔ تنگ وچند موضع مستحکم وجود داردکه ترس تاخت وتاز بیگانگان را تا اندازه‌ای ازبین میبرد. مردانشان دلیر و تیراندازان قابلی‌هستند لباس‌شان ازپوست حیواناتی‌است‌که شکارمیکنند زیراپارچه ویا مصالح‌دیگر برای لباس تقریباًکمیاب‌است. مراتعی‌که درکوهستانها دارند بقدری پرعلف و وسیع‌است که‌گله‌های چهار، پنج ویا ششصد رأسی را بسهولت میتوانند علف‌دهند هرچند وقت‌یکبار عده‌ای ازحیوانات‌را میکشند معذلك عده‌شان همانطور زیاد است[1] بعضی ازکوهستانها بقدری‌مرتفعند که یك‌روزصبح تا شام طول میکشد تا انسان بتواند ازپائین ببالای آن برود. درمیان‌آنها جلگه‌های سرسبز فراوانست و رودخانه‌ها مملو ازآب‌زلال وپاکیزهٔ خودرا، آبشارمانند، دروسط شکافهای صخره‌ها میریزند. درین رودخانه‌هاماهی قزل‌آلا وانواع ماهیهای‌لذیذ دیگر یافت‌میشود. در قلل‌این‌کوهها‌هوا بقدری پاك‌وفرح‌انگیز‌است‌که مبتلایان بامراض‌پس‌ازچندروزاقامت درآنجا کاملا شفا میبابند. مارکوپولو خود مؤید این روایات است زیرا پس ازیك ناخوشی یك‌ساله، بتوصیه اهالی، بالای‌این‌کوهها‌رفت‌وطولی نکشیدکه حالش‌خوب‌شد وسلامت‌خودرابازیافت. طرزی مخصوص‌لباس برای‌زنان‌اشراف‌وجود داردوآن‌اینست که زیردامن ودرقسمت‌کمر زیرجامهٔ‌اصلی‌جامهٔ چین‌داری میپوشندکه بزرگی‌کفلشان را چند برابرمیکند والبته هرزنی که کفلش برجسته‌تر باشد تشخصش بیشتر است[2].

۱ـ شاردن میگوید «ایالات ایران که ازحیث اغنام واحشام وسایر حیوانات خیلی غنی است عبارتند از باختریان = بلخ (Bactriane) و.... گله‌های گوسفندی که در آنجا دیده‌ام بقدری زیادند که مساحت چهارتا پنج فرسنگ را می‌پوشانند.»

۲ـ پوتینگر (Pottinger) در کتاب (مسافرت ببلوچستان و سند) مینویسد، زنهای بلوچ←

فصل بیست و هفتم

ایالت باسیا درجنوب بدخشان ـ زینت آلات وعادات وآداب مردم

پس از ترك بدخشان بمدت ده روز بطرف جنوب میـرویم تا به ایالت باسیا[۱] میرسیم اهالی بت‌پرستند وزبان مخصوصی‌دارند رنگ ورویشان تیـره وطبیعت‌شان خبیث‌است. درسحر وجادو واحضار ارواح شیطانی ماهرند وبیشتراوقات خودرا باین چیزها میـگذرانند. گوشواره‌های سنگینی ازطلا مزین بمروارید به‌گوش آویـزان میـکنند. بیشترگوشت و برنج میخورند[۲]. آب وهوا دربعضی نقاط بسیارگرم است[۳].

فصل بیست و هشتم

ایالت کسمور ـ مهارت اهالی در افسونگری ـ ارتباط ایالت بادریای هند ـ طبقه زهـاد وطریقه زندگی و ریاضت آنها

کسمور ایالتی است‌که از باسیا هفت روز فاصله دارد[۴] اهالی زبان مخصوصی

→شلواری میپوشند که خیلی برجسته است وپارچه‌آن از ابریشم ویا ابریشم وپنبه است».

۱ـ باملاحظه اینکه این محل درسمت جنوب ویا صحیح‌تر در جنوب شرقی بدخشان قرار گرفته و باآن دویست میل فاصله دارد باید استنباط کنیم که همان پیشاور باشد وآن شهری است که در قرب ملتقای رودخانه‌هائی که بشط سند میریزند. فورستر (Forster) آنجا را شهری پرجمعیت، آباد ومحل اجتماع بازرگانان میداند واضافه میکند کـه بنای آن بوسیله اکبر در حدود ۱۵۵۶ انجام گرفته وشهری است که بهار بسیار مطبوعی دارد.

۲ـ موادخوراکی دربازارهای این شهر بحد وفور وجود دارد وگوشتشان‌ازگوسفندهای دنبه‌داراست.

۳ـ فورستر (Forster) میگوید، «گرمای پیشاور بنظرمن از هر نقطه‌ای که تابحال در قسمتهای علیای هند دیـده‌ام بیشتر آمده است.... گـرما در تابستان تقـریباً سوزاننده است.» الفینـستون (Elphinstone) نیز میگوید «چون پیشاور در جلگه پستی واقع شده و از هرطرف باستثنای مشرق، محـاط به تپه‌های مرتفعی است هوایش سنگین است و گرمایش بمنتهی درجـه میرسد. در تابستان ۱۸۰۹ گرما سنج درزیر چادری کـه دستی خنك میشد، درحدود ۱۱۲ یـا ۱۱۳ درجه نشان میداد» .

۴ـ مقصود از کسمور (Kesmur) قطعاً ایالت کشمیراست فاصله‌آن تاپیشاور کمتر از ۲۰۰ میل وراهش هم همه کوهستانی است.... در زمانیکه مصنف این مطالب را نوشته جمعیتش بیشترهندی ودرزمانهای قدیمتر یکی‌از مراکز مذهب وادبیات سانسکریت بوده است وچون ثروت فوق‌العاده‌ای داشته حرص وطمع مسلمانانرا تحریك نموده و باعث شده بود که مورد تهاجم و تاخت و تاز آنها←

دارند[1] درصنعت جادوگری وسحاری ماهرند مثلامیتوانند بتهای خودراگرچه کر و گنگ هستند بزبان‌آرندویا روزرا تاریک‌نمایند... میان ملل بت‌پرست دربت‌پرستی درجهٔ اول‌راحائزند وبتهای سایرفرق مصنوع دست‌آنهاست[2] مجرای‌آبی، این‌ناحیه را بدریای هندوصل میکند[3] اهالی‌سبزه‌وسیاه چرده‌اند ولی بهیچوجه نمیتوان‌آنهارا سیاه پوست‌نامید. سبزه‌بودن زنها مخصوصاً برملاحت‌آنها میافزاید. غذایشان‌گوشت وبرنج وسایر دانه‌ها است[4]. آب وهوا نسبتاً گرم وهمیشه مثل بهار میباشد. دراین ایالت علاوه برپای‌تخت چندین‌شهر دیگر نیز وجود دارد همچنین جنگلها وصحاری وتنگه‌های صعب‌العبور در کوهستانها هست که راه ورود را برمهاجم مزاحم مشکل مینماید. پادشاه این‌محل تابع هیچ‌قدرت خارجی نیست. دراینجا فرقه‌ای‌هست موسوم به‌فرقه مرتاضین این مرتاضان بخاطر رضایت بتهایشان درخوردن، نوشیدن، آمیزش

–قرار گیرداما ازطرف دیگر چون تحت تسلط چنگیزخان واحفادش واقع نشد مصنف‌آنجا را کشوری مستقل معرفی میکند.

۱ـ فورستر میگوید: «زبان کشمیری مسلماً از ریشهٔ زبان سانسکریت مشتق است. الفینستون (Eophinstene) نیز مینویسد: «کشمیریها با هندیها یکی نیستند و زبان وعاداتشان نیز باملل مجاور تفاوت دارد.»

۲ـ این مطلب باآنچه در(آئین اکبری) گفته شده وفق میدهد، درکتاب مزبور نوشته شده: «هندیها کشمیر را زمین مقدس مینامند زیرا ۴۵ محل آن به ماهادو (Mahadeo)، ۶۵ محل به بیشن (Bishen)، سه محل به برهما (Brahma) و ۲۲ محل به دورگا (Durga) که (الههٔ کوهستانها است) اهداء شده است (جلد دوم کتاب). بنابراین بعید نیست که برهمنهای این سرزمین‌مقدس بتهای سنگی‌ومسی‌شان‌را بتمام اراضی هندجنوبی فرستاده باشند وعلت‌آن اینست که مردم کمتر به بتهای ساخت وطن خود احترام قائل میشوند تا آنهائی که از جاهای دور دست آمده باشند.

۳ـ (آئین اکبری) میگوید: «بیشترتجارت این ناحیه از راه آب صورت میگیرد. رودخانه جیلم (Jeillum) که از دره کشمیر سرازیر میشود درین قسمت‌قابل کشتیرانی است بعد بررودخانه سند وسپس بدریا می‌ریزد. ولی‌چون قسمتی از مسیرآن در اراضی ناهموار است کشتیرانی درآن قسمت قطع می‌گردد.

۴ـ اگر اهالی‌کشمیر دراین زمان هندو بودند شاید درک‌این موضوع قدری مشکل میبود که قسمتی ازغذایشان گوشت باشد ولی باید دانست که فرق مختلف مذهبی‌هندآنقدر پابند بدستورهای مذهبی خود درباب منع‌خوردن گوشت نبودند بطریق اولی از کشمیریها که به بی‌بندوباری مشهورند چنین توقعی نمی‌توان داشت.

با زنها وتمتع ازهرگونه‌لذائذ جسمانی امساك مینمایند عمرشان معمولا طولانی‌است معابدشان زیاد است ووظائف رؤسای این معـابد عیناً مانند وظائف‌کشیشهای ماست مردم بآنها خیلی احترام میگـذارند. هیچ حیوانی را دوست ندارند بکشند. هرگاه بخواهند گوشتی بخورند بمسلمانان رجوع می‌کنند تاآنها کشتن حیوان‌را بعهـده بگیرند[1]. مرجانی‌که از اروپا باینجا وارد میشودگرانتر ازهـرجای دیگر بفـروش میرسد.

اگربنابود درهمین‌جهت به‌سفرخود ادامه‌دهم بهندوستان میرسیدم‌ولی‌مناسبتر دیدم توصیف وتشریح این‌قسمت بزرگ را بکتاب دیگـری محول‌کنم. بنابرین به بدخشان برمیگردم و از آنجا مستقیم به‌ختا یا چین شمالی خواهم رفت. و چنانکه ازاول این‌کتاب رسمم بوده است نواحی مجاوررا هم مورد مطالعه قرار خواهم داد.

فصل بیست ونهم

ایالت وخان ـ صعود بقله کوهی بلند ـ پرورش گوسفند ـ تأثیر ارتفاع در آتش ـ زندگانی وحشی ساکنان

از بدخشان بیرون میآئیم وبمسافرت خود درجهتی میان شمال شرق و شرق ادامه میدهیم. از چندین قلعه وآبادی کوچك ، که دو طرف رودخانه وجود دارند میگذریم. این اراضی متعلق ببرادر پادشاه آن سرزمین است. پس‌از سه روز بایالت وخان میرسیم‌که طول و عرضش برابر با سه روز راه است. اهالـی مسلمانند، زبان مشخص و تمدن مخصوص بخود دارنـد. در جنـگ سلحشورند. و سرزمینشان تیول

۱ـ ابوالفضل هنگامیکه از کشیشهای مذهب بودا بحث میکند میگوید: « گرچه‌آنها دست بخون حیوانی‌آغشته نمی‌کنند ولی‌هرقسم غذائی‌که بآنها داده شود ازخوردنش ابا نمیکنند جنس وگوشت هرنوع حیوانی‌که خود بمیرد می‌خورند زیرا میگویند «خدا اورا کشته». جلد ۳ـ درمیان هندوها چندین فرقه مذهبی وجود دارد که مجاز بریختن خون حیوانات نیستند معذلك اجـازه دارند بعضی اغذیه حیوانی را بخورند.

بدخشان محسوب میشود. برای گرفتار ساختن حیوانات وحشی طرق متعددی دارند.

پس از ترك این ناحیه و صعود بچند کوه متوالی بمحلی میرسیم که چون باطراف مینگریم، فکر میکنیم که قلل اطراف بلندترین قله‌های دنیا هستند. اینجا میان دو سلسله کوه دریاچه عظیمی دیده میشود که از آن رودخانهٔ زیبائی جدا و بجلگه‌ای سرسبز وخرم سرازیر میگردد. آب این رودخانه‌آنچنان مطبوع وگوارا استکه لاغرترین حیوانات پس از ده روز نوشیدن از آب آن چاق وفربه میشوند. درین جلگه حیوانات وحشی زیاد دیده میشود بخصوص قوچهائی‌که شاخشان تا شش وجب طول دارد. ازین شاخها، چوپانها جمچه درست میکنند و حصارهائی ترتیب میدهند که گوسفندانشان را از حمله گرگها مصون نگاه میدارند. از قرار معلوم گرگها باربودن‌گوسفندها وبزها خسارات زیادی ببارمیاورند. چون دربیابانها شاخ و استخوان اغنام بمقدار زیاد ریخته، مردم از آنها درکنار جاده‌ها تپه‌های کوچکی درست میکنندکه هنگام مستور بودن جاده‌ها از برف هادی رهگذرانند. مدت ده روز راه ما همچنان در همین دشتهای مرتفع استکه معروفند بفلات پامیر، و چون در تمام این مدت، در هیچجا آبادی دیده نمیشود، مسافر مجبور است آذوقه کافی همراه خود بردارد. عجب است حتی درمیان مرتفع‌ترین این جبال اقوامی زندگی میکنندکه وحشی وخشن‌اند وبه‌بت‌پرستی‌اشتغال دارند. غذایشان ازگوشت حیواناتی استکه شکار میکنند و لباسشان هم از پوست همانهاست.

فصل سی‌ام

شهر کاشغر ـ تجارت واهالی آن

بالاخره بمحلی میرسیم‌که نامش‌کاشغر ومردمش مسلمان میباشند. از قرار معلوم‌سابقاً این محل یك‌کشور پادشاهی مستقل بوده و اکنون جزء مستملکات خان

بزرگ است[1] ایالتی است وسیع که بین شهرهای آن کاشغر از همه مهمتر و بزرگتر است. زبان مخصوصی دارند واز راه تجارت وکارخانه‌داری ارتزاق میکنند. باغهای زیبا و بستانها و تاکستانهای بزرگ دارند. پنبه و کتان و کنف در آن بسیار است. بازرگانان کاشغری بتمام دنیا مسافرت میکنند اما متأسفانه مردمی طماع وخسیسند وبی‌نهایت بد می‌خورند و بد می‌نوشند[2] علاوه برمسلمانان عده‌ای مسیحی نسطوری نیز وجود دارد که مجازند بر طبق قوانین مذهبی خود زندگی کنند و کلیساهای مخصوص بخود را دارا باشند. در پنج روز میتوان سرتاسر ایالت‌را پیمود.

فصل سی و یکم

شهر سمرقند ـ ستون اعجازامیز کلیسای یوحنا یایحیای تعمید دهنده

سمرقند شهری‌است باصفا، خوش‌آیند وآباد. اطراف‌آنرا دشت وسیعی احاطه نموده‌که هرگونه میوه درآن بعمل‌میآید[3] اهالی‌آن‌مسلمان وعده‌ای‌مسیحی‌اند و در

۱ـ کاشغر یك شهر مهم و یك مرکز تجارتی معروفی میان چین ـ هند ـ و تاتارستان میباشد . در ناحیه‌ای ازترکستان واقع استکه اروپائیها آنرا «بخارای کوچك» مینامند. این شهرسابقاً پایتخت کشوری بهمین نام بوده است ومانند سایر بلاد و ممالك زیر سم ستوران چنگیزخان پایمال شد و پس از تقسیم امپراطوری وی جزء متعلقات پسرش جغتای درآمد و تقریباً یك قرن بعد بدست تیمور افتاد. در ۱۶۸۳ خان بزرگ قلموق‌ها آنرا گرفت و بالاخره در ۱۷۱۸ قسمت شرقی آن بتصرف چینی‌ها درآمد.

۲ـ مردم بخارا در قسمتهای مرکزی آسیا از لحاظ عادات تجاری و خستشان شبیه بارامنه‌ای هستند که درشهرهای عمده هندوستان مسافرت میکنند وفورستر آنهارا مردمی فمال، مطیع ولی پست و نادرست معرفی میکند. زیرا این مردم با وجود اینکه دائماً در حرکتند و از راه تجارت منافع سرشاری میبرند زندگی بدی میگذرانند و هم و غمی ندارند جز اندوختن ثروت.

۳ـ این شهر معروف سابقاً متعلق بایران بود. ولید خلیفه آنرا در سال (۷۰۴) از دست ایرانیها گرفت ودرسال (۱۲۲۰) ازدست سلطان خوارزم خارج وبدست چنگیزخان افتاد چنگیزخان آنرا غارت و تقریباً خراب کرد. این‌واقعه ممکن‌است پنجاه تا شصت سال قبل‌اززمان‌مذکور اتفاق افتاده باشد. تیمورلنگ درحدودسال(۱۳۷۰) آنرا پای‌تخت خودنموده عظمت‌وشکوه‌سابقش‌را برگرداند؛ بالاخره چون بدست تاتارهای ازبك افتاد، آبادی آن مجدداً رو بزوال رفت. عرض جغرافیائی سمرقند چنانکه در زمان الغ بیك نوه تیمور تعیین شده (۳۹°/۳۷) شمال و طول جغرافیائیش تقریباً (۶۴°/۱۵) شرق گرنویچ یا ۷درجه ونیم غرب کاشغر میباشد.

تحت‌حکومت یکی از برادرزاده‌های خان بزرگ زندگی میکنند. این برادرزاده بهیچوجه رابطه خوبی باعموی خود نداردودائماً با او در جنگ و نزاع است. شهر درجهت شمال شرقی واقع است.گویند درین شهرمعجزهٔ غریبی‌اتفاق افتاد بدین‌قرار: چندی پیش شاهزاده‌ای بنام جغتای، برادر تنی‌خان بزرگی‌که درآن زمان سلطنت میکرد، بدین مسیح درآمد و ازین بابت مسیحیان خیلی خوشوقت شدند زیرا تحت حمایت اوتوانستند کلیسائی بنام (یحیای تعمید دهنده[1]) بنا کنند. این کلیسا طوری بنا شدکه تمام وزن گنبد آن (که کروی شکل بود) روی ستونی در مرکز بنا قرار گرفت. وبرای اینکه ستون درجای خود استوار باشد سنگ بزرگ مکعب شکلی‌که از مسجد مسلمانان ربوده بودند بدانجا انتقال وزیر ستون قرار دادند. اما پس‌از مرگ جغتای پسرش تمایلی بمسیحیت نشان نداد. مسلمانان از او خواستند که سنگی را که از مسجد ایشان ربوده شده بود دوباره بجای اول برگردانند مسیحیان کوشش بسیار کردند و خواستند پولی بدهندکه دست بسنگ نزنند ولی مسلمانان حاضر نشدند از درخواست خود صرف‌نظر کنند زیرا گذشته از تصاحب سنگ امیدوار بودند که با این عمل کلیسا خراب خواهد شد. درین قضیهٔ غامض مسیحیان محنت‌زده چاره‌ای جز دعا وزاری بدرگاه یحیی‌نداشتند ناچار به‌او توکل نموده تن بانتقال سنگ دردادند. روز انتقال سنگ همگی باکمال تعجب دیدند، که بموهبت‌آن مقدس بزرگ، ستون بقدر سه‌وجب ازروی قاعدهٔ خود بلند شده‌است. بدینطریق بدون اینکه آسیبی به‌بنا برسد توانستند سنگ زیرین را ازجای خود بلندکنند. وتعجب اینست‌که بنا بهمین شکل تا بامروز باقی‌وبرقرار است[2]

۱- St. John The Baptist

۲- این قصه که دراینجا بمنزلهٔ یک داستان فرعی ذکر شد تا اندازه‌ای اثر مصنف را ازاعتبار می اندازد زیرا مطابق گفته او جغتای در حقیقت برادر اکتای بود که بعدها بجانشینی پدرش، خان بزرگ‌مغولها شد. ولی ما هیچ دلیلی در دست نداریم که او بمسیحیت گرویده باشد (هرچند که مسیحیان در تحت حکومت چنگیز و جانشینان بلافصل او از نعمت آسایش برخوردار بودند) و همچنین مآخذی دردست نیست که مونگو (نوه چنگیز وبرادر زاده جغتای) غسل‌تعمید یافته‌باشد.

فصل سی و دوم
ایالت کارکان ـ ساکنین آنجا و امراض آنها

از ایالت سمرقند خارج میشویم وپس ازپنج روز وارد ایالت کارکان[1] میشویم. ساکنان آنجا بیشتر مسلمان وکمتر مسیحی نسطوری هستند. همه تابع خان بزرگند. خواروبار وپنبه زیاد بعمل میاورند و در پیشه‌وری مهارت دارند ولی همگی مبتلا به‌ورم پا و ورم گلو هستند[2] وگویا این امراض از نوع آبی باشد که مینوشند. دربن ناحیه چیز قابل ذکر دیگری وجود ندارد.

فصل سی و سوم
شهر ختن

پس‌از خروج ازکارکان وطی راهی میان شمال شرق و شرق وارد ایالت ختن[3] میگردیم. سراسر این ایالت را در مدت هشت روز میتوان پیمود. اهالی مسلمانند ودر تحت تبعیت خان بزرگ میباشند. ایالت دارای چندین شهر وعده‌ای مکان مستحکم بوده ولی شهرعمده‌ای که نامش‌را بایالت داده شهرختن است. وسایل آسایش وزندگی بحد وفور موجود است. محصولات آن عبارت از پنبه، کتان، کنف، حبوبات، غلات،

۱ـ مسافرت بسمرقند خارج از خط سیر مسافرت مارکو بوده بنابرین وی پس‌از دیدن آنجا مجدداً مارا بناحیه « بخارای کوچك »، که در آنزمان جزء کشور کاشغر بود، برمیگرداند کلمه کارکان (Karkan) با املاء های مختلف ثبت شده من جمله از طرف مسافرانی که در دوره معاصر از هندوستان آمده‌اند آنرا یارقند (Yarkund) ذکر کرده‌اند.

۲ـ Goitre = بزرگ‌شدگی غده درقی یا تیروئید

۳ـ نام شهر و ایالت ختن را مکرر شنیده‌ایم. معروفیت آن بیشتر بواسطه عطرعالی ولطیفی است که مشك نام دارد و در آنجا بعمل میآید. شعرای ایرانی اغلب نام این عطر دل‌انگیز را در اشعار خود آورده اند. ملکم Melcolm میگوید، «ختن سابقاً مهم بوده ودر (۱۷۵۷) بوسیله چینی‌ها همراه باکاشغر و یارقند و ایالاتی دیگرتسخیرشده است وحالا قسمتی از امپراطوری‌بزرگ چین میباشد یکی ازساکنان تاتارستان که تقریباً بیست سال قبل از ختن دیدن کرده آنجارا نسبتاً آباد میداند. از یارقند کمی کوچکتر است وباآن یکصد و چهل میل فاصله دارد. شهرت جهانی خودرا بواسطه وجود مشك حفظ کرده است» (نقل ازتاریخ ایران جلد اول)

شراب و مواد دیگر میباشد. اهالـی بباغداری و مزرعه‌داری و همچنین بتجارت و پیشه‌وری میپردازند ولی سربازان خوبی نیستند.

فصل سی و چهارم

ایالت پین - یشم - رسم مخصوص راجع بازدواج.

پین[1] ایالت نسبتاً وسیعی است کـه در جهت شرق وشمال شرق واقـع شده[2] تحت تبعیت خـان بزرگ و دارای چند شهر بزرگ استکـه مهمترین آنها شهری است بهمین‌نام. از وسط این شهر رودخانه‌ای میگذرد کـه در بسترش سنگ قیمتی یشم پیدا میشود[3] خواروبار وپنبه فراوانست. ارتزاق مردم ازراه تجارت و پیشه‌وری است. برای ازدواج رسم مخصوصی دارند وآن اینستکه اگر مرد متأهلی بیست‌روز ازخانه غایب شد زنش حق دارد در صورت تمایل شوهردیگری اختیار کند. و روی همین اصل مردها نیز هرجا که مدتی اقامت کنند حق دارنـد زن دیگری بگیرند. تمام نواحی‌که در فوق ذکرشان رفت یعنی‌کاشغر وختن و پین وصحرای لپ درحدود ترکستان واقع شده‌اند.[4]

۱- Peyn

۲- توصیفهائی‌که مصنف ازین نواحی میکند ما را بمحلهائی هدایت میکند که در سمت شرقی ختن ودر مجاورت صحرای شنی بزرگ واقع شده ولـی در آنجا هیچ راهنمائی بجز یادداشتهای مختصر خود برای ما باقی نگذاشته است. دانویل (D'Anville) محل (پین) را در هفت درجه طول بعد از ختن تعیین کرده ولی این موقعیت بنظر میاید که زیاد بسمت شرق و زیـاد نزدیك بسرحد چین باشد.

۳- گز (Goez) مینویسد که یشم در رودخانه ختن نیزپیدا میشود. شاید این رود همان رودخانه‌ای باشد که بعداً از پین میگذرد.

۴- حـدود شرقی ترکستان بطور صحیح مشخص نیست، ولـی بطور تخمین میتوان آن قسمتی از آسیای مرکزی‌رادانست که زبانشان ترکی و یا ترك تاتاری‌است وچون زبان بخارائی که با کلمات و لغات فارسی مخلوط است یکی‌از این لهجه‌هاست باعث میشود که مصنف، بخارای کوچك را جـزء ترکستان بداند. از اینقرار ترکستان ناحیه وسیعی میشود که تا کنارصحرای بزرگ (گبی) امتداد دارد. ازنظرجغرافیائی ترکستان‌رابه‌ترکستان مستقل‌وترکستان چین‌تقسیم‌کرده‌اند که بوسیله سلسله کوههای«بلور - تاگ Belur - tag و موش - تاگ Mush - tag» از یکدیگرجدا شده‌اند.

فصل سی و پنجم

ایالت چارچان ـ اقسام سنگهائی که در رودخانه‌های آن دیده میشود

چارچان[1] هم ایالتی از ترکستان‌است که نسبت به‌پین درجهت شمال شرقی قرار گرفته است. در زمانهای خیلی‌قدیم بسیارآباد وحاصلخیــز بوده ولی به‌دست تاتارها ویران شده است. شهرعمدهٔآن بهمین‌نام یعنی‌چارچان میباشد. رودخانه‌های متعددی درین ایالت جاری‌است‌که دربستر آنها سنگ یشم پیدامیشود. این سنگ را چون قیمتی‌است‌ومقدارآن زیاداست، بعنوان‌کالای بازرگانی به‌ختا میبرند. تمام ناحیه از پین تا باینجا همه شنی‌است وآبش تلخ و غیرقابل شرب میباشد آب شیرین به‌ندرت پیدا میشود. هرگاه قشونی از تاتار ازین محلها بگذرد، در صورتیــکه دشمن باشد، اهالی‌را از داروندار میاندازدو اگر دوست باشد بخــوردن احشام و اغنامشان قناعت میـکنند. باین جهت اهالی همینـکه از نزدیک‌شدن تاتــارها، چه دوست وچه دشمن، اطلاع پیدا میـکنند فوری با احشام‌خود بصحرا فرارمیـکنند وبجاهائی میروند کــه لااقل فاصله‌شان دو روز راه باشد و آب شیرین‌هم داشته بــاشد. فقط باینطریق است که مــردم این سامان می‌توانند باقی و برقرار بمانند. باز بعلت همین ترس است که اهالی‌وقتی‌خرمنشان را جمع میـکنندآنرا در غارهائی میان‌شن‌وماسه پنهان می‌سازند و بعد هرماه باندازه احتیاج از آن برداشت میـکنند. هیچکس جز خود آنها محل اختفای غلات ومحصول‌را نمیداند زیرا در صحرا بواسطه باد وحرکت شن اثرپایی باقی نمیماند که دیگران بتوانــد راه را پیداکنند. پس‌از ترک چارچان باید مدت پنج‌روز بمسافرت ادامه دهیم تابشهرلپ[2]،که درکنار صحرای بزرگ قرارگرفته‌است برسیم. آب همه‌جا، باستثنای چند نقطه، بد وغیرقابل شرب است.

۱- Char chan
۲- Lop

فصل سی و ششم

شهرلپ ـ صحرای مجاور آن ـ صداهای عجیبی‌که مسافرین هنگام عبور از این صحرا میشنوند

شهرلپ سمت شمال شرق ونزدیك بصحرای بزرگی بهمین‌نام واقع‌است[1] وجزءِ قلمرو خان بزرگ‌است. اهالیش مسلمانند. مسافرینی که قصد عبور ازین صحـرارا دارند باید چندروزی دراین‌شهر بمانند تاهم استراحت‌کنند وهم وسایل مسافرت‌را ازحیث‌آذوقه وحیوانات برای حمل‌ونقل فراهم سازند. اگر احیاناً قبل‌ازرسیدن به مقصد آذوقه تمام شود، الاغها ویاشترهائی‌راکه همراه دارند میـکشند ومیخورند. در این صحاری شتر برالاغ ترجیح دارد زیـرا باربیشتر میبرد وطاقتش درگرسنگی و تشنگی نیز بیشتراست. مقدار آذوقه‌ای‌که همراه برداشته‌میشود معمولا برای مدت یك‌ماه‌است، زیرا این‌مدت کافی‌است‌که صحراراازباریك‌ترین‌قسمتش‌عبورکرد. عبور از طویل‌ترین قسمت آن یك‌سال طول می‌کشد و تهیه آذوقه برای چنین مدت غیر عملی است[2] مسیرحرکت در این سی‌روز، یا از وسط دشتهای شنی و یا ازکوههـای خشك سنگی‌است. اما درآخرهرروز میتوان درجائی‌که‌آب پیدا میشود اطراق‌نمود. آبی‌که دراینجاها پیدا میشودالبته‌زیاد نیست‌فقط تکافوی یك‌صدنفرمسافروحیوانات ایشان‌را میـکند. درسه چهارنقطه فقط، آب شور وتلخ ودرباقی جاها نسبتاً شیرین و

۱ـ دریـاچه ای بنام دریـاچه لپ (Lop) در نقشه‌هـای دانـویل (Ɑ, Anville) و ژزویت‌هـا (Jésuites) دیده میشود. بجای اسم لپ که دربسیاری از تراجم دیگر این کتاب براین صحرا اطلاق شده درکتب ایتالیائی کلمه (جبJob) بکار رفته‌است. این‌تغییر املاء مولد این فرضیه است کـه منظور کلمه کبی (Kobi)، یعنی نام اصلی تاتاری این محـل است بـوده است. دوهالـد (Duhalde) میگوید «تمام این ناحیه چیزی جز زمینی خشك وشنی نیست، ودرتمام تاتارستان زمینی ازآن خشك‌تر وبایر تر دیده نمیشود: زمینی‌استکه چینی‌ها آنرا دریای شن وتاتارها آنرا کبی مینامند» (نقل ازجلد چهارم)

۲ـ مطابق نقشهٔ ژزویت‌ها که بکتاب «تـوصیف چین» (Description dels chine) تألیف دوهالد (Du Halde) ضمیمه شده صحرای مزبور از نصف‌النهار پکن شروع شده و رو به غرب تا ۳۵ درجه طول (با در نظر گرفتن نصف‌النهار پکن بعنوان مبدأ) منبسط میشود بنابرین‌چنانکه مصنف مشاهده‌کرده است مسافرت از جهت طول صحرا حتماً کاری غیرعملی است.

قابل شربست. درتمام طول این راه نه حیوانی و نه پرنده‌ای مشاهده میشود زیرا غذائی برای زندگانی آنها موجود نیست[۱]

مشهوراست که این صحرا منزلگه ارواح خبیثه‌ای است که با ایجاد وحشت در قلوب مسافرین عده‌ای ازآنهارا بهلاکت میرسانند. اگرهنگام روز مسافری بعلتی عقب بماند وهمراهانش از تپه گذشته دیگر دیده نشوند، آن مسافر نام خودرا باهمان لحنی که بگوشش آشناست میشنود، و چون فرض میکند که رفقایش اورا صدا می کنند بدنبال آنها آنقدر اینطرف وآنطرف میرود تا بالاخره تلف شود. هنگام شب نیزهمین وضع است: مسافر گمشده فکر میکندصدای پای کاروان خودرا میشنود و در نتیجه بسمت صدا میرود ولی هنگام طلوع صبح می‌بیند که گم شده و درمعرض خطر هلاکت افتاده‌است. همچنین نقل شده که بنظر بعضی مسافران چنین آمده که گروهی مردم مسلح بطرف آنها حمله‌ورشده قصد هلاکت و غارت آنهارا دارند لذا ازترس پا بفرار میگذارند وگم میشوند وازگرسنگی وتشنگی تلف میگردند. از اینها عجیب‌تر وغیرقابل باورتر، روایاتی است دربارهٔ اینکه کاروانیان گاهی صدای سازوتنبور و یا صدای برخورد سلاحهای جنگی‌را میشنوند بخیال اینکه اجنه و شیاطین این صداها را درمیاورند بهم نزدیك شده متراکم‌تر پیش میروند[۲] همچنین شبها، موقعی که می خواهند جائی استراحت کنند علامت مخصوصی درسمتی که میخواهند براه خود ادامه دهند قرارمیدهند ونیز برای جلوگیری ازگم‌شدن حیوانات زنگوله‌ای بگردن

۱ـ توافق عجیبی بین توصیفاتیکه مصنف ازاین صحرا کرده با توصیفاتی که (۴۵۰) سال بعد مسافر دیگری که از روسیه به‌پکن میامده کرده‌است بچشم میخورد. مثلا اولی طول مدت مسافرت‌را سی روز و دومی (۲۸) روز تعیین کرده‌است. فقط اختلافی که بین گفته‌های این دو مسافر موجود است اینست که مارکوپولو هیچ حیوانی سرراه خود ندیده وحال آنکه دیگری از گله گوسفند وآهو نام میبرد. ممکن‌است فرض کرد یا راه دومسافر بایکدیگر فرق داشته ویا در طی گذشت (۴۵۰) سال دولت چین بعضی نقاطی را که آب داشته آباد نموده و گله‌های حیوانات اهلی‌را بآنجاها انتقال داده است.

۲ـ در کتب علمای جغرافی چینی دیده میشود که‌این روایات سراپا وهم، مورد اعتقاد تاتارهائی که در این ناحیه سکنی دارند میباشد.

آنها می‌بندند. اینها شمه‌ای ازخطراتی‌است که درکمین مسافران این صحراست.

فصل سی و هفتم

ایالت تانگوت ـ شهرساچیون ـ رسمی‌که هنگام تولد پسر معمولست تشریفات راجع بسوزاندن اجساد مردگان

هنگامی‌که سفر سی‌روزه از وسط صحرا بپایان رسید بشهری میرسیم موسوم به‌ساچیون[۱] که جزو قلمرو خان بزرگ است. نام ایالت هم تانگوت است[۲] اهالی پرستش بت مینمایند[۳] بین‌آنها عده‌ای ترکمن وکمی نسطوری مسیحی و مسلمان می

۱ـ مصنف پس‌از عبور از یك‌قسمت باریك صحرا درحالیکه ازشهرهای کشور کاشغر بسمت نزدیك ترین نقطه چین میرفته بمکانی رسیده که نامشررا بـزبان فرانسه بدین شکل (Cha - tcheou) و بزبان انگلیسی بـدین طـرز (Sha - cheu) مینویسند. (دگینی De Guignes) مینویسد: «در مشرق دریاچه لپ شهری‌است موسوم به‌ساچیون (Sachion) یا بتلفظ چینی‌ها: شاچیو کـه بمعنی شهرشن میباشد. تبدیـل اسم از شاچیو به‌ساچیون برای آنست که اغلب استنساخ کنندگان حرف (u) را شبیه بحرف (n) نوشته‌اند و این اشتباه در اغلب اسمهائی هم که بعداً در این‌کتاب میاید دیده میشود. مکان مزبور واقع شده درچهار درجه غرب سوچیو (So - cheu) (که پادگان مهمی است در انتهای غربی ایالت شن‌سی (Shen - si)) و در ابتدای تنگه باریك (یانك کوان Yang - Kuan) در این‌صورت برمعبر مـزبور مسلط است و موقعیت سوق‌الجیشی دارد اشغال این مکان توسط چنگیز برای عملیات بعدی اوعلیه ایالات جنوبی چین بی‌نهایت مفید بوده‌است.

۲ـ معمولست که نامهای تانگوت (Tanguth) و تبت را که هردو از زبـان مغولی اختیار شده مترادف یکدیگر فرض میکنند ولی اولی شامل قسمت وسیعی از تاتارستان است ودرسرحد ایالات غربی چین واقع شده و شامل تبت نیزکه در جنوب آنست میباشد. راجع بقسمتهای شمالی مصنف بزودی بشرح آنها خواهد پرداخت.

۳ـ ساکنان نواحی‌غربی صحرای (لپ) یا (کوبی) را مصنف مسلمان دانسته، ولی‌حال که ازصحرا عبور کرده و بایالت (تانگوت) وارد شده میگوید بت‌پـرستند منظور وی از بت‌پرستی در اینجا مذهب لامای بزرگ‌یا آن «سلطان روحانی» است‌که مریدانش اورا جاویدان میدانند وجاویدانی او ازاین‌بابت است که معتقدند روح یك فرد درافراد مختلف بطورمتوالی حلول میکند پرستش مردم متوجه یك عده تصاویر خدایان وبخصوص یکی ازآنها که دارای هیکلی عظیم است میباشد. ایـن خدای‌را (شاکیا ـ مونی Shakia - muni) مینامند وهمان بودای اساطیر هندواست‌که تعلیمات او بمراتب بیشتر از تعلیمات محمد (ص) درشرق انتشاریافته. مسائل دیگری‌که مورد پرستش‌آنها است ظاهـراً از اساطیر برهمائی گـرفته شده است و عده دیگـری ازاین مسائل نیزهست که جنبه محلی دارد.

باشد. آنهاکه بت‌پرستند زبانشان بازبان دیگران فرق‌دارد[۱]. این‌شهر درسمت میان شرق ـ شمال شرق قرارگرفته. مردم بیشتر بکشاورزی اشتغال دارند و محصول عمده‌شان‌گندم‌است. بتکده‌های متعددی وجود داردکه مملو از بتهای مختلف‌هستند. اهالی نسبت باین‌بتها خیلی احترام میگذارند وبرایشان‌قربانی‌هم میکنند.هنگامی که پسری‌متولد میشود اورا تحت حمایت یکی‌ازین بتها قرارمیدهند وبافتخار این بت، پدر طفل درخانه‌اش بمدت یك‌سال‌گوسفندی پرورش میدهد پس ازآن در روز جشن مخصوص‌بت، پدر، گوسفند وبچه را بمحضر بت میبرد. پای بت‌گوسفند ذبح می کنند بعدگوشتش را پخته جلو بت قرارمیدهند. دعای مفصلی میخوانند واز بت می خواهند پسررا درکنف حمایت‌خود صحیح وسالم نگاه دارد.[۲] وچون عقیده دارندکه هنگام دعا، بت شیرهٔ‌گوشت را میمکد بعد باقیماندهٔ گوشت را بمنزل میبرند وتمام خویشان ودوستان‌را بخوردن‌آن دعوت میکنند. استخوانهارا هم جمع ودرکوزه‌های زیبائی نگاهداری میکنند. سهم‌کشیشهای آن بت عبارتست ازمقداری‌گوشت، کله و پاچه، پوست و روده‌های‌گوسفند. نسبت بمردگان نیزاین بت‌پرستان‌مراسم مخصوصی دارند مثلا درمراسم سوگواری شخص مهمی‌که جسدش باید سوخته شود، خویشان ابتدا ستاره‌شناسان را دعوت میکنند وتاریخ تولد متوفی‌را (سال وروز و ساعت) به اطلاع آنها میرسانند، سپس‌منجمان با رمل و اسطرلاب میگویند چه‌روزی جسد سوزی باید انجام‌گیرد گاهی این‌روز ممکن‌است بعدازیك‌هفته یا بیشتر وحتی بیش از شش‌ماه باشد درین‌صورت برای جلوگیری از گندیدگی جسد، آنرا درصندوقی،

۱ـ این‌زبان‌را زبان تبتی مینامند و کلماتش مانند کلمات چینی تك هجائی است (Monosyllabic) ولی سایر چیزهایش با آن فرق دارد. اسامی حروف آن بزبان تانگوتی است و ترتیب الفبائی آن مانند زبان سانسکریت میباشد.

۲ـ تشریفاتی که در اینجا ذکرشد عین‌آن در ملل مجاور هم دیده میشود. دگینی‌جوان در کتاب (سفر بـه پکن) خود مینویسد: «چون چینیان درهر واقعه‌ای از وقایع زندگی متوسل بخدایان می شوند بعید نیست‌که برای حفظ اولادشان بطریق اولی بآنها نیز متشبث شوند. وقتیکه از حیات طفلی ناامید می‌شوند بلافاصله اورا وقف‌خدائی میکنند.»

معروفست‌که یك رسم شبیه باین در بنگاله هم موجود است.

که تخته‌هایش بکلفتی یك‌کف دست‌است، قرار میدهند وپهلوی آن نیزمقداری صمغ خوشبووکافور ودواهای پربوی دیگرمیگذارند. بعد صندوقرا رنگ‌کرده ودرزهارا با مخلوطی اززفت (یا قیر) وآهك پر میکنند ودرآخر روی صندوقرا با پارچه‌ای ابریشمین میپوشانند درتمام مدتی‌که جسد درخانه است روی میزی انواع مأکولات ومشروبات میگذارند زیرا عقیده دارند روح‌میت از بخار اغذیه مزبور تغذیه میکند گاهی ستاره‌شناسان بکسان میت توصیه میکنندکه متوفی‌نباید ازدراصلی خانه‌خارج شودبلکه‌باید از یك‌درفرعی‌که درسمت دیگرخانه‌است‌بیرون‌برود[1] وحتی‌اگر درفرعی وجود نداشته‌باشد باید دیواری‌را که روبروی ستارهٔ موافق است سوراخ نمایند. در صورتیکه خانواده‌متوفی باین‌کارها تن درندهند باید منتظر بلایا ومصائبی از طرف روح خشمگین اوباشند بنابرین وقتیکه مصیبتی رخ‌دادویا یك‌فرد دیگر ازخانواده بمرگ ناگهانی ازدنیا رفت، فوراً ستاره شناسان‌آنرا منسوب بمیتی میکنندکه مثلا از درپشتی خانه خارج نشده ویا تشییع جنازه‌اش هنگامی صورت‌گرفته که ستاره‌اش در منتهای اوج خود نبوده‌است. چون سوزاندن میت درخارج شهر انجام میگیرد فاصله بفاصله سرجاده بناهای‌کوچکی‌ازچوب میسازند و بدرآنها پرده‌های‌ابریشمی میاویزند و زیرآنها مقداری خوراکی و نوشابه قرار میدهند مشایعین برای مدت یکی دوروز جنازه‌را زیریکی از بناها میگذارند تاروح او ازاین خوراکیها کسب نیرو نموده بتواند سختی‌سوختن‌را تحمل‌کند. تشریفات دیگری‌نیز درین قبیل‌مواقع

۱ـ این‌رسم درمیان چینی‌ها هم حکمفرمااست وطبیعی‌است که ساکنین مرزی ممالکی‌که درمجاورت آنها زندگی می‌کنند آنها هم دارای همین عادات ورسوم باشند. دوهالد (Du Halde) میگوید «میان چینی‌ها رسم است که هنگام خارج کردن اجساد مردگان از خانه‌ای، مخرج دیگری جز مخرج رسمی باز میکنند وبلافاصله پس‌از خروج دوباره آنرا مسدود میکنند. این بدان جهت‌است که در رفت‌و آمد یومیه از در اصلی بخاطر نیاورند که روزی جسد بی‌جان یکی از عزیزانشان از این در خارج شده و دیگر باز نگشته است.» این رسم تنها در ممالك شرقی دیده نمی‌شود زیرا درشهرها و دهات هلند شمالی نیز جسد مردگان هیچوقت ازدر اصلی خارج نمی‌شود بلکه آنرا از عقب خانه بیرون میبرند.

انجام میگیرد. صاحبان میت چند ورق کاغذ تهیه میکنند وروی آن اشکال چند مرد وزن، چند اسب وشتر، چند سکه پول و چند لباس مختلف میکشند و بعقیده اینکه این آدمها وحیوانات درآن‌دنیا بخدمت شخص متوفی خواهند پرداخت کاغذهارا در همان آتشی که اورا میسوزاند میسوزانند. درتمام مدت این تشریفات موسیقی با صدای بلند نواخته میشود.

فصل سی و هشتم

منطقه کامول - بعضی رسوم مربوط به‌پذیرائی و تفریح بیگانگان

کامول منطقه‌ای‌است که درمجاورت ایالت تانگوت قرار گرفته و ازمتصرفات خان بزرگ‌است. درین منطقه چندشهر وجود داردکه عمده‌ترین آنها بهمین‌نام‌کامول موسوم‌است[1] موقعیت‌آن بین دوصحرا است یکی صحرائی که قبلا ذکر آن رفت و دیگری صحرای کوچکی که‌میتوان درمدت سه‌روز آنرا پیمود. ساکنین بت‌پرستند[2] و زبان مخصوص بخود دارند. خوراکشان بیشترمیوه است ومیوه بقدری زیاد دارند که میتوانند رفع احتیاج مسافران را ازین حیث بکنند[3] اهالی عیش وعشرت و خوشگذرانی‌را زیاد دوست دارند وازهرموقعی استفاده میکنندکه موسیقی بنوازند، آوازبخوانند، برقصند، بخوانند وبنویسند. هنگامی‌که مسافری ازراه میرسد ومایل

۱- تاتارها (کامول Kamul) را خامیل یا هامیل مینامند و در نقشه جغرافیائی ززویت‌ها آنرا (هامی Hami) نوشته‌اند. فاصله بین هامی تا سو- چیو (So - cheu) یعنی غربی‌ترین شهر چین ازروی نقشهٔ تقریباً (۲۸۰) میل است که با کاروان میتوان درعرض ده روز پیمود.

۲. این منطقه در دورهٔ سفارت شاهرخ که یك‌قرن ونیم بعداز سفر مارکوپولو به‌این صفحات صورت گرفته، در تحت حکومت مسلمان قرار داشت.

۳- آبه گرزیه (Abbé Grosier) در «کتاب چین» خود مینویسد: «منطقه حامی گرچه از هرطرف‌محاط بصحرا است، ولی یکی‌از مفرح‌ترین مناطق دنیامیباشد میوه وحبوبات وغله وچراگاه فراوان دارد. برنجی‌که درآنجا بعمل میآید باب چین است و خربزه‌اش بقدری شیرین و خوبست که همیشه مقداری ازآن برای امپراطور حمل می‌شود. ولی کشمش مهمترین محصول این منطقه است.»

است درخانه‌ای بیاساید مردان بزنان ودختران وخواهران خود توصیه میکنندکه همه گونه وسایل آسایش مسافررا فراهم آورند بعد خود خانه را ترك کرده آنرا در اختیار مسافر میگذارند وتا زمانیکه وی خانه‌را ترك نکرده صاحب‌خانه حق ورود بمنزل‌را ندارد. این‌رسم واگذاری‌خانه و زن به‌مهمان رهگذر دراینجایك‌نوع افتخار وسربلندی است زیرا بنظرمردمش، مسافری که خسته ومانده ازیك سفر طولانی میرسد حتماً احتیاج باستراحت و آسایش دارد. فراهم‌کردن این چیزها بعقیده آنها مقبول خدایانست و خدایان بدینوسیله صلح وسلامت و برکت را برایشان ارزانی خواهند داشت. زنهای این‌محل درحقیقت زیبا ودلربایند و درعین حال کاملا مطیع شوهر. گویند هنگامی‌که (منگوخان) باین ایالت واردشد وازاین رسم زشت‌اطلاع یافت، امر اکید صادرکرد که دیگر مردم حق ندارند باین‌وضع خانه‌های خودرا به خارجیان کرایه‌دهند وخارجیان مجبورندکه در مهمانخانه‌های عمومی (کاروانسرای) منزل کنند. مردم ازین پیش‌آمد خیلی ناراحت شدند ولی جز اطاعت چاره‌ای نداشتند. مدت سه‌سال بهمین منوال گذشت و از قضا درین مدت خشکسالی شد زمین محصول نداد و وقایع ناگواری در خانواده‌ها رخ داد. ناچار نمایندگانی نزدمنگو فرستادند و از او استدعا کردند اجازه دهد دوباره به‌رسم قدیم برگردند یعنی‌همان طوری‌که از قدیم‌الایام معمول بوده اجازه‌داشته‌باشندکه خانه‌های خودرا با زنانشان دراختیار مسافران بگذارند. خان باکمال تنفرجواب داد: «حال‌که شما اصرار دارید باین بی‌شرافتی زندگی‌کنید بروید و رسوم رسوای خودرا ازسر بگیرید وبگذارید که زنهایتان بقیمت خودفروشی سبب سرفرازی شماگردند». بااین‌جواب نمایندگان برگشتند وبا خوشحالی آنرا باطلاع مردم رساندند ومردم هم تا بامروز هنوز این رسم زشت‌را معمول و مجری میدارند.

فصل سی و نهم
شهر چین‌چی‌تالاس

بخشی که مجاور بخش کامول است بخش (چین‌چی‌تالاس) نام دارد و در سمت شمالی صحرا واقع شده است و طول آن برابر با ۱۶ روز راه میباشد[۱] این منطقه از آن خان بزرگ و دارای چند شهر و چند نقطه مستحکم است. اهالی دارای سه نوع مذهبند: عده‌ای نسطوری و معتقد بحضرت عیسی، عده‌ای دیگر مسلمان و بالاخره دسته سوم بت پرستند.

دراینجا معادنی هست که از آنها روی و فولادوآنتیموان استخراج میکنند. ماده‌ای نیز از جنس سمندر[۲] پیدا میشودکه اگر درآتش بیندازند نمیسوزد طریقه تهیه آنرا از مدیر عملیات استخراج آموختم: مادهٔ سنگواره‌که ازکوه بدست‌میاید دارای الیافی‌است شبیه بالیاف پشم. اول الیاف را درآفتاب میگذارند تاکاملا خشك شود پس‌از آن‌آنرا خوب کوبیده ومیشویند تا خاك اضافی ازبین برود الیافی را که بدینطریق شسته و تمیز میکنند از یکدیگر مجزی میکنند و مانند الیاف پنبه یا پشم بیکدیگر میبافند بعد بافتهٔ مزبور را مدت یك‌ساعت درآتش میگذارند ووقتی ازآتش درمیآورند مانند برف سفید است. بعدها هم هرگاه لکه‌ای به‌روی

۱ـ درتاریخ عمومی هون‌ها (Hun) از محلی نام برده شده بنام چن چن (Chen - chen) که تصورمیرود همان (چین‌چی تالاس Chinchitalas) مصنف‌باشد. تالا (Tala) در زبان مغولی بمعنی جلگه و تالایی (Talai) بمعنی دریا یا دریاچه بزرگ میباشد بنابرین ممکن‌است تالاس (Talas) پسوندی باشد مجزا از اسم اصلی.

۲ـ شکی نیست که آنچه را اینجا سمندر (Salamander) مینامند همان پنبه نسوز است (asbestos) ـ پنبه نسوز یك‌نوع سنگواره‌ایست که میتوان آنرا به الیافی بطول یك تا ده اینچ تبدیل کرد. الیاف مزبور خیلی لطیف ونازك، کمی قابل‌کشش، ابریشمین و دارای رنگی خاکستری میباشد. درآب غیر محلول و در آتش‌غیر قابل احتراق است. وقتیکه الیاف این سنگ بقدر کافی طویل، نرم و قابل انعطاف باشند میتوان آنهارا تنها ویا با الیاف کتان باهم ببافند. در این‌صورت پارچه‌ای بدست میآید که هم نرم وهم مستحکم است و اگر احیاناً هم پارچه آتش بگیرد و الیاف کتانی‌آن از بین برود باز استحکام و نرمی خود را از دست نمی‌دهد و هر گاه پارچه‌کثیف بشود بوسیله آتش میتوان آنرا دوباره تمیز وسفید نمود.

آن بیفتد هیچگونه داروئی برای سفید کردن آن بکار نمیبرند بلکه دوباره آنرا درآتش میگذارند و سفید میشود. ازآن سمندری که میگویند بشکل مار است (مارمولك) و در آتش زندگی میکند من هیچ اثری درین نواحی ندیده‌ام.

فصل چهلم

بخش‌سوکویر ـ محصول‌ریوند(ریواس)

پس‌از ترك ایالت فوق‌الذکر و توجه بسمت (شمال‌شرق ـ شرق) ده روزراه میرویم تابه بخش (سوکویر) میرسیم[۱]. این بخش دارای‌چند شهر است‌که مهمترین آنها بهمان اسم ایالت نامیده میشود. بیشتر ساکنان‌آن بت پرست و عدهٔ قلیلی مسیحی‌اند. همه جزءِ اتباع خان بزرگ محسوب میشوند. ایالت بزرگی‌که شامل این منطقه ودومنطقه‌دیگرکه بعداً ذکرخواهدشدمی‌باشد، موسوم است به تانگوت. ریوندازمحصولات طبیعی کوهستانها است و تجارآنرا بدست می‌آورند و بهمه جا صادرمیکنند موضوع جالب‌اینست‌که‌وقتی بازرگانان درکوهستانهای این‌ناحیه سفر میکنند نمیتوانند جز با حیوانات محلی سفرکنند. زیرا در این‌کوهستانها یك‌نوع علف سمی وجود داردکه همینکه چارپایی آنرا خورد سُمش میافتد. ولی حیوانات محلی‌که بزهر آن آشنا هستند از خوردن آن اجتناب میکنند. اهالی از میوه و گوشت تغذیه میکنند. آب وهوایش‌کاملا سالم ومردمش سیاه‌چرده میباشند.

۱ـ از اوضاع و احوال مشروحه چنین بر میآید که این‌شهر سوکویر (Succuir) باید همان سوچیو (So - CHEU) باشدکه نام شهر مستحکمی است واقع در غربی‌ترین قسمت ایالت شن‌سی (SHEN - Si) یا در مرزچین درین‌قسمت. سابقاً این‌ایالت تعلق بامپراطوری چین نداشت بلکه متعلق بیك ملت مستقل تاتار بود. دگینی میگوید: «. . در تحت سلطنت سویی (Soui) تمام این‌ناحیه معروف‌بود به سوچیو (So - Tcleu)... بعد بتملك مردم توفان (Toufan) درآمد سپس‌چند وقت بعد دوباره چینی‌ها آنرا بتصرف خود درآوردند. امروزه ایالت مزبور جزء ایالت شن‌سی است.

فصل چهل و یکم

شهر کامپیون یا عمده‌ترین شهر ایالت تانگـوت- بت هـای اهالی- وطرز زندگانی بت پرستانی‌که خودرا وقف امور مذهبی نموده‌اند- تقویم و طرز استفاده ازآن- عادات ورسوم مردم دیگر دربارهٔ ازدواج.

کامپیون شهر عمدهٔ ایالت تانگوت‌است[۱] شهری است بزرگ وباشکوه ومرکز قدرت تمام ایـالت است[۲] توده ملت بت پرستند و عـده قلیلی مسیحی یـا مسلمان. مسیحیان‌درشهر سه‌معبدبزرگ بناکرده‌اند[۳] تعداد بتکده‌ها زیاد است‌که به سبک‌محلی ساخته شده. جنس بتها ازچوب یا گل یاسنگ‌است‌که بعد رویشان را طلاگرفته‌اند اندازهٔ بتها متفاوت است: بزرگها حداقل ده پا طول دارند وبـا حالت خمیده‌ای در سرجای خود نصب شده‌اند. بتهای کوچکتر عقب آنها ایستاده وظاهر مـریدانی را دارندکه بهمراد خود نهایت احترام را معمول میدارند[۴] بدیهی است مردم هم بتهای

۱ـ اگر قبول‌داشته باشیم که سوکویر همان شهـر سوچیو است، شهر کامپیون (Kampion) هم همان شهر کانچیو (Kan - Cheu) و یا کام جیوی (Kam - Giou) سفرای ایرانی خواهد بود که درسفرنامه خود نوشته‌اند. فاصله این‌دوشهر درحدود پنج منزل‌است.

۲ـ اهمیت‌نسبی‌کان‌چیو‌نسبت به‌سوچیووسایرشهرهای‌دیگرهمیشه‌بهمین‌حال باقی‌مانده. سفرای‌شاهرخ ذکر میکنندکه حاکمی که درآن شهراقامت داشت ازهمهٔ حکام شهرهای دیگرمقتدرتر و والاتربود.

۳ـ از بین رفتن معابد مسیحی در فاصله سه قـرن (و حتی در مدتی کمتر) دلیل بر عدم وجود آنها هنگام مسافرت مصنف نیست، ما می‌دانیم که اواخر قـرن شانزدهم بود که ژزوئیت‌ها پابچین باز کرده و شروع به تبلیغ و ترویج مذهب عیسی نمودند. در فاصله این مدت تغییرات کلی در حکومت چین حاصل‌شد، باینمعنی که بجای سلسله یوئن (Yuen) ها که ازقوم مغول وتاتار بودند و نسبت بامور مذهبی تعصبی نداشتند سلسله بومی مینگ (Ming) ها آمدند وشاهان این سلسله چون مرام دیگری داشتند پیروان لاما و همچنین کشیشهای عیسوی را از ترویج ادیـان خود منع کردند. در همین زمان مسلمانان نیز که در کاشغر و ایالات مرزی صحرا برتعدادشان افزوده شده بود بر فعالیت خود افزوده و نسبت به رقبای دینی خود توفیق بیشتری بدست آورده بـودند.

۴ـ هرچند مجسمه‌های بودا معمولا بطورنشسته وچهار زانو ساخته می‌شوند ولی بعضی ازین مجسمه های بزرگ را بصورت خمیده هم میسازند بعد دور وبر آنهارا مجسمه‌های کوچکتر با حالت خضوع و احترام قرار میدهند. سفرائی که شهر کان - چیو را در (۱۴۲۰) دیدن کرده‌اند بتهائی بهمین شکل و اندازه که مصنف ذکر کرده دیده‌اند. کردینر (Cordiner) درجلد اول (کتاب سیلان) خود مینویسد: «یك مجسمه عظیم بودا دیدم که روی پایه‌ای دراز کشیده بود و عده زیادی مجسمه های کوچکتر از همان بودا گرداگرد او نشسته و یا ایستاده بودند».

خودرا بی‌نهایت محترم میشمارند. اشخاصی‌که خودرا وقف امـور مذهبی نموده‌اند بیشتر ازسایر مردم به‌پیروی اصول اخلاقی پای‌بندند وبخصوص از اعمال جنسی و شهوانی احتراز میکنند[1] آمیزش غیر مجاز(یعنی آمیزش بازنهای هرجایی)معمولا خلاف بزرگی محسوب نمیشود، علی‌الخصوص‌که پیشنهادآن از طرف زن شده‌باشد. ولی اگر مرد مقدم باشد عمل اورا خلاف تلقی میکنند. تقویمی دارند شبیه بتقویم ما. برحسب این تقویم در روز های معینی از مـاه (۵یا۴ یا ۳ روز) ازبعضی‌کارهـا از جمله از ریختن خون حیوانات وخوردن گوشت خودداری میـکنند. ماهم همین رسم را درروز های جمعه وایام سبت و شبهای احیاءِ رعایت میکنیم. مـردمان عادی میتوانند برحسب قدرت مالی‌شان درحدود سی‌زن یابیشتر یاکمتر بگیرند زیرا در اینجا زن جهیزیه نمیآورد برعکس برمرد است‌که باید پول و گوسفند و برده به‌زن بدهد[2] زنی‌که قبل‌از همه از راه ازدواج وارد خانه‌ای شده نسبت بسایر زنها سمت اولویت دارد. اما اگر شوهر مشاهده‌کندکه زنی از زنهایش باسایرین خوشرفتاری نمیـکند و یا بعلتی دیـگر طرف میل خود او نیست میتواند اورا از خـانه بیرون کند. معمولا ازدواج بین خویشان نزدیك واقع میشود، حتی مـردها میتوانند مادر

۱ـ تورنر (Turner) مینویسد: «تنهـا مشغولیات آنها (خادمین بتها) اینست که وظائف مذهبی خودرا خوب انجام دهند. از کار کردن معافند قناعت و اعتـدال را پیشه میکنند و مخصوصاً از آمیزش باجنس لطیف خودداری میکنند روی هم تابع پنج دستور ذیلند: (۱) هیچ موجود زنده‌ای را نکشید (۲) دزدی نکنید (۳) هرزه وناپاك نباشید (۴) زبان‌را بدروغ میالائید. (۵) شراب ننوشید.»

۲ـ درطی مطالعه این‌کتاب تاکنون دیده نشده است که اظهارات مصنف درباره تعدد زوجات مرسوم در تانکوت، تا باین‌قدر مخالف با گفته‌های محققان جدید باشد. بوگل (Bogle) صریحاً میگوید «تعدد زوجات بآن معنی که ما آنرا درك میکنیم در تبت مرسوم نیست بلکه رسم دیگری هست که مطابق افکارما اروپائیها بمراتب نفرت‌انگیزتر و مشمئز کننده‌تراست وآن تعدد شوهرانست. داشتن یك زن مشترك میان چند برادر رسمی عادی است» این موضوع مورد تأیید تورنر نیز میباشد کـه میگوید: «عده شوهران، آن‌طوری‌که من فهمیدم، بهیچوجه محدود بحدودی نیست گاهی اتفاق می‌افتدکه در یك خـانواده فقط یك زن وجود دارد. هنگام اقامتم دریـن نـواحی شخص موثقی بمن خاطرنشان ساخت‌که در خانواده‌ای درهمسایگی او پنج برادر بودند که یك زن داشتند وبا همدیگر درکمال خوشی زندگی میکردند.»

زنهای خودرا بزنی اختیارکنند. گناهان‌کبیره را ازهــر قسم باشد بانظـر بی‌قیدی مینگرندواز این حیث مانند حیوانات میباشند. درین شهــر مارکـوپولو با پدر و عمویش تقریباً یك‌سال اقامت نمود زیرا وضعشان چنین ایجاب می‌کرد.

فصل چهل و دوم

شهر ازینا- انواع حیوانات وطیور آنجا

شهرکامپیون را پشت‌سر میگذاریم ومتوجه شمال میگردیم. بشهری میرسیم موسوم به ازینا که درابتدای یك صحرای شنی و مجاور ایالت تانگوت واقــع شده اهالی بت‌پرستند و حیواناتشان شتر واقسام گاو وگوسفند است. مردم بخوردن‌گوشت و میوه های محلی قناعت میکنند و بتجارت علاقه‌ای نشان نمیدهند. مسافرانی‌کـه ازین شهر عبور میکنند ومیخواهند بطرف شمال سفرکنند باید آذوقه چهل روزه تهیه‌کنند زیرا طی‌صحرای مجاور چهل روز وقت لازم دارد ودرین مدت هیچ‌جاآب وآبادانی پیدا نمیشودمگر دربعضی جاهای خیلی نادر. ازصحراکه بگذریم درسمت شمال به‌شهر قره‌قرم میرسیم[1] تمام بخشها وشهر ها که تابحال ذکرکردیم یعنی‌بخش های‌ساکیون، کامول، چین چی‌تالاس، سوکـویر، کامپیون وازینـا متعلق به ایالت بزرگ تانگوت میباشند.

فصل چهل وسوم

شهر قره قرم

شهر قره‌قرم شهری است نسبتاً بزرگ کـه طول محیط‌آن تقـریباً سه میـل

۱- Kara - Koram. نام این شهر صحیحاً کاراکرم (Kara - Korum) میباشد کـه اغلب به صورت (Kara - kum) قره قوم یعنی شن سیاه نوشته میشود. چینی‌ها آنرا هولن (Holin) و تاتارها کرن (Korin) مینامند. این شهردر حدود سال ۱۲۳۵ بوسیله آکتای‌خان پسروجانشین چنگیزخان ساخته شد وبعد مقر اصلی مونگوخان برادر زادهٔ او گشت.

است، و اولین محلی است که تاتارها درقدیم در آن رحل اقامت افکندند. دور شهر را حصاری ازگل احاطه کرده (زیرا درین نواحی سنگ یافته نمیشود.) در خارج حصار و نزدیك آن‌قصر بزرگی ساخته شده‌که محل سکنای حاکم محل است.

فصل چهل وچهارم

اصل وریشه کشور تاتار ها ـ تبعیت سابق آنها

اینك بشرح وقایعی میپردازیم که موجب شد تاتارها جهانگشائی‌کنند. تاتار ها درنواحی شمالی جرزا و بارگو ساکن بودند[۱] ولی مسکنشان ثابت نبود و شهر ها وقلاع مستحکمی دراختیار نداشتند. زندگانیشان درجلگه های پهناور، چراگاههای ممتاز و کنار رودخانه های بزرگ میگذشت. سلطانی از خود نداشتند و بیشتر باجگزار شاهزادهٔ مقتدری بودندکه بزبان خود اورا اون خان (اونگ‌خان) مینامیدند و این اسم بزعم بعضیها همان معنی‌ای را داردکه (جان‌کشیش) در زبان ما دارد[۲] مردم هرسال یك دهم مازاد حشمشان را بعنوان باج تسلیم او میکردند. چون بتدریج بر اهمیت و قدرت قبیله افزوده شد (اون‌خان) از راه احتیاط آنها را بدسته‌های کوچکتر تقسیم کرد و دستور داد در نواحی مختلف کشور سکنی

۱ـ بنظر میآید که اراضی مغولستان خاص، باضافهٔ نواحی قلموق (Kalmuk) بورات (Burat) و کالاس (Kalas) همان ناحیه‌ای باشد که واقع شده بین قسمتهای علیای رودخانه‌آمور در شرق، وقسمتهای علیای رودخانه ینی سئی (Yanisei) و رودخانه ایرتیش (Irtish) وسلسله‌کوههای آلتائی درغرب. درشمال آن دریاچه بایکال ودرجنوب صحرای بزرگیست که آنرا ازناحیه تانگوت وکشور چین جدا میکند. موقعیت صحیح گیورزا (Giorza) معلوم نیست. تاتارها مردم (منچو) را چورچور (Chur - chur) یا جورجور (Jur Jur) مینامند. شاید قبایل جرزا (Jorza) که مصنف ازآنها نام میبرد همان منچوها باشند وجزیره زرزا هم (که بزهکاران بآنجا تبعید میشوند) ممکن‌است جزیره‌ای باشد در دهانه رودخانه آمور

۲ـ جان کشیش یا ملك یوحنا (Prester John یا Prsbyter John) ـ هرچند اطلاق نام این کشیش بیك سردار تاتار نامربوط ومسخره بنظر میاید ولی‌بکار بردن نام مزبور دراینجا تقصیر مصنف نیست. او فقط آنچه در اروپا ودر میان مسیحیان سوریه ومصر راجع باین شخص افسانه‌ای (ولی‌شخص حقیقی) گفته میشده تکرار کرده است (آنهم باکمال احتیاط).

گزینند وهمچنین باهمین نظر هروقت فرصتی‌دست میداد مثلا درمواقع اغتشاشات سه چهارتا از این قبیله‌های کـوچك را مأمور میکـرد بروند بلوا را فـرونشانند بدینطریق قدرت این قبایل‌کوچك بتدریج رو بنقصان رفت بالاخره چون بـا طول زمان تاتارهـا پی بردندکه رئیس‌شان آنها را به بندگی وبردگی سوق میدهد تصمیم گرفتند با یکدیگر متحد شوند چنین کردند و همگـی با هم بطرف شمال صحرا کـوچ کردند. از آن ببعد بـاج معمولی را هم نپراختند[1]

فصل چهل و پنجم

چنگیزخان اولین امپراطور تاتارها ـ جنگهای او با اون خان ـ تصرف اراضی اون‌خان.

از مهاجرت تاتارها بـاین محل مدتی‌گذشت. تقریباً درحوالی سال (۱۱۶۲) میلادی بود که آنها شخصی را بنام چنـگیز بشاهی برگزیدند[2] وی مردی بود عاقل خطیب و از حیث نظامی پرارزش. سلطنت خود را با عدالت واعتدال شروع‌کرد و محبوب‌القلوب همه واقع شد. مردم او را بمانند خدای معبود و نـه بعنوان سلطان میپرستیدند. شهرت او بـزودی زبانزد عموم قـرارگرفت و همهٔ قبایل هـر چندکه متفرق ومتشتت بودند باطیب‌خاطر سر بفرمان او فرود آوردند. چنـگیز چون خود

۱ـ این فکر استقلال را. مورخان ایرانی و عرب، بهنرنظامی و ابتکار تیموچین (که بعدها ملقب به‌چنگیز شد) نسبت میدهند. چنگیزکه تا هیجده سالگی در خدمت (اون‌خان) بود طرف حسادت وبغض او قرارگرفت ومجبور شد برای نجات خود فرار کند بعد جنگهای کوچکی بین‌او وشاهزاده درگرفت کـه از همه نبردها فاتح بیرون آمد، سپس با ارتش کوچك خود بسرزمین تاتارها یعنی سرزمینی که خود درآنجا تولد شده بود رفت. همگی باآغوش بازاورا پذیرفتند وبیاری آنها موفق شد نقشه‌هائی‌طرح کندکه از دشمنانش انتقام بگیرد.

۲ـ دراینجا بنظر میاید که مصنف سال تولد چنگیزخان را با سال به‌تخت نشستن او اشتباه میکند چه درسال (۱۲۰۱) بود که وی فرمانده قشون مغول گشت ودر سال (۱۲۰۶) بمقام امپراطوری رسید. تقریباً در همین مواقع بود که نام اصلی‌خود را که (تموچین) بود تبدیل به‌چنگیز نمود در متون لاتین و سایرمتون سنه این واقعه را (۱۱۸۷) ضبط کرده‌اند.

را در رأس این مردم شیردل وفدائی یافت بفکر افتاد ازصحرای بزرگ بدرآید و جهانگشائی کند. لذا باتباع خود دستور داد با هرگونه وسائلی‌که دارند مجهز شوند وبدنبال او براه افتند. نخست شهرها و ایالات مجاور را بتصرف درآورد. هرجا که میرفت مردم بطیب خاطر قیادت اورا قبول میکردند و خوشحال بودندکه به تبعیت چنین شاه عادل بزرگواری در میایند. بدینطریق تقریباً نه ایالت بتصرف وی در آمد. این پیشرفتها و موفقیتها بکمال آسانی انجام میگرفت زیرا در آن عصر هر شهر ویا هربخشی بوسیله حاکمی محلی اداره میشد و چون این حکام باهم همپیمان نبودند برای آنها غیرممکن بودکه جداگانه در مقابل قدرت باین بزرگی مقاومت بکنند. پس از تصرف این محلها چنگیز برای هریك حاکمی از طرف خود تعیین می‌نمود. این‌حکام درنهایت رأفت وعدالت رفتار میکردند بطوری‌که هیچکس‌از آنها شکایتی نداشت. و ضمناً در نظرگرفت عده‌ای از مردم مهم را بایالات دیگر بکوچاند در این صورت بآنها غرامت لازم را میداد[1] بالاخره چون طعم موفقیت‌در کارهای خود چشید تصمیم‌گرفت دست بکارهای بزرگتری بزند. قبل از همه سفیری نزد (اون‌خان) فرستاد واز دختر وی خواستگاری‌کرد[2] اون خان‌باکمال تغیر بسفیر گفت: «ازکی تا بحال چنگیز این قدرگستاخ شده‌که با وجود اینکه خود را بندهٔ من میداند بفکر ازدواج بادختر من افتاده؟ برو باو بگو اگر باز در آتیه این‌فکر خام را در سر بپروراند من بفجیع‌ترین طرزی او را نابود خواهم‌کرد.» چنگیز با شنیدن چنین جواب موهنی در صدد انتقام برآمد. قشون عظیمی تهیه کرد و بسرکردگی خود وارد اراضی (اون‌خان) گردید و در دشت بزرگ (تندوك) اردو

۱ـ در دربار نوهٔ چنگیزخان بود که مصنف بفضائل اخلاقی (اما شاید نه نظامی) چنگیز عقیده پیداکرد امابعقیدهٔ ما، باید او را یکی‌از آن بلایائی دانست‌که گاهگاه مانند وباو طاعون ظاهر شده ودنیا ومافیها را ویران میکنند.

۲ـ بر طبق روایات بعضی از نویسندگان، تموچین قبلاً با دختر (اون‌خان) ازدواج کرده بود ولی بعلت توطئه ودسیسه رقیبان وباوجود خدمات نظامی ذیقیمتی که بپدر زنش کرده بود از دربار وی رانده شد.

زد[1] وبه اون‌خان پیغام فرستادکه خود را برای دفاع آماده کند. اون‌خان نیز ارتش بزرگی تهیه‌کرد و در ده میلی ارتش چنگیز موضع‌گرفت. درین موقع چنگیز به ستاره‌شناسان وجادوگران‌خود امرکرد باوبگویند درین‌جنگ‌کدامیك از دو ارتش فاتح خواهد شد. نامبردگان نی‌سبزی را از وسط بدونیم‌کردند و روی یکی نام چنگیز و روی دیگری نام (اون‌خان) را نوشتند، بعد آنها را با فاصله مختصری روی زمین برابر یکدیگر قرار دادند و بچنگیز گفتند تا زمانی‌که آنها مشغول خواندن اوراد خود هستند دو قطعه نی بطرف‌هم خواهندآمد، وفتح‌نصیب سلطانی خواهد بود که نی او بر نی دیگر سوار شود. همه سپاهیان گرداگرد جمع شده تماشا میکردند. و در مدتی‌که ستاره شناسان مشغول خواندن ادعیه واوراد بودند مشاهده کردندکه دوقطعه نی بحرکت آمده بهم نزدیك میشوند. پس از چند لحظه دیدندکه نی چنگیز سوار برنی خصم شد هلهله وشادی‌کردند بعد باشوق و هیجان بقشون دشمن حمله‌کردند وآنرا سخت شکست دادند خود (اون‌خان) نیزکشته شد. کشورش بدست فاتح افتاد ودخترش نیز زوجه چنگیز گشت. پس‌ازین جنگ مدت شش‌سال دیگر چنگیز بتسخیرکشورها و شهرهای دیگر پرداخت تا بالاخره در محاصره قلعه‌ای بنام (تایی‌جین) تیری بزانویش خورد و سبب هلاکتش گردید[2] بعد او را درکوه آلتائی دفن نمودند.

۱ـ درمتون لاتین اسم ایـن جلگه، تندوك (Tenduch) ضبط شده. ممکن است منظور مصنف ناحیه تنگوزی (Tungusi) باشد که در سرچشمه رود آمور و حوالی دریاچه بایکال میباشد. بعقیدهٔ دگینی تصادم بین دوقشون در میان دو رودخانه تولا (Toula) وکرلن (Kerlon) واقع شده است درین محل جنگهای بزرگتردیگری نیز بین تاتارها اتفاق افتاده است.

۲ـ حادثه‌ای‌که دراینجا ذکرشد درهیچیك از تواریخ ضبط نشده وتایی‌جین هم‌معلوم نیست کجاست. در کتب تاریخ مذکور است که وی در سال (۱۲۲۶) کمی پس از تسخیر شهر لین تائو ـ LIN) (TAO درایالت شن‌سی درنتیجه ناخوشی در گذشت. ازین شرح نباید نتیجه‌گرفت که دربیان این حادثه مصنف دچار اشتباه شده و یا چنگیز زخمی نشده است. زخمی شدن وی مسلم است و شاید همین زخم بوده است که درآب وهوای ناسازگاری موجب وقوع یاتسریع مرگش شده است.

فصل چهل وششم

امپراطورهای تاتار وتشریفات کفن ودفن آنها

اولین جانشین چنگیز سین‌خان[۱] بود؛ سومین جانشین باتین خان[۲]؛ چهارمین اسوخان[۳] پنحمین منگوخان[۴] وششمین قوبیلای قاآن[۵] که از همه پادشاهان دیگر

۱- Cyhn-khan. ۲- Bathyn-khan. ۳- Esu-khan.
۴- Mongu-Khan. ۵- Kublal-Khan.

جای تعجب است که تعداد جانشینان چنگیز را مارکوپولو اینقدر ناصحیح صورت میدهد زیرا از طرف کسی‌که چندین سال از عمرخود را در دربار نوهٔ اوگذرانده چنین سهوهائی غیرقابل انتظار است. بهتراست چنین فرض کنیم کـه اسامی مهجور وصعب‌التلفظ تاتار در حین استنساخ یا از قلم افتاده ویا تحریف شده‌است. ما درین فرض خودکاملا مجازیم زیرا اسامی‌را درنسخ مختلف، مختلف مییابیم مثلا بعوض نامهای‌چین، باتین و اسو درچاپ کتاب راموزیو (Ramusio) درکتابی دیگر کویی، بارجیم وعلائو می‌بینیم. بهترین راه برای تصحیح این اشتباهات اینست که تاریخچه تاتارها را مطابق آنچه مورخان گفته‌اند در اینجا بیآوریم بعد آنرا با اسامی‌ای کـه بمصنف نسبت داده‌اند مقایسه بکنیم.

چنگیزخان درآخر سال (۱۲۲۶) وفات یافت. او دارای چهار پسر بود: جوجی یا توشی (juji) جغتای، اکتای وتولی (یا تولوی). جوجی پسرارشد چنگیز درمدت حیات پدر مرد وازخود پسری باقی‌گذاشت بنام باتو. باتو سهم پدررا که دشت قپچاق (Kapachak) ونواحی اطراف ولگا و دن بودبه‌ارث برد وبواسطه فتوحاتی‌که بعدها درروسیه،لهستان‌ومجارستان نمود درنظراروپائیان‌موجودی وحشتناك و غول‌صفت وانمودگردید. بمقام خان بزرگی وریاست خانوادگی ارتقا نیافت و در سال (۱۲۵۶) ازاین دنیا برفت. این شخص قطعاً باتین یکی‌از ترجمه‌های این کتاب است. سهم جغتای از کشور پهناور پدر، نواحی آن طرف جیحون و ترکستان و یا آنچه که بعداً مصطلح شده اراضی تاتارهـای ازبك بوده است. جغتای در سال (۱۲۴۰) وفات یافت بـدون اینکه بمقام امپراطوری رسیده باشد اکتای سومین پسر چنگیز جانشین پدر شد و بمقام خـان بزرگی منصوب گشت. سهم مخصوص او از سرزمین امپراطوری، ناحیه اصلی مغولها ومتعلقات‌آن وهمچنین‌آن مقدار از چین شمالی‌که تاآنزمان بتصرف درآمده بود، ازقلم افتادن نام چنین شخصی‌که بزرگترین ومشهورترین فرد خـاندان بود ودر جنگهای چین نقش مهمی برعهده داشت (جنگهای مزبـور ۳۵ سال قبل از ورود مصنف بآن صفحات رخ داد) کاملا عجیب بنظر میاید وفقط آنرا باید به‌بی‌اطلاعی ویافراموشی مصنف نسبت داد. اکتای قاان در سال (۱۲۴۱) وفات نمود و بجای او (پس از یك نیابت سلطنت پنج ساله زوجه قاان پسرش(گیوك Gaiuk) امپراطور شد وبیش از یك سال سلطنت نکرد. پسر چهارم چنگیز تولی درمدت سلطنت برادرش در گذشت (۱۲۳۲) واز خود چهار پسرباقی گذاشت بنام‌منگو، قوبیلای، هلاکو واریق‌بوکا (Artigbuga) بعلاوه چند پسر دیگرکه اهمیت تاریخی ندارند. ازبین این چهار پسر مانگو انتخاب شد که بجای پسر عمویش گیوك (خان بزرگ) بشود یکی از اقدمات اولیه او این بود که هلاکو را باقشون عظیمی بخراسان، ایران، کلده ویك قسمت بزرگ سوریه فرستاد که‌آنها را مطیع ومنقاد سازد. هلاکو مؤسس سلسله بزرگ مغولهای‌ایران بود ←

بزرگتر ومقتدرتر گشت زیرا نه فقط آنچه راکه پیشینیانش در تصرف داشتند مالك شد بلکه در مدت شصت‌سال سلطنتش تقریباً بقیه دنیارا هم تسخیر کرد[۱] لقب (خان) یا (قاآن) بزبان ما برابر با(امپراطور) است. میان تاتارها رسم لایتغیری بودکه هرگاه خان ویا رئیسی ازقبیلهٔ چنگیزمیمرد میبایست او را بکوه التائی آورده دفن کنند وهنگام تشییع جنازه، سپاهیان همراه متوفی هرکه را سرراه میدیدند بعنوان قربانی میکشتند وباومیگفتند «برو به عالم دیگر ودرآنجا ملازم ارباب باش وازاو مراقبت کن.» تاتارها نسبت به‌اسبانشان‌نیزهمین عمل‌را می‌کنند یعنی بهترین اسبهای خود را میکشند و معتقدند که در عالم دیگر بدرد سواری شخص متوفی خواهد خورد. میگویند هنگامی‌که جسد مونگو را باین‌کوه انتقال میدادند بیش‌از بیست هزار نفر را باینطریق قربانی نمودند[۲]

→چند نسلی‌گذشت که سلسله او ازفرمان رئیس کل یا امپراطورسر پیچید ومستقل گشت. نام هلاکو در نسخ مختلف کتاب، بالفاظ مختلف علائو، اسوو، الو ودرمتن لاتین بلفظ علائو (Allau) درآمده. مونگو در(۱۲۵۹) یادر (۱۲۵۶) درچین وفات یافت راجع بنام او اختلافی‌وجود ندارد. قوبیلای که درمحل فوت بود فرماندهی‌قشونی‌را که علیه چین میجنگید بعهده گرفت وبعد بمقام خان بزرگی رسید، در (۱۲۶۸) قوبیلای مصمم شد که چین جنوبی‌را که در آنزمان تحت حکومت سونگ‌ها (Song) بود بتصرف در آورد پای‌تخت آنرا در (۱۲۷۶) و بقیه کشور را در (۱۲۸۰) ضمیمه متصرفات خود نمود ازین تاریخ ببعد سلطنت او بنام امپراطور چین در سالنامه‌های چینی مذکور ومضبوط است وی درسال ۱۲۹۴ ودر هشتاد سالگی درگذشت اوپنجمین‌خان بزرگ خاندانش بود وپس‌ازاو امپراطور معظم‌تری بسلطنت نرسید.

۱ ـ چون(قوبیلای قاآن) درسال (۱۲۶۰) بسمت خان بزرگی انتخاب شد ودرسال (۱۲۹۴) وفات کرد مدت سلطنت او دقیقاً سی‌وچهار سال میشود ولی‌چون از سال ۱۲۵۱ به‌نیابت سلطنت برادرش مانگو درچین حکمرانی داشت میتوان گفت که دوره سلطنتش (۴۳) سال طول‌کشید بنابرین اظهار اینکه او شصت سال سلطنت کرده صحیح بنظر نمیاید، قطعاً اشتباهی درنوشتن ارقام رخ داده مثلا بجای عدد رمن (XL = ۴۰)، عدد (LX = ۶۰) نوشته شده.

۲ـ راجع باین رسم وحشیانه، چون مورد تردید واقع شده بود، تحقیقاتی‌بعمل‌آمد سالنامه‌های چینی موارد بسیار ازین قربانیها را ثبت کرده‌اند مثلا حتی در سال (۱۶۶۱) شون‌شی امپراطور تاتار بمناسبت فوت یکی‌از زنهای سوگولیش دستور قربانی انسانی‌را داد، همچنین درکتابی راجع به‌فتح چین بدست تاتارهای منچوری نوشته شده که پادشاه منچوری پس‌ازورود بچین قسم خورد که برای انتقام پدرمقتولش دویست هزارچینی قربانی کند. این موارد وبسیاری موارد دیگر صحت بیانات مارکوپولو را گواهی صادق است.

فصل چهل و هفتم

بادیه‌نشینی تاتارها ـ رسوم خانوادگی ـ تقوای زنان

حال که شروع کرده‌ام از تاتارها صحبت کنم میخواهم قدری بیشتر بسط کلام دهم. تاتارها هیچوقت درمحلی ثابت نمی‌مانند. زمستانها بقشلاق و تابستانها بنواحی خنك به‌ییلاق میروند همیشه در جستجوی چراگاههای تازه هستند زیرا هیچ چراگاهی به‌تنهائی تکافوی تغذیه هزاران گوسفند و گاورا نمیدهد. بهرجاکه میرسند چادر برپامیکنند وروی آنرا با نمد میپوشانند ووقتی‌عازم حرکت میشوند چادرهارا جمع‌کرده بوسیله چارچرخها بجای دیگر حمل میکنند. موقع برپاکردن چادرتوجه دارندکه در ورودی آن روبجنوب باشد.[1] علاوه برچارچرخه، دوچرخه‌های خوبی‌نیز دارندکه برای حفظ مسافران ازباد وباران، سقف آنها با روانـدازهای‌نمدی پوشیده شده ومخصوص حمل‌ونقل زنها وآلات وادوات‌خانه وآذوقهٔ مورد احتیاج‌است و به وسیله‌گاونر یاشترکشیده میشوند. کارخریدوفروش وتهیه‌غذا ولباس وپرستاری‌بچه‌ها تماماً با زنهاست. مردها فقط بشکار حیوانات وصید ماهی وکارهای‌نظامی میپردازند. بهترین قوشها وسگهارا در اختیار دارند غذاشان شیروگوشت شکار میباشد. گوشت اسب و شتر حتی‌سگ‌را بشرط اینکه چاق و پروار باشد میخورند. از شیرمـادیان مشروبی‌درست میکنند بنام‌کمورس که‌مزه وخواص‌شراب سفیدرا دارد[2] زنهـای تاتار ازلحاظ عفت وعصمت ووفا ووظیفه‌شناسی‌دربرابر شوهران، تالی ندارند. بی‌وفائی در نظرشان یك‌عیب بزرگ اخلاقی محسوب میشود[3] درمقابل، شوهران نیزنسبت‌بزنان

۱ـ متوجه ساختن در ورودی روبجنوب برای محفوظ ساختن‌خود از اثرات بدبادهای شمالی است. درچین شمالی‌نیز همین رسم معمول است.

۲ـ Kemurs یا Kimmis مشروبی‌استکه از شیرمادیان درست میکنند: اول شیررا حرارت داده بعد در مشکهائی میریزند و آنقدر میزنند تا کرهٔ آن جدا شود بعد میگذارند تخمیرشود و الکل پیدا کند. بدینطریق میتوانندآنرا چندین ماه نگهدارند وبعنوان مشروب الکلی‌صرف نمایند.

۳ـ بل (Bell) میگوید، «زنهای تاتار اکثر عفیف، امین وصدیقند. بین آنهـا زن هرزه کم پیدا میشود. ارتکاب بزنا درنظرشان گناهی‌عظیم است.»

خود ـگرچه ده یا بیست‌تا باشند ـ صدیق ومهربانند وباینجهت همیشه در خانواده‌ها صلح‌وصفا حکمفرماست[۱]. ازدهان‌زنها هیچوقت حرف‌زشت شنیده نمیشود پاکدامنی وحجب وحیایشان شایان‌توجه وقابل تحسین‌است وخرجشان برای مردها فوق‌العاده نیست برعکس، وجودآنها ازلحاظ کارهائی‌که درخانه میکنند برای مردهاپردرآمد است روی‌همین اصل وقتی‌مردی زن جدیدی میگیرد، بپدرزن خود جهیزیه میدهد[۲] زنی‌که اول ازهمه بخانهٔ شوهر آمده سمت‌ارشدیت‌دارد. احترام او وهمچنین احترام بچه‌هائی‌که ازاو متولد شده‌اند بیشتراز سایر زنهاست. چون‌مردها میتوانند زنهای متعددی داشته‌باشند، تعداد اولاد آنها ازهرملت دیگری بیشتر است. پس ازمرگ پدرپسرها میتوانند بازنهای پدر باستثنای مادرخودشان ازدواج‌کنند. با خواهرهای خود نمیتوانند عروسی‌کنند ولی اگر بـرادرشان مرد، زن‌برادر را میتوانند به‌زنی بگیرند[۳] برای هر ازدواجی عروسی مفصلی برپا میکنند.

فصل چهل وهشتم

خدایان ارضی و سماوی تاتارها و طرز پرستش آنها ـ ملبوس ـ اسلحه بی‌باکی در جنگ ـ تحمل در محرومیت‌ها ـ اطاعت به پیشوایان ورؤسا

اعتقادات مذهبی تاتارها بقرار ذیل است: آنهـا بخدائی قائلند که وجـودش آسمانی وفوق انسانی‌است بـرای اودرمجمرهائی عطریات مخصوص میسوزانند. و

---

۱ ـ (P.Gerbillon) میگوید: «هرچند تعدد زوجات میان تاتارها ممنوع نیست ولی‌معمولا مردها بیش‌از یك‌زن نمیگیرند.» نویسندگان دیگر نوشته‌اند تعدد زوجات برحسب قبایل کم وبیش مرسوم است.

۲ـ تونو (Thevenot) میگوید «مردها بزن خود جهیزیه نمیدهند، بلکه‌هدایائی بپدر وبرادران او تقدیم میدارند. بدون این هدایا ممکن نیست کسی زن پیدا کند. در حقیقت مثل اینست کـه مردها زنها را میخرند.»

۳ـ مترجم ابوالقاضی «ابوالغازی» میگوید: «بین تاتارهای مسلمان وسایرتاتارها این اختلاف‌هست که مسلمانان با اقربای‌خیلی نزدیك خود ازدواج نمی‌کنند در صورتیکه قلموقها و مغولها باستثنای مادرشان باهرزن دیگری هرقدر هم نزدیك باشد پیوند زناشوئی می‌بندند.

برای سلامت‌جسمی وروحی خود بدرگاهش مناجات مینمایند[۱] علاوه براین خدا، خدای‌دیگررا نیز میپرستند بنام ناتی‌گی[۲] که‌هرکس تصویراورا درحالیکه به‌نمد و یاپارچه‌ای پیچیده درخانه‌اش نگاهداری میکند. برای این‌خدا، زن وبچه‌هائی هم درست میکنند. زنش‌را معمولا دردست‌چپ‌اونشانده وبچه‌هایش‌را درمقابل اوبحالت احترام وکرنش ایستاده قرارمیدهند. اوخدائی‌است‌که برعلائق وروابط زمینی‌مردم رسیدگی‌کرده، اطفال‌واحشام ومحصولات‌آنهارا ازبلایا وآفات محفوظ میدارد[۳] بدین مناسبت باو زیاد احترام میگذارند. هنگام غذاخوردن فراموش نمی‌کنندکه باتکه گوشت چربی اول‌دهان او بعد دهان‌زن وبچه‌های اورا چرب‌کنند. بعد مشروبی‌که درآن‌مدتی‌گوشت‌راخوابانده بنذر ارواح سایرملایك دور میریزند. پس ازاین‌کار و پس‌ازاطمینان باینکه‌خدایانشان سهم‌خودرا ازغذاگرفته‌اند، بدون تشریفات دیگر شروع بخوردن ونوشیدن میکنند.

لباس اغنیا معمولا ازپارچه‌های ابریشمین‌زربفت درست‌شده‌که روی‌آن پوست خز، پوست قاقم یاسایرپوستها میاندازند. البسه آنهاهمه‌گران‌قیمت است. سلاحشان تیروکمان وگرزآهنین وگاهی نیزه میباشد. تیراندازی باکمان‌را در نهایت مهارت انجام میدهند زیرا از بچگی بتمرین‌آن میپردازند. در مواقع جنگ زره بتن می

۱- (Bell) در سفرنامه خود جلد ۱ میگوید: «مذهب بوراتی‌ها (Buraty) بنظر میاید که همان مذهب قلموق‌ها باشد یعنی مذهبی که اساسش شرك خالص است. البته آنها نام خدائی را هم بزبان میاورند که خالق کل موجوداتست اما راجع بهویت وطرز خالقیت اواطلاعات مبهم ونارسائی دارند آنها دوکاهن بزرگ دارند یکی بنام دالائی لاما (Delay Lama) و دیگری کوتوختو (Kutukhtu)» در جای دیگر باز میگوید «منولها بخالق کل مقتقدری قائلند که کوتوختو جانشین ونایب مناب او درزمین است وبدنیای عقبائی هم عقیده دارند که درآنجا مجازات ومکافاتی برای نیکوکاران و بدکاران پیش‌بینی شده است.

۲- Natigay.

۳- پلان د کارپن (Plan de Carpin) خرافات و اوهام ملل‌تاتاررا بطریق ذیل تشریح کرده: «آنها رغبت زیادی به‌پیشگوئی، تفأل، پرواز طیور، جادوگری، سحر وطلسم نشان میدهند. وقتیکه شیطان بآنها جوابی میدهد، خیال میکنند که این جواب از طرف خود خدا میاید و آن خدا را ای‌توگا (Itoga) مینامند

کنند وزره‌شان عبارتست‌از چرم‌کلفت بعضی حیوانات‌که روی‌آتش‌خشك وبدینطریق دارای استحکام و مقاومت فوق‌العاده‌ای شده است. در جنگ‌کاملا بی‌باکند و بی‌پروا جان‌خودرا درمعرض هرگونه خطری قرارمیدهند از محرومیت شکایت نمی‌کنند در مواقع لزوم یك‌ماه تمام باشیرمادیان ویاشیر هرحیوان وحشی‌دیگری‌که بچنگشان بیفتدزندگی میکنند اسبهایشان نیز باعلف خالی تغذیه میکنند واحتیاجی بجو یا دانه‌های دیگر ندارند مردان‌عادت دارند دوروز ودوشب بطور متوالی بدون اینکه دقیقه‌ای پیاده‌شوندسواربراسب بمانند وحتی درهمان حالت بخوابند. هیچ ملتی در دنیا بقدرآنها شکیبائی وتحمل‌شدایدرا ندارد نسبت برؤسای خود کاملا مطیعندو با مزد ناچیزی‌خدمت میکنند. باداشتن اینگونه‌صفات‌است‌که‌سربازان تاتار توانسته‌اند قسمت‌بزرگی ازکره ارض‌را مطیع ومقهور خود سازند.

فصل چهل و نهم
ارتشهای تاتار وطرز تشکیل آنها ـ ترتیب‌حرکت آرتشها طرز حمله بدشمن

هرگاه یکی از رؤسای تاتار در صدد لشکرکشی بیفتد خود سرکردگی و فرماندهی کل را بعهده میگیرد بعد ارتشش را بترتیب ذیل درجه‌بندی میکند: نخست، افسری تعیین میکندکه‌فقط فرمانده ده سرباز است بعد افسرهای دیگری میگماردکه بترتیب بصد، بهزار وبده هزار سمت فرماندهی دارند. فرماندهان ده سرباز تابع اوامر فرماندهانی‌هستندکه صد سرباز دراختیار دارند بعد بهمین طریق فرماندهان‌صدسرباز ازفرماندهان هزارسرباز وفرماندهان هزارسرباز ازفرماندهان ده‌هزار سرباز فرمانبرداری دارند. با این‌ترتیب هرافسری مأمورتعلیم و تربیت ده سرباز و یا ده دسته سرباز است. ووقتیکه فرمانده‌کل (یعنی فرمانده صدهزار نفر) عده‌ای سرباز برای جنگ و یا خدمت مخصوص دیگر میخواهد به فرماندهان

سپاههای ده هزار نفری دستور صادر میکندکه هر کدام ازسپاه خود هزار نفر در اختیار او بگذارند اینها همین دستور را بفرماندهان زیردست خود یعنی آنهائیکه فرمانده هزار نفراند میدهندکه هریك صدنفر بدهند.

این دستور بترتیب بفرماندهان کوچکتر انتقال مییابد تا بالاخره بافسران دستههای دهنفری میرسد واین افسران هریك مطابق سهمی که دارند تعداد لازم سرباز را دراختیار افسران مافوق میگذارند بدینطریق هر افسری که فرمانده هزارنفراست صدسربازو آنهائیکه فرمانده دههزار نفرند هریك هزار سرباز تحویل میگیرند. انتخاب سربازان ازراه قرعهکشی انجاممیگیرد وهمهٔ نظامیان بطورغیرمستقیممطیع مراتب مافوقخود هستند. یك گروه صدنفری یوز ویك گروه دههزار نفری تومان نامیده میشود[1] وقتیکهارتشی میخواهد رهسپارسمتیبشود، ازدوروزقبل پیشقراولانی بجلو میفرستندوگروههایکوچکی نیز درطرفینراه وهمچنین درعقب ارتش بفاصله هائی حرکت میکنندکه مبادا ارتشاصلی غافلگیر شود. وقتیکه محل خدمت دور است آلات واسباب فوقالعادهای بجزآنچه برای برپاکردن اردو وتهیه خوراك لازم است برنمیدارند، بیشتر، چنانکه قبلاهمگفته شد، ازشیر مادیان تغذیه میکنند هر سربازیبطورمتوسط باخود هیجده اسب ومادیان برمیدارد ووقتیکه مرکوبشخسته شد ازاسبهای دیگر استفاده میکند. چادرهایکوچك نمدی با خود دارندکه آنهارا ازباد وباران محفوظ میدارد. هرگاه امردایرشودکه بسرعت بمحلیبرسند میتوانند مدت دهروز تمام راهبروند بدوناینکه حتی غذای پختنی برایخود تهیهکنند درین مواقع رگ اسبهایشانرا بازنموده وازخونآنها تغذیه میکنند.

گذشته ازآن همیشه مقداری ماست سفت همراه دارندکه بطریق ذیل تهیه میکنند: اولشیررا جوشانده هرچه سرشیر دارد میگیرند بعد بقیهرا درآفتاب می گذارند تاسفت وخشك شود. وقتیسربازی بسرخدمت یابجنگ میرود، ده پوند از

۱ـ تومان؛ اصطلاحی ایرانی است برای یك گروه ده هزار نفری وکلمهٔ یوز هم بهترکی یعنی صد.

آن همراه برمیدارد، وهرروزصبح یك‌پوند ازآن‌را درمشکی ریخته وآب بمقدار کافی به‌آن میافزاید. باحرکت اسب، مشك‌دائماً تکان میخورد ومحتوی‌آن بشکل ماست معمولی درمیآید. هنگام نبرد تاتارها هیچوقت داخل‌صفوف دشمن نمیشوند بلکه برعکس حالت‌جنگ وگریز گرفته ودرحال‌فرار باو تیراندازی میکنند و تا میتوانند اسب ونفرات اورا ازپا درمیآورند. بااین‌طریق دشمن‌خیال میکندکه‌فاتح شده درحالیکه درحقیقت مغلوب شده‌است. زیرا تاتارها بغتة عقب‌گرد نموده و بقیةالسیف دشمن‌را تارومار میکنند. اسبهای‌آنها بقدری‌بااین‌مانورها عادت دارندکه بطرفةالعین بهرسمتی‌که اشاره شود برمیگردند وبااین مانورهای سریع‌است که غالب‌نبردهای تاتارها منجر بفتح میشود. تمام‌آنچه دراینجا گفته‌شد مربوط بابتکارات مخصوص رؤسای تاتاراست ولی امروزه بیشتر این ابتکارات ازبین رفته‌است[۱] آن مردمی‌که در اوکاکا[۲] زندگی میکنند رسوم خودرا فراموش کرده برسوم بت‌پرستها آشنا شده و آنهائیکه درایالات شرقی مسکن دارند بعادات و آداب عربها خو گرفته‌اند.

فصل پنجاهم

قوانین ومقررات دادگستری ـ یك‌نوع ازدواج موهوم

میان تاتارها عدالت بطریقه ذیل اجرا میشود. هرگاه شخصی به‌سرقتی مقصر

۱ـ مقصود از بین رفتن ابتکارات وعادات، ممکن است اشاره باین باشد که هنگامیکه تاتارها چین را اشغال کردند بتدریج بتجمل وعیاشی عادت کردند وروح سلحشوری وخشن سابق خود را ازدست دادند درنتیجه بقدری سست وبی‌عرضه شدند که پس‌از یك قرن، انقلابی درچین در گرفت و تاتارها را باکمال خفت بیرون کردند.

۲ـ موقعیتی که اینجا برای اوکاکا (Ukáka) تعیین شده یعنی نقطهٔ مقابل ایالات شرقی، ممکن است همان اوکاکای ابوالفدا باشد که در سواحل ولگا نزدیك سرای Sarai واقع شده. این محل اخیر را پدر وعموی مارکوپولو، در اولین سفرشان باین نواحی دیده‌اند. اصطلاح «شرق» در اینجا اطلاق بایالاتی نمیشود که ما آنرا نسبت بچین «تاتارستان شرقی» مینامیم بلکه منظور ناحیه‌ایست که درشرق بحرخزر واقع شده

شناخته‌شود که‌مستحق مرگ نباشدجز ایش‌چوب و فلك‌است.محکوم‌را میخوابانند و بر حسب‌نوع سرقت‌وقیمت‌اشیاءِ مسروقه، باو ۷ یا ۱۷ یا۲۷ یا۳۷ یا۴۷... تا ۱۰۷ ضربه چوب میزنند. بسیاری از محکومین زیراین ضربات میمیرند. اما وقتی‌که شیء مسروقه مجازاتش‌اعدام‌باشد بدن‌محکوم‌را باشمشیر بدوشقه میکنند[1] سارق میتواند مجازات خودرا بازخریدکند درینصورت باید نه برابر قیمت شیء مسروقه را بپردازد. درمیان‌قبایل‌تاتار رسم‌است که هرگله‌داری چارپایان بزرگ (اسب، شتر، مادیان...) خودرا باعلامت مخصوصی داغ میکند. بنابرین این حیوانات میتوانند بدون سرپرستی چوپان در چراگاهها بچرند و در صورت مخلوط شدن با حیوانات گله‌های‌دیگر، آنهاراگرفته بصاحبان رد میکنند. اما گله‌های گوسفند و بز بدون چوپان بچراگاهها فرستاده نمیشوند. اغنام و احشام تاتار معمولا درشت، زیبا و وچاق وچله‌اند[2].

هرگاه مردی دارای پسری باشد و مرد دیگر دختری ـ هرچندکه این پسر ودختر مدتهاباشدکه مرده‌باشند ـ پدرومادرشان درصدد میافتندکه آنهارا بعقدازدواج یکدیگر درآورند. برای این‌کار روی‌چندتکه کاغذ چندصورت انسانی وچندشکل حیوان یا ملبوس‌واثاثه میکشند بعد این‌کاغذهارا با قباله ازدواج رسمی میسوزانند ومعتقدندکه‌دودی‌که‌ازین‌شعله‌ها برمیخیزد بآسمان‌رفته واین‌اشیاءِرا برای‌بچه‌هایشان بدنیای دیگرمیبرد. پس‌ازاین مراسم، پدرومادرطرفین رسماً بایکدیگرقوم‌وخویش میشوند ومثل‌اینست‌که یك عروسی حقیقی بین‌اولاد زنده‌آنها صورت گرفته‌است.[3]

۱ـ درچین ظاهراً ازقوانین جنائی تاتارها پیروی شده است زیرا برای بعضی‌جرائم بزرگ رسم‌است که سرمحکوم را می‌برند ویا بدنش را قطعه‌قطعه میکنند.

۲ـ بل (Bell) میگوید: «احشام شاخدار آنها خیلی بزرگند. دم گوسفندهایشان جسیم‌وتوپر (دنبه) و گوشتشان نیز لذیذ ومطبوعست. بز نیز فراوان دارند.

۳ـ این رسم گرچه غریب بنظر میآید ولی کاملا شبیه برسمی است که در میان چینی‌ها هم دیده میشود، پ. ناوارت (P.Navarette) میگوید که در یکی از ایالات شمالی‌چین که در مجاورت کشور مغولها است عین همین رسم موجود است واضافه میکند: «در ایالت شانسی (Shan-si)←

اینك که آداب ورسوم تاتارهارا بتفصیل شرح دادیم مجدداً بموضوع سابق یعنی شرح جلگهٔ وسیعی که از آن عبور میکردیم میپردازیم.

فصل پنجاه و یکم

دشت بارگو نزدیك قره‌قرم ـ عادات ورسوم ساکنین ـ اقیانوس بفاصله چهل روز از آنجا ـ منظومه ستاره‌های قطبی

پس از ترك قره‌قرم وکوههای آلتایی که چنانکه دیدیم مدفن امپراطوران تاتار است، درجهت شمال ازمیان ناحیه‌ای میگذریدکه نامش جلگه بارگو است[۱] این جلگه خیلی وسیع است بطوریکه برای عبور از آن چهل روز وقت لازمست. مکریتی نام مردم آنجااست و ازگوشت حیوانات بخصوص ازگوشت گوزن وماهی وپرندگان آبی تغذیه میکنند[۲] گوزن برای مسافرت وحمل ونقل نیز بکار میرود. هنگام فصل پرریزی و در فصل تابستان طیور درجستجوی آبند وچون درین موقع تقریباً قادر بپرواز نیستند

←رسم خنده‌آوری است که اشخاص مرده را بعقد ازدواج یکدیگر درمیاورند هنگامیکه هنوز تابوت آنها درخانه است (چینی‌ها عادت دارند که جنازه مردگان را دویا سه سال یا گاهی بیشتر در منزل نگاه دارند) والدین پسرودختر موافقت میکنند که آنها را بازدواج یکدیگر در آورند. لذا عیناً مثل اینکه بچه‌ها هنوز زنده‌اند تشریفات عروسی برپا میکنند وبرای یکدیگر هدایا میفرستند بعد دو تابوت را پهلوی هم گذاشته در برابر آن شام میخورند. بالاخره هر دو تابوت را در یك قبر گذاشته و دفن میکنند. ازین ببعد والدین با یکدیگر قوم و خویشهای خیلی نزدیك محسوب میشوند.»

۱ـ اسم بارگو (Bargu) دریکی ازنقشه‌های تاتارستان در قسمت جنوب غربی دریاچه بایکال ودر نقشه‌ای دیگر در شمال آن دیده میشود. اما مصنف آنرا چنین شرح میدهد که جلگه‌ایست وسیع و پس از چهل روز راه باقیانوس منجد شمالی میرسد بنا براین بنظرمیاید که منظور وی جلگه سیبری باشد.

۲ـ در کتب تاریخ مربوط بتاتارها اغلب ذکری از طایفه مکریتی‌ها (Mekriti) هست. محل سکنای این طایفه ازجملهٔ اولین جاهائی بود که نظر بنزدیکی، چنگیز قبل ازهمه‌آنرا تسخیرکرد. موقعیت محل مزبور صریحاً بوسیله مصنف معین نشده ولی محتمل است ساکنین آن شمالی‌ترین قبیله‌ای باشند که نامشان بگوش وی خورده و حال ضمن تشریح نواحی پهناور بین رودخانه‌های ابی و لنا ذکر مختصری ازآنها بمیان میاورد از طرف دیگر ممکن است فرض کرد خودش شخصاً این محل‌را ندیده بلکه از روایات دیگران مسموعاتی داشته است.

بومیان آنهارا اگرفتارمینمایند. این جلگه ازطرف شمال محدود باقیانوس میشود. آداب و رسوم مردم آنجا عیناً مانند آداب ورسوم تاتارهاست که قبلاشرح داده‌شد. ملت در تحت تبعیت (خان بزرگ) است، آنها نه‌ذرت دارند نه‌شراب. تابستانها ازشکار امرارمعاش میکنند وزمستان بقدری سرداست که هیچ پرنده یاحیوان دیگری نمیتوانند در آنجا زیست کند. پس ازچهل روز راه مسافر باقیانوس شمالی میرسد.[1] نزدیك این محل کوه وجلگه دیگری است که منزلگه کرکس وباز وطیور شکاری دیگراست. وقتیکه خان بزرگ میل میکند تعدادی باز (قوش) همسن (یعنی جوجه‌هائیکه باهم در یك‌دفعه بدنیا آمده‌اند) بدست میآورد مأمورانی باین‌محل میفرستد زیرا درجزیره‌ای نزدیك ساحل جوجه‌های باز بقدری زیاداست که هرقدر بخواهند میتوانند ازآن بدست آورند.[2] جزیره‌ای که دربالا ذکرشد، بقدری روبشمال است که منظومهٔ فلکی قطبی بنظرمیآید که‌پشت‌سر بیننده‌است.[3]

اینك که ازتشریح نواحی مجاور اقیانوس شمالی خلاص شدیم موقع آن رسیده که بشرح ایالاتی که نزدیکتر بمقرخان بزرگ است بپردازیم. بعد مجدداً بنواحی کامپیون که قبلا هم ذکری ازآن رفته خواهیم پرداخت.

۱- ابتدای چهل روز را باید ازدشت بارگو محسوب داشت. ازطرز بیان معلوم میشود مصنف خودش این راه را نپیموده، بلکه ازدیگران وصف‌آنرا شنیده است.

۲- در ایالت دریا (Dauria) ونزدیك رودخانه‌آمور ازین قوشهای سفید شیری رنگ زیاد است و هرسال عده زیادی ازآن‌ها بچین فرستاده میشوند.

۳- اصطلاح منظومه فلکی قطبی (Polar Constellation) عیناً ازکلمه‌ایتالیائی بهمین‌معنی (La stella tramontana) ترجمه شده . بطور صحیح شاید منظور تنها ستاره قطبی (Polar star) باشد.

فصل پنجاه و دوم

کشور ارگینول که مجاور کشور کامپیون است ـ شهر سینگوئی حیوانی که مشک از آن گرفته میشود وطریقه گرفتن مشک

پس از ترک کامپیون وطی پنج روز راه بطرف شرق، بکشور ارگینول[1] میرسیم. شبها مسافران ازشنیدن صدای ارواح در وحشت‌اند. این کشور جزءِ ایالت تانگوت وتابع خان بزرگ است و بچندین امارت‌نشین تقسیم‌شده که ساکنین آنها بطورعموم بت ـ پرست‌اند. باستثنای عده قلیلی مسیحی نسطوری ویا مسلمان. ازجمله شهرها و بلاد مستحکم آن یکی ارگینول است. هرگاه ازآنجا بطرف جنوب شرقی برویم بهختا میرسیم درجلو راه شهری‌است بنام سین‌گویی واقع درایالتی بهمین نام[2]. شهرهای دیگری نیزوجود داردکه همه جزءِ سرزمین تانگوت وتابع خان بزرگند. حیواناتی دراینجا یافت میشودکه ازحیث جثه[3] کم ازفیل نیستند رنگشان مخلوطی ازسفید و سیاه‌است، زیبایند وموهای بلند نرمی‌دارندکه بطرفین بدن سرازیرند فقط موهای شانه‌شان رو ببالاست و مانند ابریشم نرم و لطیف‌است. مارکوپولو مقداری ازآنرا

۱ـ منظور از نام تحریف شدهٔ ارگینول (Erginul) یا ارگینور (Ergi - nur) آن ناحیه‌ای از تانگوت است کـه تاتارها آنرا کـوکونور (Kokonor) و چینی‌ها هوهونـور (Hohonor) وبعضی‌ها هم آنرا خود تانگوت مینامند فاصله دریاچه‌آن تا شهر کامپیون تقریباً صدوچهل میل و درجهت تقریباً جنوب میباشد این‌فاصله را از راههای کوهستانی بزحمت میتوان درپنج روز پیمود. درهرحال این کلمه درچاپهای مختلف املاءهای متفاوت دارد ولی هیچیك بنظر صحیح‌تر ازاملای (Erginul) نیست که قسمت آخر آن ممکن است NUR یا NOR بـاشد کـه بمعنی‌دریاچه است.

۲ـ بعضیها فرض‌کرده‌اند که شهر سین‌گویی (Singui) همان‌شهر سیگنان ـ فو (Si - GNAN - Fu) است‌که‌پای‌تخت ایالت شن‌سی میباشد. ولی شهراخیر نزدیك مرز شرقی ایالت ودر قلب چین واقع شده در صورتیکه مصنف دراینجا ازایالت تانگوت صحبت میکند. شکی نیست‌کـه منظور او شهر بازرگانی مشهور سی‌نینگ (Si - ning) است‌که درحد غربی شن‌سی واقع شده وبفاصله پنج روز راه از هوهونور (Hohonor) میباشد. در همه ادوار حتی امروزه هـم این شهر توقفگاه مسافران بین تبت و پکن بوده وهست وبنابرین اگرگفته شود سرراه ختا واقع شده اشتباه نیست.

۳ـ راجع ببلندی قد این‌حیوانات‌که توسط مصنف بفیل تشبیه شده، تورنر میگوید: این حیوان تقریباً ببزرگی‌گاونر انگلیسی‌است وبزرگی‌جثه‌آن مربوط بزیادی ودرازی موهای اوست‌که بطرفین بدنش آویخته است.

بعنوان تحفه به‌ونیز برد وکسانی که آنرا دیدند تصدیق کردند که واقعاً تحفه‌است. عده‌ای ازاین حیوانات را گرفته‌اهلی نموده‌اند، بعد با آمیزش آنها با گاوهای معمولی نسلی بوجود آورده‌اند که طاقتشان بخستگی نسبت بسایر گاوها بیشتر است، بعلاوه میتوانند بار-های سنگین‌تر حمل کنند ودوبرابر بیشتر کار انجام‌دهند[1] درین ناحیه‌است که لطیف‌ترین وقیمتی‌ترین مشگ تهیه میشود[2]

حیوانی که از آن مشگ بدست میاید باندازه یك بز ماده و شبیه بآهو است. پوستش مانند پوست گوزن ولی پا ودمش بپا و دم آهـو شباهت دارد. چهار دنـدان برجسته (گرازی) دارد دو دربالا ودو در پائین. طول دندانها تقریباً سه اینچ است. نسبتاً باریك ومثل عاج سفید میباشند. مشگ بطریـق ذیل گرفته میشود: در اواسط هر ماه قمری غده‌ای محتوی خون دلمه شده در ناحیه ناف حیوان تشکیل میشودو کسانیکه مأمورگرفتن مشگ هستند در شبهای ماهتاب غده مزبور را میبرند و بعد درسته میگذارنـد در آفتاب خشگ شود. حیوان مشگ روی هم رفته زیباست و مارکوپولو سر و پـای یکی از آنها را بـه ونیز آورد. مردم این ناحیه از تجارت وصنعت امرار معاش میکنند و حبوبات هم بمقدار زیاد بعمل میاورند. وسعت ایالت بقدر ۲۵روز راه است. قرقاولهایشان ازحیث جثه تقریباً دوبرابر قرقاولهای ما ولی کمی کوچکتر از طاوس نر است. قرقاولهای نوع دیگر که ازحیث جثه‌کوچکترند و همچنین انواع مختلف پرندگان دیـگر بـا پرو بال رنگین و زیبا نیز در اینجا دیده‌میشوند. کیش آنان بت‌پرستی‌است[3]. بینی‌شان کوچك، مویشان‌سیاه‌وجسماً اندکی

۱ـ تورنرمیگوید: این‌حیوانات برای تاتارهای بیابان گرد خیلی مفید و ذی‌قمیت‌اند. آنهارا هیچ وقت درکشاورزی بکار نمیبرند تنها برای‌بارکشی ازآنها استفاده میشود زیرا جثه وپاهایشان محکم است .

۲ـ بطوریکه معروف‌است میگویند مشگی‌که در تبت ویا درنواحی تاتارستان واقع درشمال‌غربی‌چین بدست میآید بهترازمشگی است که درخود چین حاصل میشود.

۳ـ مذهب لاما ها که یك‌نوع بت‌پرستی است در تمام نواحی مجـاور سی‌نینگ (Si - ning) و همچنین در نواحی مجاور ایالات شن‌سی (Shen - si) و سشون (Se - chuen) رواج کامل دارد .

فر به‌اند صورتشان فقط در قسمت چانــه‌کمی مو دارد وبقیه بی مــو می‌باشد. پوست بدن‌زنها لطیف، اندامشان زیبا ولی روی‌هم حرکات و اطوارشان ناپسند است. مردها مصاحبت زنان را خیلی دوست دارند و مطابق قوانین جاریه هرچه دلشان بخواهد مختارند زن بگیرند بشرط اینکه بتوانند ازهمه نگاهداری‌کنند هرگاه زنی جوان وزیبا باشد، گرچه فقیر باشد، مردم ثروتمند حاضرند او را بزنی اختیارکنند درین صورت برای تصاحب او هدایای گرانبهائی به‌والدین و خویشان او تقدیم میدارند مثل اینست‌که زیبائی او را میخرند.

فصل پنجاه و سوم

ایالت اگریگایا[1] و شهر کالاچا[2]ـ عادات و آداب مردم

از ارگینول خــارج شده و مــدت هشت روز بسمــت مشرق میرویم بناحیهٔ اگریگایا میرسیم‌که هنوز ازمتعلقات ایالت تانگوت و زیرفرمان خان‌بزرگ است. در آنجا شهرهائی می‌بینیم‌که بزرگترین آنها شهر کالاچا است. بیشتر ساکنان آن بت‌پرست و عده‌ای هم عیسوی نسطوری هستند دریــن شهر از پشم شتر و گوسفند پارچه‌های زیبائی میبافندکــه در دنیا معروفست[3] بــازرگانان پشم سفید را از اینجا خریده و بنواحی دیگر مخصوصاً به ختا صادر میکنند. حال ایــن ایالت را تــرك کرده از ایـالت دیگری بنام تندوك[4] صحبت خــواهیم‌کردکــه در سمت شمال شرق

۱- Egrigaia ۲- Kalacha

۳- نمیدانستیم که از پشم شترهم ـ همانطورکه ازپشم گوسفند شال میبافند ـ میتوان پارچه پشمی بافت اما الفینستون (Elphinstone) میگوید که «دارمك (که‌پارچه ظریفی است ازپشم شتر) وهمچنین پنبه وپوست بره از بخارا بشهر کابل وارد میشود.»

۴- تندوك جلگه‌ای است که ناظر جنگ بسیار مهمــی بوده است. درین جنگ قشون اونگ‌خان (Ung - Khan) بوسیله قشون چنگیز شکست فاحش خورد ومنهزم‌گشت. گرچه نام‌آن در نقشه ژزوئیت‌ها دیده نمیشود ولی محل وقوع جنگ تقـریباً بوسیلهٔ پ. گوبیل (P. Gaubil) تعیین شده است. وی مینویسدکه جنگ درمیان دو رود تولا (Tula) و کرلن (Kerlon) واقع شده و سرچشمه‌های این رودها تقریباً درعرض جغرافیائی ۴۸ یا ۴۹ درجه قرار دارند.

واقع است. بدینطریق وارد سرزمین جان‌کشیش میگردیم.

فصل پنجاه وچهارم

ایالت تندوك ـ شاهانی‌که از اولاد جان کشیش هستند آئین انتخاب‌کشیشها ـ قبیله آرگون‌ها.

تندوك جزءِ سرزمینهای جان‌کشیش و در سمت شرق آن اراضی واقع شده است این ایالت مشتمل بر چند شهر است‌که همه تابع خان بزرگ‌اند. تمام شاه‌ـزادگان این خانواده اززمانیکه چنگیز این نواحی را فتح نمود همچنان تابع و دست نشانده مانده‌اند پای تخت ایالت بنام تندوك است. پادشاهی‌که فعلا سلطنت میکند یکی از اعقاب جان‌کشیش است و بهمان نام جان‌کشیش هم نامیده میشود. وی هم مسیحی وهم‌کشیش مسیحی است زیرا قسمت اعظم اهالی مسیحی‌اند.کشور وی‌تیول‌خان بزرگ میباشد. این‌کشور، البته تمام کشور اصلی جان‌کشیش نیست بلکه فقط قسمتی از آنست وخان بزرگ نظر لطف مخصوصی باین خانواده دارد زیرا از دختران خود ویا دیگر دختران خانواده سلطنتی بزنی بآنها میدهد. درین ایالت سنگ لاجورد بمقدار زیاد یافته میشود. اهالی ازپشم شتر پارچه میبافند و از راه تجارت وزراعت وکارهای دستی‌امرارمعاش میکنند. گرچه این‌کشور تابع‌خان بزرگ‌است ولی شاهش عیسوی است امور حکومت نیزدردست مسیحیان‌است‌عده‌ای مسلمان وبت‌پرست نیز بین‌اهالی یافت میشود[1] طبقه‌ای‌ازاهالی‌هستندکه‌بنام‌آرگون[2]

۱ـ در زمان سلطنت سلجوقیان ایران که در قرن یازدهم شروع شد تعداد زیادی مسلمان ابتدا در کاشغرمستقر سپس‌ازآنجا متدرجاً بعنوان تجارت بنواحی‌مختلف تاتار متفرق‌گشتند. هنگام سلطنت امپراطوران مغول چین ازخود قابلیت بیشتری نشان داده توانستند مکرر بمقام فرماندهی سپاه ویا ریاست محاکم برسند. رنود (Renaudot) سعی دارد ثابت‌کند که اولین ارتباط مسلمانان با این ناحیه از راه دریا بوده‌است ولی این موضوع شاید مربوط بمسلمانان عرب بوده نه‌مسلمانانی که از خراسان و ایران بآن دیار رفته‌اند.

۲ـ بنظر میآید که نام آرگون (Argon) همان ارگون (Orgon) ژزوئیت‌ها و آرکون←

موسومندزیرا مخلوطی ازدونژاد مسلمان وبت پرست‌اند.مردم‌این‌ناحیه‌خوش‌ریخت و خوش هیکل‌اند بعلاوه بازرگان پیشه وباسواد نیزهستند.

فصل پنجاه وپنجم

مقرحکومت شاهزادگانی از خانوادهٔ جان‌کشیش ـ گوگ و ماگوگ ـ آداب و رسوم ساکنان ـ صنعت ابریشم

پادشاهانی‌که بسلسله جان‌کشیش معروفند ازهمان زمانیکه بر تاتارهای این قسمت وتاتارهای ایالات مجاورحکومت میکردند تا بامروز مقر اصلیشان همین ایالت تندوك بوده وهست.

ژرژ پادشاه فعلی این‌قسمت چهارمین نسل است بعد از جان‌کشیش ورئیس خانواده محسوب میشود این پادشاهان در دو ناحیه که غربیها گوگ وماگوگ[۱] و اهالی‌خودشان اونگ ومنگول[۲] نام‌نهاده‌اند حکومت میکنند. درهریك ازآنهانژاد مخصوصی زندگی میکنند: بمردم اونگ، گوگ وبمردم منگول تاتار میگویند[۳]

→(Archon) نقشه بل (Bell) باشد. رودخانه‌ای که باین نام معروفست در این قسمت تاتارستان جریان دارد وپس‌از الحاق با رود تولا برودخانه سلینگا (Selinga) میریزد.

۱ـ Gog ، Magog . ۲ـ Ung ، Mongul.

۳ـ باید اعتراف‌کرد که این‌قسمت از بیانات مصنف بکلی غیرمفهوم وغیرقابل درك است. ومجبوریم فرض کنیم که کلمات وی عوض و یا تحریف شده‌است. پیدا کردن کلمات صحیح هم بجای آنها خالی از اشکال نیست. منظور نویسنده ظاهراً این بوده که بین دونژادی که تبعه اونك‌خان (Ung Khan) بوده‌اند یعنی ترکها و مغولها تشخیصی قائل شود (اخیراً بهمه آنها بی‌تفاوت نام تاتار گذارده‌اند) این تشخیص باوجود اختلاف زبان دونژاد مثل اینکه ضرورتی نداشته زیرا قبایلی‌که به تبعیت‌چنگیزخان درآمدند، بخاطرنام وشهرت وی،همگی‌خودرا مفتخر میدانستندکه مغول محسوب شوند. از طرف دیگر چینی‌ها این قبایل را بطور عموم تاتار نامیده‌اند. اما راجع باسامی گوگ و ماگوگ بیمورد نیست بگوئیم که اروپائیان بغلط این نامهارا بر اهالی این‌محل گذاشته‌اند. اینها نامهائی‌نیست‌که درمحل معروف باشد عربها وایرانیها مردمی‌را که درنواحی کوهستانی شمال غربی بحر خزرسکونت‌دارند یأجوج ومأجوج (Yajuj -Majuj) مینامند واینها همان قبایلی هستندکه برای جلوگیری از غارت وتاخت وتازهای آنها برج وباروهای مستحکم دربند را از زمانهای خیلی پیش در مقابلشان ساخته‌اند.

اگرمدت‌هفت‌روز دراین ایالت بسمت‌مشرق یعنی‌بطرف ختا بروید جلوراه، چندین شهر می‌بینند[۱] که مردمشان بت‌پرست یامسلمان ویا عیسوی نسطوری‌هستند. زندگی این مردم از راه تجارت و صنعت میگذرد. پارچه‌های زربفت خوبی میبافندکه آنرا بامرواريد وابریشمهای رنگارنگ تزيين میکنند. پارچه‌های پنبه‌ای نیز میبافند، اسلحه و ساز و برگ جنگی‌که درین نـاحیه درست میشود معروفست. درقسمتهای کوهستانی جائی‌است موسوم به‌آیدیفا که درآن معدن‌نقره مهمی‌یافت میشود، طیور و حیوانات مختلف نیز فراوانست.

فصل پنجاه وششم

شهر چانگانور - اقسام مختلف درنا - پرورش کبك وبلدرچین بدستور خان بزرگ

پس‌ازترك شهرسابق‌الذکر باید سه‌روز درراه باشیم تابشهر چانگانور[۲] برسیم. چانگانور بمعنی دریاچه سفیداست. درین‌محل، خان قصر بزرگی دارد واغلب‌دوست دارد بآنجابیاید زیرا محلی‌است سبزوخرم و ازهمه‌سو درختان و جویبـارهای آب زلال آن‌را دربر گرفته‌است. قوهای زیادی‌که درین‌آبها شناورند برشکوه منظره می‌افزایند. درجلگه مجاورنیز اقسام طیور از قبیل درنا، قرقاول، کبك‌وغیره دیده می‌شود. بنابرین، این محل بهترین تفـریحگاه و شکارگاه خان ودرباریان او محسوب میشود. درناهائی‌که‌درین ناحیه‌هست برپنج قسم‌است: قسم اول‌کاملا مانند زغال سیاه است وبالهای دراز دارد. قسم دوم بالهای درازتردارد وروی پرهایش لکهـای‌گردی

۱ــ در مدت حکومت سلسله‌های مختلف امپراطوران مغول چین شهرهای بـزرگی میان رود های کرلن (Kerlon) و ایالت چینی پچلی (Pe - che – li) ساختند ولی پس‌از اخـراج آنان به وسیله پادشاهان سلسله مینگ (Ming) برای اینکه دیگر هیچ اثری از اربابان قدیمشان نمـانده باشد همه را منهدم ساختند.

۲- Changanor

دارد مانند لکهای پرطاوس‌نر ولی‌برنگ طلائی‌وخیلی براق، سرش نیز سرخ وسیاه وخیلی شکیل است. گردن آن سیاه وسفید وروی هم پرندهٔ بسیار زیبائی است. قسم سوم پرنده‌ایست باندازه درناهای ما (ایتالیائی). قسم چهارم درناهای کوچکی است‌که پروبالشان دارای خطوط سرخ وآبی لاجوردی‌است. بالاخره قسم پنجم درنا-های بزرگی‌است برنگ خاکستری وسرسرخ وسیاه. دره‌ای‌که نزدیك‌شهر قرارگرفته مسکن‌کبك وبلدرچین است. برای تأمین غذای این پرندگان. خان دستورمیدهدکه ارزن و بعضی‌دانه‌های مناسب در دامنه‌های دره هرسال کاشته شود. و در ضمن قدغن اکیدکرده‌است که احدی حق استفاده از محصولات دانه‌هارا ندارد. وبرای حفظ و حراست طیورنیز مأمورانی میگماردکه در زمستانها برای‌آنها دانه بپاشند وکسی‌هم آنهارا شکارنکند. طیور مزبورعادت کرده‌اند همینکه صدای سوت نگهبانان‌را می-شنوند دسته‌جمعی میآیند ودانه‌هائی کــه برایشان می‌پاشند بر می‌چینند. همچنین بدستورخان بزرگ بناهای کوچکی برای آشیانه زمستانی طیور در گوشه وکنــار ساخته‌اند. درنتیجه این‌تشکیلات، خان هروقت باین‌محل میآید تفریح و مشغولیات وورزش کافی دراختیاردارد وهروقت‌که نمیآید هرجاکه باشد ازین پرندگان بمقدار فراوان‌برای اومیفرستند. حال موقع آن‌رسیده که‌این‌محل‌را ترك نموده بسمت‌شمال شرق رهسپارشویم.

فصل پنجاه وهفتم

قصرخان بزرگ درشهرشاندو ـ الخی مادیانهای سفید ـ عملیات ستاره‌شناسان هنگام انقلابات جوی ـ دراویش وطریقه زندگی آنها

پس‌از طی سه روز راه وتوجه بسمت‌شمال بشهرشاندو میرسیم که ازبنــاهای قوبیلای قاآن خان بزرگ‌که سلطان فعلی‌است[1] درین شهر بامرهمین سلطان قصری

۱ـ شاندو (Shandu) همان چانك‌تـو (Chang - tou یا Shangtu) نقشه ژزوئیت‌هاست .

ازمرمر بپاشده کـه ازحیث زیبائی نقشه وزیبائی مصالح، ممتاز وزبـانزد عموم است. سرسراها و اطاقهای زراندود چشم بیننده‌را خیـره میکند. یك جبهۀ قصرروبشهر و جبهۀ دیگر متوجه دیوارباغ است. محوطه قصر ازجلگه مجاور گرفته شده. دیوار دورآن شانزده میل طول دارد وبآن جز ازقصر ازجای دیگرراهی نیست[1] تمام اراضی باغ چمن‌کاری شده و جویهای آب زلال باریکی ازوسط آنها گذشته همه‌را آبیاری میکند. حیواناتی ازقبیل گوزن وبزکوهی آزادانه مشغول چـرا هستند وگوشتشان بعد برای تغذیه طیور شکاری خانواده سلطنتی که آشیانه آنها نیز درهمین اراضی و تعدادشان از دویست‌هم بیشتر است بکار میرود. خان بزرگ علاقۀ وافری باین‌طیور دارد وحداقل هفته‌ای‌یکبار بآنها سرکشی میکند. خان معمولا هروقت با همراهان بدور باغ‌قصر گردش میکند یك‌یاچند پلنگ کوچك‌هم همراه‌دارد و درصورتیـکه میل‌کند دستورمیدهد آنهارا رها میکنند. پلنگها فوراً بز یاگوزنی‌را شکار میکنند، بعدگوشت شکارشده‌را نگهبانان بطیور شکاری میدهند. این‌یکی ازطرق‌خوشگذرانی امپراطوراست. درمرکزاین‌اراضی‌ودروسط درختان‌سرسبز کلاه فرنگی‌ای‌ساخته‌شده. که روی‌ستونهای زراندود قراردارد. بدورهر ستونی اژدهـائی پیچیده که آن‌نیـز زراندوداست وسرآنها بارسقف‌را نگاهداری میکند پنجه‌های اژدها نیزروی قسمت راست و چپ تاج ستون قرار گرفته[2] سقف کلاه فرنگی ازنی خیزران پوشیده شده وبقدری‌خوب رنگ وروغن شده‌که رطوبت بهیچوجه درآن اثرنمیکند. نی‌خیزرانی

← ب . ژربیون (P. Gerbillon) درسال ۱۶۹۱ چنین درباره آن حرف میزند: «ما باز چهل‌لی (فرسنگ) درجلگۀ کابی (Cabaye) در کنار رودخانه کوچك شانتو پیش رفتیم درکنار آن شهر شانتو ساخته شده‌که تفریحگاه‌امپراطوران چین‌ازخـاندان یوئن (Yuen) بود درتابستانها. هنوزهم بقایای آن شهر دیده میشود.»

۱ـ بل (Pell) هنگامیکه از شکارگاه امپراطور کانگ هی (Kang - hi) صحبت میکند میگوید «این جنگل واقعاً جای با صفائی است. وسعت آن زیاد ودارای همه‌گونه حیوانات شکاراست و تمام این فضا بوسیله دیوار بلندی از آجر محصور شده است» (نقل از سفرنامه ـ جلد ۲)

۲ـ معروفست که اژدهای پنج پنجه‌ای (بعوض چهارپنجه در نمایش متعارفی) نمایندۀ امپراطوری و جزء واضح وبرجسته البسه، اثاثه و یا تزیینات دیگر دربار پادشاهان چین میباشد.

که برای این‌منظور بکاربرده میشود دارای محیطی است بطول سه‌کف دست (تقریباً سی‌سانتیمتر) وطولی بدرازای شصت‌پا. این نی‌هارا ازسربند جداکرده وهر قسمتی‌را ازطول بدوقسمت مساوی میبرند. بدینطریق ازهربند دوناودان درست میشودکه در صورتیکه بطورمحدب ومقعرپهلوی یکدیگر قراردهند روی‌بام کلاه‌فرنگی‌پوشیده میشود. وبرای اینکه نی‌ها هنگام بادشدید ازیکدیگر جدا نشوند، سرشان‌را به چهارچوب عمارت بانخ محکم می‌بندند. وخود بنای کلاه فرنگی‌هم بعلت سبکی مصالح وبرای اینکه مبادا واژگون‌شود ازهرطرف بوسیله طنابهای‌محکم ابریشمین بدرختها یا پایه‌های سنگی‌بسته شده‌است. بالاخره عمارت‌طوری ساخته شده‌که هر آن بخواهند، میتوانند اجزاءِ آنرا ازیکدیگرجدا ساخته بدون هیچ‌آسیبی بجای دیگر منتقل‌کنند.

مکانی‌که شاه برای تفریح وتفرج خود انتخاب کرده محلی است خوش‌آب و هواوبا درجه حرارتی ملایم. باین‌جهت دوسه ماه تابستان هرسال‌را درآنجا اقامت میکند وهرسال‌درروز بیست‌وهشتم آخرین ماه اقامت‌خود رسم‌است‌که نقل مکان می‌کند وبرای انجام بعضی‌قربانیها بجای‌دیگری میرود. دراینجا خان صاحب گله‌های بزرگ اسب ومادیان سفید است[1] شیر این مادیانهارا احدی جز اعقاب چنگیز حق نوشیدن‌ندارد فقط یك‌خانواده دربن‌بین مستثنی بوده وآن خانوادهٔ بوریات‌است که بعلت ابرازلیاقت وشجاعت درجنگها ازین امتیاز برخورداراست. درحقیقت‌احترامی که باین‌اسبهاگذاشته میشود بقدری زیاداست‌که هنگام چرایشان احدی حق نزدیك شدن بآنهارا ندارد. ستاره‌شناسانی‌که درخدمت امپراطورهستند همیشه‌بپادشاه توصیه میکنند اجازه‌دهدکه روز نقل مکان، شیر مادیانهارا بخدایانی‌که مورد پرستش‌شان هست بی‌ریا نثارکنند تا خشمشان فرونشسته مردم وحیوانات ومحصولات‌را از آفات

۱ـ تهیه وپرورش‌مادیان سفید بتعداد زیاد بوسیله امپراطوران بعدی نیز ادامه یافته‌است ولی‌الزامی نداشته است که همه برنگ سفید باشند.

ارضی وسماوی محفوظ دارند. روی این‌اصل امپراطور هــرسال درروز معهود بنقطهٔ مزبورمیرود وبادست خود* شیر مادیانهارا بهوا میپاشد ویاروی زمین جاری میسازد. درچنین‌مواقعی ستاره شناسان یابهتر بگوئیم جادوگران بطرز عجیبی مهارت و قدرت خودرا نشان میدهند: اگر احیاناً آسمان ابرآلودگردد واحتمال بارندگی پیش‌آید جادوگران ببالای بام‌قصر رفته وبا خواندن اوراد مخصوص مانع باریدن باران وبروز باد وطوفان میگردند. عجب‌آنست که‌گاهی درنواحی اطراف قصر باران ورعد وبرق غوغا میکند، درصورتیکه درمحوطه قصر ازین‌چیزها خبری نیست. این جادوگران معمولا ازاهل تبت وکشمیراند وظاهراً قدرت جادوگریشان ازجادوگران سایر ملل خیلی‌بیشتر است. ازراه عوام‌فریبی مردم جاهل‌را چنین متقاعد میسازندکه موفقیت‌شان‌درین اعمال بواسطه تقدس فوق‌العاده وزندگی پرریاضیت‌شان‌است. بهمین مناسبت همیشه باسروروئی کثیف، زلفانی پریشان والبسه‌ای‌ژنده درمیان‌مردم ظاهر میشوند. نه‌ملاحظه آبروی‌خود میکنند ونه‌رعایت ادب واحترام مردم‌را[1] بدبختانه بیک‌عمل تهوع‌آور دیگری نیزعادت دارند وآن‌اینست‌که هرگاه شخصی اعـدام میشود جسد اوراگرفته کباب میکنند ومیخورند. اما اگرکسی بمرگ طبیعی بمیــرد با جسد او چنین‌عملی را انجام نمیدهند. گذشته از مقاماتی‌کــه ذکرشد، جادوگــران سمت‌های مذهبی‌هم دارند یا راهبند یا واعظ ویا مبلغ. ودرافسونگریهای خود چنان مهارتی دارندکه گوئی هرچه‌را اراده‌کنند میتوانند انجام دهند من‌باب مثال نمونه‌ای از کار های آنهارا ـ گرچه باورکردنش مشکل‌است ـ دراینجا ذکرمیکنیم: وقتیکه در تالار سرمیز غذا می‌نشینند میز باشارهٔ آنها بقدرهشت ذراع (ارش) بلند میشود. بعد ازگنجه ای‌که درفاصله‌کمی قراردارد جامهاخودبخود پرازهرگونه مشروبی میشود.

۱ـ اینها ظاهراً ازجادوگران هندی هستند موسوم به یوگی (Yogi) که از راه‌کشمیر به‌تبت‌آمده واز آنجا بمناطق شمالی تاتارستان رفته‌اند هیکل برهنه وکثیف وهمچنین ریاضت سختشان در همهٔ ادوار مورد بحث بسیاری ازنویسندگان وسیاحان بوده است.

اینجامها باز خودبخود درهوا حرکت میکنند تابدست خان برسند. وهمینکه خان مشروب خودرا نوش‌جان نمود، مجدداً جامها بجای اول‌خودبرمیگردند. این‌کارهای خارق‌العاده اغلب در حضور اشخاصی انجام میگیرد که به‌رأی‌العین شاهد و ناظر آنند[1].

این‌رهبانان وقتیکه روزعید بتهایشان نزدیك میشود بقصرامپراطور رفته باو چنین‌خطاب میکنند: «اعلیحضرتا! چنانکه خاطرمبارك مستحضراست روزعیدنزدیك است وخدایان قربانی میخواهند چنانچه قربانیهائی نثارشان نشود خشکسالی، آفت وامراض برای ما خواهندفرستاد. لذا ازآستان مبارك عاجزانه تقاضا میکنیم، امرو مقرر فرمایند بما عده‌ای‌گوسفند سرسیاه ومقداری بخور وچوب عود مرحمت‌کنندتا بشکرانه نعماتی‌که‌داریم مطابق رسوم مذهبی‌خود بمراسم‌قربانی بپردازیم» چنانکه درهر درباری معمولست این‌قبیل استدعاها بوسیله افسران‌رابط بعرض امپراطور می‌رسد واوهم بلادرنگ بدرخواست آنها جواب مثبت میدهد. بنابرین وقتیکه روز عید میرسد، راهبان‌گوسفندان‌را قربانی‌نموده وآب گوشت‌آنهارا بپای بتها میپاشند وبدینطریق رسم عبادت‌پایان می‌پذیرد.

درین ناحیه بتکده‌های بزرگی یافت میشود. بعضی‌ازآنهابقدری بزرگ‌است وچندان خادم داردکه‌گوئی شهرکوچکی‌است. تعداد راهبان‌گاهی متجاوزاز دوهزار نفراست[2]. معمولا سرووضع‌آنها بهتراز سرووضع سایرمردم است. لباس مرتب‌دارند.

۱ـ آنچه که در اینجا به افسونگری نسبت داده میشود چیزی جز یك حقه‌بازی ساده نیست. قطعاً امپراطور ومحارم نزدیك اومیدانند چه ابزار ودستگاههائی‌درین حقه‌بازیها بکارمیرود. فقط مهمانها و درباریان درجه دوم و سوم هستند که چون دور نشسته اند نمیتوانند مفتولهای نازکی که وسیله حمل‌ونقل‌ظروف‌هستند به‌بینند ودرنتیجه‌فرض میکنندکه این اشیاء خود بخود ازسمتی بسمتی دیگر حرکت‌میکنند وبعد آنرا بقدرت خارق‌العاده جادوگران نسبت میدهند.

۲ـ راجع بعظمت وتعدد دیرهای ناحیه تانگوت قبلابحث شده‌است. باید دانست‌که ازین خانقاههای بزرگ درقسمتهای شمالی تاتارستان نیزوجود داشته‌است. ولی اغلب‌آنها متعاقب جنگهائی‌که‌هنگام انقراض سلسله سلاطین مغول چین درگرفته ازبین رفته ومنهدم شده‌اند. اما راجع بتعداد نفراتی‌که درین دیرها مسکن داشته‌اند تخمین مصنف با آنچه که جهانگردان دوره‌های اخیر ذکر کرده‌اند←

سر و ریششان‌را نمیتراشند وجشنهای مذهبی خـودرا بطرزآبـرومندی، همراه با موسیقی در پرتو شمعهای فروزان میـگذرانند. بعضی‌ازین طبقات مجازند زن‌اختیار کنند.[1] فرقه مذهبی دیـگری وجود داردکه پیروانش زندگی پرریاضتی میـگذرانند. چـون پرستش آتش میـکنند. بوسیله بت‌پـرستان (اعتـزالی) نامیده میشوند یعنی موجدان انشعاب. اختلافات عمیق دیـگری نیز بین‌آنها وجود دارد: مثلا فرقه اخیر زن نمیـگیرند، سروریششان‌را میتراشند ولباسشان سیاه یامتمـایل بسیاه است. روی تشك‌های خیلی سفت میخـوابند و ریاضتهائی میـکشند کـه هیچ فرقه‌ای در دنیـا نمی‌کشد.

اکنون، دیـگر ازاین موضوع دست میـکشیم ومیپردازیم بشرح اعمال واحوال امپراطور عظیم‌الشأن یعنی قوبیلای قاآن.

پایان‌کتاب اول

← کاملا مطابقت دارد. مثلا تورنر (Turner) میـگوید که در یکی از خانقاههائی‌که او دیدن کرده متجاوز از (۲۵۰۰) راهب وجود داشته است.

۱ ـ گرچه تجردظاهراً بکشیش‌های بودائی امر شده ولی این مسأله بین‌آنها عمومیت ندارد. سیاحی تعریف میکندکه تنها درشهر پکن (۱۰۶۶۸) کشیش‌مجرد و(۵۰۲۲) کشیش متأهل بوده است.

کتاب دوم

فصل اول

قوبیلای قاآن امپراطور فعلی ـ جنگی که با عمویش نایان کرد وفتحی که نصیب او شد

بند ۱ـ درین کتاب تصمیم داریم بشرح کارهای مهمی که قوبیلای قاآن درمدت سلطنتش انجام داده بپردازیم. کلمه (قاآن) درزبان‌ما یعنی لرد لردها[1] وکلمه‌ای‌است که‌بحق باسم قوبیلای اضافه‌شده زیرا ازنظرکثرت رعیت‌ووسعت‌کشور ومبلغ درآمد، ازهرسلطانی که تابحال آمده، ویافعلا دردنیا هست، بالاتر ومهمتراست وهیچ سلطانی هم باین‌اندازه محبوب ومطاع رعایای خود نبوده‌است. تمام این‌مطالب بتفصیل درین کتاب بیان خواهدشد. بایددانست‌که قوبیلای‌قاآن یکی ازجانشینان مسلم و قانونی چنگیزخان، اولین امپراطور تاتارهاست اوششمین(خان بزرگ) است[2] سلطنتش در (۱۲۵۶) شروع شد[3]. برعکس برادرش، مردی لایق، با فضیلت، محتاط و آزادمنش بود وبهمین جهت ازطرف افسران ارشدو افرادخانواده‌اش پشتیبانی میشد بعلاوه مقام سلطنت‌هم حق اوبود[4].

۱ـ قاآن لقبی‌است که‌چنگیز به‌پسر وولیعهدخود اکتای داد ومعنی‌آن خان خانان ویا لرد لردها است.

۲ـ درحقیقت او پنجمین امپراطوز است نه ششمین. بنظر میآید که مصنف، «باتو» یعنی نوه ارشد چنگیز را نیز بحساب آورده است. ولی اوسلطنت خودرا ببرادرزاده‌اش مانگو واگذار کرد.

۳ـ قوبیلای پس‌از فتح ایالات جنوبی چین و انقراض سلسله قدیم یعنی در سال ۱۲۸۰ عنوان امپراطوری چین را برخود گذاشت.

۴ـ برطبق نظر ما سلطنت میبایست بیکی از پسران مانگو برسد ولی در بین مغولها گاهی حق وراثت بعلت اوضاع واحوال مراعات نمیشود باینمعنی‌که سلاطین قبل از مردنشان میتوانند شخصی را که، لایق‌تر می‌بینند وبخصوص اگر درفرماندهی قشون لیاقت بیشتری نشان داده باشد بجانشینی←

اکنون‌که سال (۱۲۸۸) است چهل ودوسال تمام است‌که اوسلطنت میکند و هشتاد وپنج‌سال تمام دارد. قبل از جلوس بتخت سلطنت، داوطلبانه درارتش خدمت کرده، و دراغلب جنگهای بزرگ شرکت داشته است. درنبرد شجاع وبی‌باك بوده و در اداره عملیات جنگی نبوغ فوق‌العاده‌ای ازخود نشان میداده‌است. ازآن موقع ببعد دیگر شخصاً بمیدانهای جنگ نرفت[1] وعمل فرماندهی را بپسران و سرداران خود واگذاشت، باستثنای یك‌بار وآن ازاین‌قرار بود: یکی ازحکمرانان بنام نایان که‌از خویشاوندان نزدیك او وصاحب اراضی وسیعی‌بود ومیتوانست قشون عظیمی به تعداد چهارصد هزار سواره نظام فراهم سازد[2] بخیال افتاد که قوبیلای را ازسلطنت خلع وخود بجای‌اوبر تخت‌نشیند. برای این‌منظور ابتدا قاصدانی نزدکایدو فرماندار مقتدرترکستان[3] فرستاد وازاو طلب‌کمك‌کرد. کایدو هرچند برادرزاده خان بود ولی روی سوابقی با او دشمنی میورزید بنابراین پیشنهاد اورا باکمال رغبت پذیرفت و قول داد صدهزار سواربکمك اوبفرستد. هردوشاهزاده بعجله‌دست‌بکار تهیه مقدمات جنگ شدند. ولی هرقدر سعی‌کردند عملیات خودرا مخفیانه انجام دهند، معذلك گزارش‌آن بگوش‌خان بزرگ رسید. خان بزرگ هم فرصت‌را ازدست نداده قبل از

←خود برگزینند تعیین این جانشین در هرحال میبایست بتصویب رؤسای قبایل در مجمعی بنام غوریلتای برسد. بنابراین موضوع جانشینی براریکه سلطنت مدتی‌موضوع اختلاف قوبیلای و برادر جوانترش بود. پسران مانگو بعوض‌اینکه خود درصدد تصاحب‌تاج و تخت باشند جانب‌قوبیلای را گرفته اورا به‌سلطنت رساندند.

۱- یعنی ازآن‌موقعی‌که امپراطورچین شد (سال ۱۲۸۰) یا صحیح‌تر پس‌از رسیدن مارکوپولو به دربار او، زیرا درسال (۱۲۶۲) بودکه شخصاً علیه برادرش اریق بوکا (Artigbuga) بجنگ قیام کرد.

۲- اراضی واملاکی‌که این شاهزاده ازجد خود یعنی‌چهارمین برادر چنگیز بارث برد درتاتارستان شرقی‌واقع بود. قلمروکایدو (Kaidu) هم شامل‌ناحیه‌ای بود درغرب صحرای‌بزرگ وکوه التائی بطرف کاشغر. این شاهزادگان میبایستی به‌قوبیلای قاآن که رئیس خانواده و امپراطوربود احترام گذارند و ازاو اطاعت‌کنند.

۳- مقصود سرزمینهائی است‌که درتحت تسلط قبایل ترك‌نژاد بود، یعنی قبایلی‌که بعدها بطورمطلق نام تاتار برآنها گذاشته شد.

هرکار برای اینکه دشمنانش ازلشکرکشی او باخبر نشوند دستورداد تمام گردنه‌ها ومعابری‌را که سرراه اراضی نایان وکایدو بود تصرف نمایند پس‌از آن‌دستور داد فوراً باکمال عجله تمام لشکریانی که در فاصله ده روز راه ازشهر خانبالیغ بودند جمع‌آوری‌شوند. تعداد نفرات این‌سپاه بالغ بر سیصدوشصت هزار سوار میشد واز نفرات‌گارد شخصی خود نیزصدهزار نفرافزود. پس‌ازبیست‌روز همه حاضربودند. در صورتیکه اگرمیخواست لشکریان ایالات‌مختلف ختارا بسیج‌کند حداقل سی تاچهل روز وقت لازم میداشت ودراین‌مدت دشمن ازعملیات‌او اطلاع پیدا میکرد ودرنتیجه میتوانست سرفرصت بمواضع سوق‌الجیشی حمله‌برده آنهارا تصرف‌نماید. منظوراو ازاین‌سرعت عمل‌که خود رفیق فتح وظفراست، این‌بود که به‌نایان پیشدستی‌کند وتا تنهاست وقوای کایدو باوملحق‌نشده نیرویش‌را منهزم سازد.

در اینجا ذکر چند نکته راجع بسپاهیان خان بزرگ لازمست‌گفته شود: در هریك ازایالات‌ختا ومانجی[1] وهمچنین‌درسایر نقاط‌کشور، اشخاص‌خائن واخلالگری پیدا میشوندکه درهر آن منتظرندقیام نموده مردم را علیه سلطان ودولت مرکزی بشورانند[2]. بنابرین‌دولت لازم میدانست درایالاتی‌که شهرهای بزرگ وجمعیت‌کثیر دارندهمیشه پادگان‌نظامی بحال‌آماده‌باش مستقر باشد.

افراد این‌پادگانها از سرباز وافسرهردوسال یك‌بارعوض میشوند بااین‌ترتیب مردم سرجایشان‌نشسته وجرأت نفس‌کشیدن ندارند. زندگی نظامیان ازدو راه تأمین میشود یکی‌حقوق وجیره دولتی ودیگرفروش احشام واغنام شخصی و شیرآنها به

۱ـ مقصود از ختا و مانجی چین شمالی و چین جنوبی است که بوسیله رود بزرگ هوانك هو (Hoang-ho) در سمت شرق و حدود جنوبی شن سی (Shen-si) در سمت غرب از یکدیگر جدا شده‌اند.

۲ـ نه فقط یك قسمت بزرگ از مردم بخصوص مردم چین جنوبی که کاملا نسبت بسلاطین قدیم خود وفادار مانده بودند، بلکه در تمام ایالات غربی نیز کسانی وجود داشتند که مخالف شخص قوبیلای وطرفدارشاخه‌های دیگر ازخاندان وی بودند. تمام این مردم هرآن ممکن بود قیام نموده وآشوبی برپا کنند.

شهرها. چنانکه دیده‌میشود پادگان‌ها درنقاط مختلف کشور پراکنده‌اند وگاهی فواصل آنها بایکدیگر سی،چهل ویا شصت‌روزراهست. هرگاه امر دایرمیشدکه‌حتی نصف این سپاهیان دریك‌جا جمع میشدند تعدادآنها بقدری زیاد میشد که قابل احصاء نبود.

بند ۲ـ خان بزرگ پس‌ازبسیج نظامیان، بطرف اراضی نایان براه‌افتاد وشب وروز راه رفت تاپس‌از ۲۵روز بدانجا رسید. تمام لشکرکشی اوچنان درخفا انجام گرفت‌که نه‌فقط نایان بلکه هیچیك ازاتباع اوهم ازآن اطلاع حاصل‌نکرد. درتمام جاده‌ها نگهبانان مخصوص‌گماشته شده‌بود و احدی حق عبور نداشت وچنانچه کسی میگذشت توقیف وموقتاً زندانی‌میشد. وقتیکه بسلسلهٔ تپه‌های نزدیك اراضی نایان نزدیك‌شد خان بقشون‌خود اجازه دوروز استراحت‌داد. درضمن ستاره شناسان‌خودرا احضارکرد وازآنان خواست دربرابرلشکریان‌باصدای بلند بگویندفتح نصیب‌کدام طرف‌است. آنان‌نیز رسماً اعلام داشتندکه فتح نصیب قشون‌قوبیلای خواهدبود. این یکی‌ازسیاستهای خان‌بزرگ بودکه همیشه‌قبل‌ازهرجنگی ازغیبگوئی ستاره‌شناسان درتشجیع سپاهیانش استمداد واستفاده میکرد. صبح روزبعد سپاهیان بادلی گرم و روحیه‌ای‌قوی ازتپه‌ها بالارفته، مانند اجل معلق بالای سرلشکریان نایان نمایان شدند. سپاه نایان هنوزدرخواب نوشین‌بودند ونگهبانان اغلب‌سرجای خودنبودند و پیشقراولانی‌هم تقریباً وجودنداشت‌که ازوجود دشمن خبردهند. فرمانده‌کل نیزکه بایکی‌از زنهایش‌دربستر نازآرمیده‌بود بمحض‌بیداری تلاش‌کرد باعجله قشون‌خودرا مرتب‌کند. وخیلی متأسف‌شد تا آنوقت قشون کایدو باوملحق نشده‌بود. قوبیلای بر تخت روان عظیمی که چهار فیل آن‌را می‌کشیدند، نشسته‌بود[1]. بدن فیلها بوسیله

۱ـ درچین ازفیل هیچوقت استفاده نشده بود ولی هنگامیکه قوبیلای ازطرف برادرش بسرکردگی عملیات جنگی درایالت یون‌نان (.Yunnan) همسایه ایالت‌آوا (Ava) ویانواحی‌دیگرمأموریت داشت،دیده است‌که ازاین‌حیوان نجیب‌چه‌استفاده‌هائی‌میتوان‌کرد. وچنانکه درفصل بعد خواهیم‌دید، سه سال قبل از موقعی‌که فعلا مورد شرح ماست، تعدادی فیل از پادشاه آوا گرفته ودر قشون خود بکار انداخته است.

چرمهای سفت وسختی پوشانده شده وروی آنهارا یراقهای زرین گسترده بودند. در داخل تخت‌روان علاوه برقوبیلای عده‌ای تیرانداز قابل نیز جای‌گرفته بودند. بر فرازآن نیز پرچم سلطنتی مزین بنقوش خورشید وماه افراشته شده‌بود. آرتش خان مرکب ازسی لشکرسواره‌نظام وهرلشکرشامل ده‌هزار سوار وسلاح آنها تیر وکمان بود. خان سواره‌نظام خودرا بسه‌قسمت بزرگ تقسیم وجناحین راست وچپ‌را بقدری ممتدکرد که جناحین‌قشون نایان‌را پوشاند. درجلو هرلشکر سوار پانصدنفر پیاده نظام مسلح بشمشیرونیزه‌کوتاه قرارداد. وظیفه این‌سربازان پیاده این‌بودکه هرگاه سواران تظاهر بفرار می‌نمودند. پشت اسب آنهاجسته باآنها فرار میکردند. ولی همینکه برمیگشتند دوباره بزمین‌جسته بجان دشمن میافتادند. صفوف جنگی بدین ترتیب آراسته شد ـ وچنانکه درمواقع جنگ رسم تاتارهاست ـ شیپورها و سنج‌ها وطبل‌ها بصدا درآمد ونفرات‌هم همگی بخواندن‌سرود پرداختند. سروصدائی که از نواختن آلات وازخواندن سرودها برمی‌خاست بقدری بلند بود که‌گوش فلك‌را کر میکرد. پس‌ازآن باشارهٔ خان جناحین‌راست‌وچپ بحمله پرداختند وجنگ خونینی درگرفت. تیر ازهرطرف باریدن‌گرفت ومردم بسیار بخاك وخون غلتیدند. هنگامی که آخرین‌تیر ترکشها ته‌کشید طرفین باشمشیرونیزه وگرز بجان‌هم افتادند و به کشتن یکدیگر پرداختند. تعداد کشتگان ازانسان وحیوان‌بقدری زیاد بود واز اجسادآنها چنان‌تپه‌هائی درست شده‌بودکه جلورفتن برای هردوطرف غیرمقدوربود وبدینطریق تاظهر معلوم نبود فتح نصیب‌کدام‌طرف است. بالاخره نایان‌چون دید تقریباً‌محاصره شده بفکرفرارافتاد ولی قبل‌از فرارگرفتار وبحضورخان‌بزرگ‌آورده شد[1]. خان دستورکشتن اورا داد. اورا میان‌دوقالی قرارداده آنقدر مالیدند تا جان

۱ـ جزئیات و خصوصیات این نبرد چنانکه درمتن گفته شده با شرح وتفصیلی‌که دو گینی ـ De Guignes) داده چندان مطابق نیست ولی این قضیه نباید موجب تعجب باشد زیرا دوگزارش از یك‌جنگ معین هیچوقت‌کاملا با یکدیگر تطبیق نمیکنند اینجاآنچه مهم است اینست که از قرار معلوم مارکوپولو شخصاً درجنگ حضور داشته است.

بجان آفرین تسلیم نمود دلیل این نوع اعدام اینست که خورشید و هوا نباید ناظر ریختن خون افراد خانواده امپراطوری باشند. بعد بقایای ارتش نایان تسلیم شدند و سوگند اطاعت به‌قوبیلای قاآن خوردند.

نایان که محرمانه غسل تعمیدشده ولی هیچوقت علناً ایمان خودرا ظاهر نکرده بود، صلاح دیده‌بودکه درموقع جنگ پرچمهای خودرا بعلامت صلیب مزین بدارد. درجزءِ سپاهیان او نیزعده زیادی مسیحی وجود داشت وقتی که یهودیان و مسلمانان[1] پرچمهای مزبوررا شکسته، پاره و واژگون دیدند بمسیحیان روکرده مسخره‌کنان گفتند: «آیا این بود قدرت صلیب عیسی؟ شماکه نسبت بآن ستایش میکردید پس چرا نتوانست شمارا نجات دهد وجنگ‌را بنفع شما تمام کند؟» درنتیجه این استهزاءِ و توهین مسیحیان مجبورشدند بنزدخان شکایت برند. خان، یهودیان ومسلمانان را خواست وآنهارا سخت توبیخ کرد وگفت: «اگرصلیب مسیح بطرفداران نایان قدرت‌نمائی نکرده بعلت اینست که آنهامیخواستندخائنانه‌طومارفرمانروائی ولینعمت بزرگ یعنی خان‌خانان‌را درهم پیچند وحضرت مسیح که خود مظهر نیکی و داداست بعدالت رفتار نمود وآنهارا سخت تنبیه نمود.»

فصل دوم

مراجعت خان بزرگ به خانبالیغ ـ حضور خان در اعیاد مذهبی مذاهب مختلف ـ دلائل مسیحی نشدن او

خان بزرگ پس ازاین فتح شایان درماه نوامبر با جاه وجلال فوق‌العاده به پای‌تخت خود خانبالیغ وارد و تا اول بهار درآنجا اقامت نمود. عید «ایستر» یا عید

۱ـ این اولین دفعه است که مصنف از یهودیان در تاتارستان ویا درچین صحبت میکند. در اینکه یهودی از ازمنه قدیم در چین وجود داشته جای هیچ شك نیست. جهانگردان مسلمان هم در قرن نهم در سفرنامه‌های خود وجود آنها را تأیید کرده‌اند چنانکه وقتی شهرکانفو (canfu) پس از یك محاصره طولانی تسخیر شد عده زیادی یهودی درقتل عام عمومی ازبین رفتند.

«پاك» (عید قیامت مسیح) درماه مارس‌است.چون ازاهمیت این‌عید خبرداشت دستور دادکه‌تمام مسیحیان درآنروزحاضرشوند وباخود اناجیل اربعه‌را نیز همراه‌بیاورند. پس ازاینکه کتاب‌را چندبار عطرآگین‌نمود باخضوع مخصوصی‌آنرا بوسید وبتمام اعیان واشراف حاضر درمجلس‌هم داد آنرا ببوسند عین‌همین کاررا دراعیاد مذهبی سایر فرق ازمسلمان ویهود وبت‌پرست نیز اجرا میکرد[۱] وقتی ازاو علت‌این طـرز رفتار را میپرسیدند جواب میداد: «چهارپیغمبر بزرگ هست که مورد پرستش نوع بشرند. مسیحیان حضرت عیسی را خدای خودمیخوانند. مسلمانان حضرت محمد (ص) را ویهودیان حضرت موسی‌را[۲] وبت‌پرستان سوگومبارکان[۳] یعنی‌بت اعظم‌را. من همهٔ این پیغمبران‌را شریف وجلیل میدانم وهنگام لزوم ازآن پیمبری‌که بحقیقت برگزیده الهی‌است استمداد میکنم.»

ولی ازطرزی‌که خان بزرگ نسبت به‌مسیحیان رفتار میکرد معلوم بود کـه عقیده مسیحیت‌را برتر و درست‌تر از سایر عقاید میدانست زیرا اوامر و نواهی‌آن همه مشحون ازتقوی وتقدس بود. با وجود این هروقت پیروان مسیح دسته راه می انداختند اجازه نمیـداد صلیبی‌را جلوخود حمل کنند زیـرا برچنین صلیبی روح پاك حضرت عیسی ازتن اوپروازکرد. موقعیکه نیکولوپولو و مافیوپولو قراربود به عزم سفارت به‌رم بروند ازاو سؤال کـردند درصورتیکه مسیحیت را بسایـر مذاهب ترجیح میدهد چرا خودمسیحی نمیشود؟ جواب‌داد: «بچه دلیل مسیحی بشوم؟ خود

۱ـ این طرز رفتار نسبت به‌پیروان‌مذاهب مختلف برای این بود که قوبیلای عقیده بآزادی مذاهب داشت و همیشه مایل بود صلح وسلم بین فرق مختلف جاری و ساری بـوده و هیچکس را بعنـوان اختلاف عقیده، حق توهین بردیگری نباشد از اینجهت بسیاری از کارکنان عالیرتبه خود را ازفرق مختلف منجمله از مسلمانان تعیین کرده بود.

۲ـ باید دانست که نه‌مسلمانان ونه‌یهودیان، پیغمبر خودرا خدا نمیدانند. ولی از یك امپراطـور تاتار نمیتوان توقع داشت که بین مسائل مذهبی من‌جمله خدا وپیغمبر فرقی قائل شود.

۳ـ این کلمه (Sogomombar-Kan) محتملا بوسیله استنساخ‌کنندگان تحریف شده، مقصودآن شاید یکی از القاب متعدد بودا است ومغولان وهندیان آنرا شاکیامونی (shakia - muni) و سیامی‌ها سومونا ـ کدم (Sommona -kodom) مینامند.

شما بخوبی می‌بینید که مسیحیان کشور من همه مردمی جاهل و بی‌خاصیتند که استعداد انجام هیچ «معجزی» را ندارند و حال آنکه بت‌پرستان هرچه بخواهند میتوانند بکنند: وقتیکه من سر میز غذا نشسته‌ام، جامهای شراب خود به‌خود بطرف من میآیند ومن آنها را برمیدارم ومینوشم. بت‌پرستان قادرند جلوهوای‌بد را بگیرند ویا کارهای خارق‌العاده دیگری انجام دهند شما شخصاً شاهدید و می‌بینید که بتهای ما قادر به‌تکلمند و هرگونه واقعه‌ای را پیشگوئی میکنند. درصورتیکه من مسیحی بشوم درباریان من وملت من که ازاین دین چیزی نمیدانند، از من خواهند پرسید: «در مسیحیت چه‌دیدی‌که بآن‌گرویدی و کشیشهای آن چه معجزه‌هائی نشان دادندکه بالاتر از معجزه‌های بتهای خودمان بوده است؟ باین سؤالها من هیچ جوابی ندارم بدهم و یقیناً رعایای من مرا درضلال مبین‌خواهند پنداشت. من‌ازشما میخواهم که بنزد پاپ اعظم بروید وازاو بخواهید که صدنفرکشیش متدین ومتبحر درمسائل دینی باینجا بفرستد تا بت‌پرستان‌را براه راست هدایت‌کنند وآنهارا از پیروی اصنام بازدارند. همینکه بچشم‌خود دیدم عده‌ای قلباً مسیحی شده‌اند آنوقت فرمانی صادر ومذهب بت‌پرستی را مذهب ضاله و باطل اعلام خواهم‌کرد وبلافاصله خودم غسل تعمید خواهم‌گرفت وشکی نیست‌که به‌پیروی از اقدام من اول درباریان بعد تمام ملتم‌بآن دین جلیل خواهندگروید بدینطریق مسیحیان کشورمن بمراتب ازمسیحیان‌کشور خودتان فزون‌تر خواهند شد...»

ازین صحبت طولانی خان واضح ومسلم بودکه اگرپاپ صدنفر مبلغ لایق و کاردان بچین‌میفرستاد خان فوری مسیحی میشد واتباع او نیز ازاوتقلید میکردند.

فصل سوم

پاداش بکسانی‌که درجنگها ابراز لیاقت نموده‌اند و الواح زرینی‌که بآنها داده میشود

خان‌بزرگ دوازده نفر از لایقترین اشراف‌کشور خودرا بعنوان بازرس‌کل تعیین و بآنها اختیارمیدهد رفتارافسران و نفرات ارتش‌را بخصوص هنگام اردوکشیها وجنگها تحت‌نظرگرفته گزارش مشاهدات خودرا به‌وی‌بدهند. درصورت ابرازلیاقت وحسن خدمت ازاعطاءِ پاداش ویا ارتقاءِ درجه‌کوتاهی نمیکند مثلا درجهٔ «یوزباشی» (فرمانده صدنفر) را به «مین‌باشی» (فرمانده هزارنفر) ارتقاءِ می‌دهد و یا بعضی را بسمت فرمانداری شهرها و استانداری ایالات برمیگزینند.

لوحه‌های فرمان انتصاب، برای یوزباشیان ازنقره‌است وبرای مین‌باشیان از طلا. روی لوحه سرشیر بدترکیبی، که اصلا شباهتی بشیرندارد، نقش شده است. در بالای لوحهٔ فرمان، جمله‌ای بشرح ذیل نوشته‌شده است: «بنام خداوندبزرگ وتوانا که الطافش‌را بهسراسر امپراطوری ما عطافرموده، جاویدباد نام خان مقدس. مرگ برکسانیکه سرازفرمان او بهپیچند.» افسرانی‌که مفتخر بهاخذچنین لوحه‌هائی می‌گردند ازمزایای فراوانی برخوردارمیشوند. ودرضمن‌حکم، وظائف واختیارات‌آنها نیزتعیین شده. کسیکه فرمانده صدهزارسپاهی ویا فرمانده‌کل یك‌سپاه بزرگ است، لوحهٔ زرین میگیرد. این لوحه ازحیث وزن سنگین‌تراز لوحه‌هائی‌است که ذکر کردیم. روی آن همان جمله‌ها و در زیر آن تصاویر سر شیروهمچنین خورشید وماه نیز نقش شده‌است. چنانکه‌گفته شد چنین شخصی در زندگی ازامتیازات زیادی برخوردار است منجمله هنگامی‌که میان مردم ظاهرمیشود چیزی‌که دلالت بردرجه ومقام اواست بربالای سرش نگاه‌داشته میشود[۱] و وقتیکه برروی صندلی می‌نشیند

---

۱ ـ دربسیاری از نواحی شرق چتر دسته بلند که بوسیله گماشته‌ای بالای سرکسی نگاه داشته می‌شود علامت تشخص فوق‌العاده آن شخص است وهرگاه چتر برنگهای مخصوصی باشد ممکن است←

صندلیش حتماً از نقره‌است. علاوه‌براین لوحه‌ها خان‌بزرگ ببعضی ازاشخاص متعین لوحه‌های دیگری میدهدکه روی‌آن تصویریك‌قوش شکاری ترسیم شده. بموجب‌این لوحه دارندهٔ آن میتواند سپاه هرشاهزاده‌ای راکه بخواهد بعنوان‌گارد افتخار برای خود انتخاب‌کند ویا ازاسبهای سرطویله امپراطور درمواقع لزوم استفاده ویا اسب‌های افسران زیردست خودرا تصاحب نماید.

فصل چهارم

شکل و شمایل خان بزرگ ـ زنهای اصلی وصیغه‌های او

قوبیلای‌که به خان بزرگ یاخان خانان معروفست دارای قامتی متوسط یعنی نه بلند است و نه کوتاه. اعضاء و اندام بدنش بطورکلی متناسب خلق شده صورتش نسبتاً زیبا ودوست داشتنی وگاهی گلگون است‌و این‌گلگونی برلطف و وقارسیمایش می‌افزاید چشمانش نیز سیاه وگیرا و بینی‌اش خوش‌تراش وکمی برجسته است. وی چهار زن رسمی داردکه از طبقه اشرافند[1] اولین پسری‌که از هر یك ازین چهار زن بدنیا بیاید سمت ولایتعهدی را دارد[2] و هر یك از این زنها ملقب بملکه و یا امپراطریس است و برای خودکاخ و دربار مخصوصی دارد. جاه و جلالش بی‌اندازه است مثلا هیچکدام‌کمتر ازسیصد زن‌جوان ماهرو باضافه عده زیادی غلام وخواجه

←علامت سلطنت هم باشد چنانکه دوهالد (Duhalde) که در رژهٔ نظامیان در برابر نایب‌السلطنه ایالتی حاضر بوده است، از چتری‌سخن میراند که پارچه‌اش از ابریشم زرد وسه طبقه‌ای بوده‌است.

۱ ـ دگینی (De Guignes) مینویسد: «او دارای چند زن بود که پنج تای آنها عنوان ملکه یا امپراطریس‌داشتندولی‌محتمل‌است که هیچوقت درآن‌واحد بیش‌ازچهار زن درعقدازدواج اونبوده‌اند مشروع بودن چهار خاتون در رسوم قدیمه چینی‌ها دیده نمیشود ممکن است‌که پس از نفوذ اسلام این رسم بآن‌کشور راه یافته باشد.» پ . ماگال‌هانس (P Magalhanes) ذکر میکند که کانگ‌هی امپراطور سه ملکه داشت. وامپراطور قبل از او یك ملکه درجه اول، دوملکه درجه‌دوم وشش ملکه درجهٔ سوم داشت.

۲ـ چنانکه دوهالد مینویسد برطبق قوانین جاریهٔ چین، پسر ارشد معمولا وارث تاج و تخت است ولی این امر عمومیت ندارد وخلاف آن دیده شده است. مثلا اکتای از طرف پدر بـه‌ولایتعهدی انتخاب شد در صورتیکه این سمت حق جغتای پسر ارشد بود.

و ندیمه و خدمتگزار ندارد. بتحقیق تعداد خدمه مزبور را در هریکی از دربارها به ده‌هزار نفر میتوان تخمین نمود[۱]

هرگاه امپراطور میل همنشینی بایکی از امپراطریس‌ها را داشته باشد یا عقب او میفرستد و یا خود بکاخ او میرود. اما امپراطور علاوه براین چهار زن عدهٔ زیادی صیغه یا معشوقه هم دارد. طرز انتخاب این صیغه‌ها بقرار ذیل است: هردو سال‌یکبار وگاه زودتر خان‌مأموران خاص بایالت انگوت (یکی ازایالات تاتارستان) که زنانی زیبا و طناز دارد میفرستد اینان مطابق موازینی‌که برای زیبائی در دست دارندچهارصد یاپانصد زن ازمیان دختران جوان ایالت برمیگزینند. بعدکارشناسان مخصوصی آنها را از لحاظ شکل دهان و لب و بینی و ابرو و چشم و سایر قسمتها معاینه میکنند مخصوصاً به‌تناسب اجزاءِ بدن توجه زیاد دارند بعد به‌نسبت زیبائی قیمتی‌درحدود ۱۶، ۱۷، ۱۸ و یا بیست قیراط وگاهی بیشتر برآنها میگذارند آنان که‌قیمتشان درحدود بیست قیراط یابیشتراست برای‌خان اعزام میشوند ولی‌انتخاب اساسی در دربار صورت میگیرد یعنی ازمیان آن‌همه مهرویان فقط سی یاچهل نفر انتخاب میشوندکه اختصاص بامپراطور خواهند داشت ولی‌این سی یاچهل نفر برای بار سوم موردمعاینه و آزمایش قرار میگیرند هریك از آنها را بیکی از بانوان اعیان میسپارند این بانوان موظفند مدت چندین شب تمام حالات آشکار و نهان دختران راتحت نظر بگیرند مثلا ببینند آیاراحت میخوابند، خرناسه نمیکشند، دهان و نفس و یا سایر قسمتهای بدنشان بوی بد نمیدهد. پس ازین بررسی‌کامل دختران را بدسته‌های پنج‌نفری تقسیم میکنند هردسته بنوبت سه‌شب وسه روز در سرای سلطان میگذارند و کاملا در اختیار او هستند. هنگامیکه دسته‌ای در اطاق مخصوص خان بانجام وظائف مخصوصه مشغول است دسته دیگر دراطاق مجاور

۱ـ این عدهٔ ده هزار نفر شاید بنظر ما اروپائیان اغراق بنظر بیاید ولی ممکن است علاوه برعده خدمتگزارانی که نام برده شد نفرات یك‌گارد نظامی هم که معمولا برای حفظ وحراست ملکه‌ها ودربارشان گماشته میشدند بحساب آمده باشد.

برای تهیه مشروب وماکول وساقیگری وغیره آماده میباشد. خلاصه‌کلام خان‌بزرگ در سرای خود جز این پریرویان خادمان دیگری ندارد[1]

دخترانی‌که ارزش قیراطی کمتری روی آنها گذاشته شده بدست مربیان ماهری سپرده میشوندکه بآنها خیاطی، گلدوزی، آشپزی ودیگرکارهای مفید یاد دهند. وهرگاه یکی از درباریان تمایلی بازدواج بایکی از آنها نشان دهد خان او را بعقد وی درآورده و جهیزیه کاملی همراه او میکند. بعضیها ممکن است خیال کنند این عملیاتی‌که نسبت بدختران انجام میگیرد عملی تحقیرآمیز وموهن است. اما نه برعکس، مردم این‌کار رابرای خود شرف وافتخار حساب میکنند. آنهائیکه پدران دختران زیبا هستند از خدا میخواهند که‌فرزندانشان سعادت انتخاب‌شدن وراه‌یافتن به‌دربار امپراطوررا پیداکنند؛ زیرا عقیده‌دارندکه اگر دخترانشان دارای طالعی فرخنده باشند البته امپراطور بمراتب بهتر از خود آنها میتواند وسائل سعادت و نیکبختی آنها را فراهم نماید.

فصل پنجم

تعداد پسران خان ازچهار زن رسمی ـ این پسران پادشاهان ایالات مختلفه کشور خواهندشد ـ چنگیزاولین پسرخان ـ پسرانی‌که از زنهای صیغه تولد میشوند ـ این پسران جزء طبقهٔ اشراف خواهند بود

قوبیلای قاآن از چهار زن مشروع خود بیست و دو اولاد آورد. ارشد آنها بنام چنگیز مسمی گردید وبمقام ولایتعهدی انتخاب گشت ولی عمرش کفاف نداده قبل‌از پدر دارفانی را وداع گفت. وی از خود پسری باقی‌گذاشت بنام تیمورکه او قاعدتاً باید جانشین پدر بزرگ شود تیمور مردی است خوش‌طینت، عاقل ولایق ودر

۱ ـ معروفست که قوبیلای گرچه قبول کرده بود که مانند چینی‌ها خواجگانی بمراقبت زنانش بگمارد. ولی عادت ورسم قدیم مغولی خود را فراموش ننموده و ترجیح میداده است که‌زنهایش‌زیر نظر مخصوص‌خود اوباشند.

جنگهاهم رشادت و کاردانی خودرا نشان داده است. علاوه بر بیست‌ودواولاد از صیغه‌های خود بیست‌و پنج پسر دیگر دارد که همه سربازانی شجاعند و دائماً بامور نظامی مشغولند. مقامشان مقام اشرافیت است. از بیست و دو فرزند زنان عقدی هفت تن مقام پادشاهی دارند و بر ایالات وسیعی باکمال حزم واحتیاط حکومت میکنند وجز این‌هم نمیتوان انتظاری داشت زیرا آنان فرزند خلف پادشاه عظیم الشأنی هستند که ازحیث صفات عالی و تدبیر واندیشه‌کسی در میان تاتارها ازاو برتر نبوده است

فصل ششم

قصر عظیم و باشکوه خان نزدیك شهر خانبالیغ

خان بزرگ معمولا سه‌ماه زمستانرا درشهر بزرگ خانبالو (خانبالیغ) که در جنوب شرقی ایالت ختا قرار دارد اقامت میکند[1]. قصر او در سمت جنوب شهر جدید ساخته شده وشکل وابعاد آن بقرار ذیل است: در مرحله اولی مربع محصور بزرگی است که پشت دیوارهای آن خندق عمیقی حفرگشته. هر ضلع مربع هشت میل طول دارد[2] و در وسط هریك دری است برای عبور و مرور مردم. در داخل محوطه در چهار طرف فضای بازی بعرض یك میل برای اردوگاه سربازان تخصیص داده شده است[3]. بعد از آن چهار دیواری دیگری است‌که طول هرضلع آن شش میل میباشد. برای دخول باین محوطه روی‌هر دیواری سه‌در تعبیه شده: دروسطی بزرگتر

۱ـ مصنف دراینجا ختا یا چین شمالی را ایالت مینامد وحال‌آنکه پای‌تخت درآن واقع است.

۲ـ بدیهی است چین جای وسیعی‌را دیگر نمیتوان قصرشاه نامید ولو آن شاه، شاه‌چین باشد بهتر است آنرا پارك شاهی ویا اردوگاه بنامند.

۳ـ مساحتی‌که برای نظامیان تخصص داده شده (۲۸) میل مربع‌است چون بیشتر سربازان، سواره نظام بودند خیمه وخرگاه وطویله‌های آنها میبایست جای وسیعی‌را اشغال کند. در اوایل قرن‌اخیر تعداد سواره نظامی که در داخل و اطراف پکن مستقر بودند بالغ بر (۸۰،۰۰۰) بود اگر فرض کنیم در زمان قوبیلای این عده به۱۲۰،۰۰۰ نفر میرسید برای هرچهار هزارنفریك میل‌مربع جا لازم میبود.

از دو در طرفین و همیشه‌بسته است، فقط هنگام ورود وخروج امپراطور بازوبسته می‌شود. اما دودر دیگر برای آمد وشد مردم همیشه باز است. در وسط هریك از تقسیمات دیوارها بنای عظیم و باشکوهی ساخته‌شده که محل‌ذخیره آلات ومهمات جنگی است بنابرین درداخل محوطه‌هشت‌ساختمان‌موجود وهر بنائی‌مخصص بیك‌نوع آلات جنگی‌است: یکی برای یراق اسبها، دیگری برای‌تیر وکمان وزه وترکش ، سومی برای‌زره وجوشن‌های‌چرمی وهمچنین الی آخر. داخل این‌محوطه‌محصور دیوارپهن دیگری موجود است‌که بیست وپنج پاارتفاع دارد وکنگره‌های بالایش همه برنگ سفید است. این محوطه نیز بشکل مربع است. هرضلع آن بطول‌یك میل ووسعتش چهار میل مربع میباشد. مانند دیوارهای سابق بهر دیواری سه در تعبیه و هشت بنای بزرگ میان آنها ساخته شده است. این بناها جای البسه و خلعتهائی است‌که امپراطور در موقع لزوم باشخاص برجسته میدهد. در محوطه بین‌دو دیوار درختهای زیبا وچمنزارهای باصفا احداث شده. حیواناتی از قبیل غزال ومرال وآهوی مشك درآن بگشت و چرا مشغولند. جاده‌های باریکی‌که بین چمنزار ها ساخته شده سنگفرش وسه‌پا بالاتر ازسطح زمین است، بطوریکه درزمستان نه‌آب ونه‌گل روی آنها جمع میشود. درداخل محوطه سوم‌کاخ مخصوص امپراطور قرار داردکه ازحیث وسعت و عظمت در دنیا بی‌نظیر است زیرا یك سرآن بدیوار شمالی و سر دیگر بدیوار جنوبی وصل است فقط دروسط آن حیاط بزرگی است‌که محل استقرارگارد نظامی وعبور و مرور درباریان است. عمارت بیش از یك طبقه نیست ولی سقف آن خیلی بلند وگوئی سر بآسمان‌کشیده است. کف ساختمان فقط ده وجب ازسطح زمین بلندتر است و دیوار مرمرینی‌که از چهار طرف عمارت را محصور میکند و بعرض دوپا، هم سطح‌این‌سکو بناشده است. درطول لبه خارجی دیوار نرده‌شکیلی است‌که فاصله بفاصله بستونهائی تکیه‌کرده. مردم مجازندکه برای تماشا باین نرده‌ها نزدیك

شوند.[۱] بر سطوح دیوارهای تالارها و سراهـا نقاشیهای زیبائی از تصاویر اژدها و درندگان و پرندگان خوش رنگ و مناظر میدان‌های جنگ‌بچشم میخورد، قسمت تحتانی سقفها طوری ساخته شده‌که چیزی‌جز نقاشی وطلاکاری روی آن دیده نمی شود. درهریك ازچهار طرف قصر پلکان پهنی از مرمر ساخته شده‌که از سطح زمین تا دیوار مرمرین بالا می‌آید. تالار بزرگ‌که مخصوص بارعام است بی‌اندازه عریض وطویل است[۲]. بعلاوه قصر دارای اطاقهای متعددی است‌که از حیث شکوه و جلال دست‌کمی از هم ندارند و نمیتوان هیچك را بر دیگری ترجیح داد. بام عمارت از آجرهای سوفالی سرخ وسبز وآبی وبنفش پوشیده شده و آجرها بقدری محکم‌اند که سالها دوام میکنند وخراب نمیشوند. پنجره‌ها نیز بطوری خوب رنگ و روغن زده شده‌اندکه زیر نور خورشید شفافیت بلور را دارند[۳] بالاخره در عقب بدنه اصلی کاخ چند بنای‌کوچکتر هست‌که اختصاص‌بسکونت خان وزنها وصیغه‌های او دارد و تمام طلاآلات وجواهرات وسایر اشیاءِ قیمتی او درآنجاها پنهانست. درطرف دیگر عمارت، درست در نقطه مقابل آپارتمانهای خان بزرگ، آپارتمانهای دیگری ساخته شده که مخصوص چنگیز ولیعهد است و تمام تشریفاتی‌که در آپارتمانهای امپراطور معمولست درآنجا نیز معمول و مجری است[۴] در سمت شمال، نه چندان

۱ـ درکتاب راموزیو (Ramusio) ارتفاع تراس تقریباً هفت‌پا ودر متون‌ایتالیائی تقریباً دوبرابر آن تعیین شده است. این اندازه اخیر با توصیفاتی‌که درقرون اخیر ازقصرخان شده بیشتر تطبیق میکند. مطابق روایات سیاحـان ومبلغان مذهبی، ازلحاظ ساختمان واستیل وتزیین، شباهت تامی بین ساختمانهای قوبیلای (آنطوریکه مارکوپولو آنرا تشریح کرد) وساختمانهای قرون ۱۷ و۱۸ متعلق بپادشان موسوم به‌کانگ هی (Kang-hi) و کین لنگ (Kien-long) وجود دارد.

۲ـ دوهالد میگوید: «این تالار تقریباً صدوسی پا طول وهمان‌اندازه عرض دارد. طول محیط دایرهٔ قسمت پایین ستونهائیکه سقف را نگاه میدارند باندازه شش تاهفت پا میباشد، و روی تمام ستونها بالعاب قرمز رنگی اندود شده‌اند.»

۳ـ دگینی میگوید روی پنجره‌ها باصدفهای نازك ونسبتاً شفاف یا باکاغذ الوان تزیین شده‌اند.

۴ـ دلیل (Delile) درکتاب خود بنام «شهر پکن» مینویسد: «درشرق همین حیاط، قصردیگری است‌که محل سکونت ولیعهد است البته درصورتیکه ولیعهدی موجود باشد» ازنظرتیزبین‌خواننده پوشیده نمیماند که دریکی از صفحات قبل، مصنف‌خبراز مرگ نابهنگام چنگیز شاهزاده وولیعهد←

دور ازکاخ، تقریباً بفاصله برد یك تیرکمان از دیوار، تپه خاکی مصنوعی‌ای ایجاد شده‌که ارتفاع آن یکصد پای تمام و محیط دایرهٔ قاعدهٔ آن تقریباً یك میل میباشد شکیل‌ترین وعالیترین درختان همیشه سبز روی‌این تپه‌کاشته شده وعلت آن اینست که خان عاشق سبزه و درخت است و هر وقت که از وجود درخت کم نظیری اطلاع حاصل میکند دستور میدهد آنرا بهر قیمتی شده با ریشه و خاك بوسیله فیلها بآن تپه انتقال دهند. این تپه‌را بعلت سرسبزی همیشگی «کوه سبز» یا «جبل زمرد» نام نهاده‌اند. علاوه بر اینها در قـله‌تپه کاخ بسیار مجلـل وزیبائی نیز ساخته شده است میان‌کاخ اختصاصی امپراطور وکاخ پسرش چنگیز استخر بـزرگی تهیه شده[۱] کـه در آن انواع واقسام ماهی وجود دارد و خان هنگام تفریح بصید آنها میپردازد. آب زلالی از یك سمت وارد و از سمت دیگر خـارج میشود ولی محل ورود و خـروج آب بوسیله پنجره های آهنی مسدود شده‌که ماهی‌ها نتوانند خارج شوند بالاخره پلی بسیار بزرگ قصر پدر را بقصر پسر مرتبط میسازد.

فصل هفتم

شهر جدید تایدو کـه نزدیك شهر خـانبالیغ درست شده مقرراتیکه برای تفریح سفرا وضع شده ـ پلیس شبانه شهر

شهرخانبالیغ که‌درازمنهٔ قدیم‌شهری‌شاهانه وباشکوه بود، کنار رودخانهٔ‌عظیمی[۲]

←داد. (فصل۵) ولـی اینجا او را مانند کسی‌کـه هنوز زنده است بما معرفی میکند. این امردلیل براینست که وی کتاب خود را ازروی یادداشتهائی که در هرزمان برداشته تنظیم‌کرده است ونه‌از روی خاطراتیکه برحسب وقوع ازقضایا داشته است. مثلا ممکن است یادداشتهای اوراجع بتوصیف کاخ امپراطوری از یادداشتهائی بوده که قبل‌از مرگ چنگیز برداشته شده است.

۱ـ خاکی‌که از این استخر بیرون‌آمده بمصرف مرتفع ساختن تپه فوق‌الذکر رسیده است.

۲ـ منظور، رودخانهٔ په‌هو (Pe-ho) است که تا دوازده میل بالاتر از پای‌تخت یعنی تا تنگ‌چیو (Tong-cheu) قابل کشتیرانی است.

در ایالت ختا قرارگرفته است. اصل کلمه بمعنی «شهر شاهان»[۱] است اما از آنجائی که سلطان اطلاع یافته بودکه این شهر روزی علم طغیان برخواهد افراشت تصمیم گرفت پای تخت دیگری در آنطرف رودخانه یعنی، همان جائیکه قصر او ساخته شده است، بسازد. باین طریق شهر قدیم ازشهر جدید بوسیله رودخانه از یکدیگر جدا میشوند. شهر جدیدالبنا بنام تایدو[۲] معروف گشت و تمام ساکنین ختائی شهر قدیم مجبور شدند خانه‌های خود را ترك نموده بشهرجدید نقل مکان نمایند. بعضی از اهالی‌که وفادار بسلطنت و مورد اعتماد بودند اجازه‌گرفتند در محل قدیم خود بمانند. این اجازه بسهولت داده شد زیرا شهرجدید گنجایش تمام اهالی شهر قدیم را نداشت، ونمیتوانست همه را در خود جای دهد[۳]

شهر جدید شکلی‌کاملا مربع دارد؛ مساحت آن بیست وچهار میل مربع است وهریك از اضلاع آن شش میل درازا دارد نه‌بیشتر ونه‌کمتر. دیوار عظیمی شهر را محصورمیکند. ضخامت دیوار درقاعده ده پا ولی هرچه ببالا میرود باریك‌تر می‌شود تا اینکه درقله ضخامت آن به سه‌پا میرسد. شهر ازروی نقشه صحیحی ساخته شده است. خیابانها همه راست ومستقیم است چنانکه اگر بالای دروازه‌ای بروید دروازهٔ

۱ـ اسم این شهر معروف کـــه بوسیله مصنف (کانبالو) گفته میشود بوسیله ایرانیان و اعـراب (خان بالیك) یـــا (خان بالیغ) تلفظ میشود. این کلمه بیکی از زبانهای تاتاری یعنی (شهر خان یا شهر شاه) وکلمه (بالیغ) در کلمات تاتاری و ترکستانی زیاد دیده میشود مانند (اردو بالیغ) که یکی‌از اسامی قره‌قرم بوده و(کابالیغ) و (بیش بالیغ) که اسامی دو شهرترکستان است.

۲ـ نام تایدو (Tai-du یا Ta-tu) بمعنی « درباد بزرگ » میباشد. آن نامی است که چینی‌ها روی شهـر جدیدالبناء گذاشته‌اند امـــا تاتارها و بطور کلی ملل غـرب همچنان آنـــرا خانبالیغ گفته‌اند .

۳ـ درکتاب «یادداشتهائی راجع به‌چینیان»اطلاعات ذیل راجع بگسترش دیوارآن در ادوار مختلفه داده شده؛ «در دوره سلاطین کین (Kin) (سلسله‌ای که بوسیله چنگیزخان منقرض شد) این شهر پای‌تخت بود وطول دیوارش هفتاد وپنج لی (li) و یا هفت فرسخ ونیم بود، بعد وقتیکه یوئن‌ها (Les yuen) در ۱۲۷۴ بتعمیر شهرپرداختند طول‌دیواررا به‌شش فرسخ تقلیل داده ودر ضمن یازده دروازه در آن کار گذاشتند. مؤسس سلسله سلاطین مینگ‌ها (Les Ming) برای‌بی‌اهمیت ساختن شهر دوتا از ایـن دروازه‌ها را از بین برد ویونگ‌لو (Yong - lo) که در ۱۴۰۹ مجدداً دیوارها را ساخت طول آنرا تقریباً به چهـار فرسخ رسانید. و تاکنون این اندازه باقی‌است».

مقابل راکه در انتهای دیگر خیابانست بخوبی می‌بینید. در طرفین خیابانها دکه‌ها ومغازه‌ها وغرفه‌ها باشکال مختلف دیده میشود قواره‌های زمین‌هائی‌که در آنها خانه‌ها ساخته شده همه بشکل مربع است و آنقدر وسعت دارندکه خانه‌های نسبتاً بزرگ بانضمام حیاط و باغچه درآنها ساخته شود. هر یك از این خانه‌ها، اختصاص بیك رئیس خانواده دارد. بعدهاهمین خانه دست بدست میگردد. بدینطریق داخله شهر مانند یك صفحهٔ شطرنج بمربعاتی تقسیم شده وطراحی آن بقدری دقیق است‌که به توصیف درنمی‌آید. دیوارشهر‌دارای دوازده دروازه است‌که روی هرضلعی سه دروازه ساخته شده و بالای هر دروازه‌ای بنای زیبائی تعبیه گشته است. این بناها محل پادگانهای شهر و سلاح و مهمات جنگی است[1] تعداد نفرات پادگان هر دروازه حداقل هزار نفر است[2] شاید این گمان رود که وجود این عده سرباز برای حفظ و حراست امپراطور و قصور او بوده است. نه . بلکه قوبیلای می‌خواست بدینطریق عظمت وشوکت وجاه وجلال خود را برخ مردم بکشد. درمرکز شهر بالای ساختمان بلندی ناقوس بزرگی‌کار گذاشته شده‌که هرشب در موقع معینی بصدا درمی‌آید[3] پس از اعلام سومین ضربه احدی حق خروج از خانه ندارد مگر اینکه امری فوری و ضروری از قبیل زایمان، ناخوشی... داشته باشد، در این صورت شخص باید حامل چراغی باشد.

حومه بلافاصله ازهردروازه به‌خارج شروع وبه‌حومه‌های دروازه‌های مجاور

۱ـ رسم نگاهداری مهمات در بالای دروازه‌ها تاکنون هم باقی وبرقرار است.

۲ـ بنظر میاید که درهمه شهرهای بزرگ چنین عده‌ای برای هر دروازه در نظر گرفته میشود. جان‌بل میگوید «پس‌از طی۶ تا ۸ میل بدیوار مشهور چین رسیدیم. از دروازه بزرگی وارد شدیم که هرشب بسته میشود وهمیشه بوسیله هزار سرباز محافظت میشود.»

۳ـ دوهالد میگوید، «در هرشهری ناقوسها ویا طبلهای عظیمی وجود دارد که شبها هر دو ساعت بدو ساعت بصدا در میایند دوساعت اول ازساعت هشت شب شروع میشود. در این مدت گاهگاهی یك‌ضربه بزنگ ویا بطبل نواخته میشود. دردو ساعت دوم گاهگاهی دو ضربه نواخته میشود ودر دو ساعت سوم ۳ضربه وهمچنین الی آخرشب» ومنظور مصنف از «سومین ضربه» ضربه‌هائی که در دوساعت سوم نواخته میشود.

وصل می‌شود وازهرطرف سه‌تا چهارمیل پیش میرود بدین‌ترتیب جمعیت حومه‌ها بمراتب ازجمعیت شهر زیادترمیباشد. درداخل‌هر حومه‌ای شاید بفاصله یك‌میل از شهر، مهمانخانه‌ها وکاروانسراهای متعددی برای پذیرائی مسافرینی‌که بپای‌تخت می آیند وجود دارد، وهرمهمانخانه یا کاروانسرائی تخصیص بیك‌ملت ویا مذهبی دارد فی‌المثل اگرمثال ازاروپا بزنیم، هتلی‌مخصوص فرانسویان‌دیگری مخصوص آلمانیها وسومی مخصوص لمباردی‌ها است. تعداد فواحش این‌محل چه درداخل شهر جدید و چه درحومه‌های شهرقدیم بالغ بر بیست وپنجهزار نفراست[1] این زنهابدسته‌های صد نفری وهزارنفری تقسیم شده وهر دسته‌ای تحت‌نظر سرپرستی مراقبت میشود. یك سرپرست کل‌هم هست‌که برخدمات سرپرستهای جزء نظارت ومراقبت دارد.

رسم‌است هنگامیکه مسافری از راه میرسد چنانچه سفیر یا تاجر باشد، کلیه هزینه اقامت‌او تا مدتی‌که کارسیاسی، تجاری اوتمام نشده، ازطرف‌خان پرداخته می شود وسرپرستهای فوق‌هم مجبورند هرشب برای او زنی ببرند. این زنان حق دریافت‌وجه ویا هدیه از مهمانان ندارند. درعوض خان‌هم از آنها مالیاتی دریافت نمیدارد.

شبهاگروههای نگهبانان سی یاچهل‌نفری. درکوچه وبازار میگردند و اگر کسی‌را بعداز ضربه سوم ناقوس بدون دلیل در خارج ببینند توقیف و صبح پس‌از بازجوئی درصورتیکه مقصرباشدتنبیه میکنند[2] شدت وضعف‌تنبیه بسته بدرجه‌تقصیر است. گاهی ممکن‌است محکوم زیرچوب وفلك بمیرد. مأموران معمولا ازریختن

۱ ـ دوهالد مینویسد: «چین هم مانند سایر ممالك فاحشه دارد. اما چون فواحش‌گاهی سبب‌اغتشاش میگردند بآنها اجازه داده نمیشود داخل شهر سکونت گزینند. مسکن آنها باید خارج شهرباشد و تحت سرپرستی یك مرد زندگی‌کنند. درصورت بروز اغتشاش مرد مزبور مسؤول‌است. بعلاوه مردم باین زنها بانظرخوبی نگاه نمیکنند و آنها را رسوا وبی‌شرف میدانند.

۲ـ دوهالد درجلد اول کتاب خود مینویسد: «آنها (شبگردان) بکسی اجازه نمیدهند که شب در کوچه باشد وحتی فرستادگان امپراطور را هم اگر شب درکوچه باشند بازجوئی میکنند و اگر در جوابشان بوی کمترین خلافی شنیده شود آنها را در پاسگاهها تا صبح نگاه میدارند..... درنتیجه اجرای همین مقررات دقیق وسخت است که آرامش وسکوت وامنیت درتمام شهر برقراراست.»

خون ـ چنانکه ستاره‌شناسان آنهارا ازاینکار برحذرداشته‌اند ـ احتراز میجویند.[۱]

فصل هشتم

عملیات خائنانه‌ای‌که موجب شورش شهر خانبالیغ گشت ـ مجازات خائنان

چنانکه بعداً ذکرش بتفصیل خواهد آمد درمدت سلطنت قوبیلای شورایی مرکب‌از دوازده نفر وجود داشت. یکی از اعضای آن شخصی بود بنام آکماك[۲] وی مردی‌بود گستاخ، محتال و درخان نفوذ بسیارداشت باندازه‌ای‌که خان باو هرگونه آزادی عمل داده‌بود واوهم هرچه دلش‌میخواست‌میکرد؛ ابداً بادارات رسمی‌منجمله بدادگستری اعتنا نداشت. و هرکه دشمن او بود یا برخلاف میل او قدم برمیداشت کارش ساخته بود. کافی‌بود نزد امپراطور برود وبگوید: «قربان! فلانی علیه سلطنت قیام کرده و جزایش مرگ است.» خان هم برحسب معمول جواب میداد: «هر نوع صلاح میدانی اقدام‌کن.» با این‌وضع احدی جرأت مخالفت با اورا نداشت. همه مردم حتی رجال درجه اول‌مملکت همیشه درحال وحشت بسرمیبردند. اگرکسی بوسیله اومورد اتهام قرارمیگرفت، راهی‌نداشت‌کهازخود دفاع‌کند، زیرا هیچ‌وکیل دعاوی ای حاضر نمیشد بنفع اودرمحکمه سخن‌گوید. هیچ زن زیبائی هم وجود نداشت‌که ازدست تطاول‌او درامان باشد. اگر زن مجرد بود میبایست عیال اوبشود و اگرشوهردار بود میبایست بیاید وتسلیم هوی و هوس حیوانی‌اوگردد ودرصورتیکه اطلاع ازوجود دختر مهروئی پیدا میکرد خواستگارانی نزد پدردختر میفرستاد، خواستگاران ازپدر میپرسیدند: «نظر شما بدخترتان چیست؟ آیا بهتر نیست اورا به زنی بجناب اجل وزیرعالیقدرما (یعنی آکماك) بدهید؟ درمقابل، آن‌جناب حکومت

۱ـ معروفست‌که احتراز از ریختن خون، مخصوصاً خون قربانیان، یکی ازدستورهای مذهب بودا است. بودائی‌ها این دستور راکاملا بموقع اجرا میگذارند.

۲ـ نام این وزیر مقتدر و فاسد عرب را چینی‌ها احما (Ahma) و ترکها آکمت (Achmet) میگویند بلاشك احمد بوده است.

یك‌محل ویا شغل‌خوبی در اداره‌ای بشما واگذارخواهدنمود» بطمع این جـاه و مال پدربیچاره مجبورمیگشت ازجگر گوشه خود جدا شود و اورا بدست فاسق فاجـری مانند اکماك بدهد پس‌ازانجام‌کار اکماك بنزد سلطان میرفت ومیگفت حکومت‌فلان محل بلامتصدی‌است ویا مأموریت فلان‌حاکم بزودی پایان خواهدیافت، سزاواراست که‌فلان‌شخص(مقصود پدری‌است که‌دخترش‌زن‌اوشده) را باین‌کار بگماریم. اعلیحضرت هم بلافاصله اجازه میداد. شمارهٔ پسران‌اکماك بیست‌وپنج بودکه‌همگی شاغل مقامات عالیه مملکت‌بودند. وبعضی‌ازآنها باتکاءِ قدرت پدردست به‌بسیاری ازاعمال ناشایست میزدند. اکماك ازراه رشوه واختلاس صاحب ثروت عظیمی‌شده بود.

مدت بیست ودوسال احمد مردمطلق‌العنان چین بود.[۱] بالاخره اهالی کشورـ یعنی‌اهالی ختاـ که دیگرازبی‌عدالتیها وستمگریها ومخصوصاً فسق وفجور او نسبت بزنهای خانواده‌ها بتنگ‌آمده بودند برآن‌شدند که علم طغیان برافرازند واورا به قتل برسانند. یکی از کسانیکه درآتش انتقامجوئی میسوخت «چنگو» بود، زیـرا مادر ودخترش مورد تجاوز وزیرقرارگرفته بودند. وی‌موضوع‌را بایکی‌از هموطنان ختائی خود بنام «وانکو» درمیان نهاد. اولی‌که شش‌هزار ودومی ده‌هزار مرد جنگی دراختیار داشتند[۲]، باهم تصمیم‌گرفتند هنگامی‌که خان‌بزرگ خانبالیغ را ترك وبکاخ شاندو[۳] میرود وحفاظت‌شهررا بدست‌آکماك میسپارد دست به‌کار شوند. مقدمتاً فکر خـود را بـاطلاع بعضی اشخاص متنفذ کشور و بوسیله آنهـا بدوستانشان رساندند و تصمیم همگـان براین شد کـه در روز معینی، همینکـه علامت آتشی را دیدند، همگی قیام ودرمرحله اول‌هرچه آدم ریشو می‌بینند نابودکنند. ـ مردم ختا عموماً صورتی صاف وبی‌مو دارند در صـورتیکه بیگانگان اعم ازعـرب و تاتار و مسیحی

---

۱ ـ وفات اکماك (احمد) بسال ۱۲۸۱ واقع شد. دورهٔ وزارت او نوزده سال بود بقیه مدت را ممکن است بکارهای کم اهمیت‌تری اشتغال داشته است.

۲ـ این توطئه‌گران نظامی نبودند.

۳- Shan - du

صورتشان پوشیده ازریش است[1]

باید دانست که‌خان مغول حکومت‌را درچین غصب‌کرده بودوبزور سرنیزه به مردم فرمانروائی‌میکرد. تمام مشاغل عمده وحکومتهای‌مهم‌را بواسطه بی‌اعتمادی به مردم‌چین، بعمال بیگانه سپرده‌بود باینجهات ملت اصلی چین خودرا بـرده‌ای بیش نمیدانست و ازحکومت وی‌نهایت نفرت را داشت وهمیشه درصدد بود خودرا از زیر یوغ بردگی اوخلاص نماید[2] پس‌شبی «وانکو» و «چنگو» وارد قصرشاهی‌شده وانکو برروی تخت امپراطور مقر گزید و دستور داد تمام چراغهای کاخ روشن شود وپیامی فوری برای آکماك، که درشهرکهنه منزل داشت، فرستاد واطلاع دادکه چنگیز پسر خان بغتة وارد شده واورا احضارکرده‌است. اکماك ازین ورود ناگهانی بسیار درتعجب شد و چون ازاو میترسید فـوراً خودرا بقصر رسانیـد[3] وقتی از دروازه وارد میشد «کوگاتای» افسر محافظ دلیل ورود اورا بقصردرآن‌ساعت دیرجویا شد. جواب‌دادکه چنگیز اورا احضارنموده مستحفظ باکمال تعجب‌گفت چنگیز چه‌وقت وچگونه‌آمده که اوخبردارنشده است[4]. درضمن‌دو نفرختائی توطئه‌گرمطمئن‌بودندکه اگرشراکماك رابکنند دیگر ازچیزی ترس نخواهندداشت. اکماك وقتی واردشد وهمه‌جارا روشن دید بخیال اینکه وانکوچنگیزاست بخاك‌افتاد چنکوهم موقـع‌را غنیمت شمرده با شمشیری‌که بدست‌داشت‌کله اورا بایك ضـربت ازبدن جداساخت. کوگاتای‌که دم در

۱ـ چینی‌ها ریش دارند ولی مـانند مالایائی‌ها ریششان خیلی تنك است.

۲ـ پ . گوبیل (P.Gaubil) میگوید: « مورخـان چینی در بیـان معایب قوبیلای راه مبالغه میپیمایند و از فضائل اخـلاقی او هیچ سخن نمیرانند او را مردی بسیار موهوم پـرست ومعتقد بسحر و جادوی لاماها دانسته و از اینکـه زمام اموزعمده را بدست مغربیان سپرده او را نکوهش مینمایند.

۳ـ مکرر گفته شده است که شاهزاده همیشه بانظر بغض و غضب به‌احمد وزیر نگاه میکرده است.

۴ـ قاعدتاً میبایستی‌که وزیر از درجنوبی قصر وارد شده ودرآنجا مورد استفسار قرار گرفته باشد. ورود وخروج شاهزاده هم معمولا از دروازه‌های شمالی یا غربی که روبخارج شهر باز میشوند صورت میگرفته است. بنابرین تعجب مستحفظ درین بوده است که اگرحقیقتاً چنگیز وارد قصر شده چه شده که مأمورین آن دروازه‌ها بلافاصله باو خبر نداده‌اند در هرحال از دنباله وقایع چنین مستفاد میگردد که احمد ورئیس نگهبانان هردو گمان قوی داشتند که شاهزاده در قصراست.

ایستاده وناظر این‌وقایع بود فریاد زد: «خیانت! خیانت!» وفوراً تیری بطرف وانکو رهاکرده‌آناً اوراکشت. وبعد بنفراتش دستورداد چنگورا توقیف‌کنند وعده‌ای رانیز مأمورکرد بدون اتلاف‌وقت بشهررفته جار زنند هرکسی بیرون ازخانه‌اش دیده شود فوری‌کشته خواهدشد. چینی‌ها چون‌دیدندکه‌یکی‌ازقائدینشان‌کشته ودیگری‌توقیف شد درخانه‌هایشان پنهان‌مانده ومصلحت ندیدند مطابق تصمیم‌قبلی آتش بیفروزند و سایرشهرهارا بقیام دعوت‌کنند. بعدکوگاتای وقایع‌راآنچنانکه اتفاق افتاده‌بودخدمت خان بزرگ گـزارش داد و خان بزرگ هم امرکرد تحقیقات‌کافـی راجع بتوطئه و توطئه‌گران بنمایند وهرکه‌را بتناسب‌گناه تنبیه ومجازات نمایند. روز بعد کوگاتای حسب‌الامر اقدام ومقصران اصلی‌را اعدام‌کرد وهمین‌عمل درشهرهای دیگری‌هم‌کـه معلوم‌شد درتوطئه دخالت‌داشته‌اند مجری‌گردید.

هنـگامیـکه قوبیلای به‌خانبالیغ برگشت شخصاً درصدد تحقیق برآمد تابداند علت این‌قیام چه‌بوده است اطلاع‌یافت‌که آکماك و هفت‌تن از پسرانش (زیـرا همهٔ پسران بیك‌درجه مقصر نبودند) جنایتها و اختلاسهـا وبی‌ناموسیهای عجیبی مرتـکب شده‌اند. فوراً دستورداد گنجینه ثروت‌سرشارش‌را ازشهرقدیم بشهرجدیدآوردند ودر خزانه سلطنتی‌جای‌دادند.[1] وبعدنبش گورکرده جسدش‌را بیرون‌آوردند، و بخیابانها انداخته طعمه سگهای ولگـرد ساختند، ونیز امـرکرد تا زنده زنده پوست از تن پسرانش‌بکنند. بعد بخاطرآوردکه اعراب‌معتقد باین‌هستندکه هرکس دیانتی دیگر غیراز دیانت آنها دارد کافراست وسزاوارمرگ، وشایـد اکماك وپسرانش روی این عقیده مرتـکب این‌همه جنایت‌شده‌اند، ازاینرو همهٔ آنها در نظرش مردمی زشتخو و پست‌قلمداد شدند. پس‌ازآن اعراب شهررا بحضور فراخواند وبآنها قدغن کردکه از

۱ ـ یکی ازمورخان مینویسد، «چشمان قوبیلای» برفتارهای ناشایست احمد بازنشد مگرپس‌ازمرگ او لذادستور دارد قبرش را نبش کردند، جسدش‌راتکه‌تکه کرده وتمام اموالش را بباد غارت دادند» طریقه عملی کـه مصنف راجع باموال احمد مینویسد بیشتر معقول است زیـرا خان بیشتر دوست میداشت اموال خائنین بخزانه سلطنتی برود تا اینکه مردم آنرا غارت کنند.

آن‌پس حق ندارند مطابق عقیده و ایمان‌خود درفتار کنند[1] بلکه‌ازهر حیث باید تابع‌قوانین ورسوم‌تاتارها باشند مثلادرذبح‌حیوانات سر بریدن بایدمتروك‌شود وبجای آن‌بادریدن شکم آنهارا بکشند. زمانیکه این‌وقایع رخ می‌داد مارکوپولو درمحل حضورداشت.

فصل نهم
گارد مخصوص خان بزرگ

گارد مخصوص خان بزرگ ـ چنانکه همه میدانند ـ شامل ۱۲۰۰۰ سواره‌نظام است. این سربازان بنامی مشهورندکه معنیش «سربازان جان‌نثار» یا «فدائیان خان» میباشد. برای هرسه‌هزارنفر یك افسرعالیرتبه گماشته شده وهردسته سه‌هزار نفری مدت سه‌شبانه‌روز متوالی‌درقصر نگهبانی می‌کنند. پس‌ازسه‌روزدسته‌دیگر وهمینطور الی‌آخر. روزها نه‌هزار نفری‌که وظیفه نگهبانی‌ندارند باید کماکان در قصر بمانند فقط درصورت‌کار لازم آنهم پس‌ازکسب اجازه ازفرمانده عالی خود میتوانند ازکاخ بیرون‌بروند. درصورتیکه با داشتن‌عذر موجهی، ازقبیل مرگ‌یکی ازکسان خود، مجبورباشندبیشتر بیرون‌بمانندبایدتقاضای‌تمدیدمرخصی‌خودرا ازحضورخان‌بنمایند. هنگام شب نه‌هزارنفر اضافی به‌اردوهای مخصوص خود میروند.

فصل دهم
طرز پذیرائی خان‌بزرگ ـ طرز استفاده ازظروف طلا ونقره برای شرب مشروب و شیر مادیان و شتر ـ تشریفات مخصوص هنگام شرابخواری خان

در پذیرائیهای درباری، مهمانان‌بطرز ذیل می‌نشینند: میزمخصوص‌امپراطور

۱ـ سالنامه‌های چینی در هیچ جا ازین قبیل تضییقات سخن نمیرانند فقط مصنف است که راجع بتحقیر وتخفیف مسلمانان دراینجا مطالبی یاد میکند. بسیاری از مسلمانان بعد ازین قضایا بدرجات عالیه نظامی نایل شدند.

کمی جلوتر از تختش جای گرفته است خود امپراطور درقسمت شمالی میز جلوس می‌کند بطوریکه رویش متوجه جنوب باشد. درپهلوی او وسمت چپش ملکه می‌نشیند. درطرف چپ ملکه درسطحی کمی پائین‌تر پسران و نوادگان ومنسوبان نزدیك امپراطور قرارمیگیرند، فقط صندلی چنگیز، پسرارشد، کمی بالاتر ازصندلیهای پسران دیگر است. مسند امپراطور باندازه‌ای ارتفاع دارد که پاهای او همسطح سرمهمانان میباشد جای شاهزادگان دیگر ودرباریان بازهم کمی پائین‌تر است. همین‌ترتیب برای خانمها یعنی زنان پسران و نوادگان وسایرخویشان نیز مجری است[1] پس‌ازاینها، بحسب درجه ومقام، زنان اشراف وافسران جای دارند بطورکلی میزها طوری چیده شده‌اند که خان از بالای مسندش میتواند همه‌را بهبیند. گاهی که جمعیت زیادباشد و میزهاکفاف مدعوین را ندهد عده‌ای ازاشراف وافسران وحتی مهمانانی که ازکشورهای بیگانه آمده وباخود هدایای گرانبهائی آورده‌اند بزمین می‌نشینند و برزمین غذا میخورند. بعضی‌ازاین‌مردم کسانی هستندکه برای تظلم‌آمده وتقاضا دارند املاك ودارائیشان‌را که ازآنهاگرفته‌اند دوباره بخودآنها پس‌بدهند واینها معمولا ورود خودرا منطبق با روزهائی میکنند که خان مهمانی باشکوه ترتیب داده ویا جشن عروسی برپا کرده است[2].

دروسط تالار بزرگ، پهلوی آنجائی‌که خان می‌نشیند صندوق بزرگ زیبائی

۱ـ در مهمانیهای جدید چینی هیچ زنی آفتابی نمیشود. اما در دوره سلطنت قوبیلای رسوم و عادات تاتارها با رسوم وعادات چینی‌ها دردربار بهم آمیخته شده بود ومطابق اوضاع آن زمان زنها عضو مؤثر جامعه محسوب میشدند. تا بامروز نیز زنان تاتاری (ولو منتسب بخانواده‌هائی باشندکه چندین پشت در چین اقامت داشته‌اند) هنوز از آزادیهائی برخوردارندکه زنان چین ازآن محروم هستند. در دوره سلطنت سلسله‌ای که جانشین یوئن‌ها (Yuen) یا مغولها شدند زنها در پشت پرده‌های مشبك قرارگرفته بتماشای جشن میپرداختند ولی خودشان دیده نمیشدند.

۲ـ بنظر میآید که از قدیم در دربار چین رسم بوده که پذیرفتن سفرای خارجی را به‌یکی ازروزهای جشن عمومی موکول مینمودند و از این کار دو منظور داشتند یکی اینکه حضور مهمانان خارجی برشکوه جشن میافزود و دیگر اینکه بیگانگان ازین همه مراسمی که بخیال آنها برای پذیرفتن اعتبارنامه‌هایشان معمول میداشتند بشگفت آیند.

بابعاد سه‌پا قرارداده شده ودرآن بشکه‌بزرگی ازطلا مملوازشراب جای داده‌اند[۱] در هریك ازچهارطرف صندوق‌ظرفهای‌کوچکتری‌هست‌که ازشراب شیرمادیان ویا شیر شتر و یا هر شراب معمول دیگر پرشده‌اند[۲]. در داخـل صندوق پیاله‌ها وتنگهـای مخصوص خان جای دارند وبزرگی تنگها باندازه‌ایست که برای هفت یا هشت‌نفـر مشروب میگیـرد. درجلو هردونفـر روی میزیکی‌ازتنگهـای دسته‌دار (سبو) ویك چمچه ویك سینی میگذارند چمچه‌برای اینست‌که شراب را ازسبو بیرون کشیده و همینطور باآن سرکشند. این‌طرز میگساری بین‌زنها ومردها بطورمساوی، متـداول است.افسران عالیرتبه مرتب دورمیزهامیگردند وبوضع مهمانها رسیدگی میکنندکه اگرکسی ازشیر و شراب وغـذا چیزی کسرداشت فوری بوسیله‌گماشتگان به‌آنهـا برسانند.

دم هردرتالار بـزرگ وهمچنین دم درهراطاقی‌کـه خـان درآنجا بـاشد دو افسر قـوی هیـکل ایستاده ومانع اشخاصی میشوندکـه بخواهند پـای بـرآستانه در بگذارند. اگراحیاناًکسی مرتکب چنین‌خطائی‌بشود اورا جریمه نقدی‌نموده یاشلاق میزنند. ولی‌چون بیگانگان ازین‌رسم بی‌خبرند افسران مزبور موظفند قبلا آنهارا باخبرسازند، زیرا پای‌گذاشتن برآستانه نشان‌حوادث‌ناگواری است. معذلك هنگام خروج ازتالار اغلب‌مهمانان درنتیجه افراط درمیگساری قادر بخویشتن‌داری خـود نیستند وبی‌محابا پای‌خودرا روی‌آستانـه میگذارند. دراین‌مواقع البته دستورفـوق کاملا بموقع اجراگذاشته نمیشود.

کسانی‌که مخصوص خدمت‌خان هستند وباوغذا وشراب میدهند مجبورند جلو

۱ـ هرچند که شراب دراغلب از جاهای چین از انگور گرفته‌میشود معذلك آنچه کـه بنام شراب چین معروفست شرابی است که از بعضی دانه‌ها گرفته میشود.

۲ـ معروفست که تاتارها شراب شیر مادیان را خیلی دوست دارند بنا برین چون در زمانی هستیم که‌تاتارها در رأس امورند جای تعجب نیست اگرببینیم‌که در پذیرائیهای رسمی مهمان را با شراب شیر مادیان پذیرائی میکنند واز شیر شتر هم (چون تعداد شتر برای حمل ونقل زیاد است) به‌ـ مانند شیر مادیان شراب درست میکنند.

بینی ودهان خودرا بادستمالی بپوشانند واین احتیاط برای آنست‌که مبادا خوراك و شرابخان بنفس آنان آلوده گردد. وقتیکه‌خان شراب میخواهد پیشخدمت مخصوص پس‌از تقدیم آن سه‌قدم بعقب‌رفته باکمال خضوع سر بخاك میمالد. بهمین‌طریق حضار هم بخاك می‌افتند. درهمین‌اثنا خنیاگران بترنم نغمات دل‌انگیز میپردازند و درتمام مدتی‌که خان بنوشیدن مشغولست بنواختن ادامه میدهند[1] راجع بکیفیت و کمیت غذاها چیزی لازم نیست گفته شود همینقدرکافی است بگوئیم‌که کم نظیرند. پس‌از اینکه خورد وخوراك پایان می‌پذیرد وسفره‌را برمی‌چینند تازه عده‌ای بندباز و شعبده باز ودلقك میآیند وحضاررا باشیرین‌کاریهای خود محظوظ میدارند.

فصل یازدهم

جشن سالروز خان بزرگ

تمام تاتارها وسایر اتباع خان‌بزرگ، درسراسرمملکت، روز ۲۸ سپتامبر راکه میلاد مسعود اعلیحضرت سلطان است جشن میگیرند. این بزرگترین عید آنهاست عیدبزرگ‌دیگرشان عید اول سالشان‌است‌که بعداً ذکرش‌خواهدآمد. درروز سالگرد تولد، خان لباسی زربفت وعالی میپوشد وبسلام می‌نشیند وبیست‌هزار نفر ازاعیان و اشراف‌وافسران نیز لباسی بهمان‌رنگ وشکل دارند ولی‌بآن‌درجه‌نفاست‌نیست، رنگ لباسشان طلائی و جنسش از ابریشم است و روی آن کمربند مرصع بطلا و نقره می‌بندند. روی بعضی‌لباسها احجارکریمه ومرواریدهای گران‌قیمت نصب شده است. لباسهای‌اخیر ازطرف‌خان بکسانی‌داده میشودکه معتمدند وبکارهای محرمانه‌گماشته میشوند. سیزده‌بار درسیزده عید رسمی‌که درسیزده ماه قمری[2] سال‌گرفته میشود درباریان‌حق‌پوشیدن این‌لباسهارا دارند. هرگاه دربن‌جشنها امپراطورلباس مخصوصی

۱ ـ موسیقی بدون استثناء در تمام جشنها وجود دارد آلات موسیقی اصلی آنها عبارتست از نی‌لبك وچنگ وعود وآهنگها بیشتر آهنگ چینی میباشد.

۲ـ دگینی جوان میگوید: «در تقویم متعارفی چین سال بماههای قمری تقسیم شده است.»

برای خود انتخاب کند درباریان ومدعوین نیز مجبورند لباسی بهمان رنگ انتخاب کنند.[۱] بدیهی است که همه ازین لباسها حاضر دارند[۲] لباسی که یك دفعه تهیه میشود حداقل ده سال مورد استفاده قرارمیگیرد. ازآنچه گذشت میتوان نظرمجملی بشکوه وعظمت دربار قوبیلای که در دنیا نظیر ندارد پیدا کرد.

درجشن سال تولد، مطابق تشریفات جاری، تمام درباریان و اتباع و رعایای خان، ازاطراف واکناف کشور هدایا وتحف بسیار بخان بزرگ تقدیم میدارند. اشخاصی که طالب جاه ومقام ویا حکومتی هستند نیزهدایائی تقدیم میدارند. خان درخواست این اشخاص را بشورای دوازده نفری احاله می کند تاهرکس را مطابق شأن ومقامی که دارد ویا هدایائی که تقدیم داشته، شغلی ویامنصبی تعیین نماید. درین روز مسیحیان، بت پرستان وسایرفرق مذهبی نیز بمعابد خود رفته برای بقای سلامت واقبال وطول عمر خان بزرگ دعا ونیایش می کنند. اینك وقت آنست که ازعید دیگری که در اول هرسال گرفته میشود وموسوم است به «عید سفید» صحبت کنیم.

فصل دوازدهم

عید اول سال یاعیدسفید ـ هدایائی که دراین روزآورده میشود

کاملا محقق است که تاتارها اول سالشان را درماه فوریه میگیرند. درین روز رسم است که خان وتمام رعایا واتباع اوملبس بلباس سفیدشوند. رنگ سفیدمطابق عقیده آنها علامت خوشبختی واقبال است[۳] ومردم با پوشیدن آن درابتدای سال امیدوارند

۱ـ گرچه رنگ زرد مدتها رنگ رسمی درباری چین بوده ولی گویا در همهٔ ادوار اینطور نبوده است، زیرا نخستین سلسله پادشاهان چین رنگ سرخ ویا رنگهای دیگر نیز بکار میبرده اند. علاقه باین رنگ گویا ازاین راه پیدا شده که لباس فرقه لاماها در تبت زرد بوده و امپراطوران چین موهومات آنها را هرنوعی که بوده با کمال اشتیاق قبول کرده اند. بعضیها برعکس فکرمی‌کنند و میگویند، رنگ زرد از دربار چین بفرقه لاماها منتقل شده است.

۲ـ اتحاد شکل لباس در ازمنه جدیده اجباری نیست. ورنگ درباری منحصر بخانواده سلطنتی است.

۳ـ این توهم که رنگ سفید، در خوشبختی انسان ممکن است تأثیر داشته باشد در سراسر جهان—

که درتمام سال سعادتمند وکامیاب باشند. دراین‌روز ساکنان‌تمام شهرها وایالات طلا ونقره ومرواريد وقواره‌های پارچه سفیدبعنوان هدیه‌برای سلطان میفرستند. بهمین طریق شاهزادگان واشراف وتمام طبقات‌مردم بیکدیگر هدایائی سفیدرنگ میدهند بعد همدیگررا درآغوش‌گرفته سلامت وسعادت یکدیگررا ازخدا میخواهند[1] علاوه بر هدایای گوناگون، از همه جـا برای سلطان اسبهای سفید و یا اسبهائی‌که رنگ سفیدشان‌تفوق‌داشته باشدمیفرستند. اتفاقاً اسب سفیددرین‌نواحی نایاب‌نیست.

رسم مخصوص در تقدیم هدایا اینست‌که هرکس هدیه‌ای میخواهد تقدیم‌کند باید ۹×۹ نمونه از آن تقدیم دارد مثلا اگر ایالتی در نظر دارد اسب تقدیم نماید باید ۹×۹ یا ۸۱ اسب بدهد[2] همچنین است راجع بهر جنس دیگر. با این حساب اعلیحضرت درروز اول‌هرسال لااقل صدهزار اسب دریافت‌میدارد. رسم دیگر اینست

←بسیار رایج بوده است زیرا علامت پاکی وخلوص است، برعکس. رنگ سیاه که نمایندهٔ ناپاکی و تاریکی وتنگنای قبر است، نشانهٔ بیچارگی وبدبختی وغم وغصه است. چینی‌ها که عاداتشان ازخیلی جهات برعکس عادات سایر ملل است چنین مناسب دیده‌اند کـه رنگ سفید را بجـای رنگ سیاه علامت عزا قرار دهند. اما قوبیلای قاآن با وجود اینکه بسیاری از مـراسم ملت متمدن چین را قبول کرده نخواست وشاید نتوانست ملت تاتار را مجبور کندکه اوهام دیرین خود را کنارگذارند. بنا برین بنظر میآید که لااقل در مدت سلطنت او ومحتملا تا زمانیکـه سلسله او برچین سلطنت میکرد در اعیاد روز اول سال همگی لباس سفید میپوشیدند وبرسم هدیه هم هـزاران اسب سفید باصطبل همایونی میرسید. هنگامیکه سلسلهٔ سلاطین «مینگ» (Ming) کـه اصـلا چینی هستند بجای مغولهابسلطنت رسیدند دوباره رسم سابق را، که عدم استعمال‌رنگ‌سفید درچنین روزی‌است، معمول داشتند.

۱ـ بارو (Bårrow) در کتاب (مسافرت بچین) خود مینویسد: «روز اول سال وچند روز بعداز آن تنها روزهائی‌است‌که کارگران وکارمندان چین تعطیل دارند دراین‌روزها فقیرترین مردم‌واجب میداند که برای خود وخانواده‌اش لباس‌نو بخرد بعد با دوستان وخویشان دید وبازدید بعمل‌آوردو بآنها ادعیه خیر وهدایا تقدیم دارد. صاحبمنصبان دولت و رجال واشراف مجـالس جشن و تفریح منعقد میسازند. تمام دکان‌ها بسته ومردم‌کاری جز بازی وتفریح وخوشگذرانی ندارند.»

۲ـ عـدد ۹ میان تاتارها، اهمیت و شرافت مخصوصی دارد. پتی دلاکـروا ـ Petis de la Croix) در کتاب (تاریخ چنگیزخان) مینویسد وقتیکه تموچین خان‌بزرگ ونامش چنگیزخان شد تمام مردم نه‌مرتبه در برابر او تعظیم کردند و بقای سلطنتش را آرزو نمودند، این رسم میان امپراطوران (چین و تاتار) نیز متداولست کـه سفیران هنگام بار یافتن بحضورشان و یا هنگام مرخصی‌شان باید ۹ مرتبه زانو برزمین زنند. بالاخره درمیان قبایل هم هنگامی‌که کسی‌درخواستی دارد باید علاوه برتقدیم نه‌هدیه برئیس قبیله، ۹ بار هم تعظیم کند.

که درین روز تمام فیلهای خان که تعدادشان بالغ بر پنج‌هزار میشود بصفهای طولانی ازجلو خان رژه میروند پشت این فیلها را روپوشهای زربفت قیمتی ومزین بتصاویر حیوانات وپرندگان پوشانده ودو صندوق مملو از اشیاءِ قیمتی دربار نیز برآنها بار شده است[۱] پس از فیلها نوبت بشترها میرسد. آنان نیز با جهاز ممتاز و محمولاتی مانند ازآن فیلان ازجلو امپراطور رژه میروند تماشای این همه جاه و جلال بسی فرح‌انگیز است. در صبح هرروز عید قبل‌از اینکه میزها در تالارها چیده و مرتب شود، تمام شاهزادگان، اعیان واشراف، نظامیان، ستاره‌شناسان، پزشکان، قوشداران، رؤسای ادارات وسرپرستان املاك و مردم[۲] باید داخل تالار بزرگ بحضور امپراطور برسند و اگرکسانی در داخل تالار جا پیدا نمی‌کنند باید در خارج عمارت طوری بایستندکه در منظر امپراطور باشند. گروه حضار بدین ترتیب می‌نشینند: در ردیف اول پسران و نوادگان وسایر افراد خانواده امپراطور در ردیفهای بعد پادشاهان ایالات[۳] ورجال کشور برحسب درجه و رتبه‌شان همینکه همهٔ حضار برسرجای خود نشستند شخص عالیمقامی بلند میشود[۴] و با صدای بلند فریاد میزند: «تعظیم‌کنید!»

۱ـ پس از اینکه قوبیلای، ایالت آوا وسایر ایالات جنوبی چین را که موطن فیل است تسخیر و عملیات فیلها را در جنگها مشاهده نمود، مسلم بود بفکرخواهد افتاد که ازین حیوانات پرقدرت چه برای نظام وچه برای کارهای شخصی استفاده کند. ازینجهت از مغلوبین خواست که بعنوان غرامت باو تعدادی فیل بدهند. امپراطوران سلسله فعلی تعداد کمی‌فیل، آنهم برای خدمات دولتی نگاه داشته‌اند.

۲ـ نه‌تنها از نظرامنیت عمومی وسیاست، بلکه ازنظرجمع‌آوری صحیح مالیات وعوارض، مردم را بگروههای مختلف ـ بطبقات ده تا ده هزار نفر ـ تقسیم نموده بودند و برراًس هر طبقه افسری گماشته بودند که وظیفه‌اش جمع‌آوری مالیات بود چون مالیات جنسی پرداخته میشد افسر مزبور وظیفه داشت مراقبت کند همه اجناس سالم بوده و سالم وارد انبارهای خان گردند.

۳ـ لقب چینی وانگ (Vang) که ژزوئیت‌های فرانسه آنرا (شاه یا شاه کوچك) ترجمه کرده‌اند معمولا بشاهزادگان خراجگزار تمام تاتارستان داده میشود.

۴ـ دگینی جوان مینویسد، «رئیس تشریفات دم در اومان (Ou-man) قرار گرفته بود و فریاد میزد، «هر کسی به‌جای خود»، بچرخید؛ دو زانو بنشینید؛ سرتان را بزمین بزنید؛ دوباره بزنید؛ باز بزنید: بلند شوید » حضار دو مرتبه زانو بزمین می‌زنند وسلام فوق را دو مرتبه دیگر تکرار میکنند بعداز دفعه آخررئیس تشریفات فریاد میزند؛ « بلندشوید؛ عقب کرد کنید؛ مرتب‌شوید » بعد خودش جلو در زانو بزمین زده و میگوید؛ « قبله عالم زنده باد! تشریفات خاتمه یافت.»

تمام حضار بلافاصله آنقدر خم میشوند که سرشان بزمین میرسد مجدداً آن شخص عالیمقام فریاد میزند: «خداوند سایه امپراطور عظیم‌الشأن را از سر ما کم نکند» مردم‌هم باصدای بلند جواب میدهند «الهی آمین!» باردیگر فریاد می‌زند: «خداوند برعظمت و شوکت امپراطور بیفزاید وکشورش را تا ابد پاینده وجاوید نگاه دارد» باز حاضران جواب میدهند «الهی آمین». بعد چهار مرتبه سرتعظیم فرود میاورند. پس‌از انجام‌این مراسم‌رئیس تشریفات بمحراب نزدیك میشودکه بالای آن‌لوحه‌ای مزین بنام‌امپراطور قرارگرفته. نزدیك لوحه مجمری هست‌که درآن بخور میسوزد بعد رئیس تشریفات به نیابت ازطرف حضار لوحه ومحراب را معطر میکند ودرین هنگام حضار تعظیم میکنند[1] این تشریفات‌که خاتمه یافت حاضران هریك بسرجای خود رفته و هدایای خود را بشرحی‌که در بالا ذکر شد تقدیم میدارند و خان پس‌از ملاحظه آنها اجازه صرف غذا میدهد بعد نوازندگان وبندبازان و شعبده‌بازان وارد میشوند ومردم را باموسیقی ویانمایش‌های خود محظوظ میدارند.

فصل سیزدهم

مقدار حیوانات شکاری که در فصل زمستان برای امپراطور فرستاده میشود

در فصل زمستان یعنی در ماههای دسامبر و ژانویه و فوریه‌که هوا بی‌نهایت سرد است و خان درپای تخت اقامت دارد آزادی شکار را در دایره‌ای بشعاع چهل منزل اطراف پای‌تخت صادر میکند و حکام این نواحی موظفند حیوانات بزرگی را که شکار میشود برای دربار بفرستند. طرز شکار حیوانات مزبور بدین قرار است‌که صاحبان املاك و اراضی وسیع، محلی را که این حیوانات زندگی میکنند محاصره

۱ ـ تعظیم کردن درمقابل تخت خالی شاه ویا لوحه‌ای که نام شاه برآن نوشته شده مخصوص عید تولد پادشاه است نه‌عید اول سال.

کـرده بعد بتدریج حلقه محاصره را تنگتر ـ می‌نمایند تا حیوانات در تیررس قرار گیرند آنوقت یا بوسیله سگهای شکاری و یا بوسیله تیر آنها را ازپای در میاورند. شکارهائی را کـه برای مصرف امپراطور میفرستند شکمشان را خالی نموده بعد به وسیله ارابه‌های سریع‌السیر ارسال میدارند هرگاه مسافت محل تا پای‌تخت بیش‌از سی منزل باشد فقط بفرستادن پوست حیوانات قناعت میکنند. ایـن پوستها بمصرف امور نظامی میرسد.

فصل چهاردهم

استفاده ازشیر وسیاه‌گوش ویوزپلنگ برای شکار ـ استفاده ازعقاب برای شکار گرگ.

خان بزرگ تعداد زیادی یوز پلنگ و سیاه‌گوش ونیز چندین شیر دارد که برای شکار تربیت شده‌اند. این شیرها از شیرهای بابلی بزرگتر و دارای پوستی نرم و خوشرنگ وخطهائی سفید و سیاه و سرخ هستند. درگرفتن گراز، گاومیش، خر وحشی، خرس، گوزن، شوکاو جانوران دیگر بسیار چالاکند تماشائیست که با چه سرعت و اشتیاق وحشیانه فقط با چند جست خود را به شکار میرسانند و او از پای درمی‌آورند. برای اینکه مبادا این درندگان از دیدن حیوانات آزاد در بیابانها و جنگلها از خود بیخود شوند وفرارکنند ناچار آنها را در قفس‌کـرده و بـا قفس به نخجیرگاه می‌برند.علاوه بر حیوانات درنده فوق اعلیحضرت عقابهای تیزپری‌برای شکارگرگ دارندوآنقدر قوی و تیزچنگالندکه هیچ‌گرگی نمیتواند از چنگ‌آنها فرارکند.

فصل پانزدهم
میر شکاران خان بزرگ.

خان دومیرشکاردارد که‌باهم برادر ونامشان بایان[1] ومینگان میباشد هر میر-شکاری تحت امرخود ده‌هزار شکارچی دارد؛ لباس دسته اول هنگام خدمت، سرخ، و لباس دسته دوم برنگ آبی آسمانی است. انواع و اقسام سگ شکاری‌که همراه این دسته‌ها براه میافتند کمتر از پنج هزار نیست. هنگامی که موکب همایونی بشکار میرود دسته اول در دست راست و دسته دیگر درسمت چپ او با کمال نظم و ترتیب پیش میروند وطول صفی‌که بدین ترتیب تشکیل میدهند باندازه یك روز راه است. شکار حیوانات و تعقیب آنها توسط تازیان در وسط دایره‌ای‌که خان در مرکز قرار گرفته منظره‌ای بس تماشائی تشکیل میدهد. دوبرادر ملزمندکه از ابتدای اکتبر تا آخر ماه مارس (ششماه دوم سال) روزانه هزار رأس حیوان‌شکاری وتقریباً همین عده ماهی صید شده تحویل دهند.

فصل شانزدهم
شکار بوسیلهٔ پرندگان شکاری

پس‌از اینکه خان مدت مقرر اقامت خود را درپای تخت بسر رسانید آنجا راترك نموده بمحلی میرودکه تااقیانوس دوروز فاصله دارد درین سفر تمام پرندگان شکاری خودرا (قوش، کرکس، باز...) نیز همراه میبرد. خان، قوشداران خود راکه حداقل ده‌هزار نفرند، بدسته‌های صدیا دویست نفری و یا بیشتر تقسیم نموده و هر دسته را درجهات ونقاط مختلف بشکار مأمور مینماید، این‌شکارچیان موظفند قسمت اعظم شکاری راکه بدست میاورندآورده تقدیم اعلیحضرت همایونی بنمایند، علاوه‌بر

۱- Mingan ،Bayan. ممکن‌است بایان همان فرمانده کلی باشد که درجنگهای چین‌جنوبی ابراز لیاقت فراوان نمود وما درفصل بعد بذکر او خواهیم پرداخت.

عده فوق خان یك گروه ده‌هزار نفری دیگر همراه داردکه آنها را بدسته‌های دو یا سه‌نفری تقسیم نمود و بفواصل بسیارکم از یکدیگر میگمارد وظیفه این دسته‌های کوچك فقط دیدبانی است که‌قوشها وبازها بکدام سمت میروند، بسلامت برمی‌گردند یانه؟ چنانچه خطری برای آنها پیش‌آید فوراً باید بکمکشان بشتابند.

همه پرندگان شکاری اعم‌از پرندگان خان و یا دیگری بپاهایشان یك صفحهٔ کوچك نقره‌ای وصل شده و روی آن نام‌مالك ومحافظ پرنده نوشته شده بنابرین بمحض اینکه پرندهٔ‌گم شده‌ای پیداشد یابندهٔ آن میفهمد مالك کیست وبصاحبش رد میکند ودر صورتیکه صاحب آن ناشناس باشد یابنده موظف است آنرا به (اداره اموال گمشده) برده تحویل دهد همین عمل نسبت بسایر اشیاءِ و اموال نیز معمول میگردد.

کسانی‌که مالی‌را پیداکنند وبااین‌اداره نبرند دزد محسوب میشوند وباآنها مانند دزد رفتارخواهد شد.

«ادارهٔ اموال گمشده» دریك قسمت مرتفع اردو قرار دارد، وبوسیله پرچم مخصوصی تشخیص‌داده میشود. ومردم، چه آنهاکه‌چیزی‌راگم کرده وچه آنهائی که پیداکرده‌اند، آنرا بزودی پیدا میکنند.

هنگامی‌که خان بدینطریق بسمت اقیانوس پیش‌میرود وقایع جالبی درطی‌این ورزش پیش‌میآید که‌واقعاً دردنیا بی‌نظیراست. دربعضی جاها بعلت‌باریك‌بودن جاده، خان مجبوراست روی دوفیل وگاهی فقط روی یك‌فیل سوار شود. ولی درموقع عادی او دریك‌تخت‌روان‌که روی چهارفیل بسته‌شده نشسته وبرده میشود. دیواره‌های تخت روان‌ازداخل با پارچه‌های زربفت یامخمل وازخارج باپوست‌شیر پوشانده شده‌است[1]

۱ـ منظور پوست ببر یا یوزپلنگ است. معمول بوده که خان بزرگ وثروتمندان کشور مخده‌ها وتشکهای خودرا با این پوستها میپوشاندند زیرا این دوحیوان درین نواحی‌زیاد یافته میشود وشکار آنها یکی از ورزشهای محبوب‌خان محسوب میشده. تمام جهانگردانی که باین نواحی سفرکرده‌اند متفقند که شیراصلا دراین جاها پیدا نمیشود.

دوازده افسر باضافه دوازده قوش بزرگ‌هم همپالگی باخان‌اند. سوارانی نیزدرخارج همراه فیلها حرکت میکنند. همینکه بلدرچین ویا پرنده دیگری‌را دیدند بافسران سوار بر تخت‌روان خبرمیدهند وخان بلافاصله دستور رهائی یك‌یاچند قوش‌را می‌دهد. قوشها میروند وبلدرچین را شکار نموده برمیگردند.

اینگونه ورزشها خان‌را که‌در تخت روان برمخده‌های نرم لیمده بسیار شاد و خوشحال می‌سازد. پس‌ازاینکه ساعاتی‌را بدینطریق گذراند، آهنگ محلی‌را میکند که پسران‌او واعیان واشراف وسایر درباریان درآنجا اردو زده‌اند. اردو ازدورمنظره زیبا وبا ابهتی دارد. خیمهٔ مخصوص‌امپراطور بقدری عریض وطویل است‌که میتواند ده‌هزارنفر را درخود جای دهد[1]

مدخل خیمه روبجنوبست طرف شرق وچسبیده بآن خیمه دیگری افراشته شده‌که بمنزله دفترمخصوص‌خان وعقب‌آن چادر دیگری‌است‌که محل خواب او می‌باشد. چادرهای دیگرکه دراطراف پوش سلطنتی قرارگرفته متعلق بافراد خانواده ومنتسبان نزدیك خان‌است‌وهمه بچادر اصلی‌راه دارند. هرچادر روی سه تیرك چوبی که روی‌آن بطور زیبائی حکاکی‌وطلاکاری شده افراشته وازطرف بیرون باپوستهای شیرپوشانده‌شده‌است. این‌پوستهارا بقدری جذب بیکدیگرقرارمیدهندکه باد وباران نمیتواند داخل چادرشود و ازطرف تو، دیواره‌ها با پوستهای قیمتی قاقم وسمور مفروشند. پوست سموررا تاتارها«ملکهٔ‌پوست» ها مینامند واگربزرگ وبی‌عیب‌باشد باقیمت‌گزاف خرید وفروش‌میشود. طنابهائی هم‌که ازخارج چادرهارا نگاه میدارند همه ازابریشمند. قرب چادرخان بزرگ چادرهای زنهای او برپااست این زنها نیز

۱ـ این عده ظاهراً زیاد بنظر میاید ولی در صورتیکه عرض خیمه را پنجاه یارد وطول آنرا هم در حدود دویست یارد حساب کنیم خیمه مزبور میتواند بآسانی ده هزار نفر را درخودجای دهد. چنانکه‌میدانیم واحدشمارش نفرات ارتش نزدتاتارها وهمچنین‌ایرانیان« تومان» میباشدکه بمعنی ده هزار نفر بوده. میگوید وقتی تیمور میخواسته درجه قدرت ارتش خود را بیازماید وسعت مشخصی اززمین (مثلا یك وسعت ده‌هزار مترمربعی) را درنظر میگرفته ومیدیده تمام قشونش چندبار درین مساحت جای میگیرند.

مانند خود خان دارای باز و قوش وسایر حیوانات مخصوص بخود هستند[1] تعداد جمعیتی که درین چادرها جمع میشود بقدری زیاد است که یکنفر ناظر خارجی ممکن است خودرا دریك شهر پرجمعیت فرض کند بخصوص وقتیکه خان بزرگ میل کند تمام افراد خانواده وکسان وملتزمین رکابش یعنی پزشکان، ستاره‌شناسان، قوشداران و آجودانها هم دور اوجمع شوند[2].

خان اوقات خودرا درین نواحی تا فرارسیدن عید قیامت مسیح بسرمیبرد و بهترین مشغولیاتش صیدماهی و شکار طیور است. همراهانش نیز که هریك بسمتی رفته برای اومقدارزیادی شکارمی آورند. بدینطریق درین فصل تفریح، خان بقدری سرگرم خوشگذرانی است که هیچکس تا نبیند درك آن نتواند. در شکارگاههای مخصوص بخان داشتن اقسام تازی وطیور شکاری (قوش، باز، قرقی....) اکیداً ممنوع است. شکارکردن نیزدرآن نواحی و نواحی مجاوراز پنج میل وگاه تاپانزده میل ممنوع میباشد مگر اینکه اجازه مخصوص از رئیس قوشداران داشته باشند ویا امتیازات مخصوص خانوادگی باو اجازه شکار دهند. ازاین فواصل گذشته شکار برای همه آزاد است. اما درششماهه اول سال، بمنظور تکثیر نسل، شکاربرهمه‌کس اعم ازشاهزادگان واشراف وافسران ومردم معمولی اکیداًممنوع میباشد. هنگامیکه فصل تفریح خاتمه می‌پذیرد قوبیلای ازهمان راهی که آمده بود بپای تخت بر میگردد.

۱ـ درجائی قبلاً گفته شد که تاتارها عادت ندارند زنان خود را زیاد پس‌پرده قرار دهند.

۲ـ برای شکار رفتن واقعاً این اجتماع غریبی است که قوبیلای راه میاندازد. در مواقع شبیه باین کانگ‌هی (Kang-hi) عادت داشت همراه خود بعضی‌کشیشهای اروپائی را که منجم و ریاضی‌دان بودند میاورد واوقات خود را باآنها بمحاسبهٔ ارتفاع ستارگان، کوهستانها، ابنیه بلند ومجسمه عظیم بت فو (FO) میگذراند. منجمینی‌که همراه قوبیلای قاآن بودند باحتمال قوی نجوم‌بین وطالع‌بین بودند، نه هیئت‌دان و ستاره شناس.

فصل هفدهم

آمد وشد فوق‌العاده مردم بشهر ـ تجارت پای تخت

پس ازمراجعت خان بپای‌تخت، بساط عیش و عشرتی بمدت سه‌روز برای درباریان‌واطرافیان برپا میشود. تفریحات وسرگرمیهائی‌که درین سه‌روز درست می کنند واقعاً شگفت‌آور است. کثرت جمعیت شهر وحومه بیش‌ازآنست‌که بعقل‌راست بیاید. میتوان‌گفت‌جمعیت دوازده حومه‌که درمقابل‌دوازده دروازهٔ شهراست‌ازجمعیت شهرهم بیشتراست. بیشتربازرگانان وتمام‌کسانیکه شغل ومقاعشان آنهارا بپای‌تخت میکشاند مجبورند درآنجا منزل‌کنند. بناهائی‌که درحومه ساخته شده ازحیث‌عظمت وزیبائی (البته باستثنای قصرشاه) کمتراز بناهای شهرنیست.

تدفین اموات در داخل شهر بکلی ممنوع است. بت‌پرستان اجساد مردگان خودرا در خارج شهر میسوزانند. مجرمین ومحکومین نیز درخارج شهر اعدام می شوند. فواحش حق‌کسب درشهر ندارند. تعداد آنها چنانکه قبلا گفته‌شد درحدود (۲۵۰۰۰) نفر است وهمگی درحومه‌ها سکنی‌دارند. با اینکه تعدادشان اینقدر زیاد است‌تکافوی‌احتیاجات‌تمام‌مسافران، بازرگانان ومردم‌متفرقه‌ای‌راکه بپای‌تخت‌میآیند نمیکند. تمام چیزهای‌کمیاب وگرانقیمت‌ـ باصطلاح ازشیرمرغ گرفته تا جان‌آدم‌ـ ازاطراف واکناف‌دنیا وازخودکشورختا باین‌شهرآورده میشود بهمین‌مناسبت تجارت وحمل ونقل کالا درین‌محل ازهمه‌جای دیگرکشور بیشتراست. روزانه بیش از هزار بار ارابه واسب، ابریشم خام وارد شهر میشود وبلافاصله همه تبدیل بپارچه‌های ابریشمی وزربفت میگردد. در اطراف بلافصل پای‌تخت، شهرهای کوچك دیگری هست‌که محصولات‌خودرا بشهرآورده میفروشند ودرمقابل‌احتیاجات خودرا ازآنجا تهیه میکنند.

فصل هجدهم

اسکناس مخصوصی که خان در تمام کشور رواج داد

درشهر خانبالیغ ضرابخانه خان‌بزرگ واقعاً معجزه میکند وگوئی که باسرار نهان‌کیمیاگران آگاه‌اندزیرا ازپوست درخت‌پول‌درست‌میکنند. باینطریق که ساقه‌های درخت توت[1] راگرفته، پوست روئین‌آنرا جدا وپوست زیرینش‌را برمیدارند ومدتی درآب خیس میکنند. بعداً نرا درهاونهای بزرگ می‌کوبندوخمیری‌بدست میآورند که کاملا سیاه‌رنگ‌است. ازین خمیرسکه‌هائی باندازه وقطرهای مختلف برای‌قیمت‌های مختلف درست میکنند. چاپ این اسکناسها باهمان‌تشریفاتی انجام میگیردکه بخواهند ضرب سکه نقره ویا طلاکنند زیرا مأموران مخصوصی موظفند روی هر اسکناسی نام خودرا نوشته، زیرآن‌را ممهورسازند پس از انجام این‌کارها نمایندهٔ عالیرتبهٔ خان، مهرسلطنتی را به‌شنگرف آلوده باآن اسکناسهارا مهر میکند[2] این مهردلیل‌بررسمیت واعتبار اسکناس‌است. وهرکسی جعل اسکناس‌کند جزایش‌مرگ است[3] اسکناس درتمام مملکت جریان دارد وهرکس در معاملات خود ازقبول آن امتناع ورزد شدیداً تنبیه ویاحتی محکوم باعدام خواهدشد. اتفاقاً مردم باکمال‌رضا ورغبت آنرا قبول‌کرده‌اند.

چندین بار درطی هرسال کاروان بزرگی ازتجارهمراه با کالاهای بسیار وارد

۱ـ گزارشهائی‌که جهانگردان مختلف راجع بطرز درست کردن کاغذ در چین داده‌اند بسیار با هم متفاوتست. وچنین بنظر میاید که مصالح اولیه‌ای که در جاهای مختلف بکار میبرند با هم تفاوت دارد، آنچه بیشتر معمولست اینست که برای ساختن آن پوست داخلی نی هندی (خیزران) را میگیرند اما دوهالد می‌نویسد که کاغذ ازخود چوب ساخته میشود نه‌ازپوست داخلی ساقه. مشارالیه ازیك کتاب چینی‌نقل‌قول میکند که یکی ازامپراطوران قدیم‌آنرا ازنبات شاهدانه ساخت.... ونیز در ایالت فوکین (Fo-kien) از نی‌جوان تهیه میشود و درایالات شمالی ازپوست درخت توت.

۲ـ دگینی‌جوان‌مینویسد ماده‌ای که برای مهرزدن بکار میرود مرکب‌است‌ازیك ماده قرمزمخلوط با روغنی مایع. این مخلوط را برای اینکه خشك نشود همیشه در یك ظرف چینی دربسته نگاه میدارند.

۳ـ دوهالد مینویسد: روی اسکناسهائی که مینگ (Ming)ها درست کرده‌اند، نوشته شده: «هرکس جعل اسکناس کند سرش بریده میشود».

خانبالیغ میگردند. خان چندنفرخبره معین میکندکه اجناس مزبوررا باکمال دقت ارزیابی نمایند پس از آن نفعی عادلانه برروی آن کشیده قیمت حاصله‌را با پول کاغذی بصاحبش میپردازد تجار ازقبول پول کاغذی ابا ندارند زیرا چنانکه دیده‌شد باهمان پول‌میتوانند خریدنموده ویامخارج خودرا بپردازند. واگراحیاناً ساکن سرزمینهائی باشندکه پول‌مزبور درآنجا رواج کامل‌ندارد اجناسی‌باب آنجا خریده همراه میبرند[1] ودرمحل بطرزی‌که معمولست مبادله میکنند درین‌صورت هیچ ضرری متوجه‌آنها نمیشود. هرگاه‌اسکناسهائی‌پاره ویاخراب‌شوندآنهارابضرابخانه برده باکسرسه‌درصد ازمبلغ کل‌آنرا باپول نو معاوضه میکنند[2]. وهرگاه‌کسی برای‌کسب خود احتیاج به طلا ونقره داشته‌باشد بهمین طریق بضرابخانه رفته با دادن پول کاغذی فلزات مورد احتیاج‌خودرا میخرد. حقوق تمام ارتشیان وکارمندان دولت نیز ازهمین پول کاغذی پرداخت میشود. باترتیباتی‌که درفوق‌ذکرشد میتوان پی‌بردکه قوبیلای صاحب‌خزانه وگنجینه‌ای است‌که دردنیا منحصر بفرد میباشد.

۱ـ بعقیده پ. گوبیل (P.Gaubil) پول کاغذی، زمان سلطنت اکتای در پکن رواج داشت. نامبرده طرز تهیه آنرا ازسلسله یوئن‌ها(Yuen) یاخانواده چنگیزخان تقلید کرده بود. «درسال (۱۲۳۴) بود که به‌تهیه اسکناس پرداختند. نام آن اسکناس، چاو (Tchao) وممهور بمهر خزانه‌داری کل بود. این پول قبلاً هم درزمان سلاطین کین رواج داشت» دوهالد (Du Halde) مینویسد اولین شاه سلسله‌ای که جانشین مغولها شد اقدامی برای تهیه پول کاغذی نمود ولی‌ازقرار معلوم اسکناسهای مزبورچندان موفقیتی حاصل ننمود. همین قضیه پول کاغذی درایران نیزهنگام سلطنت گیخاتو تولید شورشی نمود و باعث شد که گیخاتو یرلیغی دایر بنسخ چاو صادر و مردم را ازین بابت آسوده خاطر نماید چاو عهد گیخاتو تا آنزمان چاو مبارك خوانده میشد بعد ازین چاو نامبارك لقب گرفت

در بسیاری از ممالك، چاپ بی‌حساب اسکناس دلیل برتهی بودن خزانه است. ولی نقشه قوبیلای قاآن ازجانشین ساختن پول کاغذی بمسکوك فلزی جمع‌آوری تمام طلا و نقره کشور بود وهمینطور هم‌شد زیرا بعداز چندی تمام خزائن ودفائن او مملو از فلزات قیمتی وجواهرات شده بود درحالیکه درمقابل‌آن چیزی جز پول‌کاغذی نداده بود.

۲ـ مصنف، پرداخت این عوارض سه درصد را غیرمعقول نمیداند وسیستم اخاذی‌مزبور را که منبع عایداتی برای اربابش بود با نظر اغماض مینگرد. سلسله مینگ (Ming)ها حرصشان درین‌باب کمتر بود زیرا هنگام معاوضه اسکناس مستعمل با اسکناس‌نو فقط دو درصد تقاضا میکردند.

فصل نوزدهم

دوشورای دوازده نفری برای امور ارتش وسایر امورمملکتی

خان بزرگ دوازده نفر از اشخاص عالیرتبه و مجرب‌را بمنظور تشکیل شورائی بنام شورای ارتش انتخاب میکند این شورا دو وظیفه دارد: اول رسیدگی به امور کلی‌لشکری ازقبیل نقل وانتقال گروههای ارتشی از نقطه‌ای بنقطه دیگر، فرستادن قوا با تجهیزات‌لازم بجاهائی‌که ضرورت ایجاب کند، تهیه‌مهمات و امثال آن. دوم رسیدگی باموزخدمتی افسران ودرجه‌داران، وقضاوت درباره لیاقت یاعدم لیاقت آنها هنگام خدمت، مخصوصاً هنگام جنگها. درصورتیکه افسری لیاقت و شجاعت نشان داده‌باشد شورا برای‌او ارتقای‌درجه و درصورتیکه برعکس‌آن باشد پیشنهاد تنزیل رتبه می‌کند. این‌پیشنهادها بعرض‌خان میرسد وپس‌ازتصویب معظم‌له بموقع اجراگذاشته میشود بکسانی‌که‌ترفیع پیداکرده‌اند ازطرف خان لوحه زرینی که فراخور مقامشان‌باشد باضافه مقداری هدایا داده میشود. نام شورای عالی فوق «تایی»است وفقط درمقابل‌امپراطورمسؤول است.

شورای عالی دیگری نیز وجود دارد کـه‌آنهم از دوازده عضو تشکیل‌یافته و وظیفه‌اش رسیدگی باموزکشوری سی وچهار ایالت امپراطوری است. محل انعقاد جلسات آن‌قصر مجللی‌است‌که دارای اطاقها وتالارهای متعدد میباشد. برای اداره هر ایالتی یك‌رئیس باچند عضو تعیین شده‌که هرکدام دراطاق مخصوصی برتق وفتق امور مربوط بایالت خود میپردازد. شورا وظیفه‌دارد حکام و فرمانداران ولایات و ایالات را انتخاب‌نموده وفهرست اسامی‌آنانرا نزداعلیحضرت ارسال دارد. امپراطور پس‌ازتصویب، دستور صدور احکام واهداءِ الواح زرین‌را میدهد. وظیفه دیگر شورا نظارت درجمع‌آوری عایدات ونظارت درهزینه‌های مملکتی‌است. خلاصه، این‌شورا بهمه امورکشوری ـ بجز امورلشکری ـ نظارت‌کامل دارد، نامش سینگ‌است یعنی

شورائی که در درجه‌دوم قراردارد (بعد ازشورای عالی نظامی)[1]

فصل بیستم

پست ـ منازل بین راه ـ پیکهای پیاده

ازشهر خانبالیغ چندجاده مهم جداشده بسمت ایالات وولایات میرود. درطول این‌جاده‌ها، بفاصله هر (۲۵) یا (۳۰) میل مسافرخانه‌هائی هست‌که برای استراحت مسافرین‌وتعویض‌اسبهای وسایط نقلیه‌تعبیه شده‌اند[2]. درین‌مسافرخانه‌ها چون‌وسائل پذیرائی از هـرحیث مهیا است ویا ازشهرهای مجاور بـزودی تهیه میشود اشخاص متعین‌وحتی‌شاهان[3] هم ممکن‌است پذیرائی شوند. درهرایستگاه ویا منزلی چهارصد اسب‌خوب حاضریراق مهیاست وهمینکه مأمور ویا مسافری‌رسید میتواند بلادرنگ اسبهای خسته خودرا با اسبهای تازه‌نفس عوض‌کند. این‌مسافرخانه‌ها حتی‌درنواحی کوهستانی‌که دارای‌جاده‌های خوب‌نیست وشهرهائی‌که بفواصل دورتری از یکدیگر قـرار دارند، نیـز ساخته شده است وبدستورقـوبیلای خادمین‌آن‌کسانی هستند که کشاورزی نیز می‌دانند وعلاوه برخدمت درمسافرخانه بزراعت اراضی‌اطراف اشتغال دارند وبدینطریق دهکده‌هائی تازه ایجاد مینمایند. درنتیجه این تشکیلات‌است کـه سفرای دربار[4] وقاصدان شاه میتوانند بسهولت درتمام استانها وکشورهای چین رفتو

۱ـ اما در ازمنه جدید تقدم با ادارات کشوری بوده است و از شش اداره دولتی، اداره امور نظام چهارمین میباشد. اگر درزمان قوبیلای اداره امور نظامی رتبه اول را حائز شده بـرای این بوده است که درآن زمان چین تازه تصرف شده بود ومیبایست برای جلـوگیری از اغتشاشات احتمالـی همیشه متوسل بقوای نظامی باشد.

۲ـ این مسافرخانه‌ها را بزبان چینی چان (tchan) مینامند که فواصلشان با یکدیگر در حدود (۲۵) تا (۳۰) میل میباشد. ایرانیها باین مسافرخانه هـا منزل و یا مرحله میگویند کـه معنیش اینست، محل استراحت مسافر پس از یك روز مسافرت (یعنی پس از طی تقریباً سی میل)

۳ـ منظور از (شاهان) در اینجا اشخاصی است که زمان سلطنت مغولهـا همردیف با شاهزادگان آلمانی ویا راجه‌های هندی بوده‌اند،

۴ـ درکتب تواریخ وحکایات چین، منظور از (سفیر) نـه‌تنها نمایندگان رسمی دول خـارجه است ←

آمدکنند. وجود این تشکیلات برتری ودرایت خان را نسبت بتمام امپراطوران، شاهان ویا افراد معمولی انسانها ثابت کرده است.

درسرتاسر قلمرو امپراطوری بیش از دویست هزار اسب و ده هزار مسافرخانه با اثاثه کامل ومناسب دراختیار مسافران قرارگرفته[1] درهرحال طرز غریبی است و شرح آن کمی مشکل میباشد. گاه این سؤال پیش میآیدکه چطور جمعیت کشور می تواند برای انجام تمام این وظائف آدم کافی دراختیار بگذارد. باید دانست که اهالی این صفحات چه ازبت پرست وچه ازمسلمان هرکدام برحسب تمکن خود میتواند از شش تا ده زن بگیرد[2] ازاین زنهای متعدد اولاد متعدد بوجود میآید مثلا دربعضی خانواده‌ها دیده شده که تا سی فرزند ذکوربعمل آمده. اما درکشورهای ما هر مردی بیش ازیك زن نمیتواند بگیرد ومجبوراست تمام عمررا ولوزن عقیم باشد بااوبگذراند بدینطریق معلوم است جمعیت کشور زیاد نمیشود. ازحیث کمبود غذا نیزجای نگرانی نیست زیرا مردم، بخصوص مردم ختا وتاتار وچین جنوبی غذای اصلیشان برنج وارزن است واین غلات دانه‌ای صددانه محصول بسیار میآورند. برعکس چون گندم باین اندازه محصول نمیدهد مردم کمترعادت بکاشتن وخوردن آن دارند. گاهی آنرابصورت ورمیشل، ماکارونی... میخورند. برای خوردن برنج وارزن معمولا آنرا یا درشیر می‌جوشانند ویا باگوشت مخلوط نموده میپزند.

← بلکه هر مأمور دولتی که برای انجام مأموریتی سفر میکرده نیز میباشد. سفرای دول خارجه عادت داشتند که بعنوان ملتزم وکارمند عده‌ای از تجاررا همراه میگرفتند واین بازرگانان برخلاف اصول جاریه مملکتی مقداری اجناس قاچاق وارد میکردند (البته با توافق ضمنی مأمورین مرزی وحتی شاید با توافق خود دربار) این مسأله بخصوص بوسیله سفرای شاهرخ اعتراف شده است.

۱ـ دراینجا اعداد مذکور با آنچه دربالاتر گفته شد متناقض است اگر منظور از ده هزاربنا ده هزار مسافرخانه است بنا برین باید تعداد کل اسبها بالغ برچهار میلیون گردد. بعقیده ما محتمل است یك صفر اضافه نوشته شده وعدد اصلی یك هزار بوده که بعد ده هزار شده. در اینصورت اشتباه قابل اغماض است، شاید هم مصنف خواسته است کلیهٔ ایستگاههای کوچك را نیز که تخصیص به‌پیکهای پیاده داشته بحساب آورد.

۲ـ در گزارشهای جدید راجع بتعدد زوجات واختیار صیغه‌های متعدد. آورده شده که: این رسوم در میان طبقات پائین اجتماع کمتر دیده میشود.

زمینهای قابل‌زرع همه زراعت میشود. تعداد اغنام واحشام نیز بواسطه وجود چراگاههای خوب زیاداست وهرحشم‌داری لااقل تا ده اسب ویا بیشتر متملك‌است. فواصل بین‌منازل دهکده‌های‌کوچکی بفاصله سه‌میل از یکدیگر بناشده‌که هـر یك بطورمتوسط دارای سی تا چهل کلبهٔ روستائی‌میباشند. درین‌دهکده‌ها قاصدان پیاده اعلیحضرت همیشه حاضر بخدمتند. برکمر بندشان زنگوله‌هائی آویزانست‌که هنگام حرکت بصدا درمیآیند. بمحض‌رسیدن به‌منزل بعد پیکهای آنجا خبـردارشده بجلو میآیند وبلافاصله‌بعدازگرفتن پیغام روانه منزل بعدمیشوند. بهمین‌نحواست درمنزل‌ـ های بعد. بدینطریق اخباری‌راکه درحالت‌معمولی بیش‌ازده روز طول میکشد تا به مقصد برسد، بفاصله چهل‌وهشت ساعت بطرف میرسد. باهمین‌تـرتیب درفصل میـوه میوه‌ایکه امروز درخانبالیغ چیده‌میشود. شب‌روز بعد درشان‌دو روی میزاعلیحضرت است و این‌فاصله متعارفاً درحدود ده‌روز معمولی‌است. درهرمنزل مأمورثبّاتی‌هست که روزوساعت‌ورود وخروج پیکهارا یادداشت میکند وهرماه یکبارهم مأمورانی از طرف دربار فرستاده میشوند که بکارمنزلها وپیکها سرکشی‌نموده درصورت مشاهدهٔ اهمال ویاکندی متصدیان مربوطرا تنبیه میکنند، برعکس پیکهائی‌که خوب انجام وظیفه نموده‌اند ازپرداخت مالیات سرانه معاف میگردند وجائزه‌های خوبی نیـز از خان بزرگ دریافت میدارند. تهیه اسب پیکهاوهمچنین مخارج نگاهداری‌آن‌بعهدهٔ ساکنان دهکده‌ها و شهرهای مجاوراست برای‌این‌کار بامر وفرمان‌خان، فرمانداران وبخشداران ودهداران موظفند بدارائی اشخاص رسیدگی نموده ببینند هرکس چند اسب‌میتواند دراختیار دولت بگذارد. مخارج نگاهداری اسبها نیز بعهده اهالی‌مزبور است منتهی پولیکه این اشخاص چه‌بابت اسب وچه‌بابت مخارج میدهنـد از مبلغ مالیاتشان بدولت، کسر میشود.

باید دانست ازهرچهارصد اسبی‌که بایستگاهی تخصیص‌داده شده فقط دویست تای‌آن درهرماه مشغول‌خدمت ودویست‌تای دیگردرمراتع بچرا مشغولند. ماه‌دیگر

نوبت اینهاست‌که خدمت‌کنند. بدینطریق اسبها پس از زحمت یك‌ماهه میتوانند تجدیدقوا نموده برای‌خدمت ماه بعد دارای نیروئی‌کافی باشند. هرگاه درسرراههائی که پیکها باید بگذرند دریاچه و یا رودخانهٔ بدون پلی‌باشد، شهرهای طرفین آن موظفند قایقهائی‌چند برای عبورآنهاهمیشه حاضرداشته‌باشند وهرگاه صحرای‌وسیع بی‌آب وعلفی درجلوباشد، فرمانداران شهرها باید مرکوب وآذوقه وآب کافی در اختیارشان گذارند. وقتی‌که منازل دور از جاده‌های اصلی باشند مقداری از اسبهای لازم‌را خان وبقیه‌را اهالی محلهای‌مجاورمیدهند. هنگامی‌که پیکها مجبورباشند با سرعت فوق‌العاده خبرمهمی‌را ازقبیل خبراغتشاش ویاگزارش سرکشی امرای لشکر به‌پای‌تخت برسانند میتوانند درروز درحدود (۲۰۰) تا (۲۵۰) میل‌راه به‌پیمایند. در این‌صورت لوحهٔ زرین را که علامت‌فوریت سفرشان است باخود همراه برمیدارند و براسبهای بادپائی سوارشده بسرعت میتازند. پس‌ازطی بیست وپنج میل بمنزل اول میرسند درآنجا اسب‌را عوض نموده بدون هیچ‌درنگ مجدداً براه میافتند. درهر منزل همین‌عمل تکرارمی‌شود تااینکه روز بشب‌برسد. دراین‌موقع درحدود (۲۵۰) میل راه پیموده‌اند. درمواقع ضرورت میتوانند شبهارا نیز بمسافرت ادامه‌دهند. در شبهای تاریك‌اشخاص‌پیاده باچراغ جلوآنها میدوند وراه‌را تامنزل بعد نشان‌میدهند. بدیهی‌است دراین‌حال سرعت پیکها باندازه سرعت شان درروز نیست زیرا پیاده‌ها نمیتوانند بسرعت اسب بدوند پیکهائی‌که تااین اندازه طاقت خستگی ودوام کار داشته‌باشند مورد توجه مخصوص‌دولت قرار دارند.

فصل بیست و یکم

دستگیری خان ازمردم هنگام کمیابی غله و یا مرگ و میر احشام

خان‌بزرگ هرسال بازرسانی بولایات میفرستد تا ببینند در جائی خشکسالی ویاآفتی برای‌زراعت وجود داردیانه. اگرقحطی ویاآفتی‌باشد نه‌فقط مالیات‌معموله

را از زارعین نمیگیرد بلکه دستورمیدهد ازسیلوها وانبارهای مخصوص‌خود مقدار آذوقه لازم را بآنها بدهند. بهمین‌منظور هنگام فراوانی جنس‌دستور میدهد مقدار زیادی غله وحبوبات تهیه‌نموده ودرنقاط مختلفهٔ‌کشور انبار میکنند، وبعد طوری‌از آن مواظبت ومحافظت میکنندکه سه‌چهار سال بدون ضایعه باقی میمانند. درمواقع قحطی وکمیابی، قیمت جنسی‌که ازاین انبارها بمردم میفروشند چهار برابر کمتر از قیمت‌آن دربازارآزاد است[1] بهمین‌طریق وقتی‌در بخشی ازکشورمرگ ومیری میان احشام بیفتد، خان ازاحشامی‌که بعنوان‌عشریه‌گرفته بلاعوض‌بآنها میدهد. تمام افکار ونیات او اینست‌که بملت‌کمك کند ونگذارد هیچوقت‌تنگدست و سائل‌بکف‌گردد[2].

حیف‌است یکی از خصایص ذاتـی و اخلاقی خان‌را ازنظـردور بداریم: هنگامیکه صاعقه‌ای بگله‌ای میخورد وعده‌ای ازحیوانات‌آن‌را تلف میکند، خان‌دستورمیدهد مالیات سرانه‌را ازصاحب‌آن دریافت ندارند. زیـرا معتقد است مالی‌که خداوند بر صاحبش‌قهروغضب نموده شوم‌است ونباید بخزانه امپراطوری وارد شود.

فصل بیست و دوم

دستور کاشتن درخت‌درکنار جاده‌ها ودستور محافظت آنها

رسم دیگری‌که‌هم بر زیبائی‌کشور میافزایدوهم فی‌نفس ذاته‌مفیداست. کاشتن درختهای بلند وسایه‌دار طرفین جاده‌ها است. فاصلهٔ درختان ازیکدیگر معمولا دو

۱ـ استونتون (Staunton) درسفرنامه خود مینویسد: «درمواقع کمیابی جنس، امپراطوردستور میدهد در انبارهایش بروی مردم محتاج باز گردد و کسانیرا نیز که از راه آفات ارضی وسماوی متضرر شده‌اند از پرداخت مالیات معاف دارند.»

۲ـ امپراطورهای چین، گرچه اغلب بوسیله خواجه‌ها و درباریان درحالت جهل و بی‌خبری نگاه داشته میشدند ، معذلك طالب سعادت ملت بوده و فرامینشان مملو از احساسات خیرخواهانه بوده است. اما قوبیلای علاوه بر نوعدوستی که فطرتاً داشته اعمال خیرخواهانه‌اش تا اندازه‌ای برای‌این بود که خود را محبوب ملت چین قرار دهد. زیرا همیشه از وفاداری ملت مزبور ظنین و بیمناك بوده است.

قدم است. فایده این‌درختان اینست‌که درتابستان سایه میدهند و برطراوت هوا می‌افزایند، ودرزمستانها موقعیکه دشت ودمن پوشیده ازبرف‌است نشانه جاده میباشند برای مسافر و رهگذر[1]. درجاهائی‌که زمین مساعد با درختکاری‌نیست علامات مشخصه‌ای ازسنگ درکنار جاده‌ها قرارمیدهند. مأموران مخصوصی‌همیشه مواظب جاده‌ها، سنگها و درختان میباشندکه همیشه همه‌چیز مرتب باشد. علاوه برفوائدی که‌درفوق ذکرشدخان مطابق‌گفته‌ستاره شناسان معتقداست که درختکاری باشگون و موجب برکت عمراست.

فصل بیست‌وسوم

نوع شرابی‌که در ختا ساخته میشود ـ سنگی‌که مانند زغال میسوزد

قسمت اعظم مردم ختا شرابی مینوشندکه ازتخمیر برنج مخلوط بابعضی‌ادویه ساخته شده ونوشابه‌ای‌است خوش ومعطر وصافی‌وگوارا و اگرآنرا گرم کنند زودتر ازهر مشروب دیگر انسان‌را مست میکند.

درکوهستانهای این‌کشور سنگ سیاهی پیدا میشودکه مانند زغال چوب میسوزد ولی حرارت ودوامش بیشترازآنست. چنانچه سنگ افروخته‌را شب زیر خاکستر کنند تاصبح میماند. شعله ندارد مگر کمی در ابتدا، ولی موقعی‌که کاملا سرخ‌شد حرارتش خیلی‌زیاد میشود. البته چوب درکشورکم نیست ولی بواسطه زیاد بودن جمعیت تکافواحتیاجات همه‌را نمیکند. گذشته از اجاقهای‌آشپزخانه‌ها وکوره های‌کارخانه‌ها زغال بمصرف گرم‌کردن‌آب حمامها نیز میرسد و این‌خود مصرف فوق‌العاده دارد زیرا هرشخصی درتابستان لااقل سه‌بار درهفته ودرزمستان یك‌بار در

۲ـ دوهالد مینویسد: «در بعضی ایالات ، جاده‌ها مانند خیابانهای بزرگی میباشند که طرفین شان درختهای بلندی کاشته شده. » مصنف این کتاب میگوید فاصله بین درختها دو قدم است. ممکن است این قدم هندسی یا قدم رمن باشد که اندازه‌اش پنج پا میباشد در صورتیکه‌چنین هم باشد باز فاصله بین درختان کم است.

روزخودرا باآب‌گرم میشوید. مردم مستطیع اصلا یك‌حمام‌شخصی درمنزل دارندکه هروقت دلشان‌خواست استحمام میکنند. بنابرین‌طبیعی‌است‌که زغال‌چوب‌کافی‌نباشد. خوشبختانه باپیداکردن‌زغال سنگ خیالشان ازین بابت راحت وآسوده شده‌است[۱].

فصل بیست وچهارم

دست ودل‌بازی خان نسبت بفقرا و مستمندان خانبالیغ

قبلا گفته شدکه خان مقدار زیادی غله وآذوقه میان‌رعایای خود درایالات توزیع میکند. حالا باید از دستگیریهائی که از فقرای خانبالیغ میکند چندکلمه بگوئیم. بمحض‌اینکه اطلاع پیداکند خانواده‌ای‌که‌سابقاً دررفاه وآسایش بوده بعلل مرض، پیری، ناتوانی، آفت.. . دیگرقادربکسب معاش‌نیست فوراً دستور میدهد مصرف خوراك سالانهٔ اورا ازحبوبات وغلات بدهند. چنین‌اشخاصی درمواقع معین باداره مباشرت سلطنتی رجوع میکنند پس‌ازتسلیم تقاضای کتبی آنچه راکه سالهای قبل میگرفته‌اند ویا قراراست بعدازاین بگیرند دریافت میدارند. همچنین راجع بپوشاك. پشم وپنبه وکتانی‌که رعایا بدولت‌بعنوان عشریه میدهند همه دراداره مباشرت جمع شده وهرپیشه‌ور نساجی مجبور است هفته‌ای یك‌روز برایگان برای دولت پارچه ببافد. این‌پارچه‌ها بعداً بفقرا داده میشود ویابمصرف ارتش میرسد[۲].

۱ـگزارش مشروحی که مصنف راجع بزغال سنگ وطرز استفاده آن توسط چینی‌ها داده- آنهم در زمانیکه خواص آن بر اروپائیها مجهول بوده ـ جالب وآموزنده است. ودر ضمن دلالت برفطانت ودرایت او نیز میکند که چنین چیزها را مشاهده و درك کرده است. دوهالد مینویسد:

«معادن زغال سنگ در جبال ایالات چن‌سی (chen - si) و چان سی (chan - si) و و پچلی (pé- che - li) بقدری زیاد است که ظاهراً هیچ کشوری در دنیا بپای آن نمیرسد. بهمین جهت مردم آنرا درکوره‌های کارخانه‌ها ، آشپزخانه‌ها و در بخاریهای منازل که شبانه روز میسوزد بکار میبرند. بدون وجود زغال سنگ زندگی درین ممالك سردسیر مشکل میباشد زیرا زغال چوب هم کم است هم‌گران.

۲ـ فعلاً نسج پارچه‌های پشمی در چین بهیچوجه قابل ملاحظه‌نیست وعلت‌آن اینست‌که در طی‌چند قرن اخیر واردات روز افزون پارچه از اروپا کم‌کم ازاهمیت آن کاسته ومقدار بافت را بحداقل تنزل داده است.

باید دانست‌که تاتارها تازمانیکه عادات وآداب دیرین خودرا حفظ نموده و هنوز بمذهب بت‌پرستان نگرویده‌بودند حاضر نبودند بهیچوجه بفقراکمك‌کنند و وقتیکه مردفقیری ازآنها استعانت مینمود باکمال‌خشونت باوجواب میدادند: «زود ازنظرما گم‌شو وکمتر ازخدا شکایت‌کن. اگر توآدم قابلی‌بودی وخداوند آن‌طوری که مارا دوست‌دارد توراهم دوست میداشت‌حتماً تورا ازخان نعمتش‌مرزوق میداشت. ولی از زمانیکه عقلا ومردم خیراندیش‌بت‌پرست بامپراطور فهماندندکه‌کمك بفقیر نزد خدایان آنها ستوده وپسندیده است دستور دادکه بهمه فقیرانی‌که محتاجند بلااستثنا اعانت شود. روزی‌نیست‌که در اداره مباشرت همایونی بیش‌از بیست‌هزار پیمانه برنج یا ارزن میان مردم مستمند توزیع نگردد. بسبب این سعهٔ صدر واین دست ودل‌بازی خان‌است‌که همه‌مردم اورا مانند یکی ازخدایان خود میپرستند.[۱]

فصل بیست‌وپنجم

ستاره شناسان شهر خانبالیغ

درشهر خانبالیغ بیش‌از پنجهزار ستاره شناسان و طالع‌بین مسیحی و مسلمان وختائی‌هست[۲]. پوشاك وخوراکشان‌را مانند فقرا برایگان ازدولت‌دریافت میدارند. هریك اصطرلابی دارندکه روی آن علائم کواکب وساعاتی‌که درهر روز از روی نصف‌النهار میگذرند وهمچنین مناظر مختلفی‌که درعرض سال پیدامیکنند ترسیم شده. ستاره‌شناسان ویا گاهنامه‌سازان مزبور ازهر فرقه‌ای‌که باشند سالی یك‌بار به جداول خود مراجعه از روی‌گردش کرات‌آسمانی ومواضع‌آنهارا درهرماه قمری تعیین‌مینمایند وبزعم خود وضع‌آب وهوا وباد وطوفان وزلزله ورعد و برق... و یا

۱ـ استونتون (Staunton) میگویدکه خان برای مردم بمنزلهٔ نایب مناب خدا یا ظل‌الله‌است در روی زمین

۲ـ این عده اگر زیاد بنظر میرسد برای اینست که عده زیادی از کشیشها وعلمای مذهبی نیزخود را جزء طالع بینان محسوب میداشته‌اند.

پیش‌آمدهای دیگر از قبیل اغتشاش و جنگ وامراض و قحطی... را پیش‌بینی می‌کنند ونتایج مطالعات خودرا درتقاویم خود مینویسند ودرضمن اینرا هم اضافه می‌کنند که وقوع و یا عدم وقوع کلیه این حوادث بسته بمشیت الهی‌است. هرچه او خواهدآن شود. ستاره شناسانی‌که پیش‌بینی‌هایشان بیشترصورت تحقق پیدا میکند درنظرمردم بیشترمحترمند[1]. هرگاه شخصی قصد اقدام بکاری داشته باشد و بخواهد بداند آیا درآن‌کار موفق میشود یانه. نزد ستاره شناسی رفته راجع بسعد ونحس ساعت جویا میشود. ستاره شناس ابتدا سال و ماه و ساعت تولد را استفسار می‌کند بعد با تطبیق اوضاع فلکی موقع تولد، بااوضاع فلکی‌این‌زمان رأی میدهدکه اقدام بآن‌کار مفیداست یانه[2].

باید دانست‌که تاتارهاسال‌های‌خودرا بدوره‌های دوازده‌ساله تقسیم‌میکنندوبر روی هرسال نام مخصوصی‌می‌گذارند.مثلانام سالی‌شیر،سال‌دیگر گاو، سال‌بعداژدها... وهمینکه دورهٔدوازده سال‌سپری شد مجدداً دوره بعد بهمین‌منوال‌تجدید میگردد.[3]

۱ـ طبع ونشر تقاویم بعدها بوسیله دولت وبتوسط منجمان وهیئت‌دانان اروپائی انجام گرفت،ولی قسمتهای ستاره‌بینی وتعیین سعد ونحس ایام همچنان بوسیله چینیان تهیه میشد.

۲ـ بنظر میآید که ستاره‌شناسان گاهی برای اینکه ثابت کنند که پیش‌بینی‌هایشان درست بوده، دست باعمال جنایتکارانه‌ای میزدند، در روزنامه سفرای شاهرخ نمونه‌ای از این جنایتها آورده شده: «در یکی از سالها، غیبگویان ختائی پیش‌بینی کرده بودند که درسال مزبور قسمتی ازقصر امپراطور طعمه حریق خواهد شد. اتفاقاً شبی را امپراطور جشن مفصلی گرفته قصرش راچراغانی نمود شب بعد از آن حریق مدهشی روی داد و کاخ اختصاصی امپراتور سوخت. عده‌ای از مردم این عمل خائنانه را منتسب بستاره شناسان میدانند.»

۳ـ دوگینی در کتاب تاریخ هونها مینویسد: «تاتارها نیز دوره‌های ۱۲ساله دارند وبر هر سالی‌نام حیوانی را گذارده‌اند مثلاً در عوض اینکه بگویند سال اول، سال دوم.. میگویند سال موش، سال گاو... وپس از گذشتن ۱۲سال دوباره بهمین ترتیب تجدید میشود. چینی‌ها هم گاهی از این دوره‌های ۱۲ساله بکار برده‌اند.» اسامی سالها برحسب‌گزارش نویسندگان متأخر بقرار زیر است موش، گاو. ببر، خرگوش، اژدها، مار، اسب. گوسفند، میمون، خروس، سگ و خوك. از این قرار گزارشی که مصنف از دوره سالهای تاتار میدهد نه فقط ناقص بلکه غلط است. چنانکه قبلاً هم تذکر داده شده. (در فصل استفاده از شیر و یوزپلنگ در شکار) اولا منظور مصنف ازشیر، ببر است ثانیاً شیر را اول ذکر کرده در صورتیکه دراینجا سوم میباشد. آنچه که وی خواسته‌شاید این باشد که یك‌نظر کلی راجع بترتیب شمارش سالها و تسمیه آنها بنام حیوانات داده باشد.

فصل بیست و ششم

مذهب تاتارها ـ عقیده آنها راجع به‌روح ـ بعضی عادات آنها

چنانکه سابقاً مذکور شد تاتارها بت‌پرستند و عقیده بخدای یگانه ندارند. هرشخصی تابلوی مخصوصی داردکه‌روی‌آن نامی بمنزلهٔ نام خدا نوشته شده و درهر خانه در بالای دیواراطاق نصب‌شده است. هنگام عبادت شخص مزبور ابتدا جلوآن اسفند ویابخوری دودکرده[1] سپس دستهارا بحالت نیاز بآسمان بلند میکند وبدنبال آن سه‌مرتبه بسجود میرود وپیشانیش‌را برزمین‌میزند وازخدای نامرئی طلب‌رحمت ونعمت وآمرزش میکند. زیر تابلو روی‌کف اطاق مجسمه‌ای قرار میدهند که تمثال خدای زمین وزمانست. این‌خدارا نیز بهمان‌طرز ستایش میکنند یعنی بخور در مقابلش میسوزانند، دستها را بآسمان بلند میکنند و روی زمین سجده می‌کنند، از اومیخواهندکه بآنها نعمت بخشد وخود و کسانشان را ازگزند بلایا مصون دارد. تاتارها روح‌را جاویدان میدانند و معتقدندکه روح‌شخص، پس‌از فوت، وارد جسم شخص دیگری میشود و برحسب اینکه درزندگی نیکوکار ویا بدکار بوده درمرحله بعدی وضع آتی‌او بهتریا بدترمی‌گردد[2] اگر شخص متوفی فقیربوده ولی باآبرو و حیثیت زندگی کرده در دفعه اول ازشکم زن اصیل‌زاده‌ای دوباره زائیده میشود و خودش نیز اصیل‌زاده میگردد. در مرحله دوم از رحم زن نجیب‌زاده‌ای متولد و خودش نیز نجیب‌زاده میگردد. یعنی بدینطریق در نردبان زندگی مراحل صعودی را سیر میکند تا نزدیك بمقام الوهیت میگردد. برعکس اگر شخص متوفی پسر

۱ـ رسم عبادت کردن در مقابل تلابوهای نوشته بعرض تابلوهای تصاویر اصلاً رسم مردم ختابوده نه رسم تاتارها ولی از آنجائیکه تاتارها اغلب رسوم چینی‌ها را گرفته‌اند شاید این رسم را نیز از آن خود کرده باشند . کلماتیکه روی تابلوها نوشته میشود ازین قبیلند: «آسمان، عرش‌اعلی، خدای قادر متعال . . .»

۲ـ این همان عقیده تناسخ هندیها است (Metempsy - chosis) که مطابق گفته سالنامه‌های کشور، در سال ۶۵میلادی همراه بامذهب بودا وارد چین شد ولی تا سال۳۳۵که امپراطورزمان ازین عقیده حمایت کرد هیچگونه رواجی‌نداشت.

شخص متعینی بوده و درزندگی رفتار نیکو نداشته درحالات بعدی اول دلقك و سپس سگ میشود وبتدریج پائین‌تر و پائین‌ترمیرود[1]. طرز صحبت اهالی مؤدبانه است. باکمال ادب واحترام بیکدیگر سلام می‌کنند وطوری وانمود میکنندکه ازملاقات یکدیگربسی خوشوقتند[2] خود را تربیت شده نشان میدهند و غذایشان را درکمال نظافت میل میکنند. برای والدین احترام زیادی قائلند. اما اگر فرزندی نسبت به‌آنها بی‌احترامی‌کند ویا درموقع احتیاج به کمك‌شان نشتابد او را بجرم بی‌صفتی محاکمه میکنند[3] مجرمینی که بجرائم متعددی محکوم شده باشند بزندان رفته در آنجا بوسیله اختناق اعدام میشوند. دیگران بمدت سه سال در زندان میمانند و معمولا درانتهای این‌مدت، چنانکه رسم‌است، ازطرف امپراطور بخشوده میشوند ولی روی‌یکی ازگونه‌های آنها داغی میزنند که شناخته شوند. خان بزرگ فعلی تمام اقسام قمار وشعبده‌بازی و تردستی‌را که اهالی این مرزوبوم به‌آن عادت فراوان دارند سخت قدغن کرده‌است و دلیلی راکه درفرمان خود برای آن ذکرمیکند اینست: «من‌شمارا بزور شمشیر تحت تسلط خود آورده‌ام.بنابرین هرچه شما دارید تعلق بمن‌دارد. اگرشما قمار بکنید، در حقیقت با مایملك من است که برد وباخت میکنید واین حق‌را ندارید». نظم و ترتیبی‌که همه مردم، ازکه و مه، هنگام نزدیك شدن بامپراطور رعایت میکنندکاملا قابل‌توجه است؛ از نیم‌میل فاصله سکوت‌کامل برقرار میشود و همه مردم بی‌حرکت وآرام میمانند[4] حتی صدای حرف ازاحدی

۱ـ مطابق عقیده هندوها «ارواح باعث تجدید حیات در ابدان دیگر میشوند و این کار بقدری تکرار میشود که بتدریج گناهانشان از بین رفته بمقامی میرسندکه گویند مقام رستگاری است‌پس از این مقام دیگر احتیاجی بحلول در بدن دیگری ندارند» (از کتاب ویلکین(wilkins)

۲ـ البته اینجا مصنف شرح حال ختائیان را میدهد نه تاتارهای خشن و زمخت را.

۳ـ «پسری که بحق یا بناحق پدر و مادرش را بتقصیری متهم کند جزایش تبعید است» دگینی «De Gwignes».

۴ـ بل (Bell) این‌سکوت کامل را در کتاب خود خوب تشریح کرده مینویسد، «چون پیش رفتیم دیدیم تمام وزرا و امرا در بیرون تالار در هوای آزاد روی مخده های پوستی چهار زانو نشسته‌اند. در میان آنها جاهائی برای سفیر و همراهان او تعیین شده بود ما هم مانند سایرین←

شنیده نمیشود. احدی جرأت ندارد در تالار و یا اطاقهای دیگر دربار تف بیندازد باینجهت هرکس همراه خود ظرفی داردکه درموقع لزوم در آن تف میکند. همچنین هرکس همـراه خود پای افزار پاکیزه‌ای از چـرم سفید همراه دارد وهنگام ورود بتالار کفشهای خود را درآورده بـه کفشدار میسپارد و پای افزار تمیز خود را بپا میکند. این رسم برای اینست که مردم باکفشهای کثیف فرشهای بسیارعـالی‌خان را کثیف نکنند.[1]

فصل بیست‌وهفتم

رودخانه پولی سانگان و پل روی آن

پس‌ازتکمیل‌گزارش مشهوداتمان راجع بحکومت‌وشهربانی خانبالیغ وایالت ختا وتوصیف‌حشمت وجلال خان‌بزرگ، اینك‌موقع آن رسیده‌است که بشرح سایر قسمتهای امپراطوری بپردازیم. باید بدانیدکه خان بـزرگ، مارکوپولو را بسمت سفارت بطرف غرب‌کشور فرستاد. وی رهسپار غرب‌گشت ومدت چهارماه مسافرتش طول‌کشید. ده میل بعدازشهر خانبالیغ برودخـانه بـزرگی موسوم به پلی‌سانگان رسید. رودخانه مزبور[2] باقیانوس میریزد وقابل‌کشتیرانی‌است ووسیله ورود وخروج

نشستیم تـا امپراطور وارد تالار شد. درین مدت کمترین صدائی از هیچجا شنیده نشد» وی اضافه میکند « بطور خلاصه آنچه که دربار پکن را ممتاز جلوه میدهد نظم وترتیب و سکوت کامل آن است نه شکوه وعظمت آن.»

۱ـ در میان اثاثه چینیان کمتر دیده شده که ذکری از قالی بمیان‌آمده باشد. معمولاً آنها اطاق ـ هایشان را با بوریا مفروش میسازند. معذلك نباید نتیجه گرفت که در بار بـا عظمت قوبیلای از داشتن قالی محروم بوده زیرا در آن زمان ایران وبعضی از ممالك آسیا در دست کسان وخویشان او بوده و هیچ بعید نیست که آنها برای او از این ممالك وبخصوص از ایـران قـالیهای ممتازی فرستاده باشند.

۲ـ رودخانه مزبور مطابق حوادث مشروحه باید رودخانه هوئن هوی (Hoen-ho) نقشه‌ژزوئیت‌ـ ها باشد که پس از تلاقی با رودخانه دیگری تشکیل شط سفید را میدهد . بعید نیست که کلمهٔ پولی‌سنگی هم همان (پل سنگی) فارسی باشد که غربیانی که در خدمت امپراطور بوده‌اندبمناسبت احداث پل معروف برروی آن گذاشته ودر ضمن بعدها بخود رودخانه هم اطلاق شده است.

مقدار زیادی مال‌التجاره میباشد. روی این‌رودخانه پل‌سنگی بسیار زیبائی ساخته شده‌که‌نظیرش دردنیا کمتر یافته میشود طولش سیصد قدم وعرضش هشت‌قدم‌است بنابراین هشت‌سوار بخوبی میتوانند پهلو بپهلوی یکدیگر از روی‌آن بگذرند[۱]. پل‌دارای (۲۴)چشمه و (۲۵)پایه (ستون) سنگی‌ازسنگ‌یشم سبز است که در آب‌کار گذاشته‌شده.درهرطرف پل‌وسرتاسر آن جان‌پناه زیبائی از تخته سنگهای‌مرمر ساخته شده وبفاصله هرچند یارد جرزکوچکی هست‌که جان‌پناه را نگاه‌میدارد. ابتدای پل کمی‌پهن‌تر ازاواسط پل‌است ولی آ نجائیکه سربالائی تمام وروی پل‌مسطح میشود، اضلاع‌طرفین مستقیم وموازی یکدیگرمیشوند. درابتدا و انتهای این‌سطح دوستون جسیم بلندهست‌که هریك روی لاکپشتی مرمرین قرارگرفته ودرپا وقله‌های‌شان‌نیز یك‌شیرسنگی کارگذاشته‌اند. روی‌تمام دیواره‌های جان‌پناهها ازتخته سنگهای‌مرمر که بنحوزیبائی روی‌آن حجاری شده پوشیده شده‌است. جان‌پناهها برای حفظ جان عابرین است‌که مبادا برودخانه بیفتند.

فصل بیست‌وهشتم
شهر گوزا

پس از عبور از پل، باندازه سی‌میل متوجه غرب میشوید. ازمیان اراضی حاصلخیز وتاکستانهای خرم وابنیه و عمارات خوب عبورکرده پیش میروید تا بشهر بزرگ وزیبائی میرسیدکه نامش‌گوزا است[۲] دراین شهر بت‌پرستان معابد بسیاری ساخته‌اند مردم ازراه سوداگری وکارهای دستی زندگی‌میکنند. پارچه زری وتنزیب

۱ ـ هشت مرد سوار که پهلو بپهلوی یکدیگر بایستند حداقل سی پا و در صورتیکه در حرکت باشند حداقل چهل‌پا جا لازم دارند. قدم‌که‌دراینجا ذکر شده شاید قدم هندسی باشد . باین حساب طول پل باید پانصدیارد باشد.

۲ ـ با در نظرگرفتن موقعیت و سایر احوال مشروحهٔ این شهر تردید ندارم بگویم که منظورشهر تسوچیو (Tso - cleu) است که شهری است درجه دوم.

میبافند. تعداد میخانه ومسافرخانه برای خاطر مسافرین زیاد است. یك‌میل بعد از این‌محل راه بدو شعبه تقسیم‌میشود شعبه اول بسمت غرب امتداد یافته وازوسط ایالت ختا میگذرد. دیگری‌بطرف جنوب شرق متوجه شده وبایالت مانجی میرسد. برای رسیدن بکشور تایین‌فو[1] ازوسط ختا ده‌روز راه‌است درطی راه شهرهای آباد واماکن مستحکم که همه دارای کارخانجات و تاکستانها و اراضی مزروع خوب هستند می‌بینید. ازین آبادیها انگور فراوان به‌ختا صادر میشود زیرا در ختاتاك بعمل نمی‌آید.درخت توت نیز فراوان وبرگ‌آن، برای پرورش‌کرم ابریشم مورد استفاده است.مردم این‌قسمتها بعلت قرب‌بلاد بیکدیگر وفراهم‌بودن وسائل معاشرت تاحدی متمدنند. تجار نیز همیشه میروند ومیآیند وامتعهٔ‌خودرا برای فروش میآورند. پنج منزل بعد از گوزا شهر آغ بالوغ که‌نسبتاً زیباتر از تایین‌فو است قرار دارد. شکارگاههای قوبیلای قاآن تا این شهر امتداد میبابد و چنانکه میدانیم هیچکس جرأت شکار دراین شکارگاههارا ندارد مگر شاهزادگان بلافصل و یا آنان که جواز مخصوص در دست داشته باشند. بعدازین حدود، کسان دیگری که تا اندازه‌ای متعین‌هستندمیتوانند آزادانه بشکارپردازند.گاهی اتفاق میافتدکه خان‌کمتر هوس شکار درین نواحی میکند، بنابراین حیوانات وحشی مخصوصاً خرگوش صحرائی بقدری زیاد میشود که تمام محصول‌را ازبین میبرد. یك دفعه که چنین شدگزارش‌آن بعرض امپراطور رسید وی دستور داد خسارات دهقانان را جبران نموده و تمام خرگوشهارا نیز معدوم کنند .

۱ـ تایین‌فو (Ta-in-fu)ظاهراً تایی ـ یوئن‌ـفو (Tai - yuen - fu) است که پای‌تخت‌ایالت جدید شان‌سی(Shan - si) است و این شهر در ازمنه قدیم کرسی‌نشین یك حکومت مستقلی بوده است در جهت (غرب ـ جنوب غرب) شهر تسوچیو قرار گرفته و فاصله‌اش تا آن قریب ده منزل است.

فصل بیست و نهم

کشور تایین فو

پای‌تخت این کشور نیز بهمین اسم نامیده میشود. شهری بزرگ و زیباست[۱] تجارتش رونق بسزائی‌دارد ودر آن همه‌نوع جنس مخصوصاً اسلحه و مهمات جنگی ساخته میشود تاکستان زیاد دارد و انگور وشرابی که بدست میآید برای تمام حوزه ایالت تایین‌فو کافی‌است (درجاهای دیگر تایین‌فو تاکستان وجود ندارد) میوه دیگر آن توت‌است‌که ازبرگهای آن کرم ابریشم‌را تغذیه میکنند.

فصل سی‌ام

شهر پیانفو

پس‌ازترك (تایین‌فو) ومسافرت بطرف‌غرب ازدشتهای زیباوخرمی میگذرید که در آن شهرها وقلاعی چند ساخته شده. درشهرها بیشتر بتجارت وتهیه اجناس مصنوع میپردازند. بازرگانان دائماً باطراف کشور سفر کرده متاع خودرا ببازارهای مختلف‌عرضه میدارند وسودهای‌کلان میبرند.پس ازهفت‌روز بشهر(پیانفو) میرسید. پیانفو شهری بزرگ ومشهور است[۲] وابریشم زیاد بعمل میآورد. دیگر راجع باین

۱ـ چنانچه بساختمان اسامی شهرهای چینی عطف توجهی بکنیم می بینیم که آخرین پارچهٔ کلمه (سیلاب) باستثنای‌کلمات یك پارچه‌ای برای تعیین بزرگی و یا رتبه‌شهرها بکار میرود مثلاً سیلاب فو دلیل بر اینست که شهر از شهرهای درجه اول است سیلاب چویاچیو معرف شهرهای درجه دوم وتابع شهرهای‌درجه‌اول‌وسیلاب‌هین(hien) علامت شهر درجه‌سوم وتابع‌شهرهای‌درجه دوم میباشد.

۲ـ این شهر همان شهر پین یانگ فو (Pin-yang - fu) است که در جهت (جنوب ـجنوب غرب) شهر سابق و در کنار همان رودخانه قرار دارد. در سرتاسر این رودخانه در کنارش‌شهرهای متعددی بناشده از موقعیت آن‌نسبت‌به‌هوانگ ـهو (Hoang ho) یا رود زرد میتوانیم یقین‌داشته باشیم که این همان شهری است که سفرای شاهرخ بآنجا رفته وپس از توصیف معبد بزرگ و پل قایقی مشهورآن مینویسند، «دراین‌شهر سه فاحشه‌خانه‌عمومی وجوددارد که توسط دخترانی‌زیباروی اداره میشوند . هرچند دختران ختا همه خوشگلند ولی دختران اینجا قطعاً از همه جای دیگر زیباترند وشهر بهمین‌مناسبت شهر خوبرویان نامیده شده»شهرتی‌که در اینجا منظورمصنف است و آنرا درلفافه حجب و حیا بیان‌کرده شاید مربوط بموضوع‌همین خوبرویان‌ومه‌پیکران‌همه‌جائی‌باشد.

محل مطلبی اضافه نخواهیم کرد ومیپردازیم بتوصیف شهر کاچان‌فو ولی باید قبلاً چند کلمه‌ای راجع بقلعه معتبر تایی‌جین بگوئیم.

فصل سی و یکم

قلعه تایی - جین

درسمت غرب پیان‌فو قلعه بزرگی وجود دارد بنام تایی‌جین. میگویند. این قلعه‌درزمان‌خیلی‌قدیم توسط شاهی‌موسوم به« دُر»ساخته‌شده. درداخل‌قلعه‌قصر مجللی وجود داردکه از خصایص ممتاز آن وجود تالار بزرگی است مشحون ازتصاویر پادشاهان‌قدیمی‌این کشور. بیمورد نیست دراینجاواقعه جالبی ازسرگذشتهای «درشاه» تعریف‌کنیم: «درشاه»پادشاه مقتدری بود. فقط زنان زیباروی خدمت‌اورا میکردند - حتی موقعی‌که دراطراف قلعه بگردش میرفت درشکه‌اش‌را این زنان میکشیدند. شاه گرچه ازقدرت چیزی‌کم نداشت ولی باکمال‌عدالت ومتانت حکومت میکرد.از نظرمقام و مرتبت، وی تابع اون‌خان، که‌چنانکه سابقاًگفتیم به‌جان کشیش معروف بود، محسوب میشد. موقعی‌رسیدکه غرور براو غلبه‌کرد وبرضد ولینعمتش طغیان نمود. اوخان ازشنیدن‌این‌واقعه بسیار مکدر وملول‌شد، زیرا میدانست قلعه «درشاه» بسیار مستحکم وغیرقابل تسخیر است. اوضاع بهمین منوال باقی‌بود تا اینکه هفت شوالیه‌که‌ازملتزمان مخصوصش‌بودند بحضورش باریافته عرض‌کردند اگر اجازه دهد حاضرند بروندو«درشاه»را زنده‌گرفته‌بحضورش بیاورند. جان‌آنهارا تشویق وتحریص نمود وگفت درصورت موفقیت پاداش‌خوبی خواهندگرفت. پس‌شوالیه‌ها بطرف قلعه براه افتادند وچنین وانمودکردندکه ازاقطاربعیده میآیند وحاضرند بخدمت «درشاه» درآیند. شاه آنهارا بخدمت خود پذیرفت وچون‌آنهاهم وظایف خودرا بنحو احسن انجام میدادند، مورد احترام وتکریم شاه واقع شدند بحدی که درسفر وحضر و در شکار جزءِ ملازمان مخصوص‌بودند. روزی‌که‌شاه سرگرم‌شکاربود بیخیال ازرودخانه‌ای

گذشت واز سایرهمراهان جداشد. شوالیه‌ها دیدند موقع آن رسیده‌که تصمیم‌خودرا عملی نمایند. پس‌شمشیرهای خودرا از غلاف‌بیرون‌کشیده شاه‌را احاطه‌کردند وبزور اورابطرف اراضی جان‌کشیش (یا اوخان) بردند. وقتیکه بدربار رسیدند جان دستور دادبرای تحقیر او ژنده‌ترین لباس‌را برتنش‌کرده وچوپانی‌گوسفندانش‌را بعهده او گذارند. «درشاه» بدبخت بااین‌وضع فلاکت‌بار دوسال تمام‌سرکرد وچون دقیقاً تحت نظر بود هیچ فرصت فرارپیدا نکرد. بعدازاین‌مدت جان اورابحضور طلبید وپس‌از تغیر و تشدد مختصری زبان به‌نصیحت گشود وگفت خوبست درآتیه بعوض دشمنی بدوستی بگراید ونسبت به‌وی وفادارباشد. پس‌از تقصیر اوگذشت ودستور داد لباس شاهانه بپوشانندش وبا بدرقه‌ای محترمانه اورا بسرزمین‌خود برسانند ازآنوقت ببعد «درشاه» در کمال صداقت و وفاداری نسبت به جان کشیش رفتارکرد وهمیشه‌آزاد و محترم‌بود. این‌بود سرگذشت درشاه آن‌طوری‌که برای‌من نقل شده‌است.

فصل سی ودوم

رودخانه وسیع کارامران

حال قلعهٔ تایی ـ جین را ترك کرده بسوی رودخانه کارامران میرویم[1] بیست میل راه می‌پیمائیم تا بدان میرسیم. رودخانه مزبور از حیث عمق و عرض بقدری بزرگست که‌هیچ پل محکمی‌نمیتوان روی‌آن ساخت. چنانکه بعداً مشروحتر ذکر خواهد شد آب‌آن باقیانوس میریزد[2] درسواحل آن شهرهائی‌ساخته شده‌که مسکن مردمی تاجرمسلك میباشد وتجارتشان نیزمهم‌است. درنواحی متصل به‌آن، زنجبیل

---

۱ ـ نام کارامران (Kara ـ moran) بزبان تاتار یعنی رودخانه سیاه و نام رودخانه عظیمی است که با پیچ و خمهای بسیار سرتاسر چین را می‌پیماید و چینی‌ها آنرا بعلت همیشه گل‌آلود بودن آبش رودخانه زرد یا هوآنك‌هو نامیده‌اند. وجه تسمیه آن برودخانه سیاه نیز شاید برای‌این باشد که در قسمت علیای رودخانه خاك اراضی سیاه رنگ است وته رنگ آب سیاه بنظر میآید.

۲ـ بعضی از روخانه‌های تاتارستان بدریاچه‌ها میریزند وبعض دیگرفرو میروند.

وابریشم زیاد بعمل‌میآید. تعداد پرندگان شکاری، بخصوص قرقاول، بحدی زیاداست که باورنتوان‌کرد، قیمتشان نیزخیلی ارزانست. دراینجا یك‌نوع نی[1] میروید که خیلی قطور میشود طول دور آنها از یك پا تا یك پا و نیم میرسد وبرای مردم موارد استعمال بسیار دارد.

فصل سی وسوم
شهر کاچانفو

از رودخانه کارامران میگذریم وپس از سه‌روز راه بشهر کاچان‌فو میرسیم[2] ساکنین این‌شهر همه بت‌پرستند چندین‌کارخانه دارند و تجارتشان نسبتاً مهم است. ابریشم، زنجبیل، سنبل هندی[3] بمقدارزیاد بعمل‌میآید وهمچنین بعضی داروهائی‌که در نواحی ما غیر معروفست. ازمحصولات مخصوصش میتوان پارچه‌های زری و ابریشمی را نام برد.

فصل سی‌وچهارم
شهر کن ـ زان ـ فو

پس‌ازترك کاچان‌فو وتوجه بسمت غرب، مدت هشت‌روز طی‌طریق میکنید و مدام از شهرهای آباد، باغهای باصفا، اراضی سبز و توتستانهای بزرگ میگذرید.

۱ـ نی خیزران (Bamloo) یا نی‌هندی یکی ازآن مفیدترین مصالحی است که طبیعت در اختیار مردم ممالك گرمسیر گذاشته. ازقرار معلوم این نی درچین خیلی بعمل میاید وقسمت اعظم‌خانه‌های ایالت سی ـ چوئن (Se-chuen) از آن ساخته شده. عرض جغرافیائی آن قسمت از رودخانه کارامران که در اینجا مورد بحث است تقریباً ۳۵ درجه است. گویا اگر بیشتر بطرف شمال برویم دیگر ازین نی نخواهیم دید.

۲ـ نام (کاچان‌فو) را بهیچوجه نمیتوان روی نقشهٔ دوهالد پیدا کرد بعلاوه در مسیر مارکوپولو از آن قسمت هوانك هو که اینك در آن هستیم تا پای‌تخت شن‌سی (Shen-si) هیچ اثری از شهر درجه اول که به‌پسوند (فو) منتهی شده باشد مشاهده نمیشود.

۳ـ Spikenard.

اکثریت مردم بت‌پرستند ولی نسطوری ومسیحی[1] وترکمن[2] و مسلمان نیزپیدا می‌شوند. وجود حیوانات بیابانی وطیور آسمانی فرصت‌خوبی از بـرای شکار شکارچیان است. بالاخره پس‌از هشت‌روز بشهر کن زان‌فو[3] که‌سابقاً پای‌تخت یك‌کشور مقتدر مترقی ومقر شاهان سلحشور معروفی‌بوده‌است میرسید. حکومت این‌شهر فعلا بدست یکی ازپسران خان‌بزرگ است‌که نامش «مانگالو»[4] است. ابریشم‌خام بمقدار زیاد بدست میآید وپارچه‌های ابریشمی و زری وهمچنین اشیائی که مورد احتیاج ارتش است تهیه میشود.

همه‌نوع آذوقه فراوان وقیمت‌آن عادلانـه است. مردم معمـولا بت‌پرستند. تعدادی مسیحی، تـرکمن ومسلمان[5] نیزوجود دارند. درجلگه‌ای تقـریباً پنج میل دورتر از شهر. مانگالو قصر مجللی داردکه نهرهای‌آب زلال ازهرطرف آن جاری است. اطراف‌قصر را باغ وسیعی فراگرفته که درآن اقسام حیوانات وطیور وحشی برای‌شکارنگاهداری میشوند. قصرمزبورکه ازنظر زیبائی‌وتناسب ساختمان کم‌نظیر است، در مرکز این بـاغ پهنـاور ساخته‌شده. تالارها وسرسرای بزرگ‌آن همه با

۱ـ ایالت شن‌ـی ظاهراً مرکز عمده مسیحیت بود زیرا در اعصار اولیه قبل ازهمه،نسطوریها بآنجا آمده و مردم را به مسیحیت دعوت کرده‌اند. چون ایـن ناحیه غربی‌ترین قسمت امپراتوری چین است ورود بآنجا بوسیله مبلغینی که از سوریه و سایر ممالك مجاور، مدیترانه ازراه خشکی بآنجا آمده‌اند خیلی‌آسان بوده است.

۲ـ منظور از (ترکمن) تاتارهای صحرا نیستند، بلکه تجاری هستند که ازترکمنستان ـ (Turko mania) آسیای صغیر (کشور سلجوقیان روم) و یـا از بخارا که سابقاً پای‌تخت ترکمنستان بوده آمده‌اند.

۳ـ گرچه نام (کن زان فو) با نام (سین‌گان ـ فو) شباهتی ندارد ولی مطابق بیاناتی که در متن شده معلوم میشود کـه منظور همان پای‌تخت ایالت (شن سی) است کـه ۹ منزل از گذرگاه رودخـانه (هوانك‌هو) دورتر است. باید دانست که رسم اغلب سلـسله‌های سلاطینی‌که روی‌کار میایند اینست که اسامی شهرهای‌مهم‌را تغییرمیدهند، چنانکه اسم‌این شهرکه‌درزمان (مینگ)ها (۱۳۷۰) به‌(سین‌گان) تغییر یافته سابقاً (کان‌چونگ)، (یون‌قینگ)، و (چان‌گان) بود.

۴ـ Mangalu.

۵ـ دوگینی میگوید: «مغولها پس از انقراض سنگ (Song) ها (سال ۱۲۷۹) و تصرف تاج و تختشان، عده زیادی مسلمان بسرزمینهای خود آوردند. تعداد مسلمانان تا زمـان انقراض تاتارها بوسیله (مینگ Ming)ها زیاد بود. (سال ۱۳۶۸).

نقاشیهای زرین ولاجوردی وهمچنین با مرمرهای بسیار خوشرنگ آراسته است. مانگالو به‌تبعیت از پدر تاجدارش (قوبیلای قاآن) کشورخودرا درنهایت عدالت اداره میکند وبدین مناسبت محبوب ملت‌خود میباشد.

فصل سی و پنجم
مرزهای ختا و مانژی

از محل اقامت مانگالو خارج شده بطرف غرب مدت سه‌روز پیش میرویم جلوراه همه‌جا شهرها وقصباتی می‌بینیم که ساکنانشان بتجارت وکارخانه‌داری وتولید ابریشم مشغولند بالاخره بیك ناحیه کوهستانی واقع در سرزمین ایالت (کون‌کین)[1] وارد میشویم‌که اهالی آن بت‌پرست وزارع‌اند وقسمتی ازز ندگانی‌خودرا ازشکارتأمین میکنند در جنگلهای آن حیوانات وحشی از قبیل شیر (ببر)، خرس، سیاه‌گوش، گوزن، آهو... یافت میشود. وسعت ناحیه بقدر بیست‌روز راه‌است‌که تمام ازمیان کوهها و دره‌ها میگذرد و بفواصل کم شهرهائی هست‌که مسافران میتوانند در آنجاها توشه‌راه فراهم سازند. پس از انجام این‌مسافرت بیست‌روزه به‌شهر آغ‌بالیغ «شهر سفید»[2] می‌رسیم‌که در ناحیه مانجی واقع‌است. دراینجا زمین مسطح وپرجمعیت میشود. زندگی مردم آنجا ازراه تجارت وکارهای دستی است. مقدار زیادی زنجبیل بدست میآیدکه بایالت ختا فرستاده میشود ونفع زیاد میآورد. محصولات‌آن عبارت است ازگندم وبرنج وسایر غلات وقیمتشان‌هم ارزانست. پیمودن جلگه دوروز طول میکشد پس‌ازآن مجدداً بنواحی کوهستانی وجنگلهامیرسیم. درین نواحی جمعیت

---

۱ - Kun-kin - ناحیه‌ای که دراینجا مورد بحث است بلاشك‌ایالت سی‌چوئن است (Si-Chuen) است که ناحیه‌ایست کوهستانی ودرجنوب غرب شهر سین‌گان‌ـفو (Si-ngan-fu) قرار دارد.

۲ـ چنانکه قبلا گفته شده (بالیغ) بزبان تاتاری یعنی شهر و (آغ) هم بزبان ترکها یعنی سفید میباشد. دراینجا معلوم نیست چرا مصنف نام چینی‌شهررا فراموش کرده وبزبان تاتاری‌آنرا مینامد باینجهت نمیتوان هیچ فرضیه صحیحی‌نسبت بموقعیت محل ابراز داشت.

خیلی‌کم است. مردم بت‌پرستند و ازمحصول زمین وشکار حیوانات زندگی میکنند. اینجا هم حیوانات وحشی مخصوصا آهوی مشک زیاد است.

فصل سی و ششم

ایالت سین دین‌فو و رود بزرگ کیان

طول مدتی‌که درکوهستانها سفر میکنیم بیست‌روز است بعد بحدود مانجی میرسیم. درجلگه مانجی بخشی‌هست بنام «سین دین‌فو» که حاکم نشین‌آن نیز بهمین نام‌است[1] وآن شهری‌است بزرگ وسابقاً محل اقامت پادشاهان مقتدر وثروتمندی بوده‌است. طول محیط شهر برابراست با بیست میل ولی امروز بعللی که ذیلا ذکر میشود بسه‌قسمت تقسیم شده: شاه متوفی سه‌پسر داشت واومایل بودکه هرسه پسرش بسلطنت‌برسند لذا شهررا بوسیله دیوار بسه‌قسمت کرد (هرچند که حصاربزرگ همچنان‌دورشهر باقی وبرقرارماند). پس سه‌برادرهریك، مطابق آرزوی‌پدر، بسلطنت رسید وعلاوه بر ثلث شهرقسمت عظیمی‌هم ازسرزمینهای دیگر نصیبش شد، زیرا پدرشان ثروتمند بود واراضی وسیعه‌ای دراختیارداشت، ولی خان بزرگ تمام این اراضی‌را متصرف‌شد وسه سلطان‌را ازبین‌برد.

شهربوسیله مجاری آب متعددی‌که ازکوه سرچشمه می‌گیردآبیاری میشود. بعضی ازین‌رودخانه‌ها دارای نیم‌میل وبعضی‌دیگر درحدود دویست‌قدم پهنا میباشند. عمق همهٔ این رودخانه‌ها زیاد است وبرروی‌آنها پلهای‌سنگی زیبائی بعرض‌هشت قدم وطولی‌متناسب با پهنای رودخانه‌ها ساخته شده. سرتاسر پل و در هرطرف‌آن

---

۱ ـ این شهر بوسیله مؤلفان مختلف بنامهای متعدد: «سین‌دین فو»، «سین‌دی فو»، سیندیریفا نامیده شده، ولی مطابق اوضاع و احوال مذکور، باید شهری باشد که امروزه بنام «چینگک‌توفو» مشهور استکه درقسمت غربی‌ایالت (سه‌جوئن) واقع وکرسی‌نشین‌آن محسوب میشود. هنگام عملیات نظامی سالهای ۱۲۳۶ و۱۲۳۸ سنگک‌ها این شهررا درتصرف داشتند. وقتیکه بدست مغولها افتاد میگویند که بیش ازیك میلیون وچهارصد هزارنفر ازدم تیغ بیدریغ گذشتند.

ستونهای مرمرینی‌هست‌که زیرطاقهای چوبین‌رنگین قرارگرفته‌اند. روی طاقها نیز با آجرهای سفالین‌پوشانده شده‌است. درطول پل‌ودرطرفین آن دکه‌های‌کسب‌کوچکی هست یکی ازاین دکه‌ها،که نسبتاً بزرگتراست، تخصیص بمأموران دولتی‌دارد که وظیفه‌شان جمع‌آوری عوارض وتهیه‌آمار عابران پل میباشد. ازاین‌راه خان بزرگ روزانه مبلغی‌درحدود صدسکه طلا دریافت میدارد. رودخانه‌های فوق‌الذکر همه در پائین‌شهر بیکدیگرملحق شده وتشکیل شط عظیم کیان‌را میدهد طول مسیر این رودخانه، قبل ازاینکه باقیانوس بریزد، معادلست باصد روز راه. ودر نواحی مجاور آن‌چند شهر وچند دژ مستحکم وجود دارد. کشتی‌های بسیاری‌نیز دائماً در رفت و آمدند. مردم بت میپرستند. اکنون ازین‌محل دورمیشویم ومدت پنج روز، گاه در جلگه وگاه در دره‌ها، طی‌طریق میکنیم و شهرهائی‌چند درراه می‌بینیم این ناحیه مانندبخشهائی‌که سابقاً توصیف‌شد پر ازشیر (ببر) وخرس وحیوانات وحشی‌دیگری است. پس‌از پنج‌روز بناحیه تبت میرسیم[1].

فصل سی و هفتم

ایالت تبت

هنگامیکه مانگوخان باین ناحیه لشکرکشی‌کرد تمام آنرا خراب و ویران نمود. بدین‌سبب تا فاصله بیست‌روز راه مسافر بجزشهرهای‌مخروبه وکم‌جمعیت چیز دیگری نمی‌بینید. درنتیجه حیوانات وحشی‌بخصوص‌ببر بقدری زیاد شده‌که‌مسافران وبازرگانان شبها نمیتوانند بسفرخود ادامه دهند وباید هرجاکه شده اطراق‌کنند.در آن منزلها نیز برای‌اینکه ازخطرحیوانات درنده محفوظ بمانند مجبورند احتیاط

۱ـ نام تبت (Tebeth. -Tibet) شامل تمام زمینهائی است که واقع در شمال کوههای هیمالیا میباشد و حکومت آن بدست (دالایی‌لاما) و (پانچین‌لاما) است. گاهی آنرا شامل تمام سرزمینهای (تانگوت) نیز میدانند که مسکن مللی میباشد که در مجاورت ایالات (سه چوئن) و (شن سی) زندگی میکنند.

های ذیل را بعمل آورند: درین‌ناحیه وبخصوص درمجاورت رودخانه‌ها نی خیــزران زیاد بعمل میآید. ارتفاع بعضی از آنها ده‌پا، محیطشان سه وجب وطول فواصل بین دو گره سه وجب میباشد. چند تا از این نی‌های سبز را بهم می‌بندنــد، ووقتیکه شب نزدیك میشود، بفاصله نزدیکی ازخیمه‌گاه خود قرارمیدهند بعد دور وبر آن آتشی میافروزند. درنتیجه حرارت انفجارعظیمی‌رخ میدهد[۱] صدای این‌انفجار بقدری‌بلند است‌که تا دومیل آن‌طرف‌تر شنیده میشود وموجب وحشت وفرار حیوانات درنــده میگردد. ازطرف‌دیگر باسبهاهم پای‌بندهای آهنین میزنند که‌اگرحس‌خطر نمودند فرارنکنند عده‌ای ازمسافران که این‌احتیاط را رعایت نکرده‌اند تمام اسبها وقاطر-های خودرا ازدست داده‌اند. مسافر درمدت سفر بیست روزه خود هــر سه‌چهار روز یك‌بار به‌آبادی مختصری میرسدکه میتواند درآنجاکمی آذوقه وتوشه تهیه‌کند.پس از این‌مدت بشهرهای محصور ومستحکمی میرسدکه روی ارتفاعات سنگی ویا قلل جبال ساخته شده‌که چون آباد و پرجمعیتند دیگر خطری ازطرف حیوانات درنده متصور نیست.

یك‌رسم زشتی‌که قطعاً مولود بت‌پرستی‌است اینست‌که درین‌ناحیه تازمانی‌که دختری باکره‌است اورا شوهر نمیدهند بلکه بایستی‌قبلا بامردان دیگرراه پیداکرده و همبستر شود. وعقیده‌دارند این‌کار موجب رضایت خدایان آنهاست. دختری کــه نتوانسته قبلا عشاقی داشته باشد به‌پشیزی نمی‌ارزد ونمیتواند هیچوقت برای خــود شوهری پیداکند[۲] از این‌قرار بمحض اینکه کاروانی بمحل میرسد[۳] هنــوز خیمه و

۱ ـ کسانیکه بدهاتی مسافرت کرده‌اند که بناهای‌آن با این نی ساخته شده اغلب هنگام آتش‌سوزی شاهد این انفجارهای پرسروصدا بوده‌اند این انفجارها کم وبیش شبیه بصدای ترقه‌هائی است که در شبهای آتش‌بازی بطور مدام ولی غیرمنظم در میرود.

۲ـ پ. مارتینی درضمن صحبت از ایالت یون نان که مجاور ایالت تبت است مینویسد: «هیچکس‌از اهالی دختری را که سابقاً با مرد یا مردان دیگری آمیزش نداشته بزنی اختیار نمیکند، این عین بیان مصنف چینی ما است.»

۳ـ این‌بار دوم است که مصنف کلمه (کاروان) را درکتاب خود استعمال میکند. این کلمه ازفارسی گرفته شده ووارد اغلب زبانهای اروپائی گشته است.

خرگاه خودرا نزده‌که پدران ومادران دختران پا به‌بخت خودرا نزد کاروانیان برده ازآنها‌خواهش میکنند هریك دختری‌را تا زمانیکه آنجاهستند بمصاحبت خود اختیارنمایند[1]. البته درین‌بین دخترانیکه ازنعمت‌زیبائی بهره‌ورند انتخاب میشوند وبقیه سرافکنده ومحروم وافسرده به‌خانه‌های خود برمیگردند. مسافران درخاتمه اقامت معشوقه موقت‌خودرا بضمیمه هدایائی تسلیم مادر اومیکنند. ازاین‌پس‌هروقت قرارشود یکی ازین دختران شوهر بکند بهترین لباسهای خودرا پوشیده وزینت‌آلاتی‌را که ازعشاق سابقش بدست‌آورده زیب‌پیکر خود میسازد هر دختری که، از این زینت‌آلات بیشتر بخود بسته باشد معلوم میشود با مردهای بیشتری سروکار داشته‌است بنابراین قیمتش در نظر شوهران جوان بیشتراست. هنگام برگزاری ازدواج‌هم دختر تمام زینتهائی‌که دراختیاردارد بمعرض‌نمایش میگذارد وشوهر آنرا دلیل براین میداند که خدایان دختررا درنظر مردان محبوب خلق‌کرده اند. ازآن پس دیگر احدی‌جرأت دست‌درازی وعشقبازی بادختری‌که بمقام «متعلقه» درآمده ندارد واین قانون هیچوقت نقض نمیشود.

بت‌پرستان مردمی دغل وبیرحمند. سرقت‌وغارت برای آنها امری‌عادی‌است. امرار معاش‌آنها ازراه شکار ویاخوردن‌میوه وسبزی‌است. حیواناتیکه تولید مشك میکنند دراینجا بسیارند. یك‌بار درهرماه ترشح مشك صورت میگیرد وآن بدین طریق‌است‌که ترشحات بصورت دملی پرازخون نزدیك ناف درمیآید ومشك همان خون منعقد شده ومتراکم شده‌است[2] درهرگوشه وکنار این ایالت حیوان مشکساز

۱ـ از رذالت طبع انسانی همین بس که نه فقط اخلاق بلکه حتی اصول غریزی او گاهی تابع حس سودجوئی و یا نفس اماره بهیمی او میگردد. تورنر هنگام مسافرت خود به کوچ بهار در راه تبت، مشاهده کرده که مادران دختران را زر وزیور کرده ببازار میبرند وامیدوارند که آنها را بقیمت خوب به مشتریان بفروشند.»

۲ـ میگویند ماه تأثیری درتولید مشك دارد ولی‌اشترالن‌برگ (Strahlenberg) عقیده دارد که تولید مشك درهمه اوقات بیك‌اندازه نیست. درتابستان، در ایام شخم‌زنی ودر اواسط ماه قمری درین سه موقع تولید بحد اعلی است.

فراوان‌است وبوی مشگ همه‌جا بمشام میرسد وشکار این‌حیوان بوسیله سگ انجام میگیرد. مردم تبت نه‌مسکوك فلزی استعمال میکنند ونه‌پول کاغذی. پول رایج آنها مرجان‌است[1] لباسشان معمولا ساده وزشت است یعنی ازچرم ویا پوست دباغی نشده ویا کرباس‌است.زبانی مخصوص بخود دارند.این ناحیه سابقاً بقدری مهم بوده که آنرا به‌هشت قسمت پادشاه‌نشین تقسیم کرده‌بودندوهر کشوری برای‌خود دارای آبادیها وشهرها بود.

خاك طلا بمقدار زیاد دربستر رودخانه یافته میشود[2] مرجان نه‌فقط بمنزلهٔ پول رواج دارد بلکه زنان نیز از آن زینت‌آلات میسازند وبگردن خود میآویزند. بتها هم ازاین‌زینت بی‌بهره نیستند. درین محل پارچه‌های پشمی (شال) وزربفت و دواهای بسیارکه درممالك ما معروف نیست، تهیه میکنند. بعضی از مردم مدعی‌اند که بوسیله احضار مردگان میتوانند پیشگوئی‌های بکنند وکارهای عجیب وغریب دیگرانجام‌دهند. مثلا ایجاد باد وطوفان‌ورعد وبرق وامثال‌آن‌بکنند. سگهائی دارند که ازحیث جثه بدرشتی الاغ وآنقدر زورمندند که میتوانند باحیوانات درنده درافتاده آنهارا از پا درآورند[3] ایالت تبت تابع خان بزرگست.

۱ـ بنظر معقول نمیاید که مرجان قرمز که محل تولیدش دریای مدیترانه و خیلی گرانبهاست، آنقدر بچین برده شده باشد که بمنزله پول بکاربرده شود بعلاوه ماده‌ای نیز نیست که بسهولت قابل تقسیم وخرد شدن باشد. ولی‌تاورنیه نوشته است که‌مرجان را بعنوان زینت، زیاد استعمال میکنند. جالب توجه‌است که تا بامروز ملت تبت پول مسکوکی‌ازخود نداشته وهمیشه با مسکوکات همسایه‌شان نپال رفع احتیاج نموده‌اند.

۲ـ در بستر عده‌ای ازنهرها و رودخانه‌هائی که سرچشمه‌شان در نواحی شرق تبت است و با الحاق بیکدیگر تشکیل رودخانه‌های عظیم چین را میدهند مقدار زیادی خاك‌طلا موجود است که بصورت دانه‌ها ویا تکه‌های کوچك جمع آوری میشود. این امر بخصوص در رودخانه بزرگ کین شاکیانگ (Kin-sha-kiang) مشاهده میگردد. دوهالد میگوید، «ازین همه رودخانه که در روی نقشه دیده میشود نمیتوان گفت کدامین آنها هستند که تمام طلائی که بچین میرود با خود حمل میکنند... لابد خاك‌طلا درماسه‌های چندین رودخانه موجوداست: رودخانه بزرگ (کین شاکیانگ) که وارد ایالت (یون‌نان) میشود ازآن رودخانه‌هائی است که طلای زیاد همراه دارد ومعنی آن هم (شط طلادار) میباشد.»

۳ـ گرچه این تشبیه سگ به الاغ قدری مبالغه‌آمیز میباشد ولی سیاحان دیگرنیز سگهای تبت را درشت وقوی وقادر بجنگ با حیوانات درنده تعریف کرده‌اند.

فصل سی و هشتم
ایالت کایین دو

کایین ـ دو، یکی از ایالات غربی است که سابقاً بوسیله شاهان خود حکومت میشد اما از آن وقتی که تحت تبعیت خان بزرگ درآمده حکامش را خان تعیین میکند. اینکه در بالا گفتیم «ایالت غربی» منظور غرب آسیا نیست، بلکه محلی است که نسبت بمسیر ما که رو بشمال میرود درسمت غرب واقع شده. ساکنان این ایالت بت‌پرستند. قلاع وبلادی چند دارد و پای تختش که درابتدای ایالت قرارگرفته نیز بنام (کایین ـ دو) معروفست[۱] نزدیك بآن دریاچه شوری است که مروارید زیاد از آن صید میشود. مرواریدهای این دریاچه سفیدند ولی گرد نیستند[۲] مقدار مروارید به‌اندازه‌ای زیاد است که اگر صید آن آزاد بود قیمتش بی‌اندازه تنزل میبافت. اما صید آن بجز برای کسانیکه اجازه مخصوص داشته باشند، برای همه ممنوع است. در ناحیه مجاور، کوهستانی هست که معادن فیروزه دارد و استخراج آن نیز بدون اجازه مخصوص بر همه‌کس ممنوعست.

اهالی این محل رسم بسیار زشت‌وناپسندی دارند که هرمسافری که باین صفحات میآید باید حتماً بازنان ودختران‌وخواهران آنها رابطه نامشروع پیداکنند. همینکه مسافرینی ازراه میرسند هر خانه‌داری سعی میکند یکی از آنهارا بخانه خود دعوت کند. پس ازاجابت دعوت، مرد خانه تمام افراد اناث خانواده‌را اززن ومادر وخواهر تسلیم اونموده خود ازخانه خارج میشود وبجای دیگر میرود ومادام که بیگانه در منزل سکنی دارد (و این بوسیله علامتی روی پنجره معلوم میشود) مرد حق‌ورود به

۱ ـ شهری که از نظر موقعیت و اوضاع و احوال بهتر از همه با (کایین‌دو) تطبیق میکند ظاهراً شهر (یونگ ـ نین ـ تو yung - ning - tu) است که در عرض تقریباً (۲۸) درجه و درسمت غرب (یا لونك ـ کیانگ Ya - long- kiang) واقع شده است.

۲ـ هیچ جا ندیده و نخوانده‌ام که دریاچه نزدیك (یو لك ـ نین ـ تو) مرواریدخیز باشد امـا مروارید یکی از محصولات گرانبهای این قسمت از چین محسوب میشود. بسیاری از نـویسندگان نقل کرده‌اند که صید مروارید در یکی از رودخانه‌های تاتارستان شرقی معمولست.

خانه ندارد. بنظرمردم این‌ناحیه، این یك‌نوع مهمان‌نوازی است‌که سبب خشنودی خدایان وباعث ازدیاد نعمت ومحصولست.

پول رایجشان بدینطریق تهیه میشود: میله‌های طلا را گرفته آنرا بطولهای مختلف میبرند وبعد برحسب وزن درمقابل اجناس معاوضه میکنند. این میله‌های کوچك بدون مهر دولتی‌است وقاعدهٔ پول رسمی محسوب نمیشوند. برای معاملات معمولی پول‌نوع دیگری دارندکه بدینطریق تهیه میکنند: درین ناحیه چشمه‌های آب شور نسبتهٔ فراوانست آب‌چشمه‌هارا گرفته مدت یك‌ساعت میجوشانند ماده خمیری نسبتاً سفتی‌بدست میآیدکه‌آنرا بقطعات‌کوچکی، فرضاً بقیمت هریك‌معادل دو ریال میبرند. این قطعات زیرشان مسطح و رویشان محدب است. بعد آنها را نزدیك آتش یا زیرآفتاب‌گذاشته میگذارند خشك وسفت بشود. روی این قطعات مهر سلطنتی میخورد وازین پس جنبه پول رسمی‌دارد. هیچکس بجز مأمورین مخصوص دولت مجازنیست ازاین پولها بسازد. قاعدهٔ این‌پول باید همه‌جا یك قیمت داشته‌باشد ولی درجاهای دوردست‌که مردمش‌تمدن کمتری دارند و باوضاع کمتر آشنایند قیمت‌قطعات بیشتراست؛ مثلا اگر درمراکز ایالت قیمت‌هشتاد قطعه معادل قیمت یك‌میله طلا است دراین‌قبیل جاها، شصت، پنجاه وگاهی چهل‌قطعه معادل آن است بدینطریق مردم نمیتوانند اجناس‌خودرا بقیمت عادله رسمی‌بفروشند تجاری‌که بکوهستانها ویاسایرنواحی تبت میروند ازاینراه استفاده‌های کلان میبرند.

درین ناحیه نیزحیوانی‌که مشك میدهد فراوانست.[1] در دریاچه‌ها آن ماهی های خوب ودرجنگلها ببروخرس وگوزن وآهو واقسام مختلف طیور دیده میشود. شراب انگور وجود ندارد. شرابشان‌را ازمخلوطی‌ازگندم وبرنج وبعضی‌ادویه درست میکنندکه شربش مطبوعست. درین ایالت میخك یا قرنفل بعمل میآیدکه دارای

---

۱ ـ در قسمتهای غربی چین و نواحی شرقی تبت یا ناحیه (سی‌فان) بهترین مشك بدست‌میآید. مارتینی میگوید که در نقاط مختلفه (یون نان) نیز این محصول نسبتاً فراوان است.

بته‌ای‌کوتاه باگلهای سفید و ریزه است وتخمهایش وقتی رسیده باشند سیاه رنگند. زنجبیل و دارچین نیز فراوانست. ادویهٔ دیگری نیز هست[۱] که از آن هیچ باروپا نمی‌آورند. درطی راه مساکن‌آبرومند، پستهای مستحکم نظامی وشکارگاههای‌خوب می‌بینید. آداب ورسوم‌اهالی‌همانست‌که قبلاذکرشد.پس‌ازانتهای پانزده روزمسافرت، برودخانه‌ای میرسیم بنام بریوس[۲]که درخاك آن طلا وجود دارد وباقیانوس میریزد.

فصل سی و نهم
ایالات بزرگ‌کارایان‌که یاچی شهر عمدهٔ آنست

حال از رودخانه میگذریم و بایالت بزرگ کارایان وارد میشویم. این ایالت بقدری وسیع است‌که بهفت حکومت تقسیم شده است.[۳] محل آن در سمت غرب و ساکنینش بت‌پرست میباشند. فرماندارش از طرف خانِ بزرگ تعیین میشود. فعلا شاه آن یکی‌ازپسرهای خان‌است بنام رسن تیمور که شاهی‌است مقتدر، ثروتمند، باعظمت، درعین حال عاقل وبافضیلت‌که مملکتش را درنهایت عدالت اداره میکند. مدت پنج‌روز پیش میرویم و همه‌را از قسمتهای آباد و پرجمعیت میگذریم. غذای اهالی بیشترمیوه وگوشت‌است. زبانی مخصوص بخود دارندکه فهم آن مشکل‌است. اسبهای خوبی تربیت میکنند[۴] پس از این پنج‌روز بشهر بزرگ پای‌تخت یعنی

۱ـ بزرگترین اشتباهی که مصنف در تصنیف کتابش نموده یکی اینجا است زیرا میخك و دارچین قطعاً دراین نواحی وبطور کلی در نواحی غیراستوائی بعمل نمیآید. تنهاعذری که ممکن است‌دربن باره فکر کنیم اینست که یکی از یادداشتهای مصنف که مربوط بنواحی گرمسیر بوده اشتباهاً در اینجا وارد شده و مصنف ملتفت آن نشده است.

۲ـ این رودخانه ممکن است (کین شا کیانگ) باشد که معینش «رود شن طلائی است»

۳ـ کارایان ظاهراً باید ایالت یون‌نان ویا شاید قسمت شمال غربی آن باشد که قسمت اعظم آن محدود است به‌رودخانه (کین‌شا کیانك). در «گزارش سفارتی به آوا» ذکری از مردمی است که اسمشان با اسم‌کارایان تطبیق میکند. این مردم از اسرای جنگی‌بوده‌اند که از ناحیهٔ یون‌نان‌آورده شده وبنقاط مختلف کشور کوچانده شده‌اند.

۴ـ ب مارتینی میگوید « در این کشور اسبهای خوبی تربیت میکنند که گرچه کوتاه‌قدند ولی قوی و بی‌باکند.»

یاچی[1] میرسیم. اهالی آن تاجر و یا پیشه‌ورند و پیرو مذاهب مختلفی از قبیل بت‌پرستی، نسطوری، مسیحی و اسلام میباشند ولی بت پرستان اکثریت دارند. زمین ناحیه حاصلخیز ومحصولش گندم و برنج است. مردم از خوردن نان گندم بعنوان اینکه ناسالم است احتراز میجویند؛ بیشتر برنج میخورند. با بعضی دانه‌ها مخلوط باادویه‌جات شراب خوبی درست میکنند که بذائقه مطبوعست.[2] صدفهائی را که مانند چینی سفید است بجای پول وزینت آلات بکار میبرند[3] مردم از نمك چشمه‌های آب شور استفاده میکنند ودولت‌هم عایدی خوبی بابت مالیات این نمك بدست میآورد. اگر کسی روابط نامشروعی بازن مشروع کسی داشته‌باشد بشرط اینکه بارضایت زن باشد هتك‌شرف محسوب نمیشود.

دریاچه‌ای دراین‌حدود وجود داردکه دورتا دور آن تقریباً صدمیل ومحل صید ماهیهای مختلف میباشد. بعضی ازین ماهیها خیلی بزرگ وجسیم‌اند. اهالی عادت دارند گوشت حیوانات‌را خام بخورند وآنرا قبلا بدین‌طریق آماده میکنند: گوشت را بقطعات کوچك ونازك تقسیم‌کرده سپس‌درآب‌نمك یاسرکه مخلوط بابعضی ادویه فرو میبرند وچندروز میگذارند تاخوب پرورده شود. مردم فقیر دیگر باین طول‌و تفصیل نمیپردازند فقط گوشت را درآب نمك و بعد در سیر فرو برده خام خام میخورند.

۱ـ پای تخت فعلی یون‌نان شهری است بهمین نام ولی با وجود اینکه کارایان جزئی از آن ایالت هست ، دلائلی در دست است که شهر یاچی (Yachi) شهریون‌نان‌فو نبوده بلکه تالی‌فو بوده است که فعلا یك شهر درجه دوم محسوب میشود.
۲ ـ از قرار معلوم مصنف اهل حال ومرد خوش ذوقی بوده زیرا هرجا شرابی دیده ازآن تعریف کرده و حال آنکه مسافرین بعدی مانند او از مشروبات این نواحی تعریفی ننموده‌اند مطابق گفته اینها مشروبشان بیشتر مانند آبجو است تا شراب.
۳ ـ قیمت متوسط گوش ماهی سفید در بازار کلکته تقریباً هر پنج هزار دانه یك روپیه است.

فصل چهلم
ایالت کارازان

شهریاچی را ترك میکنیم ومدت ده‌روز بسمت غرب میرویم‌تا بایالت کارازان میرسیم[1] شهر عمده‌آن نیزبهمین اسم نامیده میشود. مردم بت‌پرستند. طلا بصورت دانه‌های ریزوگاهی‌درشت دربستر رودخانه‌ها ویابصورت رگه‌ها درکوهستانها بمقدار نسبتاً زیادی‌یافته میشود. وقیمت‌آن نسبت به‌نقره مثل نسبت یك برشش است (یعنی قیمت یك‌گرم طلا برابراست باقیمت‌شش‌گرم نقره.) اینجاهم صدفهای سفید چینی‌مانندرا که ازهند میآورند بجای پول رایج استعمال میکنند. مردم اینجا، چنانکه قبلا گفته‌شد، هیچوقت دختربکری را بزوجیت قبول نمیکنند. درین ناحیه مارهای عظیمی پیدا میشودکه درازاشان ده‌قدم ودورکمرشان ده وجب میباشد درقسمت جلو بدن نزدیك‌سر دو پای کوتاهی دارندکه پنجه‌هایش شبیه به‌پنجه‌های ببر میباشد چشمشان نسبتاًگشاد وبراق‌است. وقتی‌دهانشان‌را بازکنند میتوانند انسانی‌را ببلعند. روی هم‌رفته حیواناتی‌مهیب میباشند[2] مارهای دیگری ازهمین قسم‌هست‌که طولشان درحدود هشت، شش ویا پنج قدم‌میباشد. شکارآنها بطریق ذیل انجام میشود: روزها بعلت‌گرمای زیاد حیوان درغارها میخوابد وشبها بمنظور پیداکردن غذا بیرون می‌آید. در جلو راه هرحیوانی ازببر وگرگ وگاو ببیند می‌بلعد بعد خودرا بطرف چشمه‌ها و دریاچه‌ها کشیده آب مینوشد. چون بدنش سنگین است، روی ماسه و شن اثری عمیق میگذارد. شکارچیان رد پای عادی او را مدت چند روز تحت نظر میگیرند، بعد سرراه او چندچوب مجهز بمیخ وسیخ تیزفرو کرده رویشان‌راباماسه

۱ـ نام کارازان راکه چینی‌ها ممکن است کالاشان بگویند بنظر میآید که تنها نام قسمت دیگری از ایالت یون‌نان باشد. ولی اطلاعات ما راجع باین ناحیه بقدری ناقص است که نمیتوانیم‌موقعیت دقیق این محل را تعیین کنیم.

۲ـ توصیفی که ازین حیوان شده بیشتر توصیف تمساح‌است تا توصیف مار . گاهی ازین قبیل‌نقایص درکتاب منصف دیده میشود.

می‌پوشانند. بنابراین وقتی حیوان از روی این چوبها میگذرد زخمی وبسرعت کشته می‌شود. بزودی کلاغها و لاشخوران برسر نعش آن می نشینند واین علامت اینست که حیوان مرده‌است. زود شکارچیان خودرا بمحل میرسانند و شروع میکنند اول به کندن پوست وبعد به‌برداشتن کیسه‌صفرای اوکه ازقرارمعلوم خاصیت طبی دارد. مثلا هرگاه کسی را سگ هاری گزیده باشد یك تکه از آنرا در شراب حل‌کرده باو می‌خورانند. همچنین برای تسریع زایمان و برطرف کردن کورك و دمل و بعضی امراض جلدی دیگر استعمال میشود. گوشت این حیوان ازقرارمعلوم لذیذاست زیرا بقیمت‌گران فروخته میشود.[۱] اسبهای این ایالت عظیم‌الجثه‌اند و هنگامیکه کره هستندآنهارا برای‌فروش بهندمیبرند. رسم‌است‌که قسمتی ازدم اسب را میبرند برای اینکه‌اسب نتواند آنرا بااین پهلو وآن پهلو زده و همیشه‌هم آنرا آویزان نگاه دارد.[۲] سوارکاران‌این‌ناحیه مانند سوارکاران فرانسه در اروپا با رکاب بلند تاخت وتاز می‌کنند اما تاتارها و تقریباً سایرملل‌جهان برای اینکه بتوانند هنگام تیراندازی روی‌رکاب بلندشوندآنراکوتاه میگیرند. جوشنشان ازچرم گاومیش وسلاحشان نیزه وسپروتیر وکمان وتمام تیرهای‌شان نیزمسموم میباشد. کسانی‌که نیات بد بسر دارند و میخواهند کارهای خلافی انجام دهند همراه خود همیشه مقداری سم دارند. این برای اینست‌که اگر گرفتار شدند بعوض اینکه زیر آزار وشکنجه بمیرند فوری مقداری ازآنرا خورده اززحمت‌زندگی‌خلاص میشوند. ولی اولیای امور ازین‌قبیل قضایا باخبرند همینکه شخصی را گرفتارکردند فوری مقداری فضله سگ بخورد او میدهند و اورا مجبور میکنند سمی‌راکه خورده استفراغ کند.

قبل‌از اینکه مردم‌این ناحیه به‌تبعیت خان‌بزرگ درآیند رسم وحشیانه‌ای

---

۱ ـ دریك کتاب تاریخ طبیعی خوانده‌ام که افریقائیها و هندیها گوشت تمساح را که سفید و گویا معطر است میخورند.

۲ـ بنظر میآید رسم «دم‌بری اسب» که امروزه درانگلستان رواج‌دارد از قدیم‌الایام میان مردم‌یون‌نان که در اقصی نقاط‌چین قرار گرفته معمول بوده است.

داشتند و آن قتل بی‌جهت اشخاص محترمی بود که اتفاقاً شبی‌را درخانه‌ای مهمان میشد واین درنظرمردم برای این‌بوده که روح آن‌مرحوم ممکن بود درخانواده بماند وسبب سعادت وترقی آنان گردد. اما اززمانی‌که اعلیحضرت امپراطور سایهٔ قدرتش‌را برسرمردم این‌ناحیه افکند، این‌عمل وحشیانه وخارج از انسانیت را بکلی قدغن‌کرد. وخوشبختانه عادت مذموم ازبین رفت.

فصل چهل ویکم

ایالت کارداندان ـ وشهر وچانك

هرگاه کارازان‌را ترك نموده و پنج‌روز بطرف غرب برویم بایالت کارداندان میرسیم. کارداندان ازسرزمین‌های خان‌بزرگ و شهرعمده‌آن وچانك‌است[1] پول رایج این‌ناحیه، هم طلاوهم‌صدف سفیداست. معدن نقره وجودندارد برعکس طلا، که زیاد یافت‌میشود. چون قیمت یك انس‌طلا برابرباقیمت پنج انس‌نقره‌میباشد. بازرگانانی که ازخارج نقره وارد میکنند از فروش‌آن منافع سرشاری میبرند. مرسوم است مردان وزنان روی دندانهای‌خودرا با ورقه‌های بسیارنازك طلا پوشانده وآنرا مانند زینتی همیشه نگاه می‌دارند. زینت‌دیگرآنها خالکوبی‌است‌که‌بدینطریق عمل می‌کنند: پنج سنجاق را بیکدیگر وصل‌کرده توی‌گوشت فرو میکنند تاآنجاکه خون درآید بعدجای سنجاقهارا با ماده‌ای‌رنگین میمالند. روی پوست بدین‌طریق رنگین میشود ورنگ‌آن مادام‌العمر غیرقابل‌زوال است.[2] مردها بچیزی جز سوارکاری،

۱ـ کاراندان را نویسنده‌های مختلف بنامهای مختلف ذکر کرده‌اند ولی هیچ یك از این اسامی در نقشه دوهالد پیدا نمیشود. فقط از نام شهر عمده آن که بلا فاصله بعد از نام آن ذکر شده معلوم میشود که امکنه مزبور هنوز داخل مرزهای ایالت جدید (یون‌نان) است.

۲ـ مارتینی در توصیف حال مردم یونگ‌چانگ (Yung- chang) مینویسد:

«عده‌ای دیگر از مردم اشکال مختلفی روی صورت خود خالکوبی مینمایند بدینطریق‌که با سوزن صورتشان را سوراخ کرده و با ماده سیاهی روی آن میمالند» این رسم میان‌مردم کشور آوا که مجاور بلافصل (یون‌نان) است نیز معمولست.

سربازی وشکار توجه ندارند همهٔ اوقات خودرا به‌ورزش میگذرانند وکارهای خانه و مزرعه‌را بزنان خود واگذارمیکنند و زنان نیزکارهای مزبور را خود تنها ویاباکمك بردگان ویا اسرای جنگی انجام میدهند.

رسم غریبی میان مردم این‌ناحیه هست: بمحض‌اینکه زنی بچه‌ای زایید از جایش‌بلند میشود بچه‌را میشوید، قنداق میکند، بعدبلافاصله مرد جایش‌را میگیرد وطفل‌را مدت چهل‌روز پرستاری میکند. دراین‌مدت‌کسان وخویشان بدیدن اوآمده باو تبریك میگویند وزن بکار خانه‌داری وآوردن نان وآب برای شوهر وشیردادن به‌بچه میپردازد. مردم این‌ناحیه گوشت را بطریقی‌که قبلا ذکرشد خام ویا با برنج میخورند. شرابشان از برنج مخلوط با بعضی ادویه‌جات درست میشود و طعم خوبی دارد.

درین‌بخش بت ویا معبدی وجود ندارد. مسن‌ترین‌فرد خانواده ویاجد خانواده بمناسبت اینکه موجد ومنعم تمام خاندان است مورد پرستش واقع میشود[1] مردم بطورعموم بی‌سوادند زیرا درناحیه‌ای مسکن‌دارندکه سراسرکوهستانی وپوشیده از جنگل است. درفصل تابستان هوا بقدری تیره وتار وناسالم است‌که بیگانگان مجبورند ازآنجا فرار کنندو بجاهای خوش آب وهواتری پناه ببرند[2]. هنگامیکه

۱ـ بنظرمیآید که موضوع، اشاره باحترام فوق‌العاده‌ای باشد که چینی‌ها نسبت بوالدین خود مرعی میدارند ویا بآن حرمت پرستش مانندی که نسبت بارواح نیاکانشان معمول میدارند. این احترام نه‌فقط‌مخالف اصول دومذهب‌متداول در کشور نیست بلکه‌بیشتر میان کسانی شایع است که‌ازپرستش وتصاویر بیزار وآنرا نوعی کفر میدانند دراینجا فکر میکنیم که منظور مصنف از کلمه«مسن ـ ترین فرد خانواده» همان «جد مشترك خانواده» باشد. زیرا گرچه اعقاب واولاد متعددی ممکن است از قبل رئیس و یا بزرگتر خانواده زندگی کرده باشند ولی معلوم نیست که دارائیشان نیزدر مدت حیات بوسیله او بدست آمده باشد.

۲ـ آب وهوای که در کوهپایه‌ها و مخصوصاً درحدود مناطق استوائی قرار دارند معمولا بد وناسالم است زیرا آب فراوانی که از چشمه سارهای بی‌شمار کوهها بیرون میآید، در عوض جریان‌بطرف جلگه‌ها در میان شاخ وساق انبوه درختان جنگل‌گیر کرده متوقف میشوند و کم‌کم اراضی راتبدیل بباتلاقهای متعفن‌مینمایند. این‌آب وهوای ناسالم در سمت غرب یعنی ازناحیه مرنگ(Morung) نیز ادامه دارد.

معاملات تجارتی بطورنسیه انجام میگیرد یعنی‌یکی از متعاملین بدهکار و دیگری بستانکار میشود. رئیس‌محل تکه‌چوب مربعی‌را گرفته بدوقسمت متساوی تقسیم می‌کند، بعدروی‌هریك مبلغ معاملدرا حك میکند وهرقسمت‌را بیکی‌ازطرفین میدهد. پس‌از انقضای مدت معامله وپرداخت دین، طلبکار تکه‌چوب خودرا ببدهکار میدهد ومعامله خاتمه مییابد.

درین ایالت وهمچنین درایالات کاینـدو و یاچی اصلا پزشك پیـدا نمیشود. هرگاه شخص متمکنی مریض‌گردد خانواده او بعقب جادوگرانی‌که مأمورقربانی در معابد بتهـا هستند میفرستند. مریض‌حال مزاجی خودرا برای‌آنهـا شرح میدهد. جادوگران دستور میدهند نوازندگانـی با ساز و طنبور حاضـر شده آنقدربزنند و برقصند تا یکی از آنها بواسطه حلول‌روح خبیث در وجودش تقریباً ازحال برود. در این‌صورت ازاو میپرسند علت ناخوشی مریض‌چه بوده وبا چه وسایـلی میتوان اورا معالجه‌نمود؟ روح‌خبیث ازدهان اوجواب‌میدهدکه علت‌پیدایش مرض بی‌احترامی‌ای بوده که‌نسبت بیکی ازخدایان انجام‌گرفته وبایدجبران‌شود. آنوقت جادوگران دعا ومناجات بدرگاه آن‌خدا نموده تا ازسرتقصیرش بگذرد وشفای عاجلی باوبدهد. در مقابل، خانواده مریض‌هم باید نذرکنند که تعدادی‌گوسفند سرسیاه بدست جادوگران نامبرده وزنانشان قربانی‌کنند. بدیهی‌است کسان مریض فوراً تقاضای جادوگران را اجابت نموده بقربانی‌گوسفندان میپردازندوخون آنهارا بهوا میپاشند وجادوگران هم با سوزاندن عود تمام خانه‌بیماررا معطرمیکنند؛ بعد بافتخار بت مربوط بآوازه‌خوانی‌ورقص مشغول میشوند. سؤال دیگری ازروح خبیث میشود بدین‌مضمون: آیا خدای مورد پرستش مریض ازقربانیهائی‌که شده راضی‌است ویا آنکه مجدداً بـاید قربانیهای دیگری‌بعمل‌آید؟ اگرجواب‌مساعد باشدآنوقت جادوگران برسر میزغذا نشسته بـا شادی به‌تناول‌گوشتهای لـذیذ قربانیها میپردازند پس‌ازآن حق‌الـزحمه خودرا هم گرفته بمنازل خـود برمیگردند. حال اگرمـریض شفا یابد معلوم میشود

خدای او نسبت باو تفضل نموده وازسر تقصیراتش گذشته‌است، واگر بیماربمیرد باین دلیل‌است‌که قبل از تقدیم قسمت بت (از گوشت قربانی) کسان مریض و جادوگران بخوردن غذا پرداخته واحترام اولویت‌را بجا نیاورده‌اند. باید دانست‌که این قبیل تشریفات ماهی یکی‌دوبار بیشتر آنهم برای اشخاص متعین، انجام نمیگیرد. ودرتمام ایالات ختا ومانجی که‌درآنجاها پزشك نایاب‌است‌این‌تشریفات معمول ومجری‌است. چنانکه دیده میشود مردم ابلیس صفتی هستند که‌بنام جادوگر ازنادانی عوام سوءِ استفاده‌کرده و آنهارا بااین‌خرافات واراجیف فریب میدهند.

فصل چهل ودوم

به‌چه طریق خان بزرگ بفتح‌کشورهای مین و بانگالا پرداخت

قبل‌از اینکه بتشریح وتوصیف ناحیه بپردازیم بهتراست ازنبرد مهمی‌که در این‌کشور وچانك (انچانك یا یونچانك) درگرفته‌بود سخن‌برانیم: سال ۱۲۷۲ بودکه خان بزرگ بمنظور حمایت ودفاع کشورهای وچانك و کارازان درمقابل حملات بیگانگان ارتش‌مجهزی بآن‌صفحات‌فرستاد[1] واین درزمانی‌بود که‌هنوز خان‌بزرگ پسران‌خودرا برای امارت بکشورهای تابع خود نمیفرستاد. همینکه پادشاه مین[2] و بنگاله[3] شنیدکه ارتش‌تاتار نزدیك‌است به‌وچانك برسد تصمیم‌گرفت فوری باستقبال

۱ـ تاریخ ۱۲۷۲ در متن راموزیو (Ramusia) و همچنین در چاپهای قدیم لاتین دیده میشود ولی در نسخه کتاب بازل (Basle) تاریخ مزبور، ۱۲۸۲ ثبت شده و این تاریخی است که در «جلد نهم‌کتاب تاریخ عمومی چین» نیز داده شده است.

۲ـ بـزعم بعضی از نویسندگان منظور از مین (Mien) کشور پگو (Pegu) است ولی پر واضح است که منظور از آن، کشور برمه (Birmah) و یا چنانکه ما آنرا مینامیم کشور آوا (Aua) است که هم مرز با ایالت یون‌نان میباشد. برمه‌ای ها کشور خودرا میام‌ما (Myam-ma) و چینی‌ها مین- تین (Mien - tien) مینامند.

۳ـ درکتاب بازل نگاشته شده‌که دوکشور مین و بنگاله با هم متفق وهم پیمانند در صورتیکه از متن این‌کتاب چنین مستفاد میشودکه پادشاه هردو یك‌نفر بوده. شاید بروز این حوادث درموقعی بوده که پادشاه نامبرده بعلت تصرف نواحی شرقی بنگاله خودرا شاه آنجا نیز میدانسته است.

آن رفته باحملات‌خود مانع استقرارآن درمرزهای‌کشورش بشود لذا بتجهیزارتشی مرکب ازپیاده‌نظام و سوارنظام وعده‌ای فیل‌سوار پرداخت. فیلهارا بدینطریق مجهز نمود که روی هریك اطاقکی شبیه به‌برج تعبیه نمود ودرآن دوازده تا شانزده نفر تیرانداز جا داد. پس باچنین ارتشی روانه وچانك شد وبفاصله‌کمی ازارتش‌خان اردو زدبمحض‌اینکه‌نستاردین[1] سردار تاتارازنزدیك شدن‌ارتش دشمن خبردارشد باوجود اینکه سربازی دلیر و لایق بود، چون بیشتر از دوازده‌هزار نفر سرباز در اختیار نداشت، در صورتیکه دشمن علاوه برفیل‌سواران دارای شصت هزار مرد جنگی‌بود، خوفناك شد. ولی‌بهیچوجه ترس‌بخود راه نداده، بسرعت بجلگهٔ‌وچانك سرازیر شد وطوری موضع‌گرفت‌که‌یکی ازجناحینش پهلوی‌جنگل‌انبوهی‌قرارگرفت. این تدبیر برای این‌بودکه‌درصورت حملات‌شدید فیلها‌بتوانند بجنگل پناه‌برده واززیردرختان آن‌موجبات‌زحمتشان را فراهم‌آورند. درضمن‌تمام افسران ارشد خودرا احضار نموده باکلماتی‌ترغیب آمیز‌بآنهاچنین‌گفت: «درجنگهای‌گذشته، شما همه لیاقت‌خودرا نشان داده‌وظاهرساخته‌ایدکه ازهیچ دشمنی ولوهرقدرقوی باشد نمیترسید. بعلاوه میدانید که فتح تنها مربوط بتعداد نفرات نیست بلکه‌بیشتر مربوط بشجاعت‌ونظم است» بعد بمعرفی قشون مین وبنگاله پرداخت واضافه‌کرد که «آنها هنوز سربازانی خام و بی تجربه‌هستند و چون مانند شما جنگ‌دیده نیستند بفنون‌جنگی‌هم مانند شما آشنا نیستند. بنابرین اطمینان دارم‌که تصورتفوق دشمن ازحیث نفرات نباید موجب‌ترس وهراس شماگردد. باید بارزش‌جنگی خود ــ‌که این‌همه موردآزمایش قرارگرفته‌ــ اطمینان واعتماد داشته‌باشید. باید بدانیدکه‌نام تاتار هرجاکه‌بلند شده موجب‌وحشت بوده وبعدازاین‌هم باید همین‌طور باشد».

پادشاه مین چون اطلاع یافت که لشکریان تاتار بجلگه وارد شدند، فوراً او نیز با قشون خود بدان‌سوی رفت، و بفاصله یك میل از ارتش دشمن موضع‌گرفت،

۱ــ نستاردین تحریفی است از کلمهٔ نصرالدین

بدین ترتیب: پیل سواران درجلو، پیاده نظام وسوار نظام درعقب ودرجناحین، بفاصله نسبتاً زیادی ازیکدیگر. مستقرشدندبعد به‌تهییج‌وتشویق نفراتش پرداخت وازآنها خواست شجاعانه بجنگند، و اطمینان دادکه فتح وظفر نصیب‌آنان خواهد بود زیرا ازهرحیث، هم ازتعداد نفرات، وهم ازحیث فیلهای جنگی بردشمن تفوق‌دارند. بعد دستور داد شیپورهای جنگی‌را بصدا درآورند وخود شجاعانه باتمام قشونش بطرف دشمن‌حرکت‌کرد. تاتارها همچنان درسنگرهای خود بیحرکت ماندند ولی‌همین‌که دشمن‌را درتیررس دیدند ازپشت سنگرها بیرون‌آمده بقلب دشمن‌زدند. ولی چون اسبهایشان تا بحال فیل‌ندیده‌بودند ازمشاهده آنها بوحشت افتاده عقب‌گرد کرده پا بفرارگذاشتند بمحض‌اینکه سردار تاتار این‌بهم‌خوردگی‌را دید، بدون‌اینکه دست‌و پای خودراگم‌کند، دستور داد سوارانش پیاده‌شده اسبهای خود را بجنگل برند و به درختان‌بسته بلافاصله بمیدان‌کارزار برگردند. سواران چنین‌کردند بعد پیاده بسمت فیل‌سواران‌برگشته شروع به‌تیراندازی‌نمودند. درهمین‌حال دشمن‌نیز باشدت هرچه تمامترشلیك تیرمیکرد، اما تیرهای‌آنان مانند تیرهای تاتارهاکه ازکمانهای قویتر رها میشد کارگر نبود درنتیجه فیلها بدنشان پوشیده ازتیر شد وازشدت درد روبعقب کرده داخل صفوف ارتش‌خودگشته و آنهارا سخت بهم‌زدند. فیلهارا طوری ترس برداشته‌بودکه‌رانندگانشان باتمام مهارتی‌که داشتند نتوانستند آنهارا رام‌کنند وآنها بدون راهنما بهرسو میدویدند تا بالاخره بمنطقه‌ای ازجنگل واردشدندکه خالی‌از وجود دشمن بود درنتیجه میان‌شاخه‌های درختان‌گیر کرده‌وبرج وباروهای چوبی روی آنها بانفراتی‌که داخل‌آنهابودند همه بزمین افتاده ازبین رفتند. تاتارهاکه فرار فیلهارا بدینطریق دیدند جرأتی تازه پیدا کردند جوخه جوخه گردآمدند و بر اسبانشان سواروبانظم وترتیب‌خاصی مجدداً وارد کارزارشدند. سپاهیان دشمن‌هم، از حیث شجاعت دست‌کمی ازآنها نداشتند، زیرا بدون اینکه از حادثه فیلها مرعوب شده‌باشند، مردانه‌میجنگیدند. اما تاتارها مهارتشان درجنگ بیش‌ازآنهابود وبآنها

تلفات سنگینی وارد میساختند. پس‌از مدتی تیرها ته‌کشید، و طرفین مجبورشدند با شمشیر ونیزه وگرز بجان‌هم بیفتند. جنگ تن‌بتن درگرفت، سرها شکست، دستهاو پاها قطع‌شد، شکمها وسینه‌ها پاره‌گشت. بقدری خون‌جاری شد که‌تنها دیدن آن وحشتناك بود شاه مین مانند هر سرکردهٔ دلیری هرجا که خطر بیشتر بود آنجا بود وسربازانش را بحمله یابمقاومت تحریص میکرد. بموقع دستور میداد نفرات تازه‌ـ نفس وارد میدان شده جای کشته‌شدگان و یا آنهائیکه خسته و وامانده شده بودند بگیرند. بالاخره پس‌ازمدتی چون‌دید ادامه‌جنگ‌دیگرغیرممکن‌است و عده‌ای از سربازانش نیز فرارکرده‌اند، خود اونیز مجبورشد فرارکند. پس‌از او عدهٔ زیادی از سربازانش بدست تاتارها قتل‌عام شدند. تلفات این‌جنگ‌که ازصبح تاظهرطول‌کشید برای‌طرفین‌خیلی محسوس بود اما تاتارهابالاخره‌غالب شدند وعلت غلبه‌آنها این‌بود که ارتش‌مین‌وبنگاله‌چندان‌جنگ‌آزموده‌نبوده‌وسلاح وجوشن‌کامل دراختیار نداشت و بدتر از همه حادثه فیلها که باعث درهم‌ریختگی صفوف خودشان شد. خبط مهم دیگری‌که شاه مین‌مرتکب‌شد این‌بودکه نمیبایست بقشون تاتار درحالیکه جناحش به‌جنگل تکیه‌کرده حمله‌کند. او میبایست سعی‌کند قشون مزبوررا بجلگه هموار بکشد ودرآنجا بمدد فیلها وسواره نظام جناحین‌خود محاصره‌اش کند. تاتارها بعداز خاتمه نبرد بقیه‌قوای خودرا جمع‌نموده بطرف جنگل رفتند تا فیلهائی را که بآنجا فرارکرده بودند گرفتارسازند. دیدندسربازانی‌که بافیلها بودند شاخه‌های درختان‌را بریده مشغول سنگرسازی هستند. اما بآنها فرصت نداده همه را کشتند. بعد بکمك فیلبانان توانستند بیش‌از دویست فیل را رام و مهارکنند. ازین ببعد خان بزرگ‌هم عادت‌کرد در جنگهای خود از فیل استفاده‌کند. نتیجه فتح دراین‌جنگ این شدکه تمام اراضی پادشاه‌مین و بنگاله متعلق به‌خان بزرگ گشت.

فصل چهل و سوم
منطقه‌ای غیر مسکون ـ و کشور مین

پس‌ازترك ایالت کاردانداں ازجاده شیب‌داری بمدت‌دوروز ونیم پیش میرویم. درین مدت هیچ‌آبادی‌ای جلوراه خود نمی‌بینیم، تا اینکه بدشت وسیعی میرسیم[۱] درین دشت بازرگانان نواحی مجاور هفته‌ای سه‌روز جمع میشوند وطلای خودرا با نقره تجاری‌که ازنواحی دوردست میآیند معاوضه میکنند دربن‌بازار قیمت یك‌واحد طلا برابر است باقیمت پنج واحدنقره[۲]، اهالی‌حق ندارند رأساً طلای خودرا صادر کنند بلکه باید طلارا درمقابل‌کالاهای مورد لزوم بابازرگانان مبادله کنند. وچون مطابق مقررات دولتی هیچ‌فرد بیگانه حق‌ورود باماکن مسکونی مردم ندارد لذا مجبورندمعاملات‌را درنقطه‌معینی‌مثلا دردشت‌مزبورانجام دهند. ازین‌دشت‌که‌بگذریم وهمواره رو بجنوب برویم درحوالی مرز هند بشهر «مین» میرسیم. سفر درین ناحیه پانزده‌روز طول میکشد وهمه‌را باید ازجاهای کم‌جمعیت و ازجنگلهائی که پر از فیل وکرگدن ودیگرحیوانات وحشی‌است عبورکنیم.

فصل چهل و چهارم
شهر مین ـ آرامگاه بزرگ‌شاه آن

مین شهری بزرگ وباشکوه وپای‌تخت‌کشور است[۳] ساکنان آن بت‌پرستند و

۱ـ این باید دشتی باشد که درپای کوههای (یون‌نان) که قبلا بدان اشاره شده قرار دارد.

۲ـ نظر بمقررات سختی که برای ورود خارجیان بسرزمین چین وجود دارد لازم شده‌که «بازار های روز» یا بازار های مکاره‌ای درمجاورت مرزها در روزهای معین تشکیل شود وتجار داخلی و خارجی اجناس خود را برای مبادله وفروش بآنجا بیاورند. کالای عمده‌ای که از آوا صادر میشود پنبه است دوهالد مینویسد: «در دهکده توپا (Topa) قرب مرز شن‌سی همه‌گونه کالای خارجی میتوان پیداکرد و از چین هم دارو، زعفران، خرما و قهوه در معرض فروش قرار میگیرد.»

۳ـ پای‌تخت فعلی‌که نامش‌آم راپورا (Amrapura) است شهری جدیدالبناء است. پای‌تخت مین ممکن است یا شهر قدیم آوا بوده که حال مخروبه است ویا شهر قدیمی‌تر دیگری‌زیرا مرکز حکومت اغلب تغییرکرده.

به‌زبان مخصوصی تکلم میکنند. گویند درقدیم سلطانی مقتدر درآن‌حکومت میکرد وهنگامیکه مرگش نزدیك شد دستورداد آرامگاه مجللی برایش ساختند. در دو انتهای آن دو هرم، تمام ازمرمر، بارتفاع ده قدم بناکرده بالای‌هریك گلوله مدوری قرار دادند[1] یکی ازاین هرمهارا با ورقه‌ای ازطلابکلفتی یك اینچ، ودیگری را با ورقه‌ای ازنقره بهمان ضخامت پوشاندند. بطوری‌که هیچ جای اهرام دیده نمیشد که ازطلا یا نقره مستورنباشد. دراطراف گلوله‌ها زنگوله‌های ظریف‌کوچکی ازطلا و نقره آویزان‌کردندکه هروقت باد میآمد آنهارا بصدا درمیآورد. روی خود قبرراهم بعد ازفوت شاه باورقه کلفتی قسمتی ازطلا وقسمتی ازنقره پوشاندند.

هنگامیکه خان بزرگ تصمیم گرفت شهررا بتصرف آورد قشونی بدانجا فرستاد وهمراه قشون چنانکه رسم بود عده‌ای جادوگر وافسونگر نیز اعزام داشت. جادوگران باکمال‌تعجب آرامگاه‌را مشاهده‌نمودند. ولی تا قبل‌ازاینکه بدانند رأی جهان‌آرای خان راجع بآن‌چیست، جرأت نکردند بدان‌دست بزنند. اما خان چون دانست آرامگاه متعلق بیکی‌ازشاهان قدیم‌است واصولا چون تاتارها دست‌اندازی به اموال مردگان را گناه میدانند دستور داد آنرا بحال خود گذارند. دراین ناحیه حیواناتی ازقبیل فیل وگوزن وآهو... فراوانست.

فصل چهل و پنجم
ایالت بنگاله

ایالت بنگاله درحدود جنوبی‌هندوستان واقع شده وهنگام اقامت مارکوپولو در دربار خان هنوز بتصرف وی درنیامده بود. معروفست‌که چون‌کشوری مقتدربوده تصرف آن توسط خان مدتی طول کشیده‌است. اهالی بت‌پرستند وزبان مخصوصی

۱ـ معابد بشکل هرم‌ـ چه باقاعده مربع و چه با قاعدهٔ دایره‌ای شکل ـ هرجائی که مذهب بودا اکثریت دارد دیده میشود.

دارند. مبلغان و معلمانی دارند. که در مدارس مخصوصی بتعلیم اصول بت‌پرستی و همچنین علم‌احضار ارواح وعلم پیشگوئی میپردازند[۱] گاوهای نری که درین نواحی پیدا میشود بیش‌ازحد معمول بزرگست. مردم ازگوشت وشیروبرنج تغذیه میکنند[۲] پنبه زیاد بعمل‌میآید و تجارتش پرسود است. سنبل هندی، زنجبیل، شکر و بعضی داروهای‌گیاهی از محصولات این ناحیه است[۳] خریدو فروش خواجگان نیز مانند بردگـان معمولست. زیرا تمام اسرائی‌که در جنگها گرفته می‌شود اخته‌میشوند و چون‌هر شاهزاده و یـا شخص متعینی مـایلست یك یا چند خواجه برای محافظت زنان‌خود درحرمسرا داشته‌باشد تجار ازفروش‌این خواجگان درین نواحی سودهای کلانی میبرند.[۴] این‌ایالت وسعتش باندازه سی‌روز راه‌است ودرانتهای‌شرقی آن‌کشور کانجی‌گو[۵] قرار دارد.

۱ـ این جمله، اشاره واضحی بمکاتب فلسفی هندی است‌که درآن اصول‌وداس (Vedas)وساستراس (Sastras) بوسیله علمای مذهبی درشهرهای عمده بنگاله وهندوستان تعلیم میشود. علم‌احضار ارواح یکی از شش رکن مهم تعلیماتست.

۲ـ شیر وبرنج مواد اصلی غذای بومیان بنگاله را تشکیل میدهد اما هرچند کـه عده‌ای از فـرق مذهبی درخوردن هرنوع‌گوشتی بجز گوشت‌گاو آزادند، اظهار اینکه گوشت غذای معمولی آنها را تشکیل میدهد قدری غریب بنظر میآید. بدیهی است که اظهارات مصنف مبنی بـر آنچیزی است که دیده و یا از مردم کوهستانهـای واقع در مرز شرقی بنگالـه شنیده است. رسومی کـه درین کوهستانها معمولست البته با رسومی که درسواحل رود گنگ (Ganges) متداولست فـرق دارد. درین قسمت اخیر حیواناتی را از قبیل گراز، آهو، و بطور کلی هر نوع حیوان وحشی ، میکشند و میخورند.

۳ـ این اجناس، محصولات معروف بنگاله و ایالات مجاور بآن هستند. مخصوصاً شکر بمقدار زیاد بعمل میآید که به بسیاری از نواحی آسیا واروپا صادر میشود.

۴ـ چنانکه از تمام کتب تاریخ مربوط بهند مستفاد میشود، دربار ها و حـرمهای هند همیشه پراز خواجه بودند و این خواجه‌ها گاهی هم بمقامات عالیه میرسیدند ولی معلوم نیست که این‌خواجگان از بنگاله تهیه میشده‌اند. باید دانست‌که ماکاملا از عادات و رسوم مردم این قسمت در قرن سیزدهم بی‌اطلاع هستیم ولی آنچه از نوشته های باربسا (Barbosa) برمیاید معلوم میشود که در زمان او (اوایل قرن شانزدهم) رسم اخته کردن معمول بوده ولی نه میان خود هندوها کـه آنرا عملی شنیع ومغایر با اخلاق میدانسته‌اند.

۵ـ Kangigu

فصل چهل و ششم
ایالت کانجی گو

کانجی‌گو ایالتی‌است‌که درسمت شرق قرارگرفته و ازخـود شاه دارد. مذهب مردم بت‌پرستی وزبانشان مخصوص بخودشان‌است. بطیب خاطر باطاعت خان درآمده وباوسالانه باجی میدهند. شاه‌بقدری‌زن‌دوست وشهوت پرست‌است‌که بیش ازچهارصد زن درحرمسرای خود دارد وهرگاه درجائی زن‌زیبائی سراغ‌کند فوری اورا بتعداد زنهای خود میافزاید. طلا و داروهای گیاهی فراوان است، ولی چون منطقه‌ای بری ودور از دریاست فرصت فروش‌آنهاکم دست میدهد. مردم از برنج و گوشت و شیر تغذیه میکنند. شراب انگور ندارند بلکه شرابشان از تخمیربرنج مخلوط با بعضی ادویه‌جات بدست میآید. مردم از زن ومـرد تنشان‌را خالکوبی میکنند. خالکوبها روی اندامهای مختلف بدن اشکالی ترسیم نموده وروی خطوط‌آنرا با سوزن سوراخ سوراخ میکنند همین‌که خون بیـرون‌آمد ماده سیاهی روی آن میمالندکه رنگش ثابت وغیر قابل زوال است. زن یامردی‌که بیشتر خالکوبی بربدن‌دارد شاخص‌تر و زیباتـراست .

فصل چهل وهفتم
ایالت آمو

آمو[1] هم درسمت شرق واقـع شده‌است وساکنان آن تابـع خان‌هستند. بت‌پرستند وازگوشت ومیوه تغذیه میکنند. زبانشان‌مخصوص‌است. بپرورش اسب وگاو اشتغال دارند و اسب وگاوشان‌را ببازرگانان سیارفروخته یابهندصادرمیکنند. بواسطهٔ وجود مراتع خوب گاومیش‌نیز زیاداست.همه ازمرد وزن حلقه‌هائی از زرپاسیم به

۱ـ آمو (Amu) ازحیث موقعیت تطبیق میکنند با بامو (Bamu) که یك ایالت سرحدی است واقع میان‌کشور برمه وایالت یون‌نان درچین.

مچ‌دست، بازو ویا ساق پا دارند ولی‌حلقه‌های زنان گرانبهاتر است. فاصله بین‌این ایالت وایالت «کانجی‌گو» بیست وپنج‌روز وازآنجا تا بنگاله بیست‌روز راه‌است.حال میپردازیم بشرح ایالت تولومان‌که از «آمو» هشت‌روز راه‌فاصله دارد.

فصل چهل وهشتم
ایالت تولومان

ایالت تولومان درسمت‌شرق واقع‌است، واهالی‌آن بت‌پرستند. زبان مخصوص بخود دارندوجزءِ رعایای خان‌محسوب‌میشوند. مردمش بلندبالا وخوش‌سیما وبیشتر گندمگونند تا بور و زاغ. در معاملات درست و در نبرد شجاعند. عده‌ای از بلاد و قلاعشان روی‌کوهها قرارگرفته‌است. جنازه‌های‌مردگانشان‌را میسوزانند[1] واستخوان های نسوخته‌را در تابوتی قرار داده، درمیان غارهای کوچك پنهان میکنند (برای اینکه دست هیچ حیوان‌وحشی‌ای بدان نرسد.) طلا فراوان دارند وپول رایجشان صدفهائی‌است‌که ازهند میآورند. این‌پول در دو ایالت سابق یعنی‌در «کانجی‌گو» و «آمو» نیز رواج دارد. مأکولات ومشروباتشان هم مانندآنها است.

۱ـ تشریفاتی که بوسیله بعضی از کوه‌نشینان آوا یا برمه درباره سوزاندن مردگان معمول میباشد شباهت تامی بتشریفاتی دارد که در اینجا در باره تولومان تشریح شده. سیمس (Symes) در (کتاب سفارت به آوا) نوشته، «آنها جنازه های مردگانشان را میسوزانند بعد خاکسترشان را در ظروف مخصوصی ریخته بخانه‌ای میبرند. این خاکستر اگر مربوط بمرد باشد شش روز و اگر مربوط بزن باشد پنج‌روز درآن خانه میماند. سپس ظرف را بمحل دفن برده درگوری جای‌میدهند وبالای‌گور یك تصویر چوبی از شخص مرحوم قرار میدهند که وظیفه‌اش دعا بدرگاه خدایان و طلب آمرزش برای استخوانها وخاکستر خود میباشد».

فصل چهل و نهم

شهرهای چین‌تی‌گی، سیدین - فو، چین‌گو-یی و پازانفو

حال ایالت تولومان را ترك گفته بطرف مشرق متوجه میشویم[۱] راهمان از کنار رودخانه‌ای‌است که از طرفینش چند شهر ساخته شده. پس‌از دوازده روز بشهر زیبای «چین‌تی‌گی» میرسیم که ازمتصرفات خان‌است. اهالیش بت‌پرست وبازرگان یا پیشه‌ورند. از پوست درختی پارچه‌خوبی میبافندکه زن ومرد ازآن برای خود لباس تابستانی درست میکنند. مردها جنگجویان شجاعی‌هستند وپولشان همان اسکناس ممهور بمهر خان بزرگ میباشد[۲]

ببر دربن‌ایالت بقدری زیاداست‌که مردم ازترس، شبها جرأت‌بیرون‌خوابیدن را ندارند وکسانی‌که روی رودخانه‌هاکشتی میرانند شبها حتی درکشتیهایشان‌که‌کنار ساحل لنگرانداخته‌باشد نمیتوانند درامان‌باشند زیرا ببرعادت دارد باشنا بکشتی رفته‌وکسانی‌را که درآن‌خوابیده‌اند برباید وببرد. ملاحان معمولاکشتی خودرا وسط رودخانه لنگرمیاندازند زیرا تاآنجا ببرنمیتواند خودرا برساند. سگهائی که درین ناحیه زندگی‌میکنند معمولا درنده وقوی‌هیکلند جرأت وشجاعتشان بحدی‌است‌که با ببر میجنگند. برای شکاربببر شکارچی تیروکمانش‌را برداشته همراه‌دوتا ازاین‌سگها بجنگل‌میرود. ببربمشاهدهٔ آنها اول‌کاری‌که میکند پشت بدرخت‌کلفتی داده تاسگها ازپشت باوحمله‌نکنند دراین اثنا سگها شروع بحمله‌کرده وشکارچی نیزچند تیر به طرف او پرتاب میکند. طولی نمیکشد که بعلت زخمهای‌تیر وگازهای سگها خون زیادی ازاومیرود وبزودی بزمین افتاده میمیرد[۳] محصول ابریشم فراوانست وبمقدار

۱ـ مناطقی که اخیراً درباره آنها مطالبی نگاشته شده متعلق بحدود هند بوده واز مناطقی‌که بعداً درین کتاب صحبت خواهد شد همه مربوط بچین ویا متعلقات آن خواهد بود.

۲ ـ موضوع اسکناس ممهور بمهر خان بزرگ نشان میدهد که این ناحیه از نواحی لاینفك امپراطوری‌محسوب میشود و از آن متصرفات دور افتاده‌ای‌که نه اسماً و نه رسماً خود را تابع خان میدانند نیست.

۳ـ درترجمه قدیم انگلیسی این کتاب از اسپانیائی (سال ۱۵۷۹) نوشته شده است: «حیوانی که-

زیاد از راه‌آب بنقاط دیگر صادرمیشود. مردم ازراه کسب و تجارت زندگی میکنند. از «چین تی‌گی» تا «سیدین‌فو» دوازده روز راه است بعد باید بیست‌روز دیگر براه خود ادامه‌داد تابشهر «جین‌گی» بعد بازچهار روزدیگر رفت تابشهر «پازان‌فو» رسید که متعلق به «ختا» است. مردم این‌صفحات بت‌پرستند ومردگانشان را میسوزانند. تعداد قلیلی ازمردم مسیحیندکه برای‌خود کلیسائی‌هم دارند[۱] همه تابع خانند زیرا پول اسکناس بین آنها رواج دارد. از راه کارخانه‌داری وتجارت زندگی میکنند ابریشمشان فراوان‌است وباآن پارچه‌های زری و یا شال‌گردنها و روسریهای ظریف میبافند. رودخانه بزرگی ازکنار این‌شهرمیگذردکه قابل کشتیرانی‌است. بوسیله این رودخانه وکانالهای منشعبهٔ ازآن مقدار زیادی کالا بشهرخانبالیغ حمل‌میشود.

فصل پنجاهم

شهر چان گلو

شهر چان‌گلو در ایالت ختا ودرسمت جنوب واقع[۲] وازمتصرفات خان بزرگ است.ساکنینش بت‌پرستند ومرده‌های‌خودرا میسوزانند. اسکناس‌امپراطوری‌دراینجا رواج دارد. اراضی شهر وحول وحوش‌آن شوره‌زار است. ازاین‌اراضی نمک‌را بطریق ذیل بدست میآورند: خاک‌را تپه‌تپه نموده، روی‌آن‌آب فراوان میریزند. آب‌نمک‌را درخود حل‌نموده بعد بوسیله مجاری‌کوچکی بدیگهای خیلی‌پهن ولی‌کم‌عمق‌هدایت میشود. آنرا میجوشانند تاآب‌تبخیر وبقیه متبلورشود. نمکی‌که بدینطریق بدست

← بدینطریق شکار می‌شود فیل است نه ببر». درهر حال من مطمئنم که سگهای این ناحیه قادرندهم به ببر و هم به پلنگ حمله کنند.

۱ـ اصطلاح (تعداد قلیلی‌مسیحی) ممکن است مقصود فرقه‌ای از مسیحیان باشد (چه‌نسطوری وچه غیرآن) که‌کاتولیک نیستند.

۲ـ طرف شرق هوکین (Ho - Kien) ولی‌متمایل بجنوب، شهردرجه دومی هست که جزء حوزه قضائی آن و در نقشه دوهالد آنرا تسان چیو (Tsan - cheu) و در اطلس مارتینی کانگ‌چیو (Cang - cheu) نامیده‌اند این یقیناً همین چانک‌لو (Chang lu) است که اینجاآورده‌شده.

میآید سفید وخوب است وبنواحی مختلف کشور صادرمیشود[۱] کسانیکه شغلشان تهیه نمك است ازاین کار استفاده زیادی میبرند وبرای خان بزرگ هم منبع عایدات بزرگی است. درین ناحیه هلوهای درشت معطری بعمل میآیدکه وزن هریك تقریباً باندازه دو پوند است.

فصل پنجاه ویکم
شهر چان گلی

شهر چان گلی نیز یکی ازشهرهای ختا است که درطرف جنوب واقع ومتعلق به خان بزرگ است. پولشان اسکناس امپراطوری ومذهب شان مذهب بت پرستی است. فاصله آن تا چان گلو پنج روز راه است. درین فاصله شهرها و کاخهای متعددی دیده میشودکه همه درسرزمینهای خان بزرگ قراردارند ومراکزمهم تجارتی بشمارمیروند وعوارض گمرکی که ازین محلها جمع میشود بالغ برمبلغ گزافی میشود[۲] ازوسط شهر رودخانه بزرگی میگذردکه قابل کشتیرانی است ووسیله حمل ونقل کالا ازقبیل ابریشم، دارو ..... میباشد.

---

۱ ـ ازطرزعملی که دراینجاشرح داده شده ممکن است ماده مزبور بیشترشوره Nitre or Salpetre باشد تا نمك طعام معمولی. در (کتاب چین) اثر آبه گرسیه (Abbe Grossier) شرح ذیل در باره این ماده نوشته شده: «اراضی په چلی (Petcheli) پراز شوره (نیتر) است. دراطراف پکن مزارعی دیده میشودکه سرتاسر آن از شوره پوشیده شده هر روز صبح موقع طلوع آفتاب مثل اینست که سطح مزارع را ورقه نازکی ازبرف پوشانده باشد. اگرمقداری ازین ماده راجارو وروی هم تل کنند مقدار زیادی نمك از آن میتوان استخراج نمود چینی ها مدعیند که این نمك را میشود بجای نمك معمولی استعمال نمود . آنچه مسلم است اینست که مردم فقیر و قسمت اعظم دهقانان چیز دیگری غیر ازآن استعمال نمیکنند، با شوره رخت هم میشود شست همانطوریکه ما با صابون میشوییم.

۲ـ استونتون(Staunton) میگوید «از مال التجار هائیکه از ایالتی بایالت دیگر حمل میشود عوارض گمرکی دریافت میشود. هرایالتی کالائی مخصوص بخود دارد که درضمن مورد احتیاج ایالات دیگر نیز میباشد و بناچار باید با آنجاها صادر شود هنگام صدور، صاحبان آنها مجبورند گمرك بپردازند ومبالغ این عوارض یکی از عایدات مهم امپراطوری است».

فصل پنجاه ودوم
شهر تودین فو

وقتیکه ازشهر چان گلی خارج وبطـرف جنوب رهسپار میشویم، مدت شش روز ازچند شهرمهم وباعظمت میگذریم‌که اهالـی آنها بت‌پرستند و مردگانشان را میسوزانند. تابع خان بزرگند واسکناس اورا وسیله معامله قرارمیدهند. زندگیشان ازراه تجارت وپیشدوری‌است وآذوقه بحدوفور دارند. پس ازشش‌روز بشهر «تودین‌فو» میرسیم[۱] این‌شهر سابقاً پای‌تخت‌کشور بوده ولی‌خان بزرگ‌آنرا جزءِ متصرفات خود درآورده‌است. حول وحوش‌آن بی‌اندازه فرحبخش است زیرا دارای بوستانهای باصفا وباغهای‌میوه بسیار زیباست. ابریشم دراینجا بطورعجیب فراوان بعمل‌میآید. درحوزه قضائی خود یازده شهر بزرگ وچندین شهرکوچك در اختیار دارد که همه ازلحاظ تجارت وتولید ابریشم دردرجه اول اهمیتند. قبل از تصرف‌آن بدست خان بزرگ، مقر سلطان بومی کشور بوده. در (۱۲۷۲)[۲] خان بزرگ یکـی از افسران ارشدش‌را بنام لوکانسور (Lucansor) با هفتادهزار سواربحکومت‌آنجا تعیین‌کرد. این‌مردکه خودرا بررأس چنین‌حکومت مهمی‌دید وبا داشتن هفتادهزار مرد جنگی بفکرقیام علیه ولینعمت خود افتاد. با این‌نظر رجال‌عمده شهررا باخود همفکر نمود وبوعده اینکه بزودی استقلال پیدا خواهندنمود موفق‌شد علم طغیان‌را درهمه‌شهرها واماکن مستحکم ایالت برافرازد. خان‌بزرگ همینکه ازین عمل خائنانه اومسبوق شد، ارتش عظیمی مرکب ازصدهزار سرباز تحت فرماندهی دونفـر ازافسران ارشد

۱ـ دلائل تاریخی در دست است که شهر (تودین‌فو) همان شهر تسی‌نان‌فو (Tsi -nan - fu) است که پای تخت ایالت شان تونگ (Shan – tung) میباشد ودر کنار رود ای هو(oei -ho) قرار گرفته است.

۲ـ وقایعی را که مصنف در اینجا شرح میدهد، برطبق‌کتاب (تاریخ عمومی‌چین) مربوط بدوره‌ای دوازده سال زودتر است. این اشتباه شاید از اینجا برخاسته در نسخ قدیم سنوات و تواریخ‌بوسیله اعداد رمن ضبط میشده و در استنساخ این اعداد اشتباه معمولا بیشتر رخ میدهد تـا در استنساخ اعداد عربی یا هندی.

دیگرش بنام «آنگول» و «مونگاتای» را برای سرکوبی‌وی فرستاد. لوکانسور هم وقت‌را ازدست نداده فوری ارتشی بهمان‌عده فراهم وبجلو ارتش وی‌حرکت کرد. از طرفین‌کشت‌وکشتارعظیمی رخ‌داد. بالاخره (لوکانسور) درجنگ‌کشته شد وسربازانش پا بفرارگذاشتند. عده‌ای ازسربازان هنگام فراربقتل رسیدند، وعده زیاد دیگری اسیرگشتند. اسرا را بمحضرخان بردند. اشخاص مهم‌آنهارا خان امر بقتل‌داد وبقیه را عفوکرده بخدمت‌خود پذیرفت. اینهاهم تمام عمروفادار مانده صمیمانه باو خدمت کردند.

فصل پنجاه و سوم

شهر سینگویی ـ ماتو

پس‌ازترك « تودین‌فو » سه‌روز بطرف جنوب حرکت میکنیم و از چند شهر میگذریم. درین‌شهرها تجارت وپیشه‌وری بی‌رونق نیست. مردم‌شان بت‌پرست و تابع خانند. شکار بحد وفور وجود داردکه برای تغذیه مردم‌کمك مؤثری است. بالاخره پس‌از سه‌روزبشهر سینگویی ـ ماتو میرسیم[1] که شهری بزرگ وآباد ومرکز تولید کالاها ومصنوعات بسیاراست. اهالی این‌شهر نیز بت‌پرست وتابع خانند و اسکناس امپراطوری را در معاملات خود بکار میبرند. در داخل شهر، در قسمت جنوبی آن رودخانه عریض و گودی میگذردکه بوسیله اهالی بدو شعبه تقسیم شده یك شعبه آن بسمت‌شرق یعنی بسمت (ختا) و دیگری بسمت غرب یعنی‌بطرف ایالت «مانجی» میرود. تعدادکشتی‌هائیکه درین رودخانه بکشتیرانی و حمل‌کالا مشغولند

۱ـ اوضاع و احوالی که در اینجا راجع به (Singui - matu) شرح داده میشود بنظرمیآید بشهر تجارتی بزرگ لین‌تسین چیو (Lin- tsin -cheu) باشد که در انتهای شمالی ویاابتدای کانال بزرگ یون‌هو (Yun -ho) قرارگرفته. پسوند (ماتو) که باسمی اضافه شود برحسب گفته (دوهالد) چنین معنی میدهد: «مکان تجارتی‌ای در کنار رودخانه‌ای برای سهولت کار بازرگانان و سهولت وصول عوارض»

بقدری زیاداست‌که ازشمارش خارج‌است[1]. پس‌ازترك «سینگویی ماتو» شانــزده روز بطرف جنوب میرویم درین‌مدت بلاانقطاع شهرها و قصرهای متعدد می‌بینیم. مردم این‌ناحیه همه بت‌پرست وتابع‌خانند، مردگانشان‌رامیسوزانند و اسکناس امپراطوری خرج میکنند. درانتهای هشت‌روز اول راه‌پیمائی شهر «لین گویی» را می‌بینیم. این نیز شهر بزرگی‌است. مردمانش سلحشور وشجاع، وکارشان تجارت و پیشه‌وری است همه‌گونه حیوان وانواع خوراکی وآشامیدنی‌فر اوانست. سه‌روزدیگر بطرف‌جنوب طی‌طریق‌میکنیم وازشهرها و روستاهائی‌که تابع خانندمیگذریم تمام‌اهالی‌بت‌پرستند واموات خودرا میسوزانند. پس‌ازاین سه‌روز، بشهر «پین‌گویی»میرسیم‌که محصولات فراوان دارد ومنبع عایدی‌مهمی‌برای‌خان‌میباشد. بعد دوروز دیگر همچنان ازمیان نقاط‌زیبا وثروتمنددیگری جلومیرویم. جلوراه شهر«سین‌گویی» رامی‌بینیم‌که‌آن‌نیز بزرگ‌وآباداست مردمش بت‌پرستند ومردگانشان‌را میسوزانند. از رعایای خانند و پولشان اسکناس امپراطوری‌است وغلات فراوان دارند. درمنطقه بعدی از شهرهای کوچك وبزرگ دیگری می‌گذریم‌که‌گندم زیاد وسگهای قوی دارند. آداب ورسوم مردمشان شباهت بآداب مردمی داردکه اخیراً شرح داده شد.

فصل پنجاه و چهارم

شط بزرگ «کارامووران» ـ و شهرهای «کوی گان‌زو» و «کوانزو»

دو روز دیگر همچنان‌جلومیرویم تا باردیگر بشط‌بزرگ «کارامووران» می‌رسیم[2] سرچشمه این رودخانه در سرزمینهائی است کــه به‌جان‌کشیش تعلق داشت.

۱ـ مستر الیس (Ellis) درسفرنامه خود مینویسد، « آنچه در چین مشاهده‌اش تعجب آوراست یکی کثرت جمعیت و دیگری کثرت عده کشتی هائی است که در رود خانه‌های آن رفت و آمد مینمایند».

۲ـ این اسم . نام تاتاری رودخانه ایست که چینی‌ها هوانك‌هو (Hoang - ho) و ما رود زرد مینامیم. سرچشمه این رود در ناحیه‌ای است میان مرزهای غربی چین و صحرای بزرگ.

عرض آن يك میل وعمقش بقدری است که کشتی های بزرگ آزادانه باتمام محمولاتشان میتوانند رفت و آمد بنمایند. ماهی های درشت فراوان دارد که ازطرف مردم صید میشود. درنقطه‌ای ازین رودخانه، تقریباً دریك میلی دریا لنگرگاهی هست که در آن بیش از پانزده هزار کشتی کوچك که هرکدام قادر بحمل ۱۵ اسب و ۲۰ مسافر بعلاوه عملجات کشتی و آذوقه و آلات و ادوات کشتی میباشند متوقف وحاضر خدمتند[۱] همینکه خان امر کند فوراً بادبان‌ها را بلند نموده وارتش امپراطور را باسرع وقت بصفحات مجاور ویا بجزایر نزدیك واقع دراقیانوس حمل میکنند. محل توقف این کشتیها درکنار رودخانه، درنقطه‌ای قرب شهر بزرگ کوی گانزو(Koi - gan - zu) که روبروی شهر کوچك کوان زو (Kuan - zu) درساحل مقابل میباشد توقف دارند اینك ازرودخانه میگذریم وارد ایالت خیلی آباد (مانجی)میشویم. نباید فرض کرد که راجع به ایالت بزرگ «ختا» کاملا مطلب اداشد. حتی يك بیستم آن‌را شرح ندادهام زیرامارکوپولو که ازین ایالت عبورکرده فقط راجع بشهرهائی صحبت کرده که سر راهش بوده واز شهرهای فراوان آن‌طرف سخنی نرانده است واگرمیخواست همه شهرها و آداب‌رسوم اهالی‌را برشته تحریر درآورد باعث اطناب کلام وخستگی خواننده میشد.لذا ازاین بحث می گذریم ومی پردازیم به‌شرح چگونگی تصرف ایالت «مانجی» وشهرها و آبادیهای آن.

فصل پنجاه و پنجم

ایالت خیلی آباد «مانجی» ـ به‌چه طریق این ایالت باطاعت خان درآمد

ایالت مانجی باشکوه‌ترین وثروتمندترین منطقه‌ایست که دردنیای شرق وجود

۱ـ عدد (پانزده هزار) خیلی اغراق بنظر میاید. ممکن است در حین استنساخ عدد را زیاد بر مأخذ نوشته باشند . ازطرف دیگر در نسخ ایتالیائی آنرا (۱۵/) مینویسند که آن نیز از جهت مقابل غیرقابل قبولست. محتمل است تعداد کشتی‌ها (۱۵۰۰) بوده است و فاصلهٔ اسکلهٔ آنها تا دریا يك میل ذکر شده ولی در بعضی نسخ دیگر آنرا يك روز راه ضبط کرده‌اند.

دارد[۱] درحدود سنه (۱۲۶۹) این ایالت تابع شاهزاده‌ای بود بنام فغفور[۲] که ازحیث قدرت وثروت سرآمد اقران خودبود. مردی بود آرام، صلحجو، نیکوکار. محبوب ملتش‌بود وکشورش‌را نیز رودخانه‌های عظیم از هرطرف احاطه میکرد ازاینرو از تاخت وتاز ملل مجاور مصون ودرامن وامان‌بود ونه‌خود باموربنظامی التفاتی داشت‌و نه‌میخواست ملتش‌بآن توجهی‌نماید. البته شهرهایش مستحکم و دور هریك خندقی پراز‌آب حفرکرده بود. خلاصه نه‌ارتشی داشت و نه سوارنظامی زیرا خودرا ازحملهٔ دشمن‌درامان میدید، ازاین‌جهت تمام وقتش مصروف بعیش‌وعشرت میشد. درحرمش بیش‌از هزار زن زیبا داشت‌که از معاشرت آنها حظ میبرد. صلح وآرامش‌را دوست میداشت. کشورش‌را بنهایت خوبی اداره میکرد. کمترین ظلم ویا تجاوزی‌را اغماض نمیکرد ومرتکب را بسختی‌تنبیه مینمود. مقررات انتظامیش بقدری شدیدبودکه اگر دکانی اشتباهاً شب بازمیماند هیچکس‌جرأت دستبرد بآنرا نداشت. مسافران از هرطبقه و درجه‌ای‌که بودند شبها درکمال امن و امان در هرگوشه‌کشور میتوانستند سفرکنند. شاه نامبرده مردی‌مذهبی ونسبت بفقیرو مستمند نیکوکار بود. اطفالی‌را که مادرانشان بعلتی قادربنگاهداری وتربیتشان نبودند، بدستور او جمع‌آوری ودر پرورشگاههائی‌پرستاری می‌شدند. تعدادکودکان این پرورشگاههاسالانه به‌بیست‌هزار میرسید[۳]. پس‌ازاینکه این‌بچه‌ها رشد کافی میکردند وبانجام حرفه‌ای آشنا میشدند

۲ـ ما مأخذی در دست نداریم که حدود مشخصی برای هریك از ایالات (مانجی) و (ختــا) تعیین کنیم اما واضح است که مصنف بطور عموم آن قسمت از چین را که درجنوب (رود زرد) قراردارد از متعلقات ایالت ما نجی (یا با کمی محدودیت از متعلقات امپراطــوری سنگ‌ها) دانسته و آن قسمتی را که در شمال‌رود مزبور گسترش دارد و بوسیله مغولها (نه‌بوسیله چینی‌ها) مفتوح شده ختا مینامد .

۲ـ کلمه (فغفور) نام‌آدم بخصوصی‌نیست بلکه لقبی است که عربها وملل شرقی. برای ممتازساختن آنها از پادشاهان تاتار، بامپراطورهای چین داده‌اند. اسم امپراطوری که درآن‌زمان سلطنت می‌کرده توت‌سنگ (Tu-tsong) بوده.

۳ـ رسم سرراه گذاشتن بچه‌ها مخصوصاً دختر در چین.از زمانیکه مصنف آنرا صریحاً برای‌اولین بار در معرض اطلاع عموم گذاشت، موجب یك نوع رسوائی و سرشکستگی بزرگی برای این‌کشور←

بادخترانی که آنان نیز درهمین پرورشگاهها تربیت می‌یافتند ازدواج میکردند وبعد ازپرورشگاه بیرون میرفتند.

اخلاق وعادات قوبیلای قاآن بکلی بااخلاق ورفتار فغفور فرق داشت. درحالیکه فغفور مردی آرام وصلحجو بود، برعکس قوبیلای طبیعتی سلحشور وجنگجو داشت مایل بودکشورهای جدیدی را تصرف کند ودائماً برشهرت خود بیفزاید. پس ازاینکه عده زیادی از ایالات وممالك را ضمیمه کشورخود نمود بفکر افتادکشور (مانجی) را نیز ازآن خود نماید. لذا درسال (۱۲۷۳) ارتش معظمی مرکب از پیاده وسواره تحت فرماندهی سرکرده معروف «چین سان بیان»[1] براه انداخت وبوسیله عده‌ای کشتی در سرزمین «مانجی» پیاده کرد. بمحض پیاده شدن ،فرمانده باهالی شهر «کوی گان زو» اخطار کردکه بدون جنگ وخونریزی تسلیم شوندوفرمان قوبیلای راگردن نهند[2] اهالی از قبول پیشنهاد او امتناع ورزیدند. فرمانده درعوض اینکه فرمان حمله صادر کند بطرف شهردیگر جلورفت. آنجا نیزجواب رد شنید. بهمین نحو درشهرهای سوم و چهارم نیز نتیجه همان بود. پس دید شرط احتیاط نیست که این شهرهای تسخیر نکرده را پشت سرگذارده پیش برود لذا بناچار دستورحمله بیکی ازین شهرهارا داد وسربازان باکمال بیرحمی همه اهالی را ازدم تیغ بیدریغ گذراندند. همینکه این

→بزرگ شده است. بارو (Barrow) مینویسد: «تعداد نوزادانیکه سالانه این طور بیرحمانه وغیر طبیعی کشته ویا زنده بگور میشوند مختلف ذکر شده. بعضی‌ها آنرا در تمام کشور ده‌هزار وبعضی دیگر تا سی هزار نوشته‌اند. حقیقت ممکن است بین این دوباشد. آماریرا هم که کشیشها نسبت بتلفات کودکان پایتخت میدهند خیلی با یکدیگر فرق دارد. بطوری که من با یکی ازآنها صحبت کردم تعداد متوسط بچه‌هائیکه در یك روز در پای‌تخت از بین میروند تقریباً بیست وچهارتااست. از اینقرار تنها درپای‌تخت سالانه نه‌هزار طفل تلف میشود میتوان تلفات سایر قسمتهای کشور را نیز در همین حدود حساب کرد» (نقل از کتاب«سفرچین»).

۱ ـ کلمه بیان (Ba ـ yan) معنی تحت‌اللفظیش «صدچشم» است و این لقب از این جهت باین شخص داده شده که وی شخصی زیرك و چالاك و بافراست بوده است.

۲ ـ برحسب کتاب (تاریخ عمومی چین) اولین عملیات جنگی علیه سنگ (Song)ها یعنی سلسله‌ای که در مانجی سلطنت میکرد در شهر سیانگ‌یانگ (Siang-yang) رخ داداین‌شهر قبل از رسیدن مصنف بچین درسال(۱۲۶۹) مورد تهاجم واقع ولی در سال۱۲۷۲ تسخیرشد.

خبر شوم بسایر شهرها رسید، چنان بهت وحیرت وچنان وحشتی آنهارا فراگرفت که همگی بدون تأمل تسلیم شدند. بعدارتش متوجه شهر «کین‌سایی» پای‌تخت فغفورشاه گشت. فغفورکه درتمام عمرش جنگ ندیده وجنگ نکرده‌بود، ازین پیش‌آمد به وحشت افتاده باتمام جواهرات واشیاءِ نفیسه‌اش بکشتی نشسته فرارکرد ودفاع شهررا بملکه واگذار نمود ودستورداد تاآخرین نفس پایداری نماید. فغفور یکسره ببعضی جزایر اقیانوس که دارای استحکامات بود رفت وتاآخرعمرش درآنجا ماند[1] ملکه، چنانکه نظرفغفور هم همین‌بود، چون زن‌بود مورد آزاروأذیت فرمانده واقع نشد و بسلامت ماند. بعد از اینکه ملکه بدینطریق بخود واگذار شد اطلاع یافت که جادوگران پیشگوئی کرده‌بودند که فغفور ازسلطنت خلع نخواهدشد، مگر بوسیله کسیکه دارای «صدچشم» باشد. چون‌آدم صدچشم نمیتوانست وجود خارجی داشته باشد ملکه پیش‌خود مطمئن گشت‌که سلسله سلطنت شوهرش ازبین نخواهدرفت. اما وقتیکه نام «چین‌سان بیان» راکه معنیش «یکصدچشم» است شنید، سخت بوحشت افتاد ویقین‌کرد این‌همان شخصی‌است‌که سلطنت فغفور را منقرض‌خواهدکرد. نتیجه این‌وحشت زنانه این‌شدکه دیگر مقاومت نکرده بلافاصله تسلیم شد. دیگر برای تاتارها اشکالی نداشت که پس‌ازتسخیر پای‌تخت سایرقسمتهای‌کشوررا نیزتصرف نمایند[2] ملکه‌را بنزد قوبیلای فرستادند ومشارالیه اورا با احترام پذیرفته مقرری کافی برایش تعیین نمودکه بقیه عمررا مطابق‌مقامی‌که داشت براحت زندگی‌کند.

۱ـ بنظر میآید که مصنف در اینجا وقایع مربوط بدوره دوپادشاه و بلکه بیشتر را که بفاصله‌های کم جانشین یکدیگر شده‌اند مربوط بیك پادشاه نموده است. امپراطور توتسنگ (tu - tsong) که شخصی بداخلاق و تن‌پرور بود، کسی بود که گویند مسبب تمام بیچارگیهای کشورش شد. او در (۱۲۷۴) وفات یافت. در این وقت وزیر بدکیشش پسر دوم اورا که بچه‌ای بیش نبود بمقام‌سلطنت برگزید و مادرش ملکه را نایب‌السلطنه نمود نام این شاهزاده کنگ تسنگ (Kong- tsong) بود که بعدها اسیر دست تاتارها گردید ولی چینی‌ها که هنوز امیدوار ببقای سلسله بودند برادر بزرگتر اورا توان تسنگ (Tuan- tsohg) امپراطور میدانستند. ووقایعی که درمتن بالا شرح داده شده مربوط به‌این امپراطور است

۲ـ تسلیم پای‌تخت در (۱۲۷۶) واقع‌شد ولی فتح تمام کشور چین تاآخر (۱۲۷۹) طول‌کشید.

فصل پنجاه و ششم
شهر کوی‌یی‌گان‌زو

کویی گان‌زو شهری زیبا وثروتمند است. درجهتی بین (شرق ـ جنوب شرق) ودر ابتدای ایالت مانجی یعنی جائیکه دائماً کشتیها در رفت وآمدند قرارگرفته. موقعیتش (چنانکه قبلا دیدیم) درساحل رودخانه (کارا ـ مران) است[۱] مقدار زیادی مال‌التجاره باین‌شهر وارد سپس ازآنجا بوسیله رودخانه بجاهای‌دیگر حمل میشود. نمك بمقدارفراوان بدست میآیدکه نه‌فقط تکافوی مصرف داخلی شهررا میدهدبلکه بقسمتهای دیگر کشورنیز صادرمیشود وخان هم ازآن‌عایدی مهمی‌بدست میآورد.

فصل پنجاه و هفتم
شهر پوقین

پس‌ازترك (کویی‌گان زو) وپس‌از طی يك‌روز راه بسمت جنوب شرق از يك شاهراه مفروش ازسنگ داخل ایالت مانجی میگردیم. درطرفین‌شاهراه دریاچه‌های باتلاقی عمیقی‌وجود داردکه ممکن‌است‌روی آنهاکشتیرانی‌گردد. راه دیگری غیراز این‌جاده ودریاچه برای‌ورود بکشور وجود ندارد. بوسیله‌کشتی و ازراه دریاچه بود که ارتش‌خان بزرگ این‌ایالت‌را مورد تهاجم قرارداد. درغروب روزاول‌به‌شهر پوقین میرسیم[۲] اهالی بت‌پرستند. مردگانشان را میسوزانند. پولشان اسکناس امپراطوری است و تابع خان بزرگ هستند. زندگیشان از راه تجارت و صنایع دستی میگذرد. ابریشم فراوان دارند و پارچه‌های ابریشمی خوب میبافند. مایحتاج زندگی هم ازهرحیث فراوانست.

۱ـ شهر تقریباً پنج میل از رودخانه زرد فاصله دارد و بوسیله کانالی با آن مرتبط است.

۲ـ (Pau - ghin) این شهر توسط مصنفین ونقشه کشهای مختلف بنامهای مختلف نامیده شده، پو ـ این ـ چیو (Pau - in - cheu) ـ پائو ـ این ـ هین (Pao - yn - hien) و پائو ـ اینگ ـ شین (Pao- yng - shien)

فصل پنجاه‌وهشتم

شهر کین

بفاصله یك‌روز راه ازشهر (پوقین) ودرسمت جنوب شرق‌شهرخوش بنای‌کین[1] قرار گرفته. ساکنینش بت‌پرستند. تابع خان بزرگند و پولشان اسکناس است تجارت و پیشه‌وری در این شهر رونق دارد. ماهی و شکارشان بخصوص قرقاول فراوانست.

فصل پنجاه‌ونهم

شهرهای تین‌گویی و چین گویی

پس ازیك روز راه ازشهر اخیر، ومشاهده دهکده‌های آباد واراضی مزروع بشهر تین‌گویی[2] میرسیم. این شهر چندان بزرگ نیست ولی مایحتاج زندگی درآن بحد وفور موجوداست. اهالی تابع خانند. بت‌پرستند و اسکناس او را خرج میکنند. بیشتر بکسب وتجارت مشغولند ومقداری‌کشتی تجارتی‌دارند. شهر در سمت جنوب شرق قرارگرفته ودرسمت چپ‌آن ـ یعنی درسمت شرق بفاصله سه‌روز راه ـ دریا دیده میشود درین‌فاصله چندکارخانه نمك‌موجود است. بعد ازاینجا بشهر چین‌گویی میرسیم‌که‌در آنجانیز نمك بمقدارفراوان بدست میآیدوبایالات مجاورصادر میشود وموضوع درآمد مهمی‌برای خان‌بزرگ‌میباشد. ساکنین بت‌پرست وتبعه‌خانند واسکناس اورا درمعاملات بکار میبرند.

۱- (K ain) هرچند شکل واملاء این اسم واسامی ذیل با یکدیگر مختلفند معذلك شکی نیست‌که این‌شهر، شهر کا ا یو (Kao yu) است‌که درساحل دریاچه وکانال قرار گرفته وممکن هم هست که (Ka- iu) یك غلط چاپی کلمه (Ka - in) یا (Ka ycu) باشد. زیرا مکرر اتفاق افتاده‌که حرف (u) در کلمه‌ای تبدیل بحرف دیگری که بآن شباهت دارد شده است.

۲- (Tin - gui)

فصل شصتم

شهر یانگویی که روزی محل حکومت مارکوپولو شد

راه خودرا از (جین‌گویی) همچنان بسمت جنوب شرق‌ادامه داده بشهر بزرگی موسوم به یان‌گویی میرسیم. این شهری مهم بیست وچهار شهر درجه دوم در حوزه قضائی‌خود دارد بنابرین باید شهری مهم وآبادباشد[1]. ازمتصرفات خان‌بزرگ‌است. مردمش بت‌پرستند وازراه تجارت و مصنوعات یدی امرار معاش میکنند. صنعت عمده‌شان ساختن آلات ومهمات جنگی‌است باینجهت همیشه عده زیادی نظامی در آنجا متوقفند. این‌شهر محل اقامت یکی ازنجبای دوازده‌گانه‌ایست‌که سابقاً ذکری از آن‌بمیان‌آمد ومعمولا ازطرف‌اعلیحضرت برای‌حکومت ایالات‌مهم تعیین‌میشوند[2] بجای یکی ازین‌نجبا وبامرمخصوص خان‌بزرگ بودکه مارکوپولو مدت سه‌سال در این‌ایالت حکومت‌کرد.

فصل شصت ویکم

ایالت نان‌قین

«نان قین» اسم یك ایالت وسیع و آباد «مانجی» است[3] ودر سمت غرب واقع است. اهالی پرستش بت مینمایند، تبعه خان هستند، اسکناس امپراطوری پول

۱ـ برحسب گفته‌های مارتینی شهر مزبور در قرن هفدهم فقط ده شهر در حوزه قضائی خود داشت نه ۲۴شهر. دوهالد در جلد اول کتاب خود مینویسد، «این شهر یك شهر مستحکم تجارتی است‌و همه‌جور مصنوعات چینی درآن خرید و فروش میشود. دربقیه کانال تا (پکن) هیچ شهری قابل مقایسه باآن وجود ندارد . شهر یانگ چیو (Yang - tcheu) شکی نیست که شهر (نان‌قین) یاشهر (یانگ‌چیو) است دوفرسخ طول محیط‌آن و جمعیتش در داخل ودر حومه بالغ بردومیلیون نفر میشود» و استونیون (Stauntun) میگوید، « این شهر درجه اول باستانی ظاهر یك شهر تجارتی مهمی را داشت و پیش از هزار کشتی تجارتی کوچك و بزرگ نزدیك آن لنگر انداخته بودند .»

۲ـ در فصل ۱۹ کتاب دوم شرح لازم درباره دوشورای دوازده نفری نظامی وکشوری داده شد،

۳ـ (نان‌قین) بلاشك همان شهر نانکن (Nankin) است که سابقاً نام ایالتی بوده که بآن‌سلاطین امروزه نام کیانگ‌نان (Kiang - nan) داده‌اند.

رایجشان‌است و بیشتر بتجارت مشغولند. ابریشم خام دارند وپارچه‌های زری بمقدار زیاد میبافند. محصول زرت فراوانست که همیشه مقداری از آنـرا انبـار میکنند. حیوانات وطیور نیز بحد وفور وجود دارد. محلی است‌که از قبل کالاهـای تجارتی و محصولات ارضی مالیات فراوانی نصیب امپراطورمیشود.

فصل شصت‌ودوم

شهر سایان‌فو که بوسیله نیکولوپولو و مافیوپولو تسخیر شد

«سایان فو» شهر بزرگی در ایالت مانجی ودوازه شهر ثروتمنددیگر درحوزه قضائی آنست.[1] محل‌مهم تجارت وصناعت است. ساکنین بت پرستند. مرده‌های‌خودرا میسوزانند. تابع خانند واسکناس اورا مصرف میکنند. ابریشم خام زیاد بعمل می‌آورند بعد بهترین ابریشم‌را گرفته با تارهای زرمخلوط نموده مرغوبترین پارچه‌ها را میبافند. هرچه که‌لازمه یك‌شهر بتمام معنی بزرگ باشد دراین‌شهر وجود دارد و بواسطه وجود این‌ذخایر فراوان‌بودکه مدت سه‌سال تحت محاصره خان‌بزرگ قرار گرفت وحاضر بتسلیم نشد (حتی تاآن موقعی‌که تمام مانجی بتصرف خان درآمـده بود) اشکال‌تسخیر شهر محاط بودن آن‌بود بآب (جز ازطرف شمال). بنابرین دشمن جز ازسمت اخیر ازراه دیگری نمیتوانست بشهر نزدیك شود وچون این تنها قسمت روبروشدن بادشمن‌بود دفاع از آن برای‌محصورشدگان کاری بس‌آسان بود، ازطرف دیگر اهالی میتوانستند ازطرفهای دیگرشهر یعنی ازراه‌آب تحصیل‌آذوقه نموده و

۱ـ درشروع بتوصیف این شهر بزرگ مصنف سیستم عادی خود را که شرح مسیر معینی بودکنار میگذارد زیرا در اینجا ذکری از فواصل و محل وقوع شهر نسبت بامکنه‌ای که سابقاً از آنها نـام برده بمیان نمیآورد. باید دانست که سیانگ یانگ (Siang – yang) در قسمت شمالی ایـالت هوکوانگ (Hu– kuang) مجاور ایالت‌کیانگ ـ نان قرارگرفته ودر کنارآن رود هان(Han) است که بشط کیانگ (Kiang) میریزد. مارتینی مینویسد: تعداد شهرهائی که درآن وقت در حوزه قضائی این شهر بوده هفت‌تا بوده باضافه بعضی امکنه مستحکم دیگر.

بدین‌ترتیب برمقاومت‌خود بیفزایند[۱]. وقتی گزارش این عملیات بعرض اعلیحضرت رسید اوقاتش تلخ‌شد ازاینکه همه‌ایالت‌تحت اطاعت‌درآمده وفقط همین‌یك‌نقطه‌است که درمقاومت سماجت میکند. درهمین اثنا برادران‌پولو (نیکولو ومافیو)که ازقضیه اطلاع‌یافتند بحضورخان بزرگ‌رسیده پیشنهادکردند[۲] اجازه‌دهد ماشین‌هائی‌بسازند که قادربه‌پرتاب سنگهای سیصدپوندی باشد. سنگهائی‌که ازین ماشینها پرتاب گردد بزودی محکم‌ترین قلعه‌هارا خراب نموده ومحافظین‌آنهارا بدیـار نیستی میفرستد. خان ازین پیشنهاد بگرمی استقبال‌نموده دستور داد ماهرترین نجاران وآهنگران را تحت اختیارشان قراردهند. بین‌اینها چندنفرمسیحی نسطوری‌هم بودندکه مکانیك‌های قابلی بودند. چندروزی طول‌نکشیدکه مطابق دستور برادران پولو چندماشین سنگ‌انداز ساخته وپرداخته‌شد ودرحضورخان ودرباریان موردآزمایش قرارگرفت. همگی باکمال تعجب دیدند چگونه ماشینها سنگهای سیصدپوندی‌را بمسافات نسبة بعیدی‌پرتاب نمودند. بعدآنها را درکشتیهاگذاشته برای ارتش ارسال داشتند اولین سنگی‌که‌بوسیله این‌ماشینها بداخل‌شهر پرتاب‌شد بعمارت‌بزرگی‌برخورد وقسمتی از آنراخراب‌نمود. مردم را وحشت‌برداشت وخیال‌کردند سنگ ازآسمان افتاده‌است. بعدصلاح‌دیدند بدون‌اتلاف وقت‌تسلیم شوند. اشخاصی‌مأمورمذاکره با سران لشکر دشمن‌شدند وباهمان‌شرایطی‌که سایرقسمتهای ایالت تسلیم شده‌بودند اینها نیزتسلیم شدند نتیجه فوری ابتکار این‌دوبرادرموجب‌شهرت بیشتر آنهـا در دربار و درتمـام کشورشد.

۱ـ برحسب سالنامه‌های چینی، شهر (سیانگ‌یانگ) در۱۲۶۹ محاصره ودر ۱۲۷۳ تسخیرشد درحالیکه هانك‌چیو (Hang - cheu) پای‌تخت سنگ‌ها تا ۱۲۷۶ هنوز بتصرف درنیامده بود . بنا برین مصنف در عوض اینکه بگوید که تمام مـانجی در مدت ادامه محاصره تسخیر شده بود میبایست میگفت، (قسمت اعظم آن مسخر گشته).

۲ـ در کتابی کـه بازل (Bhsle) چاپ کرده نوشته است که مارکوپولو نیز خود را تااندازه‌ای در پیشنهاد سهیم میداند.

فصل شصت و سوم
شهر سین‌گو.یی وشط بزرگ کیانگ

پس از ترك (سایان‌فو) وادامه پانزده‌روز راه بسمت‌جنوب شرق، بشهر «سین-گو.یی» میرسیم که گرچه بزرگ نیست ولی یك‌مرکزمهم تجارتی‌محسوب‌میشود[۱] تعداد کشتیهائی که متعلق بشهراست فوق‌العاده‌است، زیرا شهر نزدیك «کیانگ» واقع شده که‌بزرگترین شط دنیاست. عرض آن دربعضی‌جاها ده میل ودربعضی‌جاهای دیگر از هشت تاشش میل است[۲] وطـول آن ازسرچشمه تامصبش بیش‌ازصـد روز راه‌است و رودخانه‌های بسیاری آب خودرا درآن میریزند. عده‌زیادی شهرهم درسواحل آن بناشده و(۲۱۶) ایالت ازکشتیرانی درآن‌منتفع میگردند[۳]. مقـدار حمل‌کالا ازاین شاهراه آبی‌بقدری است‌که برای‌کسانی‌که آنرا ندیـده‌اند باورکردنی نیست. کالای اصلی‌که ازاین راههای طبیعی‌حمل میشود نمك‌است‌که اول‌بشهرهـای ساحلی‌شط و سپس‌ازآنجا بنقاط مسکونی‌داخل‌کشور ارسال میـگردد. درموقعی‌که مارکوپولو در شهر (سین‌گویی)بود بیش‌ازپانزده‌هزارکشتی درآنجادیده‌بود. دربعضی‌شهرهای‌دیگر ازین‌عده هم ممکن است افزون‌تر باشد[۴] تمام این‌کشتیها بادبانی ودارای یك دگلند

---

۱ ـ چنانکه دیدیم مصنف برای اینکه از شهر مهمی مانند (سیانگ‌یونگ) صحبت کند از مسیر خود خارج شده بود واینجا مجدداً باخیز بزرگی باایالات شرقی برمیگردد. دراینجا تنها شهری‌که وصفش مطابقت با شهر (سین‌گویی) بکند شهر کیوکیانگ (Kiu-Kiang) است که در انتهای شمالی ایالت کیانگ سی (Kiang si) واقع شده واین شهر در زمان سلسله (سنگ)ها تین‌کیانگ (Tin - kiang) نامیده میشده.

۲ـ استون تن (Staunton) عرض رودخانه را در محل تلاقی کانال با رودخانه دومیل انگلیسی دانسته است، ومصنف‌که‌عرض‌آنرا از شش تا ده‌میل‌تخمین‌میزند شاید منظورش‌میل‌چینی‌است نه‌میل ایتالیائی . میل چینی $\frac{۳}{۸}$ میل ایتالیائی است بنا برین تخمین اوبا تخمین مسافرین معاصر تطبیق میکنند.

۳ ـ تقسیمات ایالتی آن زمان مانند تقسیمات امروزه نبوده. امروزه پانزده ایالت بیشتر وجـود ندارد. (بدون جزیره هالی‌ـ نان که باید اضافه کرد.)

۴ـ شهری که مطابق اوضاع مشروحه بیشتر با (سین‌گویی) تطبیق میکند، شهر (کیو کیانگ) (Kiu- king) است که درباره آن (پ. مارتینی) چنین مینویسد: ←

ظرفیت بارگیری‌شان ازچهارهزارتا دوازده‌هزار کنتال ونیزی‌است[1] کشتیها با طناب هائی‌که بوسیله ده تا دوازده‌اسب‌کشیده میشوند روی رودخانه سیر میکنند. درچند جا نزدیك رودخانه تپه‌های سنگی یاخاکی وجود داردکه بالای آنها معابد کوچکی برپاکرده‌اند همچنین گله‌بگله امکنه مسکونی بسیاری ساخته‌اند.

فصل شصت و چهارم

شهر کین- گویی

«کین‌گویی» شهرکوچکی است درساحل جنوبی شط سابق‌الذکر[2] درین شهر هرسال مقدار زیادی برنج و زرت ذخیره میشود. بعد قسمت اعظم آن برای دم و دستگاه خان به خان‌بالیغ حمل میشود زیرا خط ارتباط به ختا ازین محل میگذرد وآن عبارت از یك سلسله رودخانه و دریاچه ویك کانال عریض و عمیقی است که بامر خان‌کنده شده. فایده این کانال اینست‌که کشتیها از رودخانه‌ای برود خانه دیگر راه میبابند[3] و از ایالت مانجی به‌خان‌بالیغ میروند بدون اینکه مجبور باشند هیچ قسمت از مسافرت خود را ازراه دریا نکنند ایجاد چنین کانالی ازطرف خان حقیقتاً قابل تمجید و ستایش است ستایش نه‌تنها برای ایجاد و باعظمت‌آن

← «کیوکیانك شهر تجارتی بزرکی است که در ساحل جنوبی رودخانه (کیانگ) قرارگرفته ودر اینجا است که رودخانه مزبور بدریاچه بزرگ پویانگ (Poyang) میریزد. تعداد کشتیها بقدری زیاد است که انسان تا نه‌بیند باور نمیکند زیرا از تمام قسمتهای دور و نزدیك چین‌کشتیها اول باین رودخانه آمده بعد از آنجا بدریا وارد میشوند»

۱ـ مطابق این حساب ظرفیت کشتیها درحدود دویست تا ششصد تن است.

۲- قاعدتاًمنظور از شهر(کین‌گویی)باید شهری باشدکه در ابتدای کانال ودر قسمت جنوبی(کیانگ) قرار گرفته و اسمش برحسب دگینی، تسین کیانگ (Tsin - kiang) است. راجع باین شهر درفصل بعد صحبت خواهد شد.

۳ـ درهر کتابی که راجع به‌چین نوشته شده توصیف این کانال‌عظیم تقریباً سرآمد سایر مطالب‌است بارو (Barrow) میگوید، «کشتیرانی‌ای که در روی رودخانه‌ها و کانال صورت میگیرد درتمام دنیا بی‌نظیر و بی‌رقیب است. کشتیرانی ـآنچنانکه امروز موجود است ـ در زمان سلطنت‌یونگ‌فو (Yong-fo) سومین امپراطور سلسله مینگ تکمیل و انجام شده است.

بلکه از حیث منافع بیشماری که بمردم بلاد اطراف خود میرساند. در کناره های کانال جاده های شوسه خوبی نیز ساخته شده‌که مسافرت از خشکی را هم آسان میکند. در وسط رودخانه مقابل شهر (کین‌گویی) جزیره‌ای سنگی است که روی آن معبد بزرگی برپا شده‌که ازحیث عظمت ام‌المعابد محسوب میشود. دویست‌کاهن درآنجا بخدمت‌بتها مشغولند.

فصل شصت و پنجم
شهر چان قیان‌فو

«چان‌قیان‌فو» یکی از شهر های ایالت مانجی است[1] اهالی آن تبعه خان و بت‌پرستند و در معاملات خود اسکناس امپراطوری بکار میبرند. مردمی ثروتمندند و ثروتشان را از راه تجارت و مصنوعات یدی بدست میاورند. پارچه های زربفت میبافند وآذوقه وشکار فراوان دارند. درین شهر سه‌کلیسای نسطوری هست‌که در (۱۲۷۸) بوسیله‌یك‌نسطوری مسیحی‌که ازطرف اعلیحضرت بمدت سه‌سال بحکومت این شهر منصوب شده بود ساخته شد. قبل‌از اوکلیسائی وجود نداشت. این کلیسا ها هنوز هم باقی وبرقرارند[2]

---

۱ ـ مارتینی مینویسد : «کسانیکه نوشته‌های مارکوپولو را بخوانند بخوبی در خواهند یافت که موقعیت این شهر و نامی که آن دارد مربوط بشهری است که او چین جیان (Chin- gian) مینامد. شهر در کنار رودخانه (کیانگ) و در مشرق کانالی که برود خانه مزبور وصل میشود بنا شده. در کنار دیگر کانال روبمغرب قصبه‌ایست که جمعیتش کمتر از جمعیت شهر نیست و رفت‌و آمد کشتیها بآن نیز بهمین نحو .» بدیهی است این قصبه همان شهری است که در فصل سابق بنام تحریف شدهٔ (کین‌گویی) تشریح شد.

۲ـ پیدایش این‌کلیساها پیشرفت تدریجی‌مسیحیت را در دورترین قسمتهای شرقی چین نشان‌میدهد

فصل شصت‌وششم

شهر تین‌گویی گویی

از (چان‌قیان‌فو) خارج میشویم و چهار روز بطرف جنوب شرق میرویم. از چندین شهر ومکان مستحکم میگذریم‌که ساکنین همه بت پرستند تبعه خانند و پول کاغذی مصرف میکنند پس‌از چهار روز بشهر بزرگ وزیبائی میرسیم بنام تین‌گویی‌گویی[۱] (Tim -gui -gui) یکی از محصولاتشان ابریشم است‌که از آن اقسام وانواع پارچه میبافند. وسائل زندگی نیزفراهم وشکارشان فراوانست. درمقابل دارای طبیعتی پست وبیرحمند. گویند درزمانیکه (چین‌سان‌بیان) یا مرد «صدچشم» ناحیه ءانجی را بتدریج تسخیر میکرد، عده‌ای از سربازان خودرا هم برای تصرف این شهر فرستاد. سربازان‌بدون مقاومت‌وارد شهر شدند ولی شهر دارای دومحوطه متحدالمرکز و محصور بدو دیوار بود یکی‌درداخل دیگری. سربازان وارد محوطه اول شدند. درآنجا شراب بسیار یافتند وچون خسته و تشنه بودند آنقدر خوردند که لول ومست شده همگی بخواب عمیق فرو رفتند. دراینحال مردم شهر برسرآنها ریخته تاآخرین‌نفرراکشتند وقتیکه مرد «صدچشم» ازین قضیه باخبر شد بمنتهی درجه غضبناك‌گشت وگروههای سرباز دیگری برای تصرف محل فرستاد این دسته بسهولت شهررامسخرکردند وبه‌تلافی، بیرحمانه همه مردم شهررا قتل عام نمودند.

فصل شصت‌وهفتم

شهرهای سین‌گویی[۲] و واگویی

سین‌گویی شهر باعظمتی است‌که دورتا دورآن بیست میل است. ساکنین بت

۱ـ فاصله چهارروزراه ازشهرسابق‌الذکر (درصورتیکه از کانال برویم) نشان میدهد که این شهرباید همان شهری باشدکه در نقشه جغرافیائی دوهالد، چانگ ـ چیو ـ فو (Chang - cheu - fu) نوشته شد.

۲ـ منظور ازشهر سین‌گویی (Sin- gui) شهر بزرگ سوچیو (Su – cheu) است که‌درمسیر ـ

پرست وتابع خانند و درمعاملات پول کاغذی امپراطوری‌را بکار میبرند. ابریشم خام زیاد دارند بقدری که تمام مردم لباس ابریشمی پوشیده و مقدار زیادی هم ببازار های جا های دیگر صادر میکنند. تجار ثروتمند، فراوان وکثرت جمعیت تعجب‌آور است. معذلك نژادی ترسو و بزدلند و فقط اوقات خود را بتجارت وصنعت میگذرانند. دراین کارها البته بی‌نهایت قابل ومبتکرند احیاناً اگر مردمی متهور و سلحشور هم بودند ممکن بود تمام ایالت مانجی وحتی جا های دورتر را نیز تحت اطاعت خود درآورند. در میان‌خود اطبای بسیار حاذقی دارندکه در تشخیص ومعالجه امراض کاملا ماهرند. همچنین پرفسور های متبحر و یاچنانکه ما میگوئیم‌فلاسفه عالیمقام وبعداز اینها تعداد زیادی افسونگر و ساحر نیز وجود دارد[1] در کوهستان‌های نزدیك شهر ریوند (ریواس) بوفور میروید و از آنجا بسایر جاها ارسال‌میشود زنجبیل هم زیاد است و بقیمت خیلی ارزان بفروش میرسد. در حوزه قضائی (سین گویی) شانزده شهر نسبتاً ثروتمند ومهم موجود استکه در همه تجارت وصناعت رونق بسزائی دارد. معنی کلمه (سین‌گوئی) «شهر زمینی» و معنی‌کلمه کین سایی (Kin - Sai) «شهرآسمانی» میباشد. بفاصله یك روز راه شهر دیگری هست.

←کانال بنا شده و از بعضی لحاظ ها توسط جهانگردان بشهر (ونیز) مقایسه شده . مثلا استونتون (Staunton) میگوید: «خیابانهای شهر سوچوفو (Scu - choo -foo) مانند خیابانهای‌ونیز شعباتی هستند از کانال اصلی . روی هریك از این شعبات پل سنگی زیبایی ساخته شده.کشتیهای سفارت تقریباً سه‌ساعت‌وقت صرف کردند تا از حومه (سوچوفو) گذشتند و بدیوارهای شهررسیدند» مارتینی نیز میگوید طول دیوارهای شهر چهل (لی) میباشد ولی اگر دیوارهای قصبه را هم‌بحساب بیاورید بیش از صد (لی) خواهد بود. چهل (لی) چینی برابر است با پانزده میل ایتالیائی .

۱ـ منظور از (فیلسوف وافسونگر)اشاره بمریدان‌کنفوسیوس و پیروان لائوکیون (Lao -kiun) است. و در سایر جاها که نامی از بت‌پرستان برده میشود منظور از پیروان فو (Fo) یا بودا که تشکیل اکثریت ملت را میدهند. دسته اول این مردم بتحصیل اخلاق ومسائل‌ماوراءالطبیعه معلم و مربی بزرگ خود پرداخته وبدرجات مختلفه فلسفه نایل میشوند و برحسب این درجات بمشاغل مختلفه دولتی نایل میشوند. دومی‌ها که خود را « پسران ابدیت » مینامند عقاید و اصولی را پیروی میکنند که بعضی نویسندگان آنرا شبیه باصول وعقاید یوگی (Yogis)های هندوها نموده ولی عقاید این مردم هرچه باشد همه بعملیات سحر و جادو نیز پرداخته و مردم را با رؤیاهای موهوم وخرافات اغفال میکنند.

موسوم به واگیو[1] درین شهر نیز ابریشم‌خام زیاد بعمل میاید ومقداری‌از آن بخارج صادر میشود.

فصل شصت و هشتم

شهر باشکوه کین‌سایی

بند ۱- پس‌از ترك «واگیو» و سه‌روز راه، ازچندین شهر وده میگذریم‌که‌همه آبادند. مردم تبعه خان وبت‌پرستند. اسکناس خرج میکنند وآذوقه فراوان دارند. درانتهای روز سوم بشهر باشکوه وباعظمت کین‌سایی یا «شهرآسمانی» میرسیم. این معنی‌را این شهر بحق سزاوار است زیرا شهری است عظیم وهمه‌گونه وسائل تفریح وآسایش درآن موجود. بطوریکه شخصی‌که درآنجا ساکن است خود را دربهشت فرض میکند[2]. این شهررا مارکوپولو مکرر دیدن‌کرده وآنچه مشاهده‌کرده است دراینجا مختصراً شرح داده میشود بعقیده وتخمین عموم مردم دور این شهردرحدود صد میل طول دارد. کانالها و خیابانهایش متعدد است. و میدانها ومحلهائی‌که برای بازارهای‌روز تخصیص‌داده‌شده بعلت‌کثرت‌مراودین روزانه، فوق‌العاده وسیع‌میباشند. شهر مابین یك دریاچه ویك رودخانه عظیم قرارگرفته، دریاچه آبش زلال وصاف است ورودخانه آبش بوسیله کانالهای بزرگ یاکوچك بتمام کوچه ها وخیابانهای شهر جریان یافته کثافات وفاضل‌آبهای خانه ها را اول بدریاچه وبعد بدریا میبرد[3]

۱- Vagiu درترجمه‌های دیگراین‌کتاب ذکری‌از(واگیو)نیست‌ولی‌باید یاشهرهوچیو(Ho-cheu) باشد که درکنار دریاچه تایی (Tai) قرارگرفته‌ویا باحتمال بیشتر شهر کیاهینگ(Kia-hing) که در ازمنه قدیم سیوچیو (Siu-chew) نامیده میشد. این شهر اخیر روی کانال و در وسط راه بین سوچیو و هانگ چیو قراردارد.

۲- در زمانیکه این شهر پای‌تخت چین جنوبی بود (در زمان سلسله سلاطین سنگ‌ها) وبعدبتصرف ارتش قوبیلای‌قاآن درآمد درسالنامه‌های چینی‌آنرا بنام لینگ‌نان مینامیدند (Lin-gnan) اما در زمان(مینگ)ها نامش‌تبدیل به(هانگ‌چیو) گشت که این اسم هنوز هم باقی است. (کین‌سایی) چنانکه سابقاً هم گفته شد یك نام مجازی است و معنیش «منزلگه آسمانی» است.

۳- رودخانه‌ای که پای‌تخت چین‌جنوبی کنار آنست نامش تسین‌تانگ کیانگ (Tsie-tang - ←

وجود این کانالها ازطرفی موجب تمیزی هوا است واز طرف دیگر وسایل ارتباطیه خوبی هستند که تمام مناطق شهر را بیکدیگر وصل میکنند. کشتیها و قایقهای پراز بار درکانالها، و درشکه وگاریها درخیابانها دائماً درحرکتند وآذوقه وسایر مایحتاج زندگی را بهرطرف میبرند. میان مردم معروفست‌که تعداد پلهائی‌که بر روی‌کانالها ساخته شده ازکوچك وبزرگ بالغ بر دوازده هزار میباشد[۱] پلهائی‌که روی‌کانالهای اصلی ساخته شده بقدری مرتفعندکه‌کشتی ها با دکلهای افراشته‌شان میتوانند از زیر آنها بگذرند. شیبی را هم که ازکف خیابان تا بالای پل درست کرده‌اند طوری است‌که وسایط نقلیه زمینی بآسانی میتوانند ازآن بالا وپائین روند.

بند ۲ـ در دور شهر خندق‌عریض عظیمی بطول چهل میل‌کنده شده‌که‌همیشه پرازآب است وآب‌آن از رودخانه سابق‌الذکر میاید. ایجاد این خندق‌بدستورشاهان قدیم ایالت وبمنظور دفاع شهر ازدشمن وهمچنین بواسطه مواقعی که اگررودخانه طغیان‌کند آب مازادآن داخل آن بشود بوده. خاکهائی راکه ازین خندق بیرون آمده بسمت داخلی یعنی طرف شهرریخته و بصورت تپه های کوچکی درآورده‌اند. درداخل شهر، ده میدان بزرگ ویا (بازار روز) وجوددارد. طرفین خیابانهاسراسر دکان ومغازه است. هریکی ازاضلاع این میدان‌ها، نیم‌میل طول دارد[۲] وروبروی‌هر

→(kiang ـ است . از گفته‌های مصنف چنین برمیآید که در زمان او هنگام مد دریا آب بوسیله کانالهای متعددی از رودخانه بسمت دریاچه جاری میشده وهنگام جزر برعکس آب از دریاچه‌به ـ سمت رودخانه بالا میآمده و در نتیجه این آمد ورفت کانالها را تمیز میکرده است. اما درنوشته‌ـ های جدید درباره(هانك‌چیوفو) وارتباط آن با رودخانه یا دریاچه چنین مطالبی مذکور نیست. با ملاحظه این اختلاف فاحش بین گفته‌های مصنف و نوشته‌های معاصرین شاید بتوان نتیجه‌گرفت‌که بعلت‌عقب‌کشیدن دریاویا علت‌طبیعی دیگراوضاع واحوال هم درین زمان طولانی تغییرکرده است.

۱ـ از جمله اغراقهائی که مخالفین مارکوپولو بوی‌نسبت داده‌اند اینست که شهری هرچقدربزرگ باشد ممکن نیست دوازده هزار پل داشته باشد. جای انکار نیست که وی پا را از حقیقت فراتر نهاده است ولی این نکته را هم نباید فراموش کرد که او نمیگوید شخصاً این پلها را شمرده واین عدد را بدست آورده است. بلکه او آنچه را که در افواه منتشر بوده ومردم از روی غرور وطنی بهمدیگر یابخارجیان میگفتند نقل کرده‌است.

۲ـ داخله این شهر ویا شهرهای دیگر چینی از زمانیکه مصنف آنها را دیده است تا بحال‌تغییرات←

ضلع خیابان اصلی کشیده شده بعرض چهل قدم که بخط مستقیم ازیك سمت شهر بسمت دیگر میرود. این میدانها بفاصله چهارمیل از یکدیگر قرار گرفته‌اند. در جهتی موازی باجهت خیابان اصلی ترعه عریضی هست و درکناری که بطرف میدان است انبارهای معظمی برای مال‌التجاره های بازرگانان داخلی وخارجی‌ساخته شده[1] درهریك از میدانها سه‌بار درهفته بازار روز بـرپا می‌کنند. درین بازارها روزانه بیش‌از سی‌چهل هزارنفر ازکاسب وتاجر جمع شده کالا هـای خـودرا برای فروش عرضه میدارند. ازجمله کالا هائی‌که برای فروش میاورند انواع واقسام طیوروحشی واهلی است. درین بازارها مسلخهای‌کوچکی هم‌هست‌کـه حیواناتـی ازقبیل‌گاو و گوساله وبره را برای اشخاص غنی و صاحبمنصبان بزرگ دولتی ذبح میکنند. مردم طبقات دیگر اهمیتی نمیدهند که چگونه گوشتی میخورند. این‌گوشت حرام باشد یا حلال تمیز باشد یاکثیف بـرایشان فـرق نمیـکند[2] در تمام فصول سبـزی و میوه فراوانست مخصوصاً یك نوع گلابی درشتی دارند که هرکدام تقـریباً ده پوند وزن دارد. رایحه‌اش لطیف است وگوشتش‌مانند خمیر سفید. همچنین هلوی خوشمزه‌ای دارندکه برنگ سفید یازرد است و درفصل خود فراوان میباشد. انگور ندارندولی کشمش را ازاطراف میاورند بهمین جهت‌مردم بشراب انگور چندان آشنائی‌ندارند ومشروبی را که از مخلوط برنج و ادویـه‌جات گـرفته میشود بیشتر دوست دارند.

←زیادی نموده زیرا سیاحان‌جدید از بازارها و میادینی که در اینجـا ذکر شده یادی نمیکنند. امـا راجع بطول اضلاع میادین، مطابق حسابهائی که شده هرضلع آنها برابر است بـا (۳۲۰) یـارد انگلیسی وفاصله بین دو میدان تقریباً (۲۵۶۰) یارد.

۱ ـ مقررات حکومت چین راجع بتجارت خارجی در ازمنه قدیم تقریباً همان مقرراتی است کـه امروزه هم اروپائیها دربندر کانتون تابع‌آنند.

۲ ـ استونتن (Staunton) مشاهده کرده است که مردم طبقات دو و سه کمتر توانائی آن‌دارند که گوشت چارپایان بزرگ (گاو و شتر و الاغ و گوسفند) بخورند مگـر اینکه این حیوانات از مرض یا حادثه‌ای تلف شوند. درین مورد اشتهای چینیان چنانست که چشم را بهم گذارده گـوشت مرده را باکمال میل تناول مینمایند. این مردم بین گوشت حلال وحرام تفاوتی نمی‌بینند.گوشتی که بیشتر میخورند گوشت سك وخوك است که در خانه‌ها پرورش میدهند و در بازارهای عمومی بفروش میرسانند.

از دریا روزانه مقدار زیادی ماهی میاورند، و از ماهیهای دریاچه نیز عده‌ای صیاد محلی ارتزاق مینمایند. ورود ماهی ببازار بقدری زیاد است که انسان تعجب میکند چگونه همه اینها بفروش میرسد ولی چند ساعتی طول نمیکشد که بازار خالی از ماهی میشود زیرا خریدار ازطبقات دووسه زیاد است و حتی مردم طبقه اول که معمولا گوشت گاو و گوسفند میخورند بدشان نمیاید که گاهی سفره‌شان را باخوراك ماهی نیز رنگین کنند. هریك از ده میدان شهر بوسیله خانه های مرتفع احاطه شده[1]. طبقه زیرین این خانه محل کسب پیشه‌وران و یا تجارت ادویه‌جات، داروجات، سنگهای قیمتی و مروارید است. بعضی دکانها منحصراً می میفروشند و مشروبات تازه محلی‌را بقیمت ارزان دردسترس مردم قرار میدهند. در خیابانهائی که بمیدانها راه دارند حمامهای آب‌سرد وجود دارد زیرا متصدیان آنها و مردم عقیده دارندکه آب سرد برای سلامتی مفید است. و همه چینی ها عادت دارندکه هرروز خودرا باآب سرد بشویند بخصوص قبل از غذا.

بند ۳ـ درخیابانهای دیگر، زنهای هرجائی، که تعدادشان از حد شمارش خارج است، منزل دارند این زنها بحد اعلی آرایش میکنند، بخود عطر میزنند، خانه‌های زیبا واثاثه خوب دارند و بوسیله خدمه اناث خدمت میشوند[2] بقدری در دلبری ودلربائی ماهرندکه خارجیانی‌که یك‌دفعه باآنها معاشرت‌کرده چنان‌مسحور

۱ـ تقریباً همه خانه‌های چینی یك طبقه است بنا برین خانه‌هائی‌که از یك‌طبقه بیشتر داشته‌باشند میتوان آنها را خانه‌های مرتفع نامید.

۲ـ در خانبالیغ یا پکن رسم بوده وهنوز هم رسم است که محل زندگی فواحش را در حومه شهر تعیین میکرده‌اند. خارجیان را نیز در حومه منزل میداده‌اند. اما دراینجا گفته میشود که‌زنهای مزبور. همه‌جا و بخصوص در مجاورت میادین بزرگ، منزل داشتند. مثل اینست که درین شهر آسایش خارجیان بیشتر درنظر گرفته میشده است.

یکی از سیاحان عرب میگوید : «این زنها شبها بی‌حجاب در خیابانها براه میافتند لباس ابریشمی رنگین برتن دارند. بی‌ریا خود را تسلیم خودی وبیگانه میکنند. چینیان آنها را شبها بمنازل خود برده و صبحها مرخص میکنند . بدرگاه خدا شکر میکنیم که ما را ازین رسوائیها برکنار داشته است.»

زیبائی‌شان میشوندکه میل دارند همیشه باآنها همنشین باشند و بعد ها هم هروقت یاد این ایام میافتند آرزو میکنندکه بخت یاری‌کند بار دیگر از «شهر آسمانی» دیدن‌کنند. منازل پزشکان وستاره شناسان درخیابانهای دیگرست. کار این آقایان تعلیم خواندن ونوشتن و بعضی هنرهای دیگر بمردم است. درطرف مقابل هر میدانی دوبنای بزرگ هست‌که محل‌کار چند مأمور عالیرتبه دولتی است. وظیفه این مأموران یکی رسیدگی بدعاوی و اختلافات بین تجار خارجی ویا بین مردم محل است و دیگر مراقبت شدید باینکه مأمورین پل‌ها بوظائف خود کاملا عمل نمایند. و در صورت غفلت حق دارند آنها را تنبیه‌کنند. درطرفین خیابان اصلی‌که ازیك‌سر شهر تاسر دیگر شهر میرود خانه ها وکاخها وباغهای بزرگ وهمچنین خانه‌ها ودکان‌های پیشه‌وران بناشده است. درهر ساعت روز و درهر نقطه‌شهر چنان ازدحام جمعیتی هست‌که انسان متحیر میشود چگونه میتوان آذوقه این‌همه‌مردم را فراهم‌کرد. ولی‌کافی است‌نظری بکسب‌وکاری‌که درهر (بازار روز) انجام‌میگیرد بیندازیم تابمقدار مأکولات ومشروباتی‌که دریك روز فروخته میشود پی‌ببریم. مثلا فلفل تنها را درنظر بگیریم. مطابق عددی که یکی از مأمورین‌گمرك بمارکوپولو داده روزانه در کین‌سایی چهل و سه بار بفروش میرسد و وزن هر باری (۲۴۳) پوند میباشد[1] .

بند ۴ـ اهالی‌شهر بت‌پرستند و درمعاملات خود اسکناس بکارمیبرند. بر و روی مردوزن هردو زیباست. چون ابریشم، هم درمحل وهم بوسیله بازرگانان از خارج وارد میشود همه مردم تقریباً بلباس ابریشمین ملبسند. میان پیشه‌های‌دستی

---

۱ ـ دگینی ضمن بحث از تجارت جدید چین میگوید : « هلندیها و انگلیسیها در یك سال (۱۴۶۵۰۵۳) لیوُرفلفل و(۴۶۳۷۱)لیور تخم میخك و(۸۹۷۹) لیور جوز هندی(Muscade) فروخته‌اند اما اگر جمعیت چین را در نظر بگیریم این مقدار ادویه بهیچوجه تکافو احتیاجات‌این ملت را نمیکند.» البته‌چینی‌ها تنها بواردات اروپائیان اکتفا نمی‌کنند خودشان هم باکشتی‌های‌خود بجزائر برنئو و سایر جزایر شرق رفته مقداری از این اجناس را شخصاً تهیه میکنند.

دوازده پیشه هست‌که ازلحاظ فایده دردرجه اول اهمیت قرار دارند. برای هریك ازین پیشه‌ها هزاردکان درنظر گرفته شده، وهر دکانی ازده‌تابیست وگاه تاچهل‌کارگر مشغول به‌کاردارد باضافه یك‌استادکار ویاصاحب‌دکان‌که برهمه‌ریاست‌دارد. مغازه‌داران متمول کاری جز خودنمائی و آقامنشی ندارند. زنهایشان نیز بعلت ظرافت اعضاء ولطافت پوست ازانجام هرگونه‌کار دستی معذورند. بهای البسه ابریشمین وجواهرات این خانمها گاهی بقدری زیاد است که بتصور درنمی‌آید. گرچه قانون پادشاهان قدیم براین بودکه هرفرد چینی باید شغل پدرآموخته بعدها آنرا ادامه دهد اما اگر آن‌فرد ثروت کافی بدست آورد و ازادامه شغل مزبور بی‌نیازگردید. باید در مقابل کارگاهها ویابنگاههائی تأسیس‌کندکه درآن عده‌ای چینی‌که میخواهندبشغل پدر بپردازند گماشته شوند[1]. بنای خانه های این متمولین محکم وزیبا است و اصولا مبالغ هنگفتی برای تزیین وحجاری ونقاشی خانه های خود خرج میکنند. بومیان کین‌سایی بمانند پادشاهان قدیمشان مردمی صلحجو وآرامش طلبند. با اسلحه آشنائی ندارند[2] باهم‌نزاع نمیکنند وسر هیچ غوغا بپا نمی‌کنند[3] درمعاملات ومصنوعات خود امانت ودرستی کامل بخرج میدهند رفتارشان بایکدیگر دوستانه است وتمام‌کسانیکه دریك خیابان زندگی میکنند مانند افراد یك فامیل محسوب میشوند. درزندگانی داخلیشان از حسودی وسوءظن نسبت بزنانشان برکنارند. برعکس نهایت احترام را بآنها مرعی میدارند وهرکسی‌که بزن شوهرداری حرف زشت بزند اورا رذل وپست میدانند. به‌بیگانگانی نیز که باین‌شهر وارد میشوند

---

۱ ـ اگر ادامه شغل پدر در خانواده‌ای در ازمنه قدیم بین چینیان رسم بوده ولی در قرون معاصر ظاهراً اثری از آن دیده نمیشود.

۲ـ از طبیعت آرام چینیان همه کس کم وبیش اطلاع دارد. معذلك در چند موقع در دفاع‌شهرشان از خود رشادت و وطنپرستی فوق‌العاده‌ای نشان داده‌اند. و یقین است که اگر ازطرف افسران‌ارشد مورد خیانت واقع نمیشدند هرگز مغولها موفق نمیشدند شهرشان را بتصرف‌درآورند.

۳ـ چینی‌ها ظاهراً مردمی‌آرام، موقرو متین ولی در باطن‌کینه‌جوو زود خشمند واگردعوا ونزاعی بین آنها در نمی‌گیرد بیشتر بعلت سختگیری و مراقبت پلیس است.

نهایت رأفت را دارند. روی هم بایدگفت‌که مردم این شهر از دیدن سرباز وحتی از مشاهده افرادگارد خان بزرگ منزجرند زیرا بخاطر دارندکه این سربازان بودند که استقلالشان را بر باد دادند. و آنها را ازحکومت پادشاهان محلی خود محروم ساختند.

بندهـ درسواحل دریاچه ویلاهای بزرگی هست‌که متعلق باشخاص ثروتمند است. عده‌ای دیر وصومعه نیزدیده میشود. تقریباً درمرکز دریاچه دوجزیره هست که روی هریك یك‌بنای معظم باشکوهی باضافه عده زیادی‌کلاه فرنگیهای مجزااز یکدیگر ساخته شده. هرگاه ساکنین شهر بخواهندعروسی بگیرند ویا مجالس مهمانی بزرگ برپا سازند ازین بناها استفاده میکنند زیرا درآنها همه‌جوروسایل پذیرائی ازقبیل‌کارد وچنگال وبشقاب... مهیااست. ابنیه ووسایل پذیرائی مزبور هر دو بخرج عمومی مردم شهر تهیه ونگاهداری میشود. گاهی اتفاق میافتد که درآن واحد بیش‌از صد عروسی یامهمانی باهم گرفته میشوند. برای همه اطاق ووسایل پذیرایی جداگانه موجود است. علاوه بر اینها قایقهای کوچکی نیز بگنجایش ده پانزده نفر برای گردش و تفریح وجود دارد. اطاقهای آنها و همچنین تمام قسمت‌های آن از داخل و خارج برنگهای مختلف نقاشی شده[1] بعلاوه هر اطاقی به‌بیرون پنجره هائی دارد که میتوان از داخل آنها ازمناظر زیبای اطراف لذت برد. و براستی خوشیهائی که‌روی دریاچه ممکن است بدست آورد بهیچوجه در خشکی‌میسر نیست زیرا ازطرفی‌هوای آزاد ومفرح دریاچه موجب انبساط خاطر است وازطرف دیگر (اگرکمی دوراز ساحل‌کشتیرانی کنید) مشاهده دورنمای زیبا ومتنوع شهر وهمچنین کشتیهای دیگری‌که باجمعیتهای پرهیاهویشان دائماً درحال

۱ــ پ. مارتینی میگوید: «کشتی‌هائی که با رنگهای مختلف نقاشی شده وهمه چیز درآن مانند طلا میدرخشد بحق باید آنها را کشتی‌طلائی نامید. درین کشتیها است که هرروز جشنهای‌با شکوه، نمایشها و قمارهای کلان برپا میشود. چینی‌های (هانگ‌چیو) که تشنه خوشگذرانی هستندهر چه بخواهند و آرزو کنند میتوانند در این کشتیها پیدا کنند.»

رفت‌وآمدند چشمان‌شمارا لذت می‌بخشد. ساکنان‌این‌شهر همینکه ازکارهای روزانه فراغت حاصل‌کردند با زنها ویا با رفیقه‌های خود بقیه روزرا بتفریح میپردازند. عمده تفریحشان یاروی‌دریاچه است ویا دردرشگه‌هائی‌که درشهر کرایه میکنند. در اینجا بی‌موردنیست شرح‌مختصری درباره این درشگه‌هاکه‌یکی‌ازوسایل تفریح‌مردم این سرزمین‌است داده شود: درمرحله اول باید دانست‌که خیابانهای شهر و همچنین جاده‌های عمده ایالت مانجی ازسنگ یا آجر مفروشند ولی برای قاصدان خان که مجبورند چهارنعل اسبهای خود را بدوانند قسمتی از جاده دریك طرف خاکی باقی گذاشته شده‌است. طرفین‌خیابان‌های اصلی‌شهر بعرض ده قدم سنگفرش شده وقسمت وسط شن‌ریزی شده‌است. فاضل‌آب‌روهای مخصوص آب‌باران‌را بکانالها هدایت می‌کنند. بدین‌ترتیب خیابانها همیشه خشك است درشگه‌ها درقسمت وسط حرکت می‌کنند. شکلشان مستطیل، رویشان‌پوشیده وبطرفین‌شان پرده‌آویزانست. هردرشگه‌ای گنجایش شش‌مسافر دارد. مسافران روی مخده‌های ابریشمی نشسته ویا لم میدهند. مردمی‌که بقصدتفریح بیرون میآیند ازین درشگه‌ها کرایه‌نموده بباغهای مصفا و پر طراوت شهر میروند و درآنجا بوسیله باغبانها ویامتصدیان کافه‌ها ومهمانخانه‌ها پذیرائی میشوند وبعدشب باهمین درشگه‌ها بخانه‌های خود برمیگردند.

بند۶ـ میان مردم کین‌سایی رسم است همینکه بچه‌ای تولدشد والدین‌روز و ساعت ودقیقه تولد اورا یادداشت‌میکنند بعد به‌ستاره‌شناسی‌رجوع‌کرده ازاومیپرسند بچه تحت چه‌آثار وعلائم فلکی تولد شده بیانات اورا نیزدقیقاً یادداشت‌کرده همه‌را پهلوی‌خود نگاه میدارند. بعدها وقتی‌طفل‌بزرگ‌شد هراقدام مهمی‌که خواست‌بکند یادداشتهای مزبوررا بنزد ستاره‌شناس میبرند وی پس‌ازمشاهده زایچه شخص وبا در نظرگرفتن اوضاع واحوال‌روز، ساعت سعد یانحس‌را اعلام میدارد. چون‌گاهی بعضی از حرفهای ستاره بینان درست درمیآید مردم بآنها اعتماد زیاد دارند. ازین ستاره‌شناسان حتی درمیادین وبازارهای روز نیز پیدا میشود.

همچنین رسم‌است که هنگام تشییع جنازه مردمان متشخص ومتمول، تشییع‌کنندگان اززن ومرد لباسهای خشنی برتن میکنند و بهمراه جنازه تا محلی‌که باید سوخته شود میروند. جلومشایعین، موسیقی در حال ترنم‌است، وخود مشایعین نیز با صدای‌بلند دعامیخوانند. موقعی‌که‌بنقطه معهود رسیدند جنازه‌را روی‌تل‌هیزم‌گذاشته آتش میزنند. تکه‌کاغذی‌را هم‌که روی‌آن‌شکل چندآدم، چند اسب، چند شتر، یك تکه پارچه ابریشمی وچندسکه پول طلا ونقره منقوش شده درآتش میاندازند منظورشان ازین‌عمل اینست‌که بعقیده‌آنها وقتی‌شخص‌متوفی در روزرستاخیز دوباره زنده میشود احتیاج بخادم‌وپول وحیوان دارد. بعد همینکه تل هیزم وجنازه وکاغذ همه تبدیل بخاکستر‌شد تمام‌آلات وادوات موسیقی یکباره بصدا درمیآیند وباصدای بلند ومداوم مدتی مینوازند. مردم مطمئنندکه با این‌تشریفات، بت‌ها روح شخص متوفی‌را تا روزقیامت درکنف حمایت خود قرار میدهند.

بند۷ـ درهر خیابانی ساختمانها ویابرجهای سنگی هست‌که هروقت حریقی اتفاق افتاد (و حریق اغلب اتفاق میافتد زیرا اکثرخانه‌ها از چوب ساخته شده) ساکنین‌بتوانند اثاث واموال‌خودرا بدانجا نقل‌کنند. بامر پادشاه همیشه پلها بوسیله ده‌نفر گارد مخصوص (پنج‌نفر درروز و پنج‌نفر درشب) حفاظت میشوند. گاردها در اطاقی درابتدای پل منزل دارند. درین اطاق یك‌ساعت آبی (برای تعیین ساعات روز وشب) ویك‌صفحه فلزی‌هم قرار دارند. وقتیکه ساعت اول شب‌گذشت یکی‌ازنفرات گارد باچکش یك‌بار قایم بروی‌صفحه فلزی میزند وبدینطریق بساکنان محل‌مجاور اطلاع میدهدکه یك‌ساعت ازشب‌گذشت. وقتیکه دو یا سه ساعت‌گذشت گارد مزبور دو یا سه‌ضربه بصفحه فلزی میزند. وبهمین‌نحو عمل میکنند تاآخرشب. نفراتیکه کشیك دارند حق‌خوابیدن ندارند. همینکه خورشیدطلوع کرد، یکی‌از افراد گارد روز یك‌ضربه بصفحه زده وهمینطور ساعت‌بساعت تعداد ضربات‌را اضافه میکند، تا برسد بغروب آفتاب. بعضی ازافراد این‌گارد، در خیابانها میگردند و مواظبند کسی

بعدازساعت ممنوع، آتش ویا چراغ نداشته‌باشد اگر ملاحظه‌کنند آتش ویاچراغی درخانه‌ای میسوزد علامتی‌بدرخانه‌گذاشته و صبح صاحب خانه‌را بدادسرا برده مورد مؤاخذه یا تنبیه قرار میدهند. همچنین اگر درساعات ممنوعه کسی‌را خارج ازخانه خود بیابند، او را توقیف کرده و صبح بهمان دادسرای فوق میبرند. اگر هنگام روز شخص بیماریا عاجزی‌را که قادر بکارکردن نیست، درکوچه وبازار ببینند فوری اورا بیکی از بیمارستانها یاآسایشگاههای دولتی برده جای میدهند. پس ازمعالجه شخص‌مزبور مجبوراست بکاری اشتغال یابد وازآن‌راه ارتزاق کند. بمحض‌مشاهده حریقی بازدن ضرباتی روی صفحه‌فلزی آژیر داده میشود وفوراً تمام افرادگاردهای پلهای‌همجوار، درمحل جمع‌شده، هم اطفاءِ حریق‌میکنند، وهم اثاث واسباب خانه‌ها ودکاکین مجاور را به‌بناها وبرجهای سنگی‌که قبلا ذکر شد انتقال میدهند. اهالی، شبها حتی‌مواقعی‌هم‌که حریق اتفاق افتاده باشد حق ندارند ازخانه خارج شوند فقط کسانی‌که اثاثه‌شان را گاردها مشغول نقل وانتقالند ازین قاعده مستثنی‌هستند. تعداد گاردهائی‌که در این‌قبیل مواقع جمع میشوند هیچگاه‌کمتر ازهزار یادوهزار نیست. درمواقع اغتشاشات نیز ازوجود این گاردها استفاده میشود بغیراز آنها امپراطور همیشه سپاهیانی بحال آماده باش داردکه بسرکردگی بهترین افسرانش فوری نایره اغتشاش را ازبین میبرند. باید دانست‌که چون شاه باین ایالت ومخصوصاً باین شهرکه ازحیث عظمت‌وشکوه تالی‌ندارد خیلی اهمیت‌میدهد همیشه‌فرمانداران وفرماندهان نظامی‌آنرا ازمعتمدترین نزدیکان‌خود انتخاب‌میکند. درخیابانها بفاصله یك‌میل‌از یکدیگر بالای تپه‌های خاکی‌کوچکی چهارچوبی نصب و در وسط چارچوب صفحه فلزی‌یاچوبی‌آویزان‌کرده‌اند. بمحض مشاهده حریقی‌صفحه مزبوررا بصدا درآورده مردم‌را مطلع ازآتش‌سوزی میکنند وبلافاصله همانطوری‌که گفته شد اقدام بآتش نشانی میشود اگر این‌اقدامات احتیاطی انجام نگیرد ممکن‌است نصف شهر طعمه حریق گردد.

بند۸ـ وقتیکه خان بزرگ ایالت مانجی را کــه سابقاً یك کشور واحد بود بتصرف‌در آورد بهتردانست آنرا به نه‌قسمت تقسیم نماید ودر رأس هرقسمت یك شاه و یانایب‌السلطنه قراردهد[۱]. این والیان (استانداران) یا شاهها مأمور بودند با مردم درنهایت عدالت رفتارنمایند ودر ترقی وآبادی کشورکوچك نهایت اهتمام را بعمل آورند ودرآخرهرسال نیزمجبور بودندگزارشی خدمت امپراطور ارسال‌دارندکه‌در آن مبلغ درآمد وهزینه ایالت وهمچنین وقایع مهمه‌را ذکر نمـایند. سرسال سوم تمام این‌حکام عوض میشوند. یکی از این نایب‌السلطنه‌های نه‌گانــه در «کین سایی» اقامت دارد و به بیش‌از صدوچهل شهروقصبه حکومت میکند[۲] تعداد شهر وقصبه‌ای که ذکرشد شاید تعجب‌آور باشد ولی‌بهیچوجه جای تعجب‌نیست زیرا درتمام ایالت مانجی متجاوز از (۱۲۰۰) شهروجود داردکه اهالیشان‌همه زحمتکش وغنی‌هستند[۳] درهریك ازین‌شهرها برحسب‌کوچکی‌وبزرگی ویابعضی مقتضیات‌آن پادگانی‌موجود است‌که تعداد نظامیان آن ازهزار تا بیست‌هزارنفر است. نفرات این پادگانهــا همه

۱ـ از قرار معلوم حدود عده‌ای از ایالات در ازمنه‌قدیم عیناً مانندحدود فعلی آنها نبوده نه‌قسمتی که ایالت مانجی بدان تقسیم شده بود عبارتند از ، کیانك نان، کیانك‌سی ، چـه کیانك، فوکین (Fo - kien)، کوان‌تنگ (Kuan tong) کوانگ‌سی،کویی‌چئو(Koei -cheu)،هوکوانگ (Hu- kuang) وهونان (Ho- nan) ـ ایالات ختا هم عبارت بودند: پچلی (Pe-che- li) ، شانتونگ و شانسی، بقیه ایالات بغیر ازین پانزده‌تا کم و بیش باطاعت امپراطوران چینی درآمده بودند وبنا برین درزمان مصنف نه به‌ختا تعلق داشتند ونه به‌مانجی.

۲ـ عده صد وچهل شهر وقصبه خیلی بیش از آنست که امـروزه تحت تبعیت حکومت بلـده‌ای ـ هرقدر هم آن بلد بزرگ باشد ـ قرار میدهند . ولی باید در نظر داشت‌که (هانگ‌چیوفو) تازه پای‌تخت‌چین خاص شده بود ونفوذ بلدی‌آن نمیبایست مساوی باختیارات سایر شهرهای ایالت‌باشد.

۳ـ مطابق فهرستی که دوهالد تنظیم کرده نه‌ایالت جنوب‌شرقی چین دارای (۱۰۱)شهر درجه‌اول، (۸۴) شهر درجه دوم و(۶۲۵) شهر درجه سوم که روی هم (۸۱۰) شهر میشود بوده و اینهـا غیر از آن نواحی (یون‌نان) یا (سی‌چوئن) است که ممکن بود جزء مانجی باشند. بنا برین ، اظهارات مصنف دور از حقیقت نیست زیرا ممکن است بعضی شهرهای درجه چهارم را نیز بحساب آورده باشد. راجع بشهرهای درجه سوم ، دوهالد، مینویسد: «وقتیکه صحبت از یـك شهر درجـه سوم‌پیش می‌آید نباید تصور کرد که شهری‌کم جمعیت وکم وسعت است. شهرهای درجه سومی‌هست که طول دور آن شصت، هفتاد وحتی هشتاد فرسخ (lieue) است و سالانه چندین میلیون مالیات بامپراطور میپردازند.»

تاتار نیستند. قسمت عمده ازخود بومیان است. وعلت آن اینست کـه تاتارها عموماً سواره‌نظامند وسواره نظام چون برای‌تمرینات‌خود احتیاج بزمین‌خشك دارند نمی‌تواند درشهرهائی‌که ارتفاعشان کم وزمینشان باتلاقی است اقامت کنند وخان عادت دارد هرسال سربازان‌خودرا ازمیان مردمی‌که قدرت‌حمل اسلحه دارند انتخاب می‌کند وسربازانی‌را که مثلا ازمانجی انتخاب میکند درهمان ایالت‌بخدمت نمی‌گمارد بلکه بجاهائی میفرستدکه حداقل بیست‌روز راه فاصله تا مانجی دارند این سربازان درآنجاها مدت چهار یا پنج‌سال خدمت‌کرده بعد اجـازه دارند بزادگاههای خـود برگردند. این‌ترتیب درهمه‌جای‌کشور معمول ومجری‌است. قسمت اعظم درآمد این شهرها بمصرف هزینه همین‌پادگانها میرسد هرگاه درشهری اغتشاشی رخ‌دهد (ازاین اغتشاشات اغلب اتفاق میافتد ودیده شده‌که مردم درنتیجه بعضی عصبانیتهـا و یا در نتیجه مستی،حاکم خودرا بقتل رسانیده‌اند) فوری قسمتی‌ازپادگان شهرمجاوربمحل آمده و مأموریت داردکه محل‌اغتشاش را منهدم سازند. برای جلوگیری‌ازاین‌قبیل اغتشاشات در شهر (کین سایی) همیشه اقلا سی‌هزار سرباز در حال آماده‌باش وجود دارد.

بند۹ـ حال موقع آن رسیده‌که ازقصرمجللی‌که سابقاً محل اقامت فغفورخان بوده وآباءِ واجدادش آنرا بوسیله دیوارهای مرتفعی محصور نموده‌اند صحبت‌کنیم. قصر مزبور درزمین وسیعی بمساحت ده میل قرارگرفته و بسه‌قسمت تقسیم‌شده‌است. قسمت مرکزی مدخلش‌دروازه بلندی‌است. ودرطرفین دروازه دوایوان مسقف شروع میشودکه دورتا دورحیاط میگردد سقفها روی یك‌سلسله ستونها قرارگرفته وستونها برنگهای طلائی ولاجوردی تزیین شده‌است. سلسله ستونهائی‌که طرف مقابل دروازهٔ مدخل‌است کمی‌بلندتر ازسایر ستونها است. دراینجا طاقها وستونها وقسمت درونی دیوارها همه بانقاشیهای‌زیبائی تزیین شده‌که شرح تاریخ پادشاهان قدیم بوده[1] درین

۱ ـ نقشه ساختمانهای قصور چینی بنظر میآید شبیه بیکدیگرند ، علی الخصوص از لحاظ فضائی که←

قصر درهرسال دربعضی روزهای متبرك، فغفورشاه عادت داشت جشنهای بزرگی برپا میداشت ودرآن تمام نجبا و مأمورین عالیرتبه دولتی و ثروتمندان (کین سایی) را دعوت میکرد. دراین ایوانها گاهی دیده میشدکه دههزار نفر درآنواحد سرمیز جا میگرفتند وجشن ده دوازده روزطول میکشیده وشکوه وجلالیکه مهمانان از حیث البسه فاخر رنگارنگ، زینتآلات پرارج وجواهرات متلالی درمعرض انظار قرار میدادهاند، ازحد تصورخارج بوده زیرا هرمهمانی بهمچشمی دیگران سعی میکرده بهترین و پربهاترین زینتآلات خودرا زیب پیکر خود سازد. پشت سرستونهای اخیرالذکر (ستونهائیکه مقابل دربزرگ ورودی قرار داشتند) دیوار بلندی قرار داشتکه حیاط محلسکنایشاه وملکه راازحیاط جلوجدا میساخت. بعدازاینحیاط دالانیبعرض ششقدم شروع میشد وتا لب دریاچه ادامهداشت. درطرفین دالان ده حیاط بود مانند ده دیرمستطیل. هزار زنجوانیکه پادشاه درخدمتخود نگاه میداشت درسراهای اینحیاطها زندگیمیکردند[1]. گاهی شاهمیلمیکردکه با ملکه ویا باعدهای ازینزیبارویان بدریاچهرفته تفریحنماید ویا ازمعابدیکه درحوالی دریاچه بود دیدنکند.

دوقسمت دیگر قصررا درختستانهای بزرگ، برکههای آبزلال، بستانهایپر از میوه وهمچنین محوطههای بزرگ مخصوص شکار از قبیل آهو ، گوزن ، خرگوش، قوچ وغیره تشکیل میداد.درینقسمتها نیزشاه بازنان حرمسرای خود که بعضی بر اسب و بعضی به درشکه سوار میشدند بتفریح میپرداخت. هیچ مردی حق نداشت درین قسمتها وارد شود. زنان، خودشان سگهای شکاری را بدنبال حیوانات

← جلو در ورودی اصلی در سطح مرتفعی قرار میدهند. این فضا تخصیص باشخاص عالی مقامی دارد که میآیند و میخواهند بحضور شاه شرفیاب شوند مهمانخانه یا کاخ های صاحبمنصبان بزرگ و یا اشخاص متمول نیز ظاهراً برطبق همین نقشه ساخته شده و بهمین طرز تزیین شده است.

۱ـ دگینی میگوید « قبل از اینکه تاتارها امپراطوری چین را بتصرف آورند، بعضی امپراطوران آن تا ده هزار زن در حرمسرای خود نگاه میداشتهاند»

انداخته وخود نیز در پی آنها میدویدند. وقتیکه ازین ورزشها خسته میشدند لخت شده درآب دریاچه میپریدند و بشنا مشغول میشدند. شاه هم درکنار دریاچه نشسته باین‌مناظر دل‌انگیز نظاره میکرد. بعدبرای صرف غذا بقصربرمی‌گشتند و یاغذارا آورده زیر درختان میخوردند درین قسمتها همه کارها بعهده زنان بود.

بلی زندگی فغفور بدینطریق میگذشت. ازهمه‌جا بی‌خبر و مخصوصا از امور نظامی غافل‌بود نتیجه‌آن شدکه خان‌بزرگ تمام اراضی‌گرانبهایش‌را ازدستش‌گرفته واورا بطرزموهنی ازسلطنت محروم‌کرد. تمام این جزئیات‌را پیرمردی در کین‌سایی که‌یکی‌ازخادمان معتمد فغفورشاه بوده برای‌من‌نقل‌کرد. چون اوبقصر، درزمانیکه آباد وپررونق بود، آشنائی‌کامل‌داشت خواست مرا بدرون‌آن‌ببرد: محل مزبور فعلا محل اقامت حاکم اعزامی ازطرف‌خان بزرگ‌است. ستون‌بندیها بطرز سابق‌موجود ولی‌منازل زنان روبخرابی است. دیوارهائی‌هم که پارک‌را محصورمیکرد کم‌وبیش به حالت ویرانی افتاده وازحیوان ودرخت ودریاچه دیگرخبری نیست.

بند۱۰ـ دریا سمت‌شمال‌شرق شهر وبفاصله ۲۵میل ازآن واقع‌است. لب‌دریا بندری‌است بنام «گان پو» که‌لنگرگاه تمام کشتیهائی استکه ازهند مال‌التجاره می‌آورند[1] رودخانه‌ای که ازشهر کین‌سایی میگذرد درین‌بندر بدریا میریزد وکشتیهای کوچکی‌هم‌که در رودخانه رفت‌وآمد مینمایند درین‌محل مال‌التجاره‌های صدوری‌را بکشتیهای بحرپیما داده و کالاهای ورودی را ازآنها میگیرند. هنگامیکه گزارش سالانه راجع بشهر (کین‌سایی) را برای خان بزرگ تهیه میکردند اتفاق افتادکه مارکوپولو نیزدرآنجا حضورداشت مشاهده‌کرد تعداد خانواده‌هائی‌که درزیریك‌سقف زندگی میکردند بالغ برصد وشصت‌تومان بود وچون یك‌تومان برابر باده‌هزاراست

۱ـ گان‌پو که در اینجا بندر شهر (کین‌سایی) یا (هانگ‌چیو) معرفی شده، بندر فعلی نینگ‌پو (Nirg-po) میباشد. این بندر کنار رودخانه‌ای واقع شده و جلو مصب‌آن جزایر (چوسان) (Chu-san) قرار گرفته است.

بنابرین تمام شهر دارای (۱۶۰۰۰۰۰) خانواده بود[1] درمیان این جمعیت فقط یك معبد نسطوری مسیحی وجود داشت. هر پدرخانواده و یامتصدی خانه‌ای موظف است اسامی افراد خانواده‌را از زن و مرد و بچه و همچنین تعداد اسبهای خانواده را روی یك برگ کاغذ نوشته و بدربچسباند. هرگاه یکی‌ازافراد مزبور بمیرد اسم آن ازفهرست حذف واگرمولود تازه بدنیا آید اسم آن اضافه میشود. بااین‌ترتیب آمارگران‌دولت و حکام وافسران درهرلحظه میتوانند پی‌بتعداد حقیقی‌جمعیت‌ببرند همین‌مقررات در مانجی ودرختا نیز معمولست. بهمین‌نحو مهمانخانه‌داران مجبورند اسامی مسافران را با ذکر تاریخ‌ورود وخروج دردفتری ثبت‌کرده فهرست آنان‌را بمأموران مربوط بفرستند. در مانجی رسم است‌که فقرا بچه‌های خودرا باغنیا میفروشند تا در دامان آنهابهترنگاهداری وبهتر تربیت شوند.

فصل شصت و نهم
منابع و مبلغ عایدات خان بزرگ

حال از درآمدی‌که خان بزرگ ازشهرکین‌سایی ومضافات آن‌که‌یك نهم‌کشور مانجی‌است بدست میآورد سخن‌رانیم. بهترین‌محل درآمد خان در مرحله اول نمك است. مالیاتی‌که ازین جنس اخذ میشود برابر با شش میلیون و چهارصدهزار دوکا[2]

۱ــ این عدد و لواینکه جمعیت حومه را نیز در نظر بگیریم مبالغه بنظر میآید. ولی مناسب نیست که یك پای‌تخت قدیم چین را با معیار شهرهای مدرن احتساب کنیم. استونتن (Staunton) نیز درباره جمعیت این شهر میگوید، «جمعیت آن حقیقة زیاد است و تصور نمیرود که از جمعیت پکن خیلی کمتر باشد» جمعیت پکن را او قریب سه میلیون تخمین میکند.

۲ــ یک دوکای طلای ونیزی تقریباً برابر با ده شیلینك انگلیس است بنابرین مبلغ کل مالیات از بابت نمك، معادل با (۳۲۰۰۰۰۰) پوند انگلیس می‌شود. این مبلغ مالیات‌بادرنظر گرفتن اینکه فقط متعلق بیك قسمت چین است شاید زیاد بنظر آید ولی چون نمك تمام ایالات شمالی و همچنین عده‌ای از ایالات داخلی نمکشان را ازین محل میبرند بنابرین مقدار نمکی هم‌که درین نواحی بدست میآید باید زیاد باشد. نصف مالیات فوق بجنس پرداخته میشود و مقدار نمکی که در تین سینك (Tien - sing) بحساب دولت جمع‌آوری میشد برابر با سه میلیون کیسه‌بود.

است. علت فراوانی نمك‌دراینجا مجاورت آن بادریا وهمچنین‌بواسطه وجود عده‌ای دریاچه وباتلاقهای شور میباشد. درموقع گرمای تابستان، آبهای راکد تبخیر ونمك متبلور میشود. مقدار نمکی‌که ازاین‌راه بدست میآیدکافی برای احتیاجات پنج‌قسمت از تقسیمات ایالت میباشد. درین محل نی‌شکر نیز زیاد بعمل میآید. مالیات شکر معادل ۱/۲-۳ درصداست همین‌مالیات ازمشروبات الکلی‌نیز گرفته‌میشود. تمام پیشه‌وران وکسبه وتجار واردکننده وصادرکننده بهمین نحو ۱/۲ ۳ درصد مالیات میپردازند فقط مالیات اجناس وارده ازراه دریا ازممالك بعیده ده درصداست. ازبهائم وابریشم و محصولات زراعتی عشریه‌گرفته میشود. ازحسابی‌که ازمبلغ مالیات سالانه درحضور مارکوپولو بعمل‌آمد معلوم شد که مبلغ مزبور (باستثنای مالیات‌نمك) بالغ بر (۱۶۸۰۰۰۰۰) دوکای ونیزی است.

فصل هفتادم

شهر تاپین‌زو

اینك شهر کین‌سایی را ترك‌کرده بسمت‌جنوب شرق متوجه میشویم. یك‌روز تمام دائما ازوسط خانه‌ها ومزارع و باغات میگذریم تابشهر بزرگ «تاپین‌زو» که جزءِ قلمرو «کین سایی» است میرسیم. اهالی این محل تابع خانند. بت می‌پرستند. پول کاغذی خرج‌میکنند. مردگانشان‌را میسوزانند وازراه کسب وصنعت امرارمعاش میکنند. این‌محل چیز قابل ذکردیگری ندارد.

فصل هفتاد ویکم

شهر اوگویو[1]

فاصله این‌شهر ازشهر (تاپین‌زو) سه‌روز راهست. درین فاصله‌وبازهم‌بقدر دو روز

۱ ـ ظاهراً قرابتی بین اسم اوگویو (Uguiu) و اسم شهر هوچیو (Hu -cheu) که در ساحل←

دیگرراه دائماً درحالیکه بسمت‌جنوب‌شرقی متوجه هستیم‌ازشهرها وقصبات واماکن مسکونی‌میگذریم. این اماکن بقدری بیکدیگر نزدیکندکه یك مسافرغریبه خیال میکند، دریك‌شهر بزرگی حرکت میکند. تمام این محلها جزءِ قلمرو (کین سایی) محسوب میشوند. اهالی‌بت‌پرستند وآذوقه ومایحتاج‌خودرا بحدوفور ازمحل‌بدست میآورند. نیشکرهائی که دراینجا بعمل‌میآیند ازحیث طول‌وقطر ازنیشکرهای سایر نواحی بزرگتر است.[1]

فصل هفتاد ودوم

شهرهای چن‌گویی ـ زن‌گیان ـ جیزا

سه‌روزدیگر درهمین‌جهت بمسافرت خود ادامه میدهیم و بشهر «جن گویی» میرسیم وبازهم جلوتر میرویم. سرراه خود لاینقطع شهرهای پرجمعیت و اراضی مزروع می‌بینم. درین‌قسمت ایالت مانجی‌گوسفند وجود ندارد. در مقابل، گاو وگاو-میش وبز وخوك زیاد است. درانتهای روزچهارم بشهر زن‌گیان میرسیم که دربالای تپه‌ای درجزیره‌ای‌وسط رودخانه‌ای بنا شده. رودخانه‌که درین‌محل بدوقسمت‌تقسیم میشود مثل‌اینست‌که شهررا دربغل میگیرد. جهت‌جریان دوشعبه مزبوربکلی‌مخالف یکدیگراست: یکی‌بسمت جنوب‌شرق ودیگری بسمت شمال غرب است.[2] شهرهائی که دربالاذکرشد همه تحت‌تبعیت‌خان وجزءِ قلمرو (کین سایی) میباشند. حیوانات و

→دریاچه تایی (Tai) قرار دارد موجود است. ولی شهر اخیر در جهتی مخالف جهت جنوب شرقی (چنانکه در متن ذکر شده) میباشد.

۱ـ اراضی هوچیو (Hu-cheu) و نواحی مجاور، پست و آب هوایشان گرم است بنا برین بدیهی است نیشکری که در آنجا ها بدست میآید فراوان و از حیث جنس عالی باشد. در بعضی نقاط جنگلهای انبوهی ازین نی تشکیل شده است.

۲ـ منظور از شهر (زن گیان) بلاشك همان شهر ین‌چیو (yen-cheu) بوده که نیان ـچیو (Nian-cheu) هم نامیده میشود. ولی از لحاظ اوضاع محلی باید قبول کرد که شهر جدید در پای کوهی ساخته شده نه دربالای تپه‌ای. ومحل آن درست در ملتقای دو رودیست که با هم شط تسین‌ـ تانگ کیانگ (Tsien-tang - Kiang) را تشکیل‌میدهند.

طیور بحدوفورپیدا میشود. سه‌روز دیگر براه خود ادامه میدهیم وبشهر «جی‌زا»که آخرین شهر دراراضی کین‌سایی است میرسیم.[1]

فصل هفتاد و سوم

کشور شاهی یا نایب‌السلطنه نشین کن‌چا

پس از ترك آخرین شهر از مضافات (کین‌سایی) وارد کشور کن‌چا میشویم که پای تخت آن موسوم است به «فوجیو». بمدت شش‌روز در جهت جنوب شرق بمسافرت ادامه میدهیم وهمه را از میان دره‌ها و تپه‌ها و از وسط شهرها ودهکده‌های زیادی میگذریم. وسایل زندگی و تفریح مخصوصاً شکار فراوانست. مردم بت پرستند. ازخان تبعیت‌دارند وازراه کسب وصنعت‌کسب معیشت میکنند. دربن محل ببرهای بزرگ‌وقوی وجود دارد. محصولاتش زنجبیل وادویه وچیز دیگری که از حیث رنگ وعطرشبیه بزعفران‌است ولی زعفران‌نیست. این‌محصول اخیر یك‌نوع ادویه تجملی‌است. مردم‌آنرا دوست دارند واغلب‌بغذاهای خود میزنند بهمین‌جهت قیمتش‌گران است. مردم این ناحیه عادت‌کرده‌اند گوشت انسان‌را هم بخورند بشرط اینکه ازجسد مریضی‌بدست نیامده‌باشد میگویندگوشت‌مزبورازسایرگوشتها لذیذتر است. وقتیکه میخواهند بجنگ بروند زلفهایشان را پشت‌گوش انداخته وصورتشان را برنگ‌آبی براقی‌رنگ مینمایند. سلاحشان نیزه وشمشیراست. همگی پیاده به جنگ میروند فقط رئیسشان سواربراسب میشود. نژادی بسیارعقب‌افتاده ووحشیند، زیرا وقتی دشمنشان‌را میکشند اول خونش‌را آشامیده بعدگوشتش‌را میخورند.

---

۱. شهرجی‌زادا در تراجم‌دیگر ان‌گویی (En -gui) یا کوگویی (Cu -gui) نامیده‌اند. بطور مسلم از مقملقات شهر کیوچیو است، زیرا واقع شده‌است در انتهای جنوب غربی ایالت‌چه‌کیانگ (che-kiang) در مرز یك نایب‌السلطنه نشین دیگر.

فصل هفتاد وچهارم
شهر کو ـ لین ـ فو

درانتهای شش‌روز مسافرتی که درفصل سابق بدان اشاره شد بشهر کو لین فو میرسیم. شهری‌است بزرگ ودارای سه‌پل واقعاً زیبا که‌هریك صدقدم طول و هشت قدم عرض‌دارد میباشد. زنها بوجاهت‌مشهورند ولی‌راحت‌طلب وتجمل‌پرستند.ابریشم خام زیاد بدست میآید وتبدیل باقسام مصنوعات ومنسوجات میگردد. پنبه‌نیز تبدیل به‌نخهای‌رنگی‌شده وبقسمتهای مختلف ایالت مانجی‌صادرمیگردد. شغل عمده مردم تجارتست ومقدار زیادی زنجبیل وسایر ادویه‌جات‌را بجاهای دیگر صادر میکنند. بمن گفته‌اند ولی خودم ندیده‌ام. در اینجا یك‌نوع قوشی هست‌که پروبال ندارد ولی بدنش پوشیده شده ازیك‌نوع موی سیاهی شبیه بپشم‌گربه. وجود چنین طیری‌عجیب بنظر میآید. این‌حیوان مانندسایر قوشها تخم‌میگذارد و تخمش خوردنی‌است. وجود ببرهای‌زیاد هم موجب خطر برای مسافرین است مگراینکه تعداد مسافرین زیاد باشد.

فصل هفتاد وپنجم
شهر ان گوئن

پس ازترك کو ـ لین ـ فو وعبور از امکنه‌ای آباد وپر ثروت بمدت سه‌روز، به شهر «ان گوئن» میرسیم. شهر ازلحاظ اینکه یك‌کارخانه بزرگ‌قند دارد مهم‌است. وهمیشه مقدارزیادی ازمحصول قند این‌کارخانه‌را برای دربارخان بشهر (خانبالیغ) میفرستند.قبل‌ازاینکه شهر به‌تبعیت‌خان بزرگ درآید مردم‌آن اطلاعی‌ازطرز تهیه شکرسفید نداشتند فقط شیره نی‌را میجوشاندند ومیگذاشتند سرد شود پس ازسرد شدن خمیر سیاه‌رنگی بدست میآمد. بعدوقتی شهر بدست‌خان بزرگ‌افتاد اشخاصی

ازاهل بابل[1] در دربار بودندکه بصنعت‌قندآشنائی‌داشتند. خان‌آنهارا باین‌شهرفرستاد که‌بمردم‌آن طرزتهیه شکر وتصفیه‌آنرا بوسیله خاکستر بعضی‌چوبها، یاد بدهند[2].

فصل هفتاد و ششم
شهر کان ـ جیو

پانزده میل ازشهرفوق دورترمیرویم وبشهرکان ـ جیو (Kan - giu) میرسیم که از متعلقات کشور (کن‌چا) (یکی از نه قسمت ایالت مانجی) است. برای حفظ امنیت کشور و برای اطفاء نایره اغتشاشات محتمل‌الوقوع، همیشه در (کان جیو)[3] سپاه مهمی‌مستقر ودرحال‌آماده‌باش حاضر میباشد. ازوسط شهررودخانه بزرگی می‌گذردکه عرضش تقریباً یك‌میل‌است ودرسواحل‌آن بناهای زیبائی‌ساخته‌شده. درجلو ودر زیر بناها دکاکین متعددی‌هست‌که محل خریدوفروش همه‌جوراجناس وبخصوص شکر میباشد.

تعداد زیادی‌کشتی ازهند حامل مروارید وجواهر باینجا وارد میشود. تجاری که این‌جواهرات را میآورند ازفروش‌آنها سود فراوانی میبرند. رودخانه مزبور در فاصله‌کمی از بندر «زائی تون» بدریا میریزد. کشتیهائی‌که ازهند میآیند میتوانند رودخانه‌را تا بشهر بالا بیایند. بالاخره شهردارای آذوقه کافی، میوه‌جات لذیذ وباغ‌های سبزوخرم میباشد.

۱ـ در قرون وسطی بابل (Babylon) نام شهری بوده که فعلا به‌آن قاهره می‌گویند.
۲ـ معمولست که برای تصفیهٔ شیرهٔ شکر، هنگام جوش آن مخلوطی از خاکستر چوب و کمی‌آهك آب ندیده در آن می‌ریزند.
۳ـ شکی نمیتوان داشت که منظور ازکلمه (کان‌ـجیو) Kuang - cheu) است که‌اروپائیان آنرا بغلط کانتون (Canton) نامیده‌اند وکلمه (کانتون) هم تحریفی‌است ازکوانگ‌تنگ‌ـkuang) (tong ـ که پای‌تخت ایالتی است بهمین نام.

فصل هفتاد و هفتم
بندر زیتون و شهر تین‌گوئی

پس‌از ترك كان‌جیو وعبور ازرودخانه، بسمت جنوب شرقی پیش میرویم. مدت پنج‌روز از وسط اماكن مسكونی آباد وشهرها وقصبات كه همه ازحیث آذوقه و سایر نعم دررفاهند میگذریم. جاده ازمیان تپه وهامون وجنگل میگذرد. بته‌كافور بوفور درجنگلها میروید. حیوانات شكار نیز فراوانست. مردم پرستش بت میكنند. تابع خانند وجزء قلمرو كان جیو محسوب میشوند. پس‌از پنج‌روز راه بشهرزیبای زائی‌تون میرسیم‌كه بندری بزرگ ومحل صدور اقسام كالا بنواحی مختلف ایالت مانجی میباشد[1].

مقدارفلفلی كه‌باین بندروارد میشودبقدری است‌كه مقدار فلفل‌حمل‌شده‌برای احتیاجات كشورهای غربی دنیا باسكندریه پهلوی آن بسیار ناچیز شمرده میشود یعنی تقریباً یك‌صدم آن‌است. درحقیقت اجتماع تجار وتراكم‌كالا دربن‌بندركه‌یكی ازراحت‌ترین وبزرگترین‌بنادردنیا است بحدی است كه‌بتصوردرنمیاید. خان‌بزرگ درآمد خوبی ازین محل‌داردزیرا هركاسب وتاجری مجبوراست ده‌درصد ازسرمایه جاری خود را به‌وی‌بپردازد. كرایه حمل ونقل بوسیله‌كشتی بقرارذیل است: سی‌در صدبرای اجناس‌لوكس، چهل وچهاردر صد برای فلفل، وچهل درصد برای‌چوب‌عود وچوب صندل وسایراجناس تجاری. بطریقی‌كه‌حساب میشودمخارج‌تجار بابت كرایه وحقوق‌گمرك بالغ برنصف قیمت خودكالا میباشد. باهمه این احوال سودی‌كه نام‌بردگان ازنصف دیگر جنس‌خود میبرند بحدی زیاد است‌كه بازدوباره‌میل دارندبه همین‌بازار برگردند وازهمین اجناس‌دوباره بیاورند.

شهر واطراف آن‌باصفا وفرح‌انگیزاست. مردم‌بت پرست، صلحجو وآسایش

۱ـ گمان عموم براین‌است كه بندر معروف (زیتون) همان بندری باشد كه چینی‌ها آنرا تسوئن‌چیو (Tsuen cheu) مینامند.

طلبند. همه‌لوازم زندگی رازیاد ازحددارند. بسیاری ازاشخاص ازهندوستان‌بدانجا میایند که‌خالکوبی شوند زیراخالکوبهای ماهری دراینجاوجود دارد.[۱] رودخانه‌ای که‌از پهلوی بندر زائی‌تون میگذرد رودخانه‌ای وسیع و سریع‌السیر است وشعبه‌ای است از رودخانه‌ای که‌از (کین سایی)میگذرد. شهر «تین‌گویی» درمحل انشعاب‌رودخانهٔمزبور ازرودخانه اصلی بناشده‌است.

درین مکان چیز قابل ذکری دیگروجود ندارد بجز چینی آلاتی که درآنجا ساخته میشود. طرز ساختن چینی بقرار ذیل است: یك نوع خاك معدنی مخصوصی راجمع وروی هم‌تل میکنند. این تلها را مدت سی‌چهل سال دست نخورده در معرض باد و باران و آفتاب میگذارند بدینوسیله خاك تصفیه و آماده تهیه چینی میگردد. ظروفی راکه ازین خاك درست میکنند اول رویشان را نقش و نگار کشیده و یا با الوان مختلف رنگ میکنند بعد درکوره‌گذاشته میپزند. بنابراین اشخاصی که‌خاك چینی را از زمین و یا از معدن استخراج میکنند میدانندکه اطفال یا نوه‌های آنها ازآن استفاده خواهندکرد. مقدار زیادی چینی هر ساله فروخته میشود.

اکنون هر چه‌گفتنی راجع بنایب‌السلطنه‌نشین «کن‌چا» که یکی از نه قسمت ایالت مانجی است بود گفته شد. ما داخل توصیف‌سایر قسمتها نمیشویم زیرامارکو پولو شخصاً بآنجاها نرفته و آنجاها را مانند (کین سایی) و (کن چا) ندیده است. نکته جالب اینجاست‌که در تمام ایالت مانجی زبان وخط مردم یکی است هرچند مانند سایر ممالك لهجه‌های مختلف در محلهای مختلف‌هست ولی آن چنان‌نیست که مردم درك یکدیگر نکنند. گرچه موضوعاتی که مارکوپولو قصد داشت برشته

۱ ـ این اظهار بنظر عجیب وغیرمحتمل میآید و شاید اشتباهی حین ترجمه عبارت و یا تنظیم یادداشتهای مسافرت‌رخ داده باشد زیرا ساکنین‌این قسمت متمدن‌چین هرگز عادت‌بخالکوبی‌نداشته‌اند. آن‌طوری که خیال میکنم ممکن است منظور از خالکوبی در اینجا رسم و نقاشی صورت باشد که چینی‌ها درآن مهارت تام دارند وهر مسافر خارجی هم که بدانجا میرود طالب میشود «شبیهی» از خود بکشد و بارمغان ببرد.

تحریر در آورد هنوز تمام نشده معذلك بکتاب دوم خود خاتمه داده بتألیف کتاب سوم میپردازد. درین کتاب بخصوص از هندوستان صحبت خواهدکرد زیرا هنگامی که در خدمت خان بود بامر او قسمتهائی از آنرا دیدن کرده و بعدها هم همراه پدر وعموی خود از آنراه بوطن مراجعت کرده است بنابراین میتواند چیزهائی را که شخصاً دیده و یا آنهائی راکه از اشخاص موثق شنیده ویا از راه مطالعه نقشه‌های سواحل هند دریافته برای اطلاع خوانندگان روی کاغذ آورد.

پایان کتاب دوم

کتاب سوم

فصل یکم

هندوستان بزرگ - هندوستان کوچك و هندوستان متوسط - عادات و آداب اهالی - چیزهای دیدنی و جالب آنجا - نوع کشتی‌های آنها

در فصول گذشته مطالب مفصلی راجع بنواحی و ایـالات مختلف کشورهای مختلف بیان شد. اینك با اجازه خوانندگان این نواحی‌را ترك نموده بسوی هندوستان یك کشور عجایب دیگر - رهسپارمیشویم. مطالب خودرا از کشتیهائی که بازرگانان بکار میبرند و از چوب کاج ساخته میشود شروع میکنیم کشتیهای مزبود فقط دارای یك عرشه هستند. زیر عرشه شصت کابین (اطاق کوچك) یا بیشتر یا کمتر برحسب بزرگی کشتی تعبیه شده. هر یك از این کابین‌ها وسائل راحتی یك بازرگان رادارد هر کشتی معمولا دارای یك سکان، چهار دگل وچهار بادبان است بعضی کشتیها فقط دو دگل دارند که در صورت لزوم میتوان آنها را خواباند و دوباره بلندکرد. کشتی‌های درجه اول علاوه‌بر کابین‌های‌فوق انبارشان بوسیله تیغه‌های چوبی بسیزده‌حجره تقسیم شده است منظور ازین حجره‌ها اینست که اگر در نتیجه حادثه‌ای (مثلا در نتیجه برخورد بصخره‌ای و یا حمله بالنی) آب شروع بنفوذ در داخل کشتی کرد فوری محمولات قسمت مصدوم را بجای دیگر برده پس‌از تعمیر مجدداً بجای اول برمیگردانند. تیغه‌های چوبی بین حجره‌ها معمولا خوب بهم کام وزبانه وجفت‌شده وآب نمیتواند بسهولت از حجره‌ای بحجرهٔ دیگر وارد شود. بدنه‌کشتی که‌پوشیده است والوارهای هر پوششی بالوارهای پوششی دیگر بوسیله میخهای آهنی محکم

وصل شده و درزهای بین آنها هم ازبیرون و هم از تو با الیاف شاهدانه پرشده‌است برای غیرقابل نفوذ نمودن الوارها و درزها زفت یا قیر بکار نمیبرند زیرا این مواد در اینجا پیدا نمیشود. ولی ته کشتی‌ها را با ماده‌ای‌که‌بطریق ذیل تهیه میشود‌اندود میکنند: اهك وکنف را بایکدیگرمخلوط نموده میکوبندتابصورت‌گرد درآید. بعد یك‌روغن‌نباتی‌مخصوصی باآن مخلوط‌میکنند وبطونه‌ای بدست می‌آورندکه بمراتب بهتر از زفت یا قیر جلو نفوذ آب را میگیرد. کشتیها برحسب گنجایش احتیاج به (۱۵۰) تا سیصد ملوان دارند ومیتوانند ازپنج تاشش هزار کیسهٔ فلفل حمل نمایند. در ازمنه قدیم کشتیها را بزرگتر میساختند ولی بعدها بعلت حوادثی که در نتیجه برخورد بصخره‌ها و یا عدم‌عمق کافی در بعضی بنادررخ‌میداد مجبور شدندکشتیهارا کوچکتر بسازند کشتیها با پارو حرکت میکنند و هر پاروئی را چهار نفر بحرکت در میآورند همراه‌کشتیهای بزرگ گاهی دو یاسه قایق بزرگ نیز براه میافتدکه‌از شصت تاصد ملوان‌بخدمت‌آنها گماشته شده و هر قایقی قادر است تا هزارکیسه فلفل بار حمل‌کند. قایقهای کوچك دیگری که ببدنه کشتی‌ها آویزان است برای حمل لنگرها، طنابها و سایر لوازم کشتی است در صورت لزوم آنها ر ابآب میاندازند و دوباره بالامیآودندکشتیهائی‌که یك سال یا بیشتر درمسافرتند معمولا احتیاج بتعمیر پیدا میکنند. دراین صورت روی‌تمام بدنه مخصوصاً روی درزهارا با بطونه میمالند. دردفعات‌بعدی نیز همین عمل را تکرار میکنند اگراین کارازشش بار گذشت معلوم میشودکه کشتی فرسوده شده و دیگر قابل خدمت نیست.

حال کـه از توصیف کشتی‌های بازرگانی خلاص شدیم به طرف هند رهسپار میشویم ولی قبلا لازمست راجع ببعضی جزایراقیانوس درآن قسمتی‌که فعلا در آن هستیم صحبتی بکنیم اول ازجزیره زیبانگو(Zipangu)شروع میکنیم.

فصل دوم

جزیره زیپانگو[1]

زیپانگو[1] جزیره‌ای است دراقیانوس شرقی، و بفاصله تقریباً هزار وپانصد میل از قاره ویاسواحل مانجی[2]. اهالی دارای برو روئی نسبتاً خوب‌و قد وبالائی متناسب میباشند. عادات و آدابشان پسندیده است. بت پرستند. مستقلند و حکومتشان بدست پادشاهان خود میباشد[3]. طلا بحد وفور وجود دارد[4] و گوئی منابع آن تمام نشدنی است. ولی چون شاه اجازهٔ صدور نمیدهد بازرگانان بندرت بسراغ آن میایند. در عوض قصر شاه اغلب جاهایش از طلا ساخته شده: تمام‌بام قصر را یك ورقه طلا میپوشاند سقف سرسراها نیز باطلا پوشانده شده. میزهای بعضی آپارتمانها از طلای خالص است. وهمچنین است دستگیره‌ها ویراق درها وپنجره‌ها. ثروتیکه در قصر بدینطریق روی‌هم انباشته شده بحدی است‌که بتصور در نمی‌آید، مرواریدهائی که در این جزیره بمقدار زیاد یافته میشود زردکم‌رنگ، نسبتاً درشت واز حیث قیمت برابر وحتی بیشترازقیمت مروارید سفید است. معمولست‌که‌عده‌ای از مردم مردگانشان‌رادفن میکنند وعده‌ای دیگر میسوزانند[5] آنهائیکه مردگانشان

۱ـ این اسم توسط مصنفین مختلف باملاءهای گوناگون نوشته شده ولی مسلماً منظور جزایری است که ما آنها را روی هم ژاپن مینامیم. آخرین سیلاب کلمه یعنی گو (gu) بنظر میآید همان کلمه کو (Kue)ی چینی باشد که معنیش درآن زبان (کشور) میباشد این کلمه معمولاً بآخر اسامی ممالك خارجه افزوده میشود.

۲ـ فاصله نزدیك‌ترین نقطه جزیره جنوبی بساحل چین نزدیك نینگ‌پو (Ning -po) بیش از پانصد میل ایتالیائی نیست. بنابرین ممکن است مصنف فاصله را به میل‌چینی یعنی (لی) معین‌کرده باشد. لی تقریباً ثلث میل ایتالیایی است.

۳ـ استقلال سیاسی یکی از خصایص ملت ژاپون است که در هیچ دوره تاریخ دیده نشده که برای مدت زمانی زیر یوغ کشورهای خارجی قرار گرفته باشد.

۴ـ کامپفر (Kaempfer) درکتاب (تاریخ ژاپن) خود مینویسد: «طلا یعنی گرانبهاترین‌فلزات از معادن چندین ایالت ژاپن استخراج میشود. امپراطور نظارت بر کلیه معادن دارد.... و از محصول تمام معادن دو ثلث بعنوان مالیات مطالبه میکند. چنانکه بعداً اطلاع پیدا کرده‌ام‌محصول رگه‌های طلا روبنقصان میرود.

۵ـلازم بتذکار است که در ژاپن دومذهب عمده رواج دارد، یکی مذهب قدیمی یا مذهب سینتوس←

را دفن میکنند عـادت دارند یك مروارید و یا یك سنگ قیمتی توی دهـان آنها میگذارند.

صدای ثروت هنگفت این جزیره بهمه‌جا پیچیده من‌جمله بگوش قوبیلای قاآن رسیده و او را بطمع تصرف جزیره انداخته بود. لذا بحریه عظیمی بـا قشون زیادی تحت سرکردگی دوسردار مهم یکی آباکاتان (Abbacatan) ودیگری ون‌سان چین (Vonsancin) براه انداخت [1] کشتیها از بنادر (زیتون) و (کین‌سایی) براه افتادند [2] از دریا عبور کرده و بسلامت بجزیره رسیدند. اما در نتیجه حسادتی که بین‌دو سرکرده پیدا شدیکی نقشه دیگری‌را سخیف دانست و حاضر نشد مطابق نظریات او عمل کند وباینجهت نتوانستند بجزیك‌شهر جای‌دیگری راتصرف‌نمایند وشهری را هم که تصرف‌کردند برای این بودکه پادگان آن‌حاضر بتسلیم نشده بود. بآن حمله‌کردند وتمام اهالی را سر بریدند.درین بین هشت‌نفر بودندکه بواسطه‌یك عمل جادوگری (یعنی دخول نظر قربانی‌ای میان پوست وگوشت) روئین تن شده و شمشیر و نیزه ببدنشان کارگر نمیشد. ولی چون چنین چیزی کشف شد با گرزهای چوبی‌بجانشان‌افتادند وآنقدر بسرشان‌کوبیدند که جان بجان آفرین تسلیم‌کردند [3].

→(Sintos) که پیروانش عقیده بارواح (SPirit) دارند دوم مذهب جدید (زیرا بعد ازعیسویت پیدا شده) یا بودس دس (Budsdos) که پیروان بـودای هندی هستند واو را بنامهـای فوتوك (Fo to ke) یا بودسد(Budsd)مینامند، معتقدین‌بمذهب اخیرند که بیشتر بسوزاندن‌مردگانشان میپردازند ولی اغلب دیده شده که پیروان مذهب‌قدیم‌نیز درهنگام‌احتضار وصیت‌کرده‌اند جسدشان رامطابق مراسم مذهب جدید بسوزانند.کسانیکه پیرو مذهب(سینتوس) هستند معتقد به‌انتقال روح از جسمی بجسم دیگر نیستند و حال اینکه این عقیده بین ملل شرقی رواج کاملی‌دارد.

۱ـ چنین بنظر میآید که منظور ازاین اسامی یکی آباکاخان (Abaka-khan) مغول‌ودیگری وانگ سان‌چین (Vang -san- chin) چینی بوده باید دانست کـه عـده زیـادی از چینیان بخدمت قوبیلای قاآن وارد شده و خدمات ذیقیمتی ـ چه‌لشکری و چه کشوری باو نموده‌اند.

۲ـ محتملا منظور از بندر (زیتون) بندر آموی (Amoy) واز بندر (کین‌سایی) بندر نینگ‌پو (Ning -po)یا چوسان (Chw -san) است که در مدخل رودخانه‌ایست که از شهر(کین‌سایی) میگذرد .

۳ـ عقیده اینکه با استعمال نظر قربانی(یا طلسم) ممکن‌است انسان روئین‌تن شود میان ملل‌جزایر شرق رواج دارد.

طولی نکشیدکه باد شمالی بشدت شروع بوزیدن نمود وکشتی های تاتار را که نزدیك ساحل لنگر انداخته‌بودند ازجا کنده بیکدیگر متصادم ساخت. افسران فوری شورائی منعقد ساختند و رای دادندکه همه افراد ارتش را سوار برکشتی ها نموده بوسط دریا روند. اما طوفان بقدری شدید شدکه عده‌ای از کشتیها غرق شد. کسانیکه درین کشتیها بودند خودرا به‌تکه‌چوب بندکرده‌توانستند خودرا بجزیره‌ای که درچهارمیلی ساحل (زیپانگو) بود بسلامت برسانند کشتیهای دیگری‌که‌چندان نزدیك بخشکی نبودند صدمه‌ای از طوفان ندیدند. درین کشتیهای دوسرکرده و افسران عالی‌رتبه دیگر یعنی آنهائیکه فرمانده صد هزار و ده هزار سرباز بودند جای داشتند چاره ندیدندجز راه وطن پیش‌گیرند و مجدداً بخدمت خان بزرگ برسند. اما تقریباً سی‌هزار سرباز تاتار روی خشکی باقی‌مانده که نتوانسته بودند خودرا بکشتی ها برسانندچون بدون سرکرده وتنها بودند هرآن انتظارکشته شدن ویا اسیر شدن را داشتند علی‌الخصوص‌که جزیره پناهگاههای شایسته‌ای برای‌آنها نداشت بمحض اینکه طوفان خوابید ودریا آرام شد عده‌ای سرباز از جزیره اصلی (زیپانگو) آمدندکه آنهارا اسیر نمایند اماوقتی پیاده شدند اثری ازآنها نیافتند ودلیلش این بودکه زیپانگویی ها درحالیکه از یك سمت‌جزیره بجستجوی آنها پرداختند آنها ازسمت دیگر راه معکوس گرفته پیش رفتند تا بجائی رسیدندکه کشتیهای زیپانگوئی درآنجا لنگر انداخته بودند. چون درکشتیها هیچکس نبود ودر عین حال پرچمهایشان دراهتزاز بود فوری برآنها سوار شده بسمت شهر عمده (زیپانگو) پیش رفتند. اهالی شهر بادیدن پرچمهای وطن خود مزاحم آنها نشدند. بدینطریق تاتارها توانستند بدون دغمسه وارد شهر گردند. درآنجا عده قلیلی مرد نزدزنها یافتند زنهارا نگاه داشتند و بقیه را بیرون کردند. وقتیکه شاه از وقایعی که‌گذشت اطلاع حاصل‌کرد بی‌نهایت خشمگین شد. دستور داد شهرراکاملامحاصره کردند محاصره شش‌ماه طول‌کشید و تاتار ها چون انتظار کمکی نداشتند حاضر

بتسلیم شدند مشروط براینکه درامان باشند. این وقایع درسال (۱۲۶۴) اتفاق‌افتاد[1] ازطرف دیگر چندسال بعدقوبیلای قاآن‌نیز مطلع‌شدکه‌شکست مفتضحانه‌لشکریان او درجزیره مزبور بعلت اختلافی بودکه بین دو سرکرده واقع شده بود دستور داد سریکی‌را بریدند و دیگری را بجزیره دوردستی فرستاده بطریق ذیل مجازات نمودند: بدن او را درون‌پوست‌تازه‌گاومیشی قرار داده دولبه آنرا محکم بهم‌دوختند چون پوست بتدریج خشك شد چنان آن بدبخت را بهم فشرد که بزودی روحش از کالبد بدن‌خارج شد[2].

فصل سوم

نوع بتهای‌زیپانگو- عادت خوردن‌گوشت‌انسان

درجزیره (زیپانگو) وجزایر مجاور بتها را بشکل حیوانات میسازند. بعضی ازاین بتها سرگاو دارند بعضی دیگر سرخوك یاسگ یا بز... بعضی‌ها ظاهراً یك‌سر دارند ولی دوقیافه نشان میدهند. برخی دیگر دارای‌سه‌سرند یکی برسر جای‌خود ودوتای دیگر روی شانه‌ها. تعداد دستهائی که براین بتها میگذارند ممکن است از چهار باشد تاصد هرچه تعداد دستها بیشتر باشد علامت اینست‌که بت تواناتروبیشتر مورد احترام وپرستش است[3] وقتیکه مسیحیان ازین بت‌پرستان میپرسند از کجا

۱- اینجا اشتباه مسلمی درسنه مذکور هست یعنی سنه عوض (۱۲۶۴) باید (۱۲۸۴) باشد . در اولین نسخ ونیزی وهمچنین در متون منطبعه انجمن جغرافیائی پاریس تاریخ مزبور (۱۲۶۹) و در چاپ بازل (Basle) (۱۲۸۹) تعیین شده درین صورت مصنف ما نمیتواند مسؤول این همه تضادگوئی بین استنساخ کنندگان باشد.

۲- این‌نوع مجازات میبایست از ابتکارات تاتارها باشد نه چینی‌ها . در سفرنامه (سند وبلوچستان) تألیف پوتینگر نوشته شده است که این مجازات توسط عبد الملك خلیفه بغداد هم نسبت بیکی از سردارانش که متهم بعمل شنیعی بود اعمال گردید. دستور داد وی را در پوست تازه حیوانی‌قرار - داده دورتا دورش را بدوزند و بعد بنزد اوبفرستند. سردار با وجود اینکه بی‌گناه بود حاضر باین مجازات شد و سه‌روز بعد دارفانی را وداع گفت.

۳- بتهائی که در اینجا تشریح میشود مربوط بمذهب بودسدو (Buds - do)ها است نه بمذهب سینتوها(Sintos). پیروان مذهب اخیر دوبت مخصوص را بنام (Sin) وکامی (Kami)که‌مظهر-

این خدایان مختلف‌الصور والاشکال راآورده‌اید جواب میدهند: «نیاکان ما این شکلها را بآنها داده‌اند، وماهم بهمین ترتیب باولاد واحفادمان انتقال خواهیم داد.» کارها و تشریفاتی که جلواین بتها انجام میدهند بقدری زشت وشیطانی است که تشریح آنها در این کتاب نوعی کفر محسوب خواهدشد. برای نمونه یکی ازرسوم ناپسند مزبوررا در اینجا شرح میدهیم: هرگاه هنگام جنگ اسیری بگیرند که وسیله پرداخت جزیه برای خلاصی خودرا نداشته باشداورا بمنزل برده وتمام خویشان وآشنایان خود را نیز دعوت میکنند بعد اوراکشته گوشتش را میخورند وادعا دارند که طعم و لذت گوشت انسان ازهر گوشت دیگر بیشتر است.

فصل چهارم

دریای چین میان این جزیره و ایالت مانجی

دریائی که جزیره (زیپانگو) در آن واقع است موسوم است بدریای چین[۱] و بقدری بزرگ است که بروایت بعضی ملوانان تعداد جزایر موجود در آن کمتر از (۷۴۴۰) نیست[۲] ومعروفست درختانی که در آنها میروید همه بوئی خوش و رائحه‌ای دل‌انگیز دارند. محصولشان ادویه، داروجات، صبر زرد و فلفل سیاه یا سفیداست[۳].

←قهرمانان گذشته هستند میپرستند راست است که مجسمه بودا را بشکل طبیعی انسان درست میکنند ولی بآن هیکلی بزرگ میدهند ولی چه همزمان با مذهب بودا (که میگویند درقرن اول مسیحیت وارد ژاپن شده) وچه در دوره ماقبل آن معروفست که چینی‌ها و ژاپنی ها خدایان اساطیر هندی را که بصور مختلف ساخته میشدند قبول کرده‌اند. بسیاری از خدایان دارای سر حیوانات مختلف بوده‌اند. مثلا سرگراز برای سومین تجسم ویشنو (Vishnu) و سر فیل برای صور گانزا (Ganesa). بتهای چهارسر (مانند مجسمه برهما) وچند دست نیز زیاد بودند.

۱ـ معلوم نیست چینی‌ها بمملکت خود چه نام مینهاده‌اند ولی معروفست که ملل دیگر شرق آنرا چین (Chin) ویا چینا (Ghina) مینامیدند نام اول نامی است که در ایران و هندوستان گفته میشد ونام دوم بین مالایائی‌ها و سایر جزایرنشینان شرق متداول بوده است.

۲ـ چون حدود بحرچین کاملا مشخص نیست نمیتوان دقیقاً تعداد جزایری را که مصنف معین کرده گفت صحیح است یا نه.

۳ـ قابل توجه است که در زمانی باین قدیمی تشخیص فلفل سیاه از سفید انجام گرفته باشد. فلفل←

تخمین ارزش طلای این‌جزایر تقریباً غیرممکن‌است. فاصله قاره تاجـزایر، زیاد و کشتیرانی مشکل وطولانی‌است. گاهی بواسطهٔ وجود دو باد موسمی سفریك‌سال تمام طول میکشد باین‌علت‌کشتیهائی‌که ازکین‌سایی و زائی‌تون بدانجاها رفت وآمد می‌کنند سود قابل‌توجهی بدست نمیآورند.

بایددانست‌که درین‌نواحی همیشه دوباد موسمی درجریانست یکی درزمستان میوزد ودیگری‌درتابستان دراین‌صورت‌کشتیها میبایست فصل‌مناسب‌را برای‌مسافرت درنظربگیرند: وقتیکه بادبسمت‌جزایر میوزد بدان‌طرف ووقتیکه برعکس‌است به سمت قاره بروند. همانطوری‌که ملل‌غرب دریاهای‌خودرا دریای انگلیس ویا دریای اژه مینامند، ملل‌شرق‌هم دریاهای‌خودرا دریای‌چین یادریای‌هند مینامند واین‌دریاها جزئی ازاقیانوس بزرگند. مادیگر ازین‌نواحی وازین جزایرصحبتی نخواهیم‌کرد زیرا شخصاً آنهارا ندیده، هم‌خارج ازمسیرما هستند ودرتحت تبعیت‌خان بزرگ نیز نیستند[1] بنابرین دوباره بزیتون برمیگردیم.

فصل پنجم
خلیج کنان و رودخانه‌هائیکه درآن میریزد

ازبندر زیتون خارج شده بسمت‌غرب ولی متمایل‌بجنوب باندازه هزاروپانصد میل درخلیج‌کنان[2] پیش میرویم خلیج مزبور خیلی وسیع است چنانکه از سواحل شمالی‌آن (که سواحل جنوبی ایالت مانجی است) بقدردوماه باکشتی پیش رویم تازه

←سیاه را با وسایلی مخصوص هنگامی که رسیده است، سفید میکنند. تا قرن اخیر اروپائیان تصور میکردند که این دونوع فلفل از دونوع گیاه مختلف بدست می‌آید.

۱ ـ احتمال قوی دارد که مارکوپولو هنگامیکه در خدمت خان بزرگ بوده عده‌ای از این جزایر از آنجمله فیلی‌پین را که نزدیك بچین بوده شخصاً دیدن کرده باشد. شرح این قبیل مسافرتها در کتاب‌اول فصل اول مذکور شده‌است وراجع بجزایری که میگوید خارج ازخط سیرند شاید منظور جزیره مالاگا (Moluccas) باشد که بواسطه محصولات پر ارزشش همیشه معروف بوده.

۲ـ کنان (Keinan) و یا باملای ایتالی چنان (Chenan) بی‌گفتگو هـایی‌نان (Hai nan)←

بنواحی آنیا وتولومان میرسیم[۱]. در داخل خلیج تعداد جزیره زیاد است. اغلب آنها حسابی مسکونی است و از سواحلشان یعنی در آنجاهائیکه رودخانه‌ها ازقاره بدریا میریزند خاك طلا جمع میشود. مس وبسیاری مواد دیگر درآنجا پیدامیشود[۲] این مواد را بمردم جزایر دیگر یا بمردم قاره فروخته و در مقابل مایحتاج خود را از آنها میخرند. غلات یکی دیگر از محصولات این جزایر است. خلاصه این خلیج بقدری بزرگ و جزایرش بقدری پرجمعیتند که گوئی برای خود دنیای دیگری تشکیل داده‌اند.

فصل ششم

ناحیه زیامبا ـ پادشاه آن‌که از جمله خراجگزاران خان بزرگ است

برگردیم باصل موضوع. پس‌از اینکه (زائی‌تون) راترك‌کردیم و(۱۵۰۰)میل در خلیج کشتیرانی نمودیم، میرسیم بناحیه‌ای موسوم به زیامبا[۳] که خیلی وسیع و غنی است[۴]. از خود پادشاه دارد. مردمش با زبان مخصوص حرف میزنند و بت میپرستند[۵] سالانه مقداری چوب عود و فیل بعنوان خراج بخان بزرگ میپردازند

←است که اسم جزیره‌ای بزرگ ومهم است. جزیره مزبور واقع است درساحل جنوبی چین وبعقیده برخی شانزدهمین ایالت امپراطوری محسوب میشود. طبعاً ممکن است نام این جزیره را بخلیجی که درآنست داده باشند ولی بعضی دریانوردان خلیج مزبور را خلیج تنکن نامیده‌اند.

۱ـ منظور از آنیا (Ania) ناحیه «آنان» یا تنکن (Tung - King) است که پرتقالیها آنرا آنام (Anam) مینویسند. اما راجع به‌تولومان فرضها مختلف‌است من‌جمله از بیانات مصنف‌ممکن است آنرا ماچین (Kochinchina) فرض‌کنیم ولی ازطرفی هیچ شباهت لفظی بین این‌دو کلمه وجود ندارد وازطرف دیگر معلوم هم نیست‌که این ناحیه درساحل دریا واقع شده باشد.

۲ـ مس وطلا در (فیلی‌پین) و عده‌ای از جزایر شرقی پیدا میشود ولی بهترین نوع آنها در ژاپن بدست میآید.

۳- Ziamba

۴ـ شکی نیست که (زیامبا) همان چامپا (Champa) و یا سیامپا (Siampa)ی نقشه‌های ما است و واقع است در جنوب (ماچین) وجنوب شرقی شبه جزیره (کامبودج).

۵ـ مذهب فو(FO) تنها مذهب‌متداول در کشوراست و این همان مذهبی است‌که درچین هم‌منتشر است.

دلیل وشرح این‌کار بقرار ذیل‌است: تقریباً سال (۱۲۶۸) بودکه قوبیلای قاان پس‌از اطلاع یافتن اینکه این‌کشور فوق العاده ثروتمند است تصمیم گرفت قشون عظیمی مرکب از سواره و پیاده برای تصرف آن بفرستد[۱] بزودی کشور مزبور مورد تاخت وتاز سپاهیان خان بفرماندهی سوگاتو[۲] قرار گرفت. پادشاه پیر مرد آن‌که خود را عاجز از مقاومت در میدان تاتار دید بقلعه مستحکمی پناه‌برد وآنجا باکمال شجاعت از خوددفاع نمود،ولی شهرها وقصبات‌یکی‌بعداز دیگری زیرسم ستوران خان‌تبدیل بویرانه میشد. شاه چاره ندید جز اینکه ایلچیانی نزدخان بفرستد و از او تقاضای متارکه جنگ کند. در مقابل وعده داد مقدار زیادی چوبهای معطر بعنوان باج باو بدهد. خان که‌گوئی دلش بحال شاه پیرمرد سوخته فوری دستور عقب‌نشینی داد و به (سوگاتو) امرکرد سپاهیان خود را برای جاهای دیگر ببرد. از آن تاریخ ببعد شاه سالانه مقدار زیادی چوب عود[۳] وبیست رأس فیل از درشت‌ترین و زیباترین فیلهای خود را برای خان میفرستد. بدینطریق بودکه شاه (زیامبا) خراجگزار وتابع خان بزرگ‌شد.

پس‌از شرح ماجرای فوق‌حال‌موقع آن رسیده که خواننده را نسبت ببعضی رسوم این کشور آشناسازیم. اولا دراین‌کشور هیچ دختر جوانی نمیتواندشوهربکند مگر اینکه اول از بوته امتحان شاه بگذرد درصورتیکه از بوته امتحان سرفرازدر آمد مدتی در دربار میماند بعد هنگام مرخصی مقداری پول دریافت میدارد که در آتیه بتواند برای خود همسری شایسته پیداکند. درسال (۱۲۸۰) مارکوپولو ازین محل دیدن کرد. در آن موقع شاه‌سیصدوبیست وشش طفل ذکور واناث‌داشت‌پسران

۱ـ اغلب تواریخی که مارکوپولو درکتاب‌خودذکرکرده‌اشتباه‌است شاید این امر مربوط بعدم دقت مترجمین ویااستنساخ‌کنندگان باشددرهرحال‌اعزام‌این‌قشون‌درسال (۱۲۸۱) یا(۱۲۸۳)واقع‌شد.

۲ـ Sogatu

۳ـ چوب عود ظاهراً چوب پوسیده‌ایست که هنگام سوختن مانند صمغ از بین‌میرود و ازخود دود معطری متصاعد میکند که هندیها وشرقیها آنرا دوست دارند.

وی سربازانی دلیر وشجاع بودند. کشور از لحاظ فیل وچوب عود اهمیت خاصی دارد چوب آبنوس نیز فراوانست که با آن اشیاء واجناس مختلف میسازند. موضوع دیگری که قابل ذکر باشد وجود ندارد

فصل هفتم

جزیره جاوا

پس از ترك (زیامبا) و حرکت بطرف جنوب ـ جنوب شرق، وپس از طی هزار و پانصد میل بجزیره جاوا میرسیم[۱] این جزیره بگفته بعضی ملوانان بزرگترین جزیره دنیاست زیرا دورتادور آن سه هزار میل طول دارد. از خود شاه دارند، مستقلند و بهیچ کشور خارجی باج نمیپردازند. پرستش بت میکنند و از همه گونه وسایل آسایش متنعم میباشند. فلفل، جوزهندی، میخك، سنبل هندی وسایر ادویه جات، همه ازین جزیره بدست میاید[۲] بهمین علت تجارتش رونق دارد و بازرگانان با کشتی های پر از مال التجاره بانجا میآیند و از تجارت خود منافع زیادی میبرند مقدار محصول طلای این جزیره از حد حساب و تصور خارجست. ازین جزیره است که تجار زائی تون ومانجی همیشه طلای لازم خود را برده و بازهم میبرند[۳]. باز ازاین جزیره است که قسمت عمده ادویه جات مورد لزوم دنیا تحصیل و بدانجاها صادر میشود وعلت اینکه خان تابحال بخیال دست اندازی باین جزیره نیفتادیکی بعد مسافت وطول مسافرت است و دیگری خطر بحر پیمائی.[۴]

۱ـ درین فصل بنظر میآید که مارکوپولو اطلاعاتی را که میدهد مربوط بهدو جزیره (برنئو) و (جاوا) باشد بعضی ازاین اطلاعات مربوط به (برنئو) و برخی دیگر مربوط به (جاوا) است.

۲ـ فلفل در (برنئو) و در (جاوا) هردو بعمل میآید. میخك و جوز هندی در هیچکدام بعمل نمیآید.

۳ـ (جاوا) شهرتی من باب محصول طلا ندارد. برعکس (برنئو) ازین بابت مشهور است.

۴ـ نظری که در اینجا داده شده بیشتر مربوط به (جاوا) است تا (برنئو) زیرا کشتیرانی ازبنادر جنوبی چین بآن جزیره نه طولانی است ونه مشکل.

فصل هشتم
جزایر سندور و کندور و ناحیه لوچاك

«جاوا» را ترك و بطرف جنوب ـ جنوب غرب حرکت میکنیم مسافتی بطول هفتصد میل جلو رفته تا بجزایر سندور[1] و کندور[2] میرسیم. چون هر دو جزیره‌هائی هستند سکون، لزومی ندارد درباره آنهاچیزهائی بگوئیم. بهتر است براهخودادامه داده تا بایالت وسیع و بزرگ لوچاك[3] برسیم. درین کشور که مستقل است مردم پرستش بت میکنند وزبان مخصوص بخود دارند موقعیت کشورطوری است که آنرا از حملات خارجی‌مصون ومحفوظ میدارد.اگرقابل تسخیر بودبلاشك خان درتصرف آن هیچ درنگ نمیکرد. محصول طلا بقدری زیاد است که باور کردنی نیست.فیل سگ وطیور شکاری وهمچنین اشیاء ولوازم شکار بحد وفور وجود دارد. ازینجا است که صدفهای چینی مانند، باغلب جاهای‌چین صادر ودر آنجابجای پول مصرف میشود میوه مخصوصی بدست میاید که ببزرگی لیمو است وعطر خوبی دارد. غیراز اینهائی که ذکر شد موضوعات دیگری قابل ذکروجود ندارد جز اینکه‌کشور کوهستانی وبکر و دست‌نخورده است وباینجهت موردسیاحت جهانگردان خارجی نیست. پادشاههم‌به منظوراینکه سایرکشورها بگنجها وسایر اسرار ایالت‌پی نبرند سیاحت وجهانگردی راتشویق نمیکند.

۱- Sonbur

۲- محتمل است (کندورKondur)ی که در اینجا ذکرشده‌کندر (Condus) نقشه‌های ما باشد دراین‌صورت بدیهی‌است اطلاعات‌وفاصله‌ای‌که برای‌آن در اینجا داده‌شده غلط است زیرا مسیری‌که مسافررا از جاوا بطرف جنوب ـ جنوب غرب هدایت میکند بعوض اینکه او را بجزیره‌ای که در سواحل(کامبودج) واقع‌شده ببردبرعکس‌اورا بجنوب اقیانوس متوجه‌میسازد. این اشتباهات قطعاً از اینجا برمیخیزدکه مصنف جاهائی را که ندیده ولی در باره آنجاها چیزهائی شنیده جزء سفرنامه خود آورده است و این مسموعات گاهی خالی از اشتباه نبوده‌اند. راجع باسم (سندور) مدرکی در دست نیست‌که کجاست شاید تحریفی از کلمه (کندور) باشد. (کندور) هم دوتا است: کندوربزرگ و کندور کوچك.

۳- Lochac

فصل نهم
جزیره پنتان وکشور مالایور

از«لوچاك» حرکت‌کرده پانصدمیل بطرف جنوب رفته بجزیره‌پنتان میرسیم[۱] سواحل جزیره دست نخورده و غیر مزروع اما جنگلهای آن از چوبهای معطر است. عمق دریا میان «لوچاك» و جزیره «پنتان» بمسافت شصت میل بیش‌از بیست و چهارپا نیست[۲]. باین علت کشتیها مجبورند سکانهای خود را بلند نگاه دارند تابه ته دریا اصابت نکنند. پس‌از عبور ازین شصت میل وادامه سی‌میل دیگر بجزیره‌ای میرسیم بنام‌مالایور[۳] این‌نام نام‌شهر عمده آن جزیره‌نیزمیباشد. مردم تحت‌حکومت شاهی مستقلند و با زبان مخصوصی حرف میزنند. جزیره، ادویه‌جات و داروجات فراوان‌بعمل میاورد بهمین مناسبت‌تجارتش پر رونق است

فصل‌دهم
جزیره جاوای صغیر

پس‌از اینکه از جزیره «پنتان» بقدر صدمیل بطرف‌جنوب شرق پیش‌میرویم بجزیره جاوای صغیرمیرسیم[۴] گرچه این جزیره رابامقایسه باسایر جزایر«کوچك» مینامند ولی طول دور تادورآن‌کمترازدو هزارمیل نیست. این‌جزیره به‌هشت‌کشور پادشاهی تقسیم شده که‌هر یك بازبان مخصوص بخود تکلم میکنند. بت پرستند.

۱ـ (پنتانPentan) بنظرمیآیدکه جزیره‌بینتانگ (Bintang) باشد که نزدیك دهانه‌جنوبی باب‌مالاگا واقع شده و بندر آن محل تجارت مهمی است. مطابق متون لاتین و ایتالیائی، راهی که از (کامبودج) بطرف آن میآید تقریباً رو بجنوبست وفاصله‌اش نیز ازپانصد میل تجاوز نمیکند.

۲ـ درفاصله بین (کامبودج) وجزیره (پنتان) صخره‌های مرجانی متعددی هست ولی اینکه در طول مسیر، دریا کم‌عمق باشد نمیتواند مورد تصدیق قرار گیرد.

۳ـ منظور ازکشور (مالایور) بلاشك همان کشور مالایا (Malays) میباشد که تقریباً یك قرن قبل در انتهای جنوب شرقی شبه جزیره‌ای بهمان نام ایجاد شده است.

۴ـ از اوضاع واحوال چنین برمیآیدکه مقصود از (جاوای صغیر) جزیره (سوماترا) باشد. سوماترا نامی است که محتملا از ریشه هندی‌گرفته شده وبومیان چندان باآن آشنائی ندارند.

ثروتمندند زیرا همه‌جور ادویه وچوب‌عطر وچیزهای دیگر دارند این کالاها بعلت بعدراه وخطرات دریانوردی بممالك ماآورده نمیشوند ولی موضوع صدور مهمی به ایالات «مانجی» و«ختا» میباشند. مقتضی‌است راجع بساکنین هریك ازین کشورهای هشت‌گانه جداگانه صحبت شودولی‌قبل ازهمه بذکر نکته‌مهمی میپردازیم وآن‌این که جزیره آنقدر رو بجنوب است که ستاره قطبی (شمالی) در آنجا مرئی نیست [۱] مارکوپولو شش‌کشور ازهشت‌کشور رادیدن‌کرده واین شش‌تارا شرح خواهد داد.

فصل یازدهم
کشور فلچ‌در جزیره جاوای‌صغیر

ساکنین فلچ یا فلك [۲] اغلب بت‌پرستند ولی عده‌ای ازمردم بنادربعلت مراوده با تجارعرب، بدین اسلام گرویده‌اند [۳] کسانیکه درکوهستانها زندگی میکنند بسیار عقب افتاده واز تمدن بی‌خبرند . همه جورگوشتی ازحلال وحرام حتی‌گوشت‌انسان را میخورند [۴] چیز بخصوصی مورد پرستش‌شان نیست ولی‌صبح هرفردی‌که ازخواب برمیخیزد وچشمش بچیزی‌میافتد تاشام‌آنرا خواهدپرستید.

۱ـ چون خط استوا از وسط جزیره میگذرد ستاره قطبی برای تمام ساکنین صفحات جنوبی خط وهمچنین گاهی برای ساکنین صفحات شمالی غیرقابل رؤیت است.

۲ـ فلك در متون ایتالیائی فرلاك (Ferlach) یا (Ferlak) نوشته شده قاعدة باید جائی باشد که پرلاك (Perlak) نامیده میشود و این‌محل در انتهای شرقی ساحل شمالی واقع است.

۳ـ در اینجا مصنف می‌گوید که در سال (۱۲۹۱) وی در میان مردم عده‌ای مسلمان یافته است. این اظهار بوسیله سالنامه‌های شاهزادگان مالاگا نیز تأیید شده. در سالنامه‌های مزبور مذکوراست که برقراری اسلام درشبه جزیره، زمان سلطنت سلطانی واقع شد که در (۱۲۷۶) برتخت سلطنت جلوس ودر (۱۳۳۳) وفات‌کرد. درعین حال ممکن‌است قبل‌ازاینکه اسلام مذهب رسمی‌حکومت شده‌باشد مردم تك‌تك ویا دسته‌دسته بآن گرویده باشند.

۴ـ «فقط هنگام پذیرائی‌های عمومی و رسمی‌است که آنها (افراد قبیله باتـاس) گاو و گوسفند را کشته ازگوشتشان غذا تهیه میکنند اما در سایرمواقع چون مردمی خوش‌ذائقه نیستند اهمیت نمی‌دهند هرنوع گوشتی‌را از مرده وزنده بخورند» (نقل از تاریخ سوماترا).

فصل دوازدهم

کشور دوم: کشور باسمان

کشور سابق‌الذکر را ترك میکنیم و بکشور «باسمان» وارد میشویم[1] ملت ظاهراً تابع خان است. ولی باو باجی نمیپردازد زیرا فاصله بقدری دور است که خان نمیتواند بآنجا قشون بفرستد. وقتی کشتیهائی از دم جزیره میگذرند مردم چون خودرا اسماً تابع خان میدانند فرصت راغنیمت شمرده بعضی هدایای نوظهور من جمله يك نوع قوش شکاری برای او میفرستند. در جزیره فیلهای وحشی و کرگدن بسیار یافت میشود. کرگدن از فیل کوچکتر ولی پاهایش شبیه بپاهای آنست وپوستش هم مانند اوضخیم است فیل خرطوم دارد و کرگدن شاخی بروسط پیشانی. گمان چنین است که سلاح کرگدن باید این شاخ باشد ولی این طور نیست سلاح او، هنگام حمله، پاها و زانوها مخصوصاً تیغهای نوك تیز روی زبان اواست. وقتی بکسی حمله میکند اول اورا برزمین انداخته لگدمال میکند، بعد با تیغهای نوك تیز روی زبان، اورا سخت مجروح میسازد. سرش شبیه بسر گراز است و همیشه آنرا پائین نگاه‌میدارد. بیشتر اوقات خود رادر برکه‌های گل‌آلود میگذراند و خیلی کثیف زندگی میکند. میگویند اگر دوشیزه‌ای نزدیك او میشد آنقدر بی‌اذیت و آرام میگشته که بی‌ترس و هراس میامدند و آنرا شکار میکردند ولی گمان نبرید که چنین چیزی راست باشد[2] درین ناحیه اقسام میمون و همچنین کرکسهای بزرگ سیاهی پیدامیشود که باسبك وشیوه مخصوصی بتعقیب شکار میپردازند. مشهور بودکه سابقاً مردم کوتوله‌ای را ازهند می‌آوردند و درین محل

۱ـ ممکن است منظور از این نام، نام پاسه (Pasé) باشد که جهانگردان قدیمی آنرا به‌اسم (Pacem) هم نوشته‌اند. این محل درساحل شمالی جزیره واقع شده.

۲ـ یکی از خرافاتی که در قرون وسطی کمال رواج را داشته (وحتی در کتب تاریخ طبیعی بدان اشاره میشده) این بوده که میگفتند فقط يك راه هست که کرگدن را شکار کنند. کافی بود دوشیزه بکری را در محل رفت وآمد آن قرار دهند. کرگدن بمشاهده او آنقدر رام و بی‌آزار میشده که میآمده و سر خودرا روی دامن او میگذاشته بعد شکارچی میآمده وبسهولت حیوان‌را شکار میکرده است.

خشك میکردند. این‌هم از آن‌حرفهای پوچ ودور ازحقیقت است: باید دانست‌که در این‌جزیره یك‌نوع میمونهای نسبتاً کوچك است‌که کم‌وبیش بانسان شباهت‌دارداین میمون‌را میگیرند وهمهٔ بدن‌آنرا باستثنای‌زیر چانه وآن‌قسمتهائی راکه‌بدن‌انسان هم مودارد میتراشند بعدحیوان را کشته وخشك میکنند وبدن‌خشك‌کرده‌را بوسیله کافور وبعضی داروهای‌دیگر محفوظ نگامیدارند بعدآنرا درجعبه‌ای‌گذاشته بتمام دنیا برای فروش میفرستند.این‌کارچیزی جزفریب مردم‌نیست زیرا عمل‌همانست که شرح‌داده‌شد. نه‌در هندوستان و نه درهیچ کشور دیگر هرقدر هم مردم‌آن وحشی‌و بدوی باشندکوتوله‌هائی پیدا نمیشودکه بجثه‌میمونهائی باشند که خشك میکنند.

فصل سیزدهم

سومین کشور یا «سامارا»

پس از ترك باسمان وارد کشور سوم یعنی سامارا[1] میشویم[2] مارکوپولو مدت پنج ماه‌بعلت بادهای مخالف و بر خلاف میل‌باطنیش مجبورشددرین‌محل بماند.ستاره قطبی درین‌محل‌قابل‌رؤیت نیست.مردم‌بت پرستند وتحت حکومت شاهزاده‌ای‌هستند که‌خودرا دست نشانده خان‌بزرگ میدانند. چون لازم‌بود که‌مارکوپولو مدت زمانی درین جزیره‌بماند ناچار شدبایك‌گروه دوهزارنفری بساحل رفته آنجا اقامت‌گزیند. ازطرف دیگر ازترس‌بومیان‌که مبادا آنهارابگیرند وبکشند وبخورند داد دورخود را از طرف خشکی خندقی کندند و دو انتهای خندق را تا کنار آب دریا آوردند ودر چند نقطه خندق نیز چندبرج و بارو از چوب ساختند. بااین ترتیب وی و همه همراهانش توانستند مدت پنج‌ماه درامن وامان درجزیره‌اقامت کنند بومیها هم‌گوئی

۱- Samara

۲- بهترین محلی‌که بتوان بجای (سامارا) فرض‌کرد محل سامالانگا (Sama - langa) است که در ساحل شمال شرقی میان پدیر (Pedir) و پاسه (Pasé) واقع شده و درنوشته‌های مالایائی‌ها آنرا بهترین لنگرگاه کشتی‌ها دانسته‌اند.

بآنها اطمینان‌کردند وآذوقه وسایر مایحتاجشان‌را طبق قرارداد متبادله‌بآنها دادند.

ماهی لذیذی دراینجا یافت میشودکه درهیچ جای‌دنیا نظیرآن پیدا نمیشود. گندم بعمل نمیآید. غذای مردم بیشتربرنج است. شراب نمی‌انـدازند. ولی باشیره درختی شبیه بدرخت‌خرما نوشابه ممتازی درست میـکنند بدینطریق‌که شاخه‌درخت را بریده، زیرجای بریده ظرفی قرارمیدهند. شیره درخت قطره قطره درظـرف می‌ریزد وآنرا دربیست وچهارساعت پرمیـکنند. برای این نوشابه خواص‌زیـادی قائلند من‌جمله گویند مایه تندرستی‌است واستسقاء و ورم طحال ودردهای ریوی‌را برطرف میـکند[1] وقتیـکه دیـگر از شاخهٔ بریده آب تقطیر نشد، پای درخت را آب میدهند و متعاقب‌آن‌قطرات مایع‌مجدداً شروع بریزش میـکند[2]. شیره‌بعضی‌درختان قرمزرنـگ وشیره بعضی‌دیـگر کم‌رنـگ است. نارگیل هندی درین محل‌خوب بعمل میآید. میوه آن ببزرگی سرانسان ودارای‌گوشتی‌لذیذ وسفید وحفره‌آن نیزمحتوی مایعی‌زلال و بی‌رنـگ است‌که ازهر نوشابه‌ای مطبوعتروگواراتر میباشد. مردم‌گوشت هر حیوانی را اعم ازحرام یاحلال میخورند.

فصل چهاردهم

چهارمین کشور یا دراگویان

«دراگویان»[3] شاه مخصوص وزبان مخصوص‌بخود دارد ساکنین‌آن بوئی ازتمدن

---

۱. خواص منتسبه باین‌مایع (خواص بسیاری چیزهای دیگردرین نواحی) محتملا خیالی وتصوری است. مصنف، ظاهراً آنرا آنچنانکه اعتقاد مردم هست برای ما شرح میدهد ولی‌آنچه گویاحقیقت دارد اینست که غفلت از استعمال مایع مزبور موجب پیدایش اسهال‌خونی میگردد.

۲ـ بدیهی است‌که درنتیجه آب‌دادن بدرخت شیره نباتی آن افزون میگردد وتقطیر مایع نیزبهمان نسبت‌زیاد میگردد.

۳ـ محتمل‌است منظوراز(دراگویانDragoian) رودخانه‌بزرگ‌آندریاگیری (Andriagiri) باشدکه در شرق جزیره واقع شده خود جزیره هم گرچه خیلی درجنوب است‌بنابرین دور ازمحلی است‌که‌کشتیهای مارکوپولو در آن لنگر انداخته محتمل است‌که مسافر ماجراجوی ما درمدت پنج ماه‌اقامتش درین حوالی بآنجا هم رفته وآنجارا دیدن کرده باشد.

نبرده‌اند. بت میپرستند و تابع خانند. رسمی بسیار زشت‌ونفرت‌انگیز دارند از این لحاظ که وقتی یکی‌از افراد فامیلشان مریض‌میشود پی‌جادوگران میفرستند. اینها مریض را امتحان میکنند ومیگویند خوب‌شدنی یامردنی‌است اگر امیدی‌باو نیست دستمالی بدهنش فروکرده میگذارند تاخفه شود بعد بدن اورا قطعه‌قطعه نموده میبرند و میخورند وسعی‌میکنند هیچ ذره ازپوست یاگوشت اوباقی نماند ویابزمین نریزد. والا آن‌ذره تبدیل به‌انگل شده وانگل بواسطه بی‌غذائی خواهد م.رد و مردنش باعث کدورت روح شخص‌متوفی خواهدگشت. بعد استخوانهای اورا جمع‌کرده درجعبه‌ای میگذارند وجعبه‌را بغاری برده دوراز دسترس حیوانات درگوشه‌ای مخفی میکنند. اشخاص بیگانه‌ای‌هم اگر درمحل‌گرفتار شوندکه قادربه پرداخت جزیه‌نباشند بهمین طریق کشته شده وخورده میشوند.

فصل پانزدهم

پنجمین‌کشور یا کشور لامبری

لامبری نیزشاه مخصوص وزبان مخصوص بخودرا دارد.[۱] مردم بت می‌پرستند وتابع‌خانند. درختی‌بنام «برزیل»[۲] یاچوب رنگ دارندکه‌ازآن ماده‌رنگی میگیرند. کافورو بعضی دواجات دیگرزیاداست. مردم‌گیاهی میکارندکه‌شبیه بدرخت رنگ فوق است. همینکه جوانه‌آن ازخاك بیرون آمد گیاه‌را ازخاك درآورده جای دیگر نشا میکنند بعدازسه سال آنرا میکنندوبمثابه یك ماده‌رنگی ازآن استفاده میکنند[۳]. مارکوپولو مقداری ازبذر این نبات‌را به‌ونیز آورد ودرآنجا کاشت. ولی‌بعلت مساعد

۱ـ اسم لامبری (Lambri) بدون هیچ تغییر املا در چند چاپ مختلف این کتاب دیده میشود اگر ناحیه سابق نامش (آندریاگیری) بوده این‌هم باید جامبی (Jambi) باشدکه نام یك‌رودخانه بزرگ دیگر است واقع درقسمتی جنوبی‌تر.

۲- Breyil

۳ـ بجز گیاه نیل گیاه دیگری را نمی‌شناسم کــه برگ و ساقه و ریشه‌اش هر سه مولد ماده رنگی باشند.

نبودن هوا ازحیث حرارت هیچیك از تخمها سر ازخاك بیرون نیاورد. درین ناحیه آدم‌هائی پیدا میشوند کــه دم دارند دمشان بی‌مو وبدرازای یك وجب است. درکوهستانها زندگی میکنند و بشهرها نمیآیند[1] کرگدن درجنگلها وحیوانات وطیــور شکار هم فراوان است.

فصل شانزدهم
ششمین کشور یا فــان فور

فانفور نیز یکی ازکشورهای این جزیره است. ازخود سلطان دارد و مردمش تابع خان وبت‌پرستند. درین کشور کافور بعمل میآید که ازهرحیث بهتر از کافورجاهای دیگراست[2] ومطابق وزن‌خود باطلامعاوضه میشود. گندم وذرت بعمل نمیآید وتغذیه مردم بیشتر ازشیر وبرنج ومایعی‌است‌که ازدرختی بعمل میآید (چنانکه شرح آن درفصل سیزدهم‌داده شد). درختی‌هم دارندکه با عملیات مخصوصی ازآن آردی‌بدست میآورند شبیه به‌آرد بلوط. درختی‌است مرتفع وضخامتش باندازه‌ای که دونفر دست بدست‌داده آنرا بغل میگیرند ازقسمت مرکزی یامغزنرم درخت مــادهٔ مغذی را به دست میآورند، باینطریق‌که اول مغزرا درظرفی باآب مخلوط نموده وبا چوب آنقدر بهم میزنندکه الیاف وسایرمواد خارجی آن‌روی‌آب میآید بعدآب مخلوط بافضولات رادور ریخته وآنچه باقی میماند ماده‌ایست شبیه به‌آرد بلوط‌که میتوان باآن کیك و

۱ـ این کوه‌نشینان دم‌دار ظاهراً میمونهائی هستند بنام (ارانگ اوتان) کــه به‌انسان خیلی شباهت دارنــد.

۲ـ چنانکه قبلا هم گفته شده بعقیده چینی‌ها کافورهای این نواحی بمراتب بهتراز کافورهائی‌است که درکشور خود و یا در ژاپن بعمل‌میآید قیمت آن در قرون جدید البته با قیمت هم‌وزن خود طلا برابر نیست اما معادل با دو برابر هم‌وزن خود نقره است. بــرحسب صورت ریز قیمتها در سال (۱۸۱۴) در باتاویا (Batavia) بهترین قسم‌کافور هر پوندی (یك‌پوند تقریباً ۴۵۴ گرم‌است) پنجاه روپیه ویا شش لیره وپنج شیلینگ انگلیسی قیمت داشت. ولی همین کافور درچین یا ژاپن قیمتش کمتر از یك‌روپیه (تقریباً دوشیلینگ) بود.

نان‌شیرینی پخت[۱]. مارکوپولو از نان این آرد که ظاهر ومزه نان جو را دارد مکرر خورده وکمی از آنرا هم باخود به «ونیز» آورده‌است. چوب این درخت بثقل آهن است باینمعنی‌که اگر آنرا درآب بیندازند درآب فرو میرود وطوری‌است‌که میتوان بدون اعوجاج وانحراف آنرا ازیك سرتا سردیگر شکافت. باین لحاظ ازآن نیزه‌های کوتاه درست میکنند اگر بلنددرست‌کنند چوب‌آن بقدری‌سنگین میشودکه نمیتوان آنرا حمل‌و نقل‌نمود. سرنیزه‌های مزبوررا تیزمیکنند بعد باگرفتن‌جلوآتش چنان صلب وسخت میگرددکه ازهرگونه زرهی فرو میرود[۲]. آنچه راجع باین جزیره لازم بود گفته شد. اینك بسفر خود ادامه میدهیم.

فصل هفدهم

جزیره نکوران[۳]

پس‌ازترك جزیره جاوای صغیر وطی صدوپنجاه میل راه، بدو جزیره میرسیم بنامهای «نکوران» و «آنگامان». نکوران پادشاه ندارد و ملت هنوز حالت بهیمیت خودرا ازدست نداده چنانکه همه‌مردم از زن‌ومرد برهنه‌اند وهیچ‌لباس وحفاظی بر تن‌ندارند. بت‌پرستند درجنگلهایشان درختان عظیم پربها دارند مانندنارگیل‌هندی، صندل سفید وقرمز وغیره. مقداری نباتات داروئی نیز دارند.

۱ـ معمولا وقتی درخت رسید وکامل گردید آنرا میبرند و از مغزش درحدود دویست پوند آرد به دست می‌آورند. وقتیکه بخواهند نان بپزندآرد مزبوررا درمحوطه خالی نی‌خیزران قرارداده روی آتش سرخ میکنند.

۲ـ از قرار معلوم مصنف در اینجا اشتباه میکند وقتی میگوید با درخت آرد که آنرا (Sago ـ tree) مینامند میتوان نیزه‌های صلب و سخت درست‌کرد. آنچه را که او شرح میدهد مربوط به ساقه درخت دیگری است‌که درهمین نواحی میروید وعلمای طبیعی آنرا (Caryota urens) میگویند.

۳ـ این جزیره، درمتون مختلف بنامها و به‌املاهای مختلف ضبط شده، ولی مسلماً یکی ازجزایر نیکوبار (Nicobar) استکه گرچه بزرگترین آنها نیست ولی بواسطه بندر مشهورش بیشتر معروفست. فاصله‌اش تا دورترین نقطه سوماترا دو درجه‌ونیم ویا صد وپنجاه میل بحری است.

فصل هیجدهم
جزیره آنگامان

این‌جزیره بزرگ‌هم شاه ندارد. مردمش بت‌پرستند واز نژادی وحشی، بی‌شعور وخشن میباشند. ازحیث دندان و سر و چشم بسگ بی‌شباهت نیستند. هرگاه شخص غریبه‌ای‌را پیداکنند، بی‌درنگ اورامیکشند ومیخورند. گیاهان‌طبی وهمچنین نارگیل وبعضی میوه‌هائی‌که درکشورهای ما بعمل نمیآید فراوان دارند. غذایشان بیشتر برنج وشیر وگوشت است.

فصل نوزدهم
جزیره زیلان

ازجزیرهٔ آنگامان حرکت میکنیم وپس ازاینکه تقریباً هزار میل بطرف جنوب‌غرب پیش‌رفتیم دورنمای‌جزیره «زیلان» درنظرمان پدیدارمیشود[1] این‌جزیره درمقام خود بهترین موقعیت‌را دارد. دور تا دور آن (۲۴۰۰) میل طول دارد ولی در ازمنه قدیم ازین‌هم بیش بوده. درآن وقتها برحسب نقشه‌های قدیم جهان نما طول مزبور درست (۳۶۰۰) میل بوده‌است. ولی‌بواسطه وجود بادهای شمالی‌که هرسال مقداری‌خاك کوههارا کنده بدریا برده‌است جزیره نیزبتدریج تحلیل‌رفته. حکومت آن باشخصی‌است موسوم به ساندرناز[2] مردم بت‌پرستند. تابع هیچ حکومت خارجی نیستند. مردوزن هردوتقریباً برهنه زندگی میکنند. فقط پارچه‌ای بدورکمرشان از لحاظ حفاظ می‌بندند. غلاتشان‌منحصر به‌برنج وکنجداست. ازکنجدروغن میگیرند.

۱ـ Zeilan نام این جزیره مهم که ایرانیان و هندیها آنرا (سیلان) و یا (سراندیب) میگویند بیش ازهرکلمه دیگر در اثر مصنف، ازتحریف وتغییر شکل محفوظ‌تر مانده. راهی‌که از(آندامان Andaman) بجنوبی‌ترین قسمت آن‌میرود تقریباً بین غرب وجنوب غرب است، وفاصله بین این دو ازروی نقشه کمی بیش ازنهصد میل جغرافیائی است.

۲ـ Sender - naz اسامی خاص هندی معمولا معنی دارند. اسم (سندرناز) ممکن است شاندرا-ناز باشد که معنیش (محاق ماه) میباشد.

غذای‌شان شیر وگوشت وبرنج ومشروبشان مایعی است که ازدرختی گرفته میشود[۱] (چنانکه قبلا شرح آن داده‌شد) یکی‌ازمحصولات پربهای جزیره‌که دردنیا کم‌نظیر است یاقوت‌است. غیر ازآن، یاقوت کبود، یاقوت زرد، لعل وآمتس[۲] نیز وجود دارد. میگویندکه پادشاه جزیره بزرگترین یاقوت دنیارا دارد. این‌یاقوت‌ظاهری‌دارد مانند شعله‌فروزان[۳] بدون هیچ ترك و یا لکه. درازیش یك وجب و کلفتیش باندازه کلفتی بازوی انسان، و بهایش بقدری است که تا بحال‌کسی نتوانسته قیمتی‌روی‌آن‌بگذارد. یك‌بارخان بزرگ ایلچیانی نزد پادشاه فرستاد و از او تقاضای خرید این‌یاقوت را نموده وگفت حاضراست قیمت‌آنرا معادل قیمت‌یك شهر بپردازد. پادشاه محترماً باوجواب‌داد که نمیتواند بهیچوجه ازآن جدا شود زیرا ودیعه گرانبهائی‌است که از آباء و اجدادش بارث باو رسیده و حالا جزءِ خزائن این کشور محسوب میشود. مردم جزیره ازدلیری ودلاوری محروم[۴] وهرگاه برای بعضی عملیات نظامی احتیاج بسرباز داشته‌باشند ازکشورهای دیگر استخدام میکنند.

۱ـ مسیو کردینر (Cordiner) درکتاب خود راجع بسیلان مینویسد، «میوه غذای اصلی اهالی است. برنج وگوشت وماهی از غذاهای تجملی هستند ومردم بدان‌کمتر دست می‌یابند. آب زلال و شیرینی‌که درداخل نارگیل هست وهمچنین نوشابه‌ایکه از درختها گرفته میشود نیز بندرت نصیبشان میگردد.

۲ـ Amethysts

۳ـ توضیحی که در اینجا راجع بیاقوت داده میشود ظاهراً مربوط بیك نوع یاقوتی است که‌معروف است بیاقوت‌آتشی (Carluncle) که دارای رنگ سرخ‌خونی است وگویا در تاریکی میدرخشد.

۴ـ مسیو کردینر میگوید، «سینگالی‌ها (Cingalese) مردمانی هستند فقیر، بی‌آزار، کاهل، جبان، آرام و محجوب. چند سال قبل‌خواستند عده‌ای ازاین مردم را برای سربازی تربیت‌کنند، ولی‌هرچه سعی کردند به‌نتیجه نرسیدند.»

فصل بیستم

ایالت معبر

پس‌از ترك سیلان وطی شصت میل راه بسوی غرب[۱]، بایالت بزرگ «معبر» میرسیم.[۲] این ایالت‌قسمتی‌ازقاره بزرگ هندوستان وخیلی آباد وثروتمنداست.چهار پادشاه داردکه پادشاه اصلی آن «سندر باندی» نام‌دارد[۳]. خلیجی‌که بین‌معبر وجزیره سیلان قراردارد محل صید مرواریداست. عمق آب درین قسمتها بیش‌ازشصت تاهفتاد پا (ودربعضی جاها دوازده‌پا) نیست[۴] عمل‌صید بدینطریق انجام میگیرد: عده‌ای‌تاجر مرواریدکه‌دارای‌کشتی ووسایل صیدهستندبمحل‌رفته غواصانی‌را به ته‌دریامیفرستند هربارکه این‌غواصها که فرو رفته و بالامیآیند مقداری صدف باخود بالا میآورند بدینطریق تاآخر فصل‌صید آنقدر مروارید بدست میآیدکه جوابگوی بیشتر نقاط

۱ـ فاصله بین بندرآریپو (Aripo) درسیلان ونزدیکترین‌قسمت‌قاره درست شصت میل‌جغرافیائی است ولی چون چنین اندازه‌های دقیق در اثر مصنف زیاد دیده نمیشود لزومی ندارد مورد توجه قرار گیرد. ومحتمل است بندری‌را که کشتیهای مارکوپولو درآن لنگر انداختند بندر کلمبو بوده نه‌بندر آریپو.

۲ـ اسم این ناحیه که هم درنسخه بازل (Basle) و هم درنسخه قدیم لاتین (معبر= Maabar) نوشته شده در کتاب راموزیو (Ramusio)، مالابار (Malabar) ضبط شده است وتصورمیشود که تلفظ اسم اول تحریفی از تلفظ اسم دوم است و حال‌آنکه در اینجا عکس قضیه صادق است زیرا از طرفی از اوضاع واحوال چنین برمیآید که کشتیهای مارکوپولو پس‌ازترك سیلان بقسمت‌جنوبی کرماندل (Coromandel) رسیده وازطرف دیگرآنچه بیشتر بریقین ما میافزاید اینست که ایالت (مالابار) پس ازین‌بجای خود تشریح‌خواهد شد ـ اما (معبر) یعنی «گذرگاه» واین نامی است که مسلمانان به مادورا (Madura) وشاید بنواحی تابخور گذاشته‌اند.

۳ـ Sender - bandi معروفست‌که پادشاهان هند ازیکی دونژاد مشهورذیلند: «نژاد خورشید» و «نژاد ماه» پادشاهی‌که در اینجا از او نام برده شده تعلق به (نژاد ماه) دارد ونامش شاندرابا ندی (Chandra - bandi) بمعنی «بنده و بردهٔ ماه» میباشد.

۴ـ سواحلی‌که صید مروارید درآن انجام میگیرد واقعند درطرفین خلیجی‌که جزیره سیلان‌را از قاره هندوستان جدا میکند درقسمت‌شرقی، سواحل صید، بیشتر جزیره‌کوچك منار (Manar) و در قسمت غربی، قسمتهای نزدیك خلیج توتانکارین (Tutakorin) میباشند. محل اخیر یا محلی نزدیك‌آن، ممکن است محلی‌باشد که مصنف ازآن دیدن کرده باشد.

کردینر میگوید: «عمق آب درکنارسواحل مختلف بین هیجده تا نود پا فرق میکند ولی صیدهای خوب در اعماق سی‌وشش تا چهل وهشت پا انجام میگیرد.» (نقل ازکتاب سیلان).

دنیا میباشد.[1] بیشتر مرواریدهای این قسمت گرد ودرخشانند. بهترین نقطه برای صید مروارید بتالا[2] است که درساحل قاره واقع شده و مؤسسات صید از آنجا تاشصت میل بطرف جنوب گسترده شده است در آبهای خلیج ماهیهای بزرگی هستند که برای غواصان خطرناکند برای جلوگیری ازخطر، صاحبان صید عده‌ای جادوگر وساحر همراه میآورند که شغلشان خواندن اوراد وفوت کردن است برسرغواصان، بدینطریق ماهیها جرأت نزدیك شدن بغواصان‌را ندارند. چون صیدفقط درروز انجام میگیرد عمل‌سحر وافسون نیز فقط در روزها مجری و شبها مقطوع میگردد بدینطریق نادرستها و قاچاقچیانی که بخواهند شبها بعمل‌صید بپردازند ازطرفی ترس ازماهیهای خطرناك وازطرف دیگرفقدان اثرسحر، آنهارا ازعمل خود بازمیدارد.[3]

صید ازماه آوریل (اوایل بهار) شروع شده وتا اواسط ماه مه (اواسط بهار) طول میکشد[4] امتیاز صید از پادشاه‌گرفته میشود. درمقابل یك‌دهم محصول باو تعلق میگیرد سهم جادوگران نیز یك‌بیستم میباشد. پس‌ازاینکه مدت‌صید درین‌محل‌سپری شد کشتیها بنقطه دیگری که سیصدمیل دورتر است میروند. دراینجا صید درماه

۱ـ در (کتاب سیلان) نوشته شده: «یکی از کشتیها دریك‌روز سی وسه هزار صدف وکشتی دیگر فقط سیصد صدف بساحل‌آورد. وبعضی از مؤسسات توانسته‌اند بیش از دو میلیون صدف دریك دفعه صید نمایند.

۲ـ Betala

۳ـ موهوم‌پرستی غواصان وعقیده آنها بسحر و جادو. باعث شده که وجود ساحر و جادوگر درهر مؤسسه صیدی یکی از واجبات شمرده بشود. تمام این ساحران کـه از شیادان درجه اول محسوب میشوند همه تعلق بیك خانواده دارند و هیچکس که خارج ازین خانواده و یـا شعب آن باشد حق ندارد هوس چنین شغلی را در سر بپرورانند. بومیان عقیده راسخی بقدرت ماوراءالطبیعه‌جادوگران داشته‌وهیچ غواصی به‌ته دریا نمیرود مگر اینکه یکی ازین‌ها درکشتی حاضر بوده باشد. دوجادوگر همیشه با هم مشغول انجام وظیفه‌اند، یکی همیشه درکشتی ناخدا ودیگری در ساحل مشغول انجام بعضی تشریفات است.

خرافات مردم در موضوع جادو بطریقی که دربالا گفته شد، بنفع حکومت وبخصوص‌بنفع صاحبان صید است زیرا بدون سحر شدن هیچوقت هیچکس جرأت غوص دردریا راندارد.

۴ـ مصنف مدت صیدرا درست تعیین ولی درتاریخ شروع آن‌اشتباه نموده است مطابق معمول‌ابتدای صید، ماه مارس (اواخر اسفند و اوایل فروردین) و انتهای آن ماه آوریل است.

سپتامبر (شهریور) شروع شده ودرماه اکتبر (مهر) خاتمه میبابد. گذشته ازیك‌دهم محصول‌صیدکه برطبق امتیازنامه بشاه داده میشود، اوحق‌دارد بین‌مرواریدها بزرگ‌ترین وشکیل‌ترین آنهارا برای‌خود انتخاب‌نماید وچون قیمت‌آنهارا میپردازد تجار باکمال میل حاضر باین معامله میکردند.

بند۱- بومیان این‌محله بجز پارچه‌ای‌که از لحاظ حفظ عفت بدور کمر می‌پیچند باقی‌بدنشان برهنه‌است. شاه هم‌مثل سایرمردم‌برهنه‌است ولی پارچه‌ای‌که به دورکمرمی‌بندد البته تمیزتر وگرانبهاتراست وجواهرات زیادی هم زیب پیکرخود میسازد، ازجمله گردن‌بندی بگردن داردکه شامل صدوچهار مروارید ویاقوت زیبا میباشد علت این‌تعداد اینست‌که برحسب قوانین مذهبی او روزانه باید چندبار صدو چهارمرتبه دعائی‌راکه فقط شامل کلمه پاکوکا[1] است بخواند. بهر بازو سه دست‌بند و بهرپا سه پابند طلا مزین بمروارید وسایرجواهرات دارد بالاخره حلقه‌ها وانگشتر های پرقیمت تمام انگشتان دست و پای او را غرق ساخته‌اند. این پادشاه در عین حال مفتخر است‌که با چنین زینت آلاتی خود رامیآراید زیرا میداند تمام احجار کریمه وتمام مرواریدها محصول سرزمینهای خود اواست[2] این شاه اقلا یکهزار زن رسمی و صیغه دارد و هرگاه زنی‌را ببیند که مورد توجهش واقع شود فوراً هوس همسری با او پیدا میکند باینطریق بودکه زن وجیهه برادرش‌را برخلاف میل برادر تصاحب‌کرد. برادرچون خواست درمقابل این‌تعدی قدعلم‌کند مادرشان سینه خودرا عریان‌کرده‌گفت: «اگرشما فرزندان من‌بخواهید برای خاطریك‌زن باهم نزاع‌کنید من بی‌درنگ این‌دوپستانی‌راکه شما ازآن شیرخورده‌اید خواهم برید وبدورخواهم

Pacauca -۱

۲ـ آنطوری که مصنف حرف میزند ممکن است چنین بنظرآید که منظورش شرح حال‌یك(راجه) معمولی نیست (فی‌المثل راجه‌ایکه در بخشی مجاور صید گاههای مروارید فرمانروائی میکند.) بلکه وی از سلطان بزرگی حرف میزند که دارای کشوری بزرگ و صاحب زخارف و الماس و احجار کریمه بسیار میباشد.

انداخت.» درنتیجه دوبرادر دست ازنزاع کشیدند وزن همچنان درحرمسرا بماند.

شاه برای حفاظت خود همیشه چند شوالیه ملتزم رکاب‌دارد. این شوالیه‌ها بنامی تسمیه میشوند که معنیش: «خادم فداکارشاه دردنیا ودرآخرت» میباشد. و در حقیقت‌هم وقتی‌شاه بمیردوجنازه اورا درآتش بسوزانند این شوالیه‌ها نیزخودرا در همان‌آتش انداخته میسوزند، ومنظورشان ازین‌عمل اینست‌که میخواهند حتی‌درآن دنیا جزءِ بندگان مقرب‌باشند[1]. رسم ذیل‌نیز میان‌شاهان‌وجود دارد: وقتیکه‌ولیعهدی جانشین‌پدر میشود هیچوقت بخزائن پدر دست نمیزندبلکه سعی‌میکندکه روزبروز گنجینه‌هائی برآن بیفزاید بدین‌مناسبت خزانهٔ سلطنتی روزبروز غنی‌تر وپر ارج‌تر میشود. درین‌ناحیه اسب‌بعمل‌نمیآید، ولی‌چون‌شاه وسه‌برادرش دوست دارند اسبهای اصیل‌خوب داشته باشند هرسال مبالغ‌گزافی صرف خرید اسب‌نموده و ازهرمز و «دیوفار»[2] و«پچر»[3] و «آدم» یا«عدن» وارد مینمایند. متأسفانه بواسطه‌عدم مراقبت و نبودن دوا ودرمان هرسال عده‌زیادی ازاسبها مرده وسال‌بعد مجبورند مجدداً عده‌ای دیگر بخرند[4] اما بعقیده من علت‌اصلی تلف‌شدن اسبها یکی ناسازگاری آب وهوا و دیگر نبودن خوراك مناسب‌است: چون‌دراینجا هیچ‌نوع غله‌ای بجز برنج بعمل‌نمیآید مجبورند به‌اسبها گوشت مخلوط بابرنج بدهند. مشاهده شده‌که ازآمیزش اسب و مادیانی‌که هردو سالم وقوی‌البنیه بوده‌اند کره‌ای بدنیاآمده‌که ضعیف وناقص‌الاعضا بوده است.

رسم عجیب ذیل نیز بین‌مردم متداولست: هرگاه محکوم بمرگی اظهار تمایل کندکه میخواهد خودرا فدای فلان‌بت بنماید فوراً خویشان ودوستان او دوازده‌کارد

۱ـ درکتب‌مختلف شرح این رسم داده شده من جمله در کتاب باربوزا (Barbosa) میخوانیم که خدمتکاران بر حسب یك قرارداد قبلی حاضر میشوند خود را فدای ارباب نموده و در همان آتشی که او سوخته میشود سوخته شوند.

۲ـ Diufar ۳ـ Pecher

۴ـ حتی این ایام هم اسب خوب در قسمت شبه‌جزیره هند تهیه نمی‌شود و برای سواره نظام‌مجبورند اسب از خارج تهیه کنند.

تیز بدستش داده درعرابه‌ای می‌نشانند وبدورشهر میگردانند درحالیکه لاینقطع داد میزنندکه این‌شخص باکمال میل‌وبطیب‌خاطر میخواهد خودرا فدای فلان‌بت بنماید. پس ازاینکه بمحل اعدام میرسند شخص محکوم نیزجمله فوقرا تکرار نموده بلافاصله بهررانش یك‌کارد فرومیبرد بعد دوکارد دیگر بدور بازویش فرو میکندو بهمین‌نحو بهرعضوبدنش دوکارد فروبرده تااینکه‌نوبت بآخرین‌کارد میرسد. این‌کارد مخصوص قلب‌است‌که پس‌ازفرورفتن جان‌او نیز بدرمیرود[1] پس‌ازفوت اوکسانش بایك دنیاخوشحالی‌بسوزاندن جسداومیپردازند والبته‌زن‌اوهم باحترام روح‌شوهرمرحوم، خودرا بآتش میاندازد وباین‌ترتیب از تقدیرواحترام ملت‌برخوردار میشود. هرزنی که ازسوخته شدن شانه خالی‌کند درنظرمردم بسی‌حقیر وپست است[2]

بند۲ـ قسمت‌اعظم بت‌پرستان این‌کشور احترام زیادی برای گاو قائلندآنرا نمیکشند وگوشتش‌را نمیخورند[3]. فقط طبقه مخصوصی ازمردم هستندکه درخوردن گوشت ممنوعیتی ندارند ولی آنها نیز جرأت کشتن‌گاو را ندارند البته هروقت لش‌گاوی راکه درنتیجه مرگ یامرض طبیعی‌مرده‌باشد پیداکنند باکمال‌میل به‌تناول گوشتش میپردازند. همه مردم عادت دارند با تپاله تازه‌گاو خانه های خودرا اندود کنند. معمولا روی زمین می‌نشینند وبدین‌امر افتخارکرده میگویند انسان ازخاك به عمل‌آمده ودوباره بخاك راجع خواهد شد. قبیله‌ای‌که رعایت احترام گاورا نمی‌کنند

۱ـ جهانگردان جدید هم مکرر درکتب خود نوشته‌اند که هندیها تمایل غریبی بخودکشی و نثار جان بخاطر دیگران دارند مثلا دیده شده که در جشنهای مذهبی اشخاص متعصب خود را بزیر چرخهای عرابه‌های سنگین انداخته له ولورده میشوند.

۲ـ در نوشتجاتیکه راجع بملت هند در دست هست اغلب ذکر این رسم یعنی سوختن زن کنارجنازه شوهر دیده‌شده. مردم معمولا زنها رابااین امر تشویق میکنند واگر احیاناً زنی از این رسم‌سرپیچی نمود اورا تحقیر مینمایند و حتی از خود دور میکنند. اما از زمانی که مسیحیان ومسلمانان‌باین نواحی راه یافته‌اند تحت نفوذ عقاید آنها از تداول این رسم مهیب غیرانسانی کاسته شده است.

۳ـ بوکانان در سفرنامه خود مینویسد: «مردم این قسمت از کشور گاو را خدائی میدانندکه زنده است وبآنها قوت و غذا میدهد بنا برین کشتن آنرا کفر میدانند. در هر دهکده یك یا دو گاو برجسته هست که برای آن هرهفته ویا هرماه جشنهائی ترتیب میدهند ودرآن جشنها آنهارامورد پرستش قرار میدهند.»

ازبازماندگان آن‌مردمی‌هستندکه «تماس»، حواری‌مقدس‌را شهیدکردند بدین‌مناسبت ملعونند وهیچ‌فردی از افراد آن‌قبیله ولو قدرت ده‌مردرا داشته‌باشد قادر به‌ورود به محلی‌که آرامگاه‌آن شهیداست نیست، زیرا بمحض‌ورود قدرت فوق‌الطبیعه حواری مقدس‌اورا به‌بیرون پرتاب مینماید.

درین‌ناحیه محصولی جز برنج وکنجد بعمل‌نمیآید. اسلحه‌مردم هنگام‌جنگ منحصر به‌نیزه وسپر است ولی‌سربازان اصلا سلحشورنبوده وهرگونه ارزش‌نظامی‌را فاقدند.[1] اهالی عادت بذبح حیوانات ندارند هروقت میل گوشت کنند بمسلمانان رجوع‌کرده ازآنها گوشت میخرند. تمام مردم، از زن ومرد، از بزرگ وکوچك، مقیدند روزی دوبار استحمام‌کنند وهرکسی‌که خودرا نشسته‌حق خوردن وآشامیدن ندارد. متخلفین ازاین رسم‌کافر خوانده میشوند[2].

درخوردن غذا فقط دست راست را بکارمیبرند زیرا عقیده دارند دست‌راست برای کارهای تمیز وظریف و دست‌چپ برای کارهای کثیف‌خلق شده‌است. برای نوشیدن هرکس ظرف‌مخصوص بخود دارد وهیچوقت ازظرف دیگران استفاده نمی‌کنند. چون‌دوست ندارندکه لب‌ودهانشان باظرف‌تماس پیداکند هنگام‌نوشیدن ظرف را عوض‌اینکه بدهان ببرند بالای‌سرگرفته آب‌را درآن‌جاری میسازند. وهنگامیکه میخواهند مشروبی بکسی‌تعارف‌کنند مشروب‌را با ظرف نمیدهند بلکه‌آنرا توی دستهای اومیریزند واومجبوراست بادستهای خود مشروب‌را بنوشد.

ستمکاری بهرصورتی‌باشد بشدت مجازات میشود مثلا راجع ببدهکاران دبه‌کار وبدحساب این‌رسم مجری‌است: اگر ازطرف طلبکارچندبار مطالبه طلب‌شود وبدهکار

۱ــ همه وقت مشهور بوده که هندیها مخصوصاًهندیهای جنوب چندان دل وجرأت مردان رانداشته بیشتر، حالاتشان شبیه بحالات زنان بوده است.

۲ــ «برحسب مقررات مذهبی، آنها روزی سه بار نماز میخوانند... همچنین یومیه استحمام می‌کنند. برای استحمام آب‌جاری را برآب راکد ترجیح میدهند. درهرحال شستن بدن قبل‌ازغذااز وظائف حتمیه آنها محسوب میشود.» (نقل از یادداشتهائی‌راجع بهند)

هر بار اورا سر بدواند ویا وعده‌های پوچ بدهدطلبکار دایره‌ای بدور اومیکشد این دایره بمنزله قیدوبندی‌است که بدهکارحق خروج ازآنرا ندارد تااینکه طلبکارش‌را راضی نماید. اگرخارج شود مجازاتش حتماً مرگست زیرا قانون عدالت را نقض کرده. مارکوپولوهنگام مراجعت بوطن‌خودش، شخصاً شاهد چنین‌قضیه‌ای بوده: یکی از بازرگانان مبلغ هنگفتی ازشاه طلبکار بود وشاه همیشه اورا سرمیدواند. روزی‌که شاه سواره مشغول‌بگردش بود تاجرمزبور فرصتی‌بدست آورد وباچوبش دایره‌ای به دور شاه واسبش‌کشید. شاه دیگر نتوانست ازآن دایره بیرون بیاید تا آنکه تقاضای اورا برآورده نمود. کسانیکه شاهدقضیه بودند بسیار برشاه تحسین‌گفتند واورا اول کسی نامیدندکه برقانون‌عدالت احترام میگذارد. مردم ازخوردن شراب احتراز می‌جویند[1] کسانیکه معروف بمسکرخواری باشند شهرت خوبی میان جامعه ندارند، من‌جمله شهادتشان درمحاکم قبول نمیشود. بهمین‌نحواند کشتیرانان ودریانوردان که ازنظرمردم مردمی تیره‌بخت و بی‌سروپایند وروی این‌نظر شهادتشان‌را در هیچ‌جا قابل استماع نمیدانند.

باران دربن‌نواحی موسمی است یعنی‌فقط در ماههای جون،جولای، اگوست (خرداد وتیر ومرداد) میبارد ووسیله میشودکه‌کمی از شدت‌گرمای هوا بکاهد. علم قیافه‌شناسی یا علمی‌که بوسیله‌آن وبا ملاحظه قیافه اشخاص میتوان‌صفات نیك وبد آنهارا تشخیص‌داد رواج کامل‌دارد بابرخورد بحیوانات وطیور نیز میتوان پیش‌بینی نمودکه چه وقایعی درآتیه اتفاق‌خواهد افتاد. درهر روز هفته، ساعتی هست‌که نحس محسوب میشود، درآن ساعت هرگونه معامله ویا اقدامی قرین‌عدم موفقیت خواهد بود. باین‌ترتیب ساعات نحس وسعد ایام قبلاتعیین شده ودرکتابهای مخصوص مندرج

---

۱ ــ منظور از شراب دراینجا انگور نیست زیرا در ین کشور انگور وجود ندارد بلکه یك نوع مشروبی است که از تخمیر و تقطیر شیره درخت خرما مخلوط با برنج گرفته میشود . کرفور (Graufurd) میگوید: «هندوها از هر فرقه از فرق‌مذهبی باشند از خوردن مشروب‌ممنوعند. مسکرات را فقط رقاصها مطربها، قماربازها، خارجیها و خارج از مذهبها میخورند.»

است[۱]. تعیین‌ساعت‌درهرموقع روز ازروی سایه‌اشخاصی انجام میشودکه راست‌ایستاده باشند.[۲] هنگامی که طفلی بدنیا میآید، والدین، ساعت وروزتولد ووضع‌قمر ونام ماه را درکتابچه‌ای یادداشت میکنند. وهنگامی که پسر بسن سیزده رسید پدر و مادر با دادن سرمایه مختصری آزادش کرده باومیگویند بعدازین باید خودش‌زندگی خودرا تأمین‌نماید. پسرهم تمام روزرا باین‌طرف وآن‌طرف دویده وبا پولش‌کسب میکند. مثلادرفصل صیدمروارید بمحل‌های‌صید رفته باسرمایه مختصری‌که دارد چند دانه مرواریدکوچك میخرد بعدآنهارا بمنازل‌تجار برده باسودی مناسب‌بآنها میفروشد. پسرهمین‌طرزمعامله‌را با اجناس‌دیگر نیزانجام میدهد وپس‌ازچندی‌کاسب ومعامله‌گر خوبی میشود. درآخر هرروز وقتیکه کاروکسب تعطیل میشود مقداری نان وآب خریده برای‌شام خود پیش‌مادر میبرد ومادر هم توجهات لازم‌را ازحیث تهیه شام و شست‌وشو وغیره‌را بعهده میگیرد بدین‌ترتیب چون‌پسرخرج‌خودرا میدهد تحمیلی برپدر نیست.

بند۳- نه‌تنها درین‌کشور بلکه بطور کلی در تمام هند حیوانات وطیور با حیوانات وطیورکشورهای مافرق‌دارد[۳]: خفاشهائی دارند ببزرگی کرکس وکرکسها سیاهند مانندکلاغ و ازکرکسهای ما بسیار بزرگتر. پروازشان سریع است وبندرت اتفاق میافتدکه طعمه‌خودرا شکارنکنند.

۱- منظور تقویم وسالنامه است.

۲- روش اصلی هندیها در تعیین ارتفاع آفتاب و تعیین عرض جغرافیائی محل اینست که طول سایه یك ستون عمودی را که برپایه‌ای نصب شده و دارای ارتفاع معینی است اندازه میگیرند. وقتیکه خورشید درست بالای سر است ستون مزبور سایه نخواهد داشت. بنا برین اصل، در مناطق‌حاره‌و بخصوص در مجاورت خط استوا شخص با ملاحظه سایه خود بطور تقریب میتواند بگوید چه‌ساعتی از روز است، مثلا اگر سایه‌اش بدرازای قد خود او باشد، خورشید نسبت باو در چهل‌وپنج‌درجه قرار گرفته و ساعت یا نه‌صبح است یا سه بعد ازظهر.

۳- این اظهار ممکن است کلی باشد ولی تا اندازه زیادی بوسیله دکتر بوکانان نیز تأیید شده‌است مشارالیه هم اظهار میدارد که اسب والاغ وخوك وگوسفند وبز در قسمتهای جنوبی شبه‌جزیره پیدا نمیشود یالااقل تعدادشان خیلی‌کم است. بومیهاپرندگان خانگی (مرغ و بوقلمون وغاز واردك...) را نمی‌شناختند بعدها فقط مقدار کمی ازآنها را اروپائیان وارد کرده‌اند.

در معابدشان بت‌های نر وماده هردو وجود دارد. پدران ومادران، دختران خوددراوقف این بتها نموده هروقت لازم باشد برحسب دستور کاهنان باید دختران مزبور بخدمت بت‌ها بپردازند، درجشنهایشان سرود بخوانند ویا سازبنوازند. تعداد این قبیل دختران زیاداست ازجمله کارهایشان یکی اینست که درهرهفته چندبارمقداری غذا وخوراکی برای بتهائی‌که بآنها وقف شده‌اند میآورند غذاوخوراك‌را روی میزی که جلو بت گذاشته شده چیده مدت یکساعت بهمان حال باقی میگذارند و در تمام این‌مدت لاینقطع آوازخوانده، میرقصند وازخود اداهای هرزه درمیآورند. بعد می‌گویند که روح بت از سهمی‌که ازغذا داشته برخوردارشده وسیر شده‌است. پس خودشان‌دورمیز نشسته وبنوبه خود بخوردن‌مشغول میشوند. دلیلی که کاهنان برای حضور دوشیزگان وانجام‌تشریقاتی‌که شرح‌داده‌شد اقامه میکنند اینست‌که میگویند بت نر میانه خوبی با بت‌ماده ندارد وحتی‌حاضر نیست بااوطرف صحبت واقع‌گردد و اگرما بوسائلی متشبث‌نشویم‌که میانه‌آنها صلح وآشتی برقرارشود تمام اوضاع معبد بهم خورده‌آبرو و احترامات خدایان نیزازبین‌میرود. باین‌منظور بت‌های مردمایلند زنان برهنه (منتها با پارچه‌ای دورکمر) ظاهرشده بافتخار الله والهه‌آواز بخوانند و برقصند وادا دربیاورند شایدکه بدین‌ترتیب الله والهه حاضرشوند بهم لبخندی‌زده با هم تفریح‌کنند.

اهالی یك‌نوع تخت‌خوابهای سبکی ازحصیر درست میکنند ودوروبر آنرا بمنظور جلوگیری ازگزش پشه‌ها با پشه‌بند محصورمیکنند. این تخت‌خوابها البته سهم اشخاص متمکن‌است ومردم تهیدست‌همچنان درهوای‌آزاد خیابانها بدون تخت وبدون پشه‌بند میخوابند[1]

مزار ومقبره شهید بزرگ (سنت تماس‌حواری) درهمین ایالت معبر ودرشهر

۱ ـ دربنارس و شهرهای قدیم دیگر هند معمولست که هنگام تابستان مردم در هوای آزاد درمعابر عام میخوابند.

کوچکی قراردارد[1] شهرمزبور ازلحاظ مقدس بودن زیارتگاه عده‌زیـادی مسیحی و مسلمان‌است. مسلمانان اورا مقدس وحتی‌پیغمبر میدانند ومسیحیانی‌که بزیارت می‌آیند ازتربت محلی‌که وی‌آنجا شهیدشده برمیدارند وباخود میبرند وبعدهاکمی از آنرا درآب‌حل‌نموده برای شفا بمرضی‌میدهند. درسال ۱۲۸۸میلادی‌بودکه یکی‌از پادشاهان مقتدر این‌ناحیه پس‌ازجمع‌آوری محصول‌دیدکه محصولش‌بقدری‌زیاداست که‌جائی برای انبار کردن آن ندارد. بفکر افتاد از معبد مقدس سنت تماس استفاده کند. هرچه متولیان استغاثه‌کردند شاه ازاین فکرصرفنظر کند فایده‌نبخشید وامرش اجرا شد. شب‌بعد حواری مقدس، در حالیکه نیـزهٔ کوچکی بردست داشت و آنـرا حواله گلوی شاه نموده بود، بخوابش‌آمد وی‌باو میگفت: «بلافاصله خانه مرا تخلیه کن والا بوضع فجیعی تو را خواهم کشت». شاه هراسناك ازخواب پرید و فوری امر دادمطابق‌دستور حواری عبادتگاه راتخلیه‌کنند وبعدبهمه‌گفت‌که حواری‌را درخواب دیده‌است. ازین‌قبیل معجزه‌ها اغلب‌درین معبد انجام میگیرد. مراقبین مسیحی‌معبد دراطراف‌آن تعدادی درخت‌گردو دارندکه از محصول آن‌زندگی میکنند و برای‌هر درختی ماهانه مالیـات مختصری می‌پردازند.[2] روایت میکنند که مرگ سنت تماس بطریق ذیل اتفاق افتاد: روزی بیکی‌از دیرها رفته مشغول دعاو نماز بود. یك عده طیورهم دور وبـر او از زمین‌دانه بر می‌چیدند. ناگهان بت‌پرستی تیری بجانب آنها رهاکرد اتفاقاً‌تیر بپهلوی‌حواری خورد و اورا در دم از پای درآورد.

درین ایالت‌گرچه اهالی سیاهند ولی نه‌بآن اندازه‌ای‌که بنظر میآیند زیـرا چون سیاهی‌تند را منتهای وجاهت میدانندباوسائل مصنوعی خودرا سیاه‌تر میکنند. یکی ازوسائل‌شان اینست‌که بدن بچه‌های خود را هرروزسه‌بار روغن‌کنجد مالیده

۱ـ ازین عبارت معلوم میشود که بنظر مصنف، کشور (معبر) کشوری است که گسترشش ازانتهای جنوبی شبه جزیره تا کمی درشمال (مدارس) در طول کرماندل (Goromandel) یعنی‌تاآنجائی که زبان (تامول) (Tamul) رواج دارد میباشد.

۲ـ مالیات مزبور تقریباً برابر با دوپنس ونیم‌پنی است.

آنقدر مالش میدهند تابخورد بدن رود[1].

تمائیل وصور خدایان‌را نیز برنگ سیاه، وبرعکس تصاویر شیاطین‌را برنگ سفید نقاشی میکنند، وعقیده دارندکه تمام شیاطین سفیدرنگ هستند[2]. کسانیکه‌گاو را پرستش میکنند هنگامیکه بجنگ میروند چنددانه ازموی‌گاونروحشی‌را همراه برداشته بیال اسب خود می‌بندند ومعتقدندکه این موهاآنهارا ازخطرمحفوظ می‌دارد. باین‌مناسبت موی‌گاونر وحشی دراین‌نواحی بقیمت عالی بفروش میرسد.

فصل بیست ویکم

کشور مورفیلی یا مونسول

کشور مورفیلی[3] کشوری است‌که مسافرپس ازترك‌کشور (معبر) وطی پانصد میل راه درجهت شمال بآن وارد میشود. کشورمزبور کشوری است مستقل وتابع هیچ حکومت‌خارجی‌نیست. غذای‌مردم‌راگوشت، برنج، ماهی ومیوه تشکیل‌میدهد. الماس درکوهستانها پیدامیشود. درموسم باران، باران بشدت سیل‌میبارد وخاك‌کوهها و دامنه‌هارا میشوید وباخود بجلگه‌ها میبرد. هنگامیکه باران قطع‌شد مردم خاك مسیلهارا زیرورو‌کرده، ازمیان‌آنها مقدارنسبتاً زیادی الماس پیدا میکنند. برای مارکوپولو طرز بدست‌آوردن الماس‌را بشرح ذیل حکایت‌کرده‌اند: موقع تابستان‌که هواگرم وبدون باران‌است مردم بازحمت بسیاربیالای کوهها رفته نزدیك قله‌های

۱ـ ساکنین اصلی قسمت جنوبی شبه جزیره عموماً خیلی سیاهند ومحتمل است که مصنف که‌سیاهی آنها را مصنوعی دانسته اشتباه کرده باشد، عادت روغن‌مالی شاید بمنظور دیگری باشد و اصولاهمه مردم این ناحیه بهرسن و سالی که باشند عادت دارند مکرر بدن خود را روغن مالی نمایند.

۲ـ بتهای هندی اگر کوچك باشند معمولا از مس واگر بزرگ باشند ازگرانیت سیاه ساخته می‌شود بعد عموماً بادوده خالی یا مخلوط با روغن سیاه‌اندود میگردند. اما فکر رنگ کردن مجسمه های شیاطین برنگ سفید ازقدیم میان سیاهان رواج داشته وشواهد بسیاری در این باب در علم‌الاساطیر هندیها دیده میشود. در ادبیات ایرانی نیز ابلیسی بنام (دیوسفید) که‌حریف سرسخت‌رستم بوده است میبابیم.

۳ـ Murphili

مرتفع ویا غارهائی‌که مکمن عقابها ولکلکهاست منزل میکنند وازآنجا تکه‌گوشتی بپائین‌دره‌ها میاندازند. عقابها ولکلکها بدنبال‌گوشتها رفته‌آنهارا باخود ببالامیآورند. کسانیکه درکمین‌آنها هستند فوراً آنهارا دورکرده وتکه گوشتهارا برمیدارند. غالباً ملاحظه شده که دانه‌های الماس بگوشتها چسبیده است. اگراحیاناً قبل‌از دست‌یابی بگوشت، عقابها تکه‌های گوشت‌را بلعیده باشند بانهایت صبروحوصله محل بیتوته آنهارا درنظرگرفته صبح روزبعد دانه‌های الماس‌را میان فضولات‌آنها پیدا میکنند. الماسهای خوب همیشه بکشورهای مسیحیان وارد نمیشود معمولا بهترین‌آنها تقدیم خان بزرگ وپادشاهان ورؤسای‌کشور (مور فیلی) میگردد. درین ناحیه بهترین پنبه‌ای‌که درتمام هند پیدامیشود بعمل میآید، مردم‌گله کافی‌دارند. گله‌هایشان از گوسفندهای درشت تشکیل‌یافته. بالاخره دارای‌همه‌گونه آذوقه نیز میباشند.

فصل بیست ودوم

ایالت لاك یا لار

پس‌ازترك شهری‌که مقبره (سنت تماس) درآن قراردارد وباتوجه بسمت‌غرب مسافر وارد ایالت لار میشود[1]. لار مسکن و مبدأ کلیه برهمانیانی است که در هند منتشر شده‌اند. و اینها بهترین و شریفترین بازرگانان دنیا هستند[2]. هیچ امری نمیتواندآنهارا وادار بدروغ بنماید ولواینکه جانشان درخطر باشد وازسرقت وغصب

---

۱ ـ در میان نقاط مختلفه‌ای‌که مصنف از شبه جزیره هند درکتاب خود مذکور داشته هیچکدام تشخیصش چه از لحاظ املاء وچه از لحاظ شباهت لفظی باکلمه دیگر باندازهٔ نقطه‌ای که‌موضوع‌این فصل است مشکل نیست ومعلوم نیست که خود او از این‌محل دیدن‌کرده باشد. درکتاب(راموزیو) این‌لغت، لاك (Lac) ـ لوآك (Loac)، لار (Lar) ودر نسخه‌های ایتالیائی لاه (Lahe)آمده است. این محل محتمل است بخشی باشد که درغرب مقبرهٔ سنت تماس قرار گرفته و امروزه‌محل یك مؤسسه بزرگ‌برهمائی است.

۲ـ چنین‌شغلی (شغل بازرگانی) ظاهراً با امور روحانی که به برهمائیان نسبت میدهند مغایرت دارد ولی شواهد بسیاری در دست هست که نامبردگان بامور مادی و دنیوی نیز میپردازند .

اموال دیگران نیز متنفرند.[۱] بیك‌زن‌قانعند. هنگامیکه شخص بیگانه‌ای‌که باوضاع کشور آشنا نیست یکی از آنها مراجعه‌کرده طلب‌کمك و راهنمائی‌میکند برهمن مزبور درکمال بی‌غرضی بکمکش میشتابد و در صورتیکه بازرگان باشد اجناسش‌را میفروشد وبعد قیمتش‌را تمام وکمال باوتسلیم میکند بدون اینکه چشمداشتی بحق‌الزحمه داشته‌باشد. اگرصاحب مال درپرداخت حق‌الزحمه اهمال‌کند او بهیچوجه بزبان نمیآید وچیزی مطالبه نمیکند. مردم گرچه گوشت میخورند[۲] ولی‌خودشان حیوانی‌را نمیکشند ذبح حیوانات‌را بمسلمانان واگذارمیکنند. مشروبشان نیزشراب محلی‌است. پادشاهشان فوق‌العاده غنی‌است وجواهرات‌گرانبها فراوان دارد. وقتیکه بازرگانان (معبر) جواهراتی باوعرضه میدارند، وی بدون چانه‌زدن مضاعف قیمت اظهارشده‌را میدهد بدینجهت نامبردگان‌هم بهترین واصیل‌ترین جواهرات‌خودرا به او میفروشند.

مردم دربت‌پرستی متعصب وبجادوگری وافسونگری‌تمایل غریبی‌دارند. وقتی میخواهند معامله‌ای بکنند، اول بسایه خود نگاه میکنند، اگرسایه مطابق نظرشان بقدر کفایت طویل بودآنوقت اقدام بمعامله‌میکنند والاآنرا بروز دیگرموکول میکنند[۳]. هرگاه بخواهند ازخانه خارج شوند ودرآن‌موقع صدای‌عطسه‌ای بلندشود میگویند: «صبر آمد» وبمنزل برگشته ودیگر بیرون‌نمی‌آیند. در خورد وخوراك ممسکند وعمرطولانی میکنند. دندانشان بعلت‌جویدن گیاه مخصوصی سالم وسفید

---

۱ ـ مور (Moor) میگوید: «روی‌هم برهمانیها اخلاقی‌ترین وشریفترین مردمی‌هستند که من در عمر خود دیده‌ام.» نویسنده کتاب (آئین اکبری) نیز درکتاب خود چنین اظهار عقیده میکند: «بطورخلاصه باید گفت: هندوها مردمانی هستند متدین، نسبت بخارجیان مؤدب، شاد و بشاش، مایل بکسب‌دانش، دادپرور، کارآمد، نمك‌شناس، عاشق حقیقت ودرتمام معاملات امین وصادق...»

۲ـ مستر ویلکین (Mr. Wilkins) مینویسد : « براهمه، چنانکه بعضی مردم تصور میکنند گیاهخوار مطلق‌نیستند. گوشت‌هم میخورند، منتهی مانند کلیمیان ومسلمانان ازخوردن بعضی‌انواع گوشت یا ماهی ممنوع میباشند.»

۳ـ منظورشان ازین کار اینستکه ببینند چه‌ساعتی از روزاست وآیا آن ساعت برای معامله سعد است یا نحس؟

است. جویدن گیاه مزبور بهضم‌شان هم کمك میکند و از اینراه بر سلامتی‌شان میافزاید.

عده‌ای ازین‌مردم هستندکه بنام تین‌گویی معروفند و بزهد و ورع و ریاضت مشهور.[۱] این‌مردم‌کاملا برهنه و عریانند. هیچ‌قسمت ازبدن خود وحتی دور کمررا مستور نمینمایند ومیگویند انسان همینطور برهنه بدنیاآمده وبرهنه‌هم ازدنیا می‌رود چه‌دلیلی داردکه در ضمن این‌دو روز زندگی بعنوان اینکه خجالت‌آور است قسمتی ویاتمام بدنش‌را با پارچه بپوشاند. گاورا می‌پرستند وهمیشه تصویر کوچکی ازآن به‌پیشانی‌خود میچسبانند. استخوان‌گاورا هم میسوزانند. بعدکوبیده تبدیل به گرد نرمی میکنند وازین‌گرد خمیری‌کرم‌مانند درست میکنند که بعدبعنوان تبرك بجاهای مختلف بدن‌خود مالیده ویا هنگام ملاقات دوستان‌صمیم بوسط پیشانیشان میمالند[۲]. هیچ‌موجودی ازموجودات، حتی‌مگس وشپش وکك‌را، بعنوان اینکه جان دارند ازحیات‌محروم‌نمینمایند ازخوردن‌گوشت می‌پرهیزند. نباتات‌راهم تاهنگامی که خشك‌نشده‌اند بمصرف غذا نمی‌رسانند زیرا عقیده دارندکه نباتات هم مادامیکه سبزوخرمند جان دارند.

در غذاخوردن، قاشق وسینی بکار نمیبرند. سینی‌شان برگ‌خشك موزاست. وقتی‌که قضای حاجت‌دارند بسواحل‌شنی دریاها یا رودخانه‌ها رفته پس‌ازرفع حاجت فضولات‌خودرا بهرسمت می‌پاشند زیرا بیم‌آن‌دارندکه درصورت کپه بودن‌کرم تولید

۱ـ منظور از (تین‌گویی) Tingui ها قطعاً آن دراویش مرتاضند که یك فرقه از آنها یوگی (Yogi) وطبقه دیگرشان سانیازی (Sannyasi) نامیده میشوند. گاهی آنهارا فقیر نامیده‌اند ولی این تسمیه‌نامناسب است زیرا کلمه (فقیر) مخصوص دراویش اسلام است.

۲ـ فرق مختلفه هندوها بوسیله علامات مخصوصی بر پیشانی یا سینه از یکدیگر تشخیص داده میشوند. خاکستری‌که درترکیب رنگ‌این علامات بکارمیرود یا ازفضولات خشك‌گاو گرفته میشود ویا ازهرچه که درآتشدان قربانیها سوخته شده‌باشد. بعد این‌خاکستررا با خاکستر چوب صندل یا چوبهای معطر دیگر وآب ولعاب برنج مخلوط کرده مایع غلیظی بدست میآورند که همان داروی مقدس‌است. (یوگی)ها و (سانیازی) ها همیشه یك‌بسته‌کوچك ازین داروی مقدس همراه دارند وبا آن پیشانی ویا سینه‌کسانی‌را که‌درنظرشان محترم هستند رنگ میکنند.

شود واحیاناً این کرم از گرسنگی بمیرد وموجب گناه برای موجد آن گردد. مردم عموماً طویل العمر ند. بعضی تا صدوپنجاه سال عمر میکنند وهمیشه باوجوداینکه روی زمین خشك میخوابند از نعمت سلامت بهرمندند. طول عمرشان قطعاً مربوط بمیانه‌روی درزندگی وعفت و پاکدامنی آنها است. پس از مرگ، بهمان دلیلی که ممکن است ازگندیدگی جسدشان کرم پیدا شود بهتر میدانند که آنرا بسوزانند.

فصل بیست و سوم
جزیره زیلان

هنگامی که خصوصیات جزیره سیلان را شرح میدادم بعضی مطالب ناگفته ماند دریغ دارم که این مطالب همانطور ناگفته بماند: درین جزیره کوه بلند وپرشیبی هست که عروج بآن جز بکمك زنجیرهای آهنی امکان‌پذیر نیست. بوسیله این زنجیرها اشخاص پرجرأت وپردل میتوانند بقله برسند. درآنجا قبر ابوالبشر حضرت آدم که پدرهمه ما است قراردارد لااقل اعراب چنین عقیده دارند[۱] اما بت‌پرستان اظهار میدارند که قبر مزبور قبر پیغمبر آنهاست[۲]. گویند این پیغمبر پسر پادشاهی بود ولی اصلاپی شاهی و

۱ـ اغلب فرض میکنند که نام (قله آدم) که بکوه بلند وپرهیمنه جزیره سیلان داده شده نامی است که دریانوردان پرتغالی و اروپائی بآن داده‌اند ولی ازطرف دیگرجای شك نیست که مسلمانان، از ادوار قدیم، نام آنرا با نام وافسانه حضرت آدم مربوط دانسته اند. مطابق گفته سیل (Sale): «مسلمانان عقیده دارند وقتیکه حضرت آدم وحوا ازبهشت پایین افتادند، آدم بجزیرهٔ سیلان نزول کرد و حوا به اردن افتاد» (نقل از بعضی تفاسیر قرآن).

۲ـ منظور ازین پیغمبر شخص «بودا» است که مؤسس طریقهٔ مذهبی سینگالیز (Singalese)ها است و بین تمام نامهائی که پیروانش باو داده‌اند یکی ساکا (Saka) یا ساکیامونی (Sakya – muni) است که بمعنی (حکیم خردمند) است و چنین بنظر میآیدکه امپراطور قوبیلای قاآن و دربارش وهمچنین ملت سیلان جنبهٔ الوهیتی به بودا داده‌اند. ازاینکه بودا مورد پرستش مردم سیلان واقع شده شواهد بسیاری دردست هست. منجمله نکس (Knox) در(کتاب سیلان) خود پس از بحث در اطراف خالق سموات و ارض مینویسد: « یك خدای بزرگ دیگری هست که مردم اورا بودو (Buddou) نامیده و اورا منجی عالم میدانند. اوموقعی بزمین نزول کرد و هنگامی هم دیده از جهان بربست. و وداعش ازین دنیا دربلندترین قله جزیره معروف بقله آدم صورت گرفت. بعلاوه گویند اثرپائی روی سنگی در آن بالا دیده میشودکه معتقدند اثرپای او است.»

سایرمقامات ارضی نرفت، وهر تدبیری پدرش بکاربردکه وی‌را اززندگی پرریاضتش بازبدارد فایده نبخشید. عاقبت از جزیره فرارکرد وبقه‌کوه صعود نمود وآنجا بحال تجرد وریاضت زندگی‌کرد تا اینکه خدای جهان‌آفرین اورا نزدخود طلبید.

بت‌پرستان اورا مقدس میدانند. پدرکه از رفتار پسرسخت پریشان بود دستور داد شبیه‌اورا ازطلا وسنگهای قیمتی بسازند وازهمه‌رعایایش نیزخواست شبیه‌مزبور رامانند بتی بپرستند ومفتخر بدارند ریشه واصل بت پرستی دربن صفحات این بود و در نظراهالی پیغمبر مزبور هنوزهم برتر ووالاتر ازهرپیغمبر دیگری است.باین مناسبت، مردم دسته‌دسته بزیارت کوهی که وی درآنجا مدفونست میروند واز موو دندان وبعضی از ظروفش که باکمال‌دقت درجائی محفوظ نگاهداشته‌شده باتشریفات خاصی دیدن میکنند. مسلمانان ازطرف دیگر مدعیند که‌این اشیاء متعلق بحضرت آدم‌است. گویند درسال۱۲۸۱ خان بزرگ ازعربی که بسیلان رفته بود شرح اشیاءِ متبرك مزبور را شنید ومایل‌شد آنهارا بدست‌آورده تصاحب نماید. لذا ایلچیانی نزد شاه سیلان فرستادو تقاضای تسلیم اشیاءِ متبرکه نفیسه را نمود. ایلچیان پس‌از یك سفر طولانی وپرمشقت بنزد شاه باریافتند واز شاه دودندان آسیا،کمی‌مو ویك‌ظرف زیبا از سنگ سماك‌دریافت داشتند وقتی‌که خان بزرگ ازمراجعت سفرا خبردارشد دستورداد همه‌مردم (خانبالیغ) به پیشباز آنهابروندبالاخره ایلچیان باشکوه‌وتجمل هرچه تمامتر بحضورخان بزرگ‌رسیدند وهدایای‌متبرکه را حضورش تقدیم‌نمودند. حال‌که ازشرح این‌جزئیات فارغ شدیم مجددا به (معبر) برگشته راجع بشهر کال[1] سخن میگوئیم.

Cael -1

فصل بیست وچهارم
شهر کال

کال شهری بزرگ وآباد و حکومتش بدست «آستیار»[۱] یکی ازچهار پادشاه کشور (معبر) میباشد. وی پادشاهی است بسیار ثروتمند ودرعین حال کشورش را در منتهای خوبی وسکون اداره میکند. باین جهت محل بسیارمناسبی برای بازرگانی خارجی‌است تمام کشتیهائی که از مغرب یعنی از هرمز، عدن، چیستی[۲] وعربستان میایند وباخود همه‌نوع کالای تجارتی واسب میاورند دراین‌بند لنگر میاندازند. شاه در حرمسرای خود در حدود سیصدزن نگاه میدارد. تمام مردم این‌ناحیه عادت‌دارند دائماً برگی رابنام تمبول[۳] بجوند وچون بااین‌کاربزاقشان زیادمیشود دائماً مجبورند تف‌کنند. اشخاص‌متمول برگ مزبور را همراه باکافورویاسایر موادمعطرمی‌جوند. چنانکه بمن گفته شده جویدن این برگ برای سلامتی خیلی مفید است. هرگاه شخصی بخواهد شخص دیگری را سخت موردتوهین قراردهد بصورت اوباآب دهان ممزوج با شیرۀ همین برگ تف مـی‌کند شخص توهین شده فوراً بنزد شاه شتافته اظهار میدارد مایـل است بوسیله دوئل رفـع توهین بنماید. آنوقت شاه بآن دو نفر دوشمشیر و دو سپر میدهد که باآن دوئل نمایند دوئلشان آنقدر طول میکشدکـه بالاخره یکی از آنها از پای در می‌آید.نکته قابل توجه اینکه دوئل‌کنندگان حق ندارند با نوك شمشیر همدیگر را زخمی کنند.

فصل بیست وپنجم
کشور پادشاهی کولام

پس‌از ترك «معبر» وطی پانصد میل بطرف جنوب غرب مسافر بکشور کولام

۱- Astiar ۲- Chisti ۳- Tembul

میرسد[1] این‌کشور محل اقامت تعدادی مسیحی و کلیمی است. که هر دسته بزبان‌خود حرف میزنند. شاه خراجگزار هیچ‌کشورخارجی نیست. چوب‌عود وفلفل در جنگلها و در دشتها بعمل میایند و فراوانند. برداشت محصول فلفل درماههای می و جون و جولای (خرداد تیر و مرداد) صورت میگیرد[2] نیل این ناحیه فراوان و ممتاز است وبدینطریق تهیه میشود: گیاه علفی نیل را باریشه گرفته چند روز در طشت آبی میگذارند تابگندد. بعد ماده پوسیده‌را فشارداده عصاره‌ای راکه‌ازآن‌بدست‌میایدمدتی زیر آفتاب میگذارند تا آب زیادیش‌تبخیر شود. درته‌طشت چیزی خمیر مانندباقی میماند که بعد آنرا بقطعات کوچك بریده و پس‌از خشك کردن ببازار میاورند. گرمای هوا در بعضی ماهها بقدری زیاد است‌که غیرقابل تحمل است معذلك تجار ازهرطرف دنیا من‌جمله ازعربستان ومانجی باکمال اشتیاق بدانجا روی‌میاورندزیرا از معاملات خود منافع سرشاری نصیبشان میگردد. حیوانات این محل اغلب با حیوانات کشورهای ما متفاوتند از جمله ببرهائی دیده میشود که کاملا سیاهند و یا طوطیهائی که‌بعضی‌از آنها مثل برف سفیدند و فقط منقار وپاهایشان‌قرمز رنگ‌است طوطیهای دیگری وجود داردکه‌رنگشان مخلوطی ازرنگهای سرخ ولاجوردی‌است میوه‌هایشان نیزبا میوههای مااختلاف‌دارند. دلیل این اختلاف ازقرار معلوم‌مربوط بحرارت فوق‌العاده‌ایست که دراین نواحی حکمفرماست. شرابشان از خرما گرفته میشود که‌گویا سکر آن بمراتب بیشتر از سکر شراب انگور است. مردم از حیث آذوقه در مضیقه نیستند واز غلات فقط‌برنج دارند. ستاره‌شناسان وپزشکان حاذق‌نیز

۱ـ کولام یا کلام که درنقشه‌های جغرافیائی کولان (Coulan) نوشته شده هنگامی‌که پرتقالیها برای اولین‌بار بهندوستان آمدند مکان‌مشهوری بوده ولی در ازمنه جدید اهمیت سابقش‌را ازلحاظ یك محل تجارتی از دست داده وشهر دیگری نزدیکیهای آن جای‌آنرا گرفته است. اسم (کولام) درزبان تامولی (Tamul) بمعنی حوض یا استخر است. فاصله آن تا (کال) تقریباً دویست میل است نه پانصد میل.

۲ـ مصنف در ذکر فصل محصول اشتباه میکند، زیرا در سواحل مالابار (Malabar) بوته فلفل تقریباً درحدود ماه جون گل میدهد ودر دسامبر میوه‌اش میرسد.

زیادند. تمام‌مردم‌سیاه پوستندهمیشه‌برهنه‌راه میروند فقط تکه‌پارچه‌ای‌جلوکمرشان آویزان میکنند. مردمی حشری وشهوت پرستند ومیتوانند خویشان نزدیك خود و زن پدر (بعداز مرگ پدر) وزن برادر (بعدازمرگ برادر) رابزنی بگیرند[1] چنان که‌اطلاع یافته‌ام این‌رسم‌در تمام‌هندوستان معمولست.

فصل بیست وششم

ایالت‌کماری

در ایالت کماری[2] قسمتی از منظومهٔ ستارگان شمالی که در جاوا غیر مرئی

۱ـ هرقدر هم‌که آداب ورسوم اهالی این‌کشور ظاهری شهوانی وحشری داشته‌باشد، ولی من‌شواهدی بدست نمیآورم که زنای محصنه بین‌آنها وجود داشته باشد. محتمل است اشتباه از اینجا برخاسته باشد که مصنف ناظر‌بعضی‌عادات ورسوم عجیبه این‌قوم مخصوصاً رسوم فرقه نایبر ها (Nair) بوده است. در بین طبقه اخیر‌رسم است‌که خواهرزاده‌های انسان (بچه‌های خواهربزرگتر) وارث دارائی او میشوند نه‌فرزندان خود او. رسم هرزه دیگری دارندکه دکتر بوکانان آنرا مشروحاً بیان‌کرده. وی میگوید، «من روزی محترم‌ترین اشخاص طبقه (نایبر) را بمنزل خود دعوت کرده‌بودم. آنها درضمن صحبت، اطلاعات ذیل را دراختیار من‌گذاشتند: «نایبرها از خاك پاك مالایالا (- Mala yala) هستند. مدعیندکه همه سرباز متولد شده‌اند، ولی بمشاغل مختلفه دیگـــر اشتغال دارند» «نایبر قبل از ده سالگی ازدواج میکنند .. ولی شوهر هیچوقت با زنش هم‌منزل نمیشود. او همه مایحتاج زنش‌را ازحیث لبـاس‌وسوخت وخوراك تأمین میکند. زن درمنزل مادرش ویا پس ازمرگ والدینش در منزل برادرانش سکنی میگزیند وبا هرکسی که ازحیث مقام مساوی و یا بالاتر از او باشد همخوابگی میکند. اگر احیاناً باکسی پست‌تر از خود آمیزش نماید ازجامعه مردود ومطرود میشود ونهایت افتخار هر زنی است که بگوید با اشخاص مختلف همبستر شده‌است بخصوص اگـــر عاشقان او ازطبقه برهمنها، راجه‌ها و اشخاص عالی‌نسب دیگـــر بوده‌اند. در نتیجه این‌نوع عجیب ازدواج‌ها نایبرها اصلا پدران حقیقی‌خودرا نمی‌شناسند وهرمردی بچه‌های خواهرخودرا وارث‌خود محسوب میدارد و او بآنها با همان‌نظر محبت نگاه میکند که دیگران در سایر جاهای دنیا به‌بچه‌های‌خود». «مادر هرمردی خانه‌را اداره میکند. پس‌از فوت او این وظیفه بعهده خواهر ارشد مرد است. برادرها همیشه زیریك سقف زندگی میکنند واگر یکی ازافراد خانواده از سایرین جداشود محبوبترین خواهر او نیز بهمراه او میرود» (نقل ازکتاب «مسافرت به‌مدرس وغیره»).

۲ـ (Kumari) نام صحیح جنوبی‌ترین دماغه هندوستان که اروپائیها آنرا دماغه‌کمرن (Cape - Comorin) مینامند. درمسیر مصنف که از شرق بغرب شبه جزیره هندوستان است ایـن محل میبایست قبل از شهر (کولام) باشد. این پس وپیش شدن ممکن است حین تنظیـم یادداشت‌های مسافرت رخ داده باشد.

بودند، دیده‌میشود. ارتفاع این‌منظومه بالای افق ظاهراً باندازه یك‌ذراع «یا تقریباً هیجده اینچ» میباشد[1] درایالت چندان زراعت نمیشود، زیرا تقریباً همه جـای آن پوشیده از جنگل است. وجنگلهای آن هم منزلگه حیوانات مختلف‌مخصوصاًانواع واقسام میمونست. بعضی‌ازین میمونها بشکل وقد وقامت انسانند وبرخی‌دیگر دارای دم میباشند. ببر ویوز پلنگ و سیاهگوش نیزفراوانند.

فصل بیست‌هفتم
کشور دلی

پس‌از ترك«کماری» ورفتن سیصد میل بطرف غرب، بکشور دلی‌میرسیم[2]. این کشور شاه مخصوص وزبان مخصوص بخود دارد. باجگزار هیچ کشوردیگری نیست. مردم‌آن پرستش بت میکنند. بندر ندارد ولی رودخانه عریضی بامصب مناسب خوبی درآنجا جاری است. قدرت این‌مملکت تنها بسته‌بتعداد جمعیت ویا شجاعت‌افراد آن نیست، بلکه مربوط بجاده‌ها وامکنه صعب‌العبور آن‌است که تقریباً هرگونه تاخت وتازی رادرآن غیرممکن میسازد. فلفل و زنجبیل وسایر ادویه‌جات فراوان بعمل میاید.هرگاه کشتی‌ای بدون اجازه یا برحسب تصادف واردمصب‌رودخانه بشود فوری توقیف‌وتمام‌محموله‌آن ضبط‌میشود. هرگاه‌کارکنان‌کشتی‌مؤاخذه‌نمایند؛به‌چه‌مناسبت اموالما را مصادره‌مینمایند، جواب‌میدهند «چون شما میخواستید جای‌دیگر بروید. ولی خدایان مانخواستند، پس‌گردن شما زدند وشما رابآبهای ما آوردند تاما هم‌به

---

۱ ـ دربعضی‌قسمتهای این‌کتاب‌گاهی نام (ستاره قطبی) ذکرشده وگاه نام منظومه (دب اکبر). چون در اینجـا کلمه «قسمتی» آورده شده، بلاشك منظور مصنف همان منظومه دب‌اکبر است‌که مقداری ازآن شبها دربیشتر اوقاتی‌که وی در اقیانوس هند مسافرت میکرده زیر افق پنهان ونامرئی بوده است. واین قضیه درنواحی استوائی مدت شش ماه از سال حکمفرما است.

۲ـ (Dely) همان‌کوه دیلا (Mount Dilla)ی نقشه‌انگلیسها و دلی (Delli) نقشه هلندیها است که تقـریباً در ۱۲ درجه عرض شمال قرار گـرفته. برحسب پائولینو (Paolino) ناحیه مالابار یا مالایالا دراین عرض منتهی میگردد وبعد ناحیه کانارا (Kanara) شروع میشود.

نوائی برسیم» کشتیهائی که‌از مانجی میآیند سعی‌میکنند قبل‌از خاتمه فصل مساعد بمقصد رسیده ودرفاصله یك‌هفته یاکمتر بارگیری نمایند که‌بتوانند زودتر برگردند زیرا باوجود داشتن لنگرهای چوبی بزرگ لنگر انداختن‌در وسط دریامقاومت‌باد وطوفان نتوانند وسواحل‌هم‌چون پست‌وشنی‌هستند خطردرگل فرو رفتن‌موجوداست مردم‌این ناحیه ازشر ببروحیوانات درنده دیگرهیچ در امان نیستند

فصل بیست‌هشتم

کشور پادشاهی مالابار

مالابار کشور وسیعی است‌از هندبزرگ ودرطرف غرب آن‌واقع است. راجع باین‌کشور من نباید ازذکر بعضی خصوصیات غفلت‌کنم[1] ناحیه‌ایست که از خودشاه دارد. باجگزار هیچ کشورخارجی نیست وزبان مخصوص بخود دارند. دراینجاستاره شمالی تقریباً دوازده‌پا بالای افق دیده‌میشود. شغل‌عده‌ای‌ازاهالی دزدی دریائی‌است وهرسال بامتجاوز ازصدکشتی‌کوچك‌لاینقطع جلوکشتیهای تجارتی راگرفته‌غارتشان میکنند.[2] این دزدان زنها وبچه‌های خودرا درتمام مدت‌تابستان همراه‌خود دارند. برای اینکه‌هیچ کشتی تجارتی ازدستشان فرار نکند معمولا کشتیهای کوچك خود رابفاصله پنج‌میل از یکدیگر (یعنی بیست‌کشتی در فاصله صد میل) قرار میدهند. همینکه‌یك‌کشتی تجارتی ازدور پیدا شد بهم‌بوسیله‌آتش یا دود علامت‌داده‌وبلافاصله

۱ـ نام (Malabar)، گرچه بطور عموم بتمام ساحل غربی شبه جزیره اطلاق میشود، ولی بطور خاص مربوط بآن قسمتی است که در طرف جنوب کوه دلا (Della) (که بومیان آنرا مالایالا مینامند) واقع شده. مصنف با اطلاق نمودن این اسم بآن قسمت از ساحل که در طرف شمال ایالت کانارا (Canara) قرار دارد دچار اشتباه بزرگ شده است. او میبایست این اسمرا بآن قطعه‌ای میدادکه درطرف شمال (دماغه کمرن) قرارگرفته وطولش توسط وی بطورصحیح سیصد میل تعیین شده است.

۲ـ گرز (Groze) میگوید: «بنظر میآید که از ازمنه بسیار قدیم مردم این سرزمین‌ها تمایل غریبی بدزدی دریائی داشتند. امروزه هم امارت‌نشین های ساحلی بی‌میل نیستند که با کشتیهای کوچك خود بکشتی‌های تجارتی سایر ملل دستبرد زده آنهارا غارت کنند.»

بهم نزدیك شده آنرا محاصره میکنند. درعملیات خود بهیچوجه بمسافرین وکارکنان کشتی تجارتی صدمه‌ای وارد نمیاورندولی بمحض اینکه محمولات کشتی را ضبط نمودند بآنها توصیه میکنند بساحل رفته بارهای دیگر گیرند شکی نیست این محمولات رانیز برای باردوم درصورتیکه کشتی ازمسیرشان بگذرد مورد غارت‌قرار میدهند.

درین کشور مقداری زیادی فلفل، زنجفیل، جوز هندی و همچنین بهترین پنبه دنیا بعمل می‌آید. کشتیهائی که از مانجی میایند با خود مس، ابریشم، پارچه‌های‌زری، تنزیب، توری، شمشهای طلا ونقره وبعضی دواجات‌که درمالابارپیدا نمیشود میاورند وبااجناس‌محلی معاوضه میکنند. تجاری‌هم درمحل‌هستند که‌اجناس صادراتی را به (عدن) وبعد باسکندریه حمل میکنند.[1] حال‌که ازبحث درباره‌کشور «مالابار»فارغ‌شدیم‌بشرح‌کشور«گوزرات»میپردازیم‌اگربخواهیم راجع بتمام‌شهرهای هندصحبت‌بمیان آریم‌مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود.پس‌بهتر است‌فقط بشرح شهرهائی بپردازیم‌که راجع‌بآنها اطلاعات‌مخصوصی داریم

فصل بیست‌نهم
کشورگوزرات (گجرات)

کشور «گوزرات»[2] یا «گجرات» از طرف غرب محدود است بدریای هند. حکومتش بدست شاه‌محلی وزبان‌مردمش نیززبانی مخصوص است. ستاره‌قطبی‌درین محل باارتفاعی برابر باسی‌وشش‌پاظاهر میشود. بنادر این کشور اغلب تحت اختیار

۱ـ باربوزا مینویسد، «اکثریت این‌تجار پارسی هستند وپارسیان آن کسانی هستند که چون پابند بمذهب خود (مذهب زرتشتی) بوده‌اند بوسیله مسلمانان ازایران رانده شده‌اند.

۲ـ این کلمه در مرور ایام کم مورد تحریف واقع شده. در اغلب متون باملاء و یا تلفظی نزدیك بآن ضبط شده. ایرانیها وعربها آنراگجرات مینامند موضوعی‌که تا اندازه‌ای قابل تردید است این است‌که آیا شبه جزیره گجرات فعلی سابقاً جزء کامل کشور مسمی بهمین نام بوده یا نه؛ کشور قدیم گجرات پای‌تختش پوتان (Puttan) بوده است.

دزدان دیوسیرتی است که هرگاه یك کشتی تجارتی را گرفتار میسازند اول کاری که میکنند اینست که بمسافرین مقداری آب شور دریا مینوشانند بدینوسیله میخواهند بفهمند آیا مسافرین مزبور مرواریدها وجواهرات خود را بلیعده‌اند یاخیر. درین ناحیه فلفل وزنجفیل ونیل فراوانست پنبه بمقدار زیاد بعمل میاید. درخت آن تقریباً به‌اندازه شش یارد ارتفاع دارد و بیست سال بارمیدهد[1] ولی پنبه آن برای ریسندگی خوب نیست. برای لایی گذاشتن بیشتر بدرد میخورد پوست بز وگاو وکرگدن... رادباغی نموده بقسمتهای مختلفه عربستان صادر مینمایند. رو تختخوابهای شکیلی درست میکنندکه جنس شان ازچرم نرم، رنگشان آبی یاقرمز، وبانخهای طلاونقره گلدوزی میشود. همچنین مخده‌هائی درست میکنند که‌روی آن بانخهای طلااشکال طیورترسیم میگرددگلدوزی و برددی دوزی این محل باظرافتی انجام میشود که نظیرش درهیچ جای دنیادیده نمیشود.

فصل سی‌ام
کشور کانان

کشورکانان کشور وسیعی است که سمت مغرب واقع شده منظور از «سمت مغرب» تعیین جهت نسبت بشهرهائی است که سابق براین ذکرشده زیرا چون مارکوپولواز شرق بغرب مسافرت می‌نموده بـه هـرجا کـه می‌رسد محل وقوع آن را نسبت به شهرهای سابق تعیین می‌نماید. شاه‌کشور مستقل است وخراجگزارهیچ کشورخارجی نیست. مردم آن بت پرستند و با زبـان مخصوصی تکلم مینمایند. فلفل و زنجفیل

۱ـ با در نظرگرفتن کلمات متن ممکن است فرض‌کرد که مصنف این درخت را که نامش بومباکس (Bombax یا Silk - cotton - tree) میباشد با بته پنبه معمولی کـه نباتی یك ساله است اشتباه کـرده است ولی او کـه اهل ایتالیا است قطعاً پنبه معمولی را خوب مـی‌شناسد بنابرین منظور او اینجا تشریح درختی‌است که برای او تازگی دارد و چنانکه درمتن شرح میدهد پنبه‌آن فقط برای لایی البسه و یا انباشتن میان لحاف ومتکا بدرد میخورد، در صـورتیکه پنبه معمولی در نساجی بکار میرود.

بعمل‌نمیاید. محصول عمده‌اینجا یك‌نوع ادویه‌ای است‌که تیره‌رنگ است وبخارج زیادصادرمیشود. همچنین جزء صادرات این‌جا بهندوستان تعدادزیادی‌اسب‌میباشد[۱]

فصل سی و یکم
کشور کامبایا[۲]

این‌هم کشوری است وسیع که‌ازخود پادشاه دارد.مردمش بت‌پرستند وبازبان مخصوصی حرف میزنند. درین ناحیه ستاره قطبی بلندتر دیده‌میشود تا در نواحی سابق‌الذکر. تجارتش مهم‌است، زیرا نیل وپارچه‌های پنبه‌ای‌وپشمی زیادتهیه‌میکنند پوست‌دباغی شده‌صادرمیکنند ودرمقابل‌طلا ونقره‌ومس وتوتیا میگیرد.

فصل سی و دوم
کشور پادشاهی سروناس

کشور سروناس نیز در سمت غرب واقع است[۳] مردمانش بت پرستند و به دیگران باجی نمیپردازند. زبان مخصوصی دارند. خوش مشرب و خوش‌حالتند. از

۱ـ تا قبل از بازشدن پای اروپائیان باین نواحی‌ظاهراً طرز تجارت اسب بدین طریق بوده‌که ابتدا اسب از خلیج فارس وبحر احمر ونواحی مجاور آن به‌بنادر شمالی هندوستان آورده میشد، سپس ازآنجا به‌ایالات جنوبی صادر میگردید.

۲ـ چنانکه بر خوانندگان معلوم شده هنگامی‌که موضوع (گجرات) مطرح بود، شرحی که درآنجا داده شد تنها مربوط بشبه جزیره‌ای بهمان نام نبود بلکه بقسمتهای جنوبی نیز مربوط میشد. این قسمتها تاشهر بمبئی ادامه داشت و شهر سورت (Surat) نیز جزء آن بود. بنابرین چون‌مصنف رو بشمال میرفته لازم دانسته بترتیب بذکر شهرهائی که جلو راه خود میدیده بپردازد، من‌جمله یکی ازین شهرها بندر تجارتی (کامبایا) است که در ته خلیج (کامبایا) واقع شده. این محل در (آئین اکبری) بنام کامبایت (Kambayet) نامیده شده و یکی‌از شهرهای مهم گجرات محسوب میشود .

۳ـ سروناس که درکتاب بازل (Basle) سمنات (Semenath) نامیده شده، یقیناًهمان سومنات (Sumenat) مشهور است که در سال (۱۰۲۵) توسط یك مسلمان متعصب یعنی سلطان محمود غزنی (غزنوی) ویران گشت معبدش خراب وبت عظیمش واژگون شد وتمام احجار کریمه‌ای‌هم که بت بدان زینت یافته‌بود بباد‌غارت رفت.

راه کسب وتجارت امرار معاش میکنند. تجارزیادی بآنجا رفت وآمد نموده اجناسی می‌آورند واجناسی صادر میکنند. شنیده‌ام کاهنینی که در معابداینجا خدمت میکنند مزورترین وبیرحم‌ترین مردم روی ارضند[1]

فصل سی و سوم
کشور کسماکران

کشوری‌است‌وسیع[2] ازخودشاه‌دارد ومردمش بازبان‌مخصوصی‌حرف‌میزنند.قسمتی ازمردم بت‌پرست وبیشترمسلمانند.[3] معیشت‌شان بیشتر ازراه تجارت وصناعت‌است. غذایشان برنج وگوشت وگندم وشیر میباشد. تجار بسیاری چه‌ازراه دریا وچه‌از راه خشکی بدانجامیایند وقتی بسمت شمال غرب مسافرت میکنید اینجاآخرین‌ایالت هندوستان‌است‌که می‌بینید. هندوستان از(معبر)شروع میشود ودراینجاخاتمه‌مییابد[4]

۱ـ بیرحمی‌هائی‌که مسلمانان نسبت بهندیان روا داشته، وبگفته ابوالفداء، آنهارا دسته‌دسته بقتل رسانیده‌اند ممکن است بین هندیـان وبخصوص کاهنان عکس‌العمل شدیدی داشته که هروقت‌فرصتی بدست میآوردند بتلافی میپرداختند. وممکن‌هم هست‌مصنف این اطلاعات را ازهمسفریهای مسلمان خود شنیده باشد.

۲ـ اسم‌کسماکران (Kesmacoran) درمتون مختلف باملاءها وتلفظهای مختلف‌ضبط‌شده منجمله (مازر رنل) آنرا با کیگ ماکران(Kidg - Makran) یکی دانسته که درآنزمانها ممکن‌است که به‌هند تعلق داشته. درهندوستان همیشه کامه (کیگ) را بکلمه (ماکـران) ملحق میکنند. این کاررا نسبت بسایر امکنه نیز مینمایند (کیگ) ممکن است پای‌تخت سابق (ماکران) بوده‌است و (ماکران) ایالت وسیعی است نزدیك دریا ودر سمت غرب رود سند. امکنه‌ای که در مجـاورت این رودخانه قرارگرفته امکنه‌ایست که مصنف هنگام رفتنش بچنین تشریح نموده. در آن هنگام گفته است: «اگر بنابود بسفر خود درهمین سمت ادامه دهم وارد هندوستان میشدم ولی بهتر دانستم که شرح این‌کشور بزرگ را بکتاب سوم موکول کنم.» و اکنون او بقول خود وفاکرده وبا رسیدن به ایالتی‌که هممرز با ایران است سرگذشتهای مربوط بسواحل هند را نیز بپایان رسانیده است.

۳ـ ابن حوقل میگوید: «عده‌ای از ساکنین مکران بعربها شباهت دارند. گوشت مرغ و ماهی می‌خورند. بعضی دیگر مانند کردها هستند. اینجا آخرین سرزمینی است که مسلمانان درین جهت پیش رفته‌اند» قابل توجه است‌که مصنف همان خط تقسیمی را که جغرافی‌دان عرب، سه قـرن قبل از او تعیین‌کرده، قبول و اتخاذ کرده‌است.

۴ـ منظور از (معبر) که نباید با (مالابار) اشتباه نمود، ساحل شرقی شبه جزیره است از نزدیکی←

البته مافقط بذکر ایالات ومدائن ساحلی که در مسیرما بوده پرداختیم اگرمیخواستیم تمام ایالات داخلی آنرا نیز تشریح کنیم کارمان خیلی طولانی میشد.

فصل سی و چهارم

جزیره نرها وجزیره ماده‌ها

در پانصد میلی جنوب (کسما کران) در اقیانوس، دو جزیره بفاصله سی میل از یکدیگر وجود دارد که ساکنین یکی فقط مرد وساکنین دیگری فقط زن می باشد. بدینمناسبت اولی را جزیره مردها و دومی را جزیره زنها نامیده‌اند[1] ساکنین هردو جزیره غسل تعمیدیافته‌اند، ولی هنوز معتقد بکتاب تورات هستند. درسه‌ماه بهارمردها بجزیره زنها رفته و هرمردی بازنش جداگانه زندگی میکند. بعد دوباره به‌جزیرهٔ خودشان برگشته، بقیهٔ سال را به تنهائی سر می‌کنند. زنها پسران خود را تا سن دوازده سالگی پیش خود نگاه داشته سپس آنها را بجزیره مردان میفرستند. اما دخترها را تاسن ازدواج پیش خود نگاه‌داشته بعدبزنی بیکی ازمردان جزیره دیگرداده میشوند. اسقفی دارندکه تابع اسقف جزیره سوکوترا است[2] مردها برای تامین زندگی زنان بذر میکارند، ولی زنان باید زمین راحاضر کنند وبعدهم محصول راجمع آوری نمایند. میوه‌های متنوع در جزیره بعمل‌میاید. غذای مردها شیر وگوشت و برنج وماهی است. همیشه ماهی صید میکنند وچه تازه وچه نمك‌سود[3] آن‌را به‌تجاری که

←کیستنا (Kistnah)، و یا شاید دقیق‌تر، از رودخانه پنار (Pennar) تا دماغه کمرن (Comorin).

۱ـ با در نظرگرفتن فاصله‌ای‌که برای این جزایر تعیین شده ممکن‌است منظور جزایری باشند که نزدیك جزیره سکت را (Socotra) واقع شده‌اند. در بعضی نقشه‌ها این دو جزیره را «دو خواهر» و در بعضی نقشه‌های دیگر «دو برادر». و در نقشه دیگر مانگلا (Mangla) و نبیلا (Nebila) نامیده‌اند.

۲ـ چنانکه دریادداشتهای فصل بعد دیده خواهد شد مسیحیت درین محل و درحبشه درهمان ازمنه اولیه برقرار گشت تبعیت کلیسای اینجا بکلیسای(سوکوترا) دلیل برمجاورت وهمسایگی آنهااست.

۳ـ دراین نواحی که بواسطه گرمای فوق‌العاده و نوع خاك محصولات زراعتی کمیاب است مردم ـ

بآنجا رفت‌وآمدمینمایند میفروشند. تجار مزبور بعلاوه‌خریدارکهربانیزهستندزیرا این ماده در اینجا فراوانست.

فصل‌سی و پنجم
جزیره سوکوترا

هر گاه دوجزیره فوق راترك نموده پانصد میل بطرف جنوب برویم بجزیره سوکوترا میرسیم که جزیره‌ای بزرگ و آباداست[1] در سواحل دریا مقدار زیادی کهربا پیدا میشودکه از روده‌های «بال» (نوعی نهنگ)دفع‌میشود. چون کهرباکالائی است‌که طالب زیاد دارد عده‌ای ازمردم صیدبال رابرای خود حرفه‌ای قرار داده‌اند. صید بال‌بطریق ذیل‌است: نیزه‌های خاردارنوك تیزی‌بدست گرفته‌هنگام عبور بال‌آن را چنان سخت بیدن‌او میزنندکه نیزه فرو رفته دیگر درنمیاید. ته‌نیزه بریسمان طویلی‌بسته است. وبرسر دیگر ریسمان گوی مجوفی وصل‌شده که‌نشان میدهد بال درچه محل مرده است بدین ترتیب باریسمان جسد اورا بساحل میاورند و کهربارا از امعایش خارج ساخته واز کاسه سرش‌هم یك‌نوع روغن بدست میاورند[2] همه مردم از زن ومرد برهنه‌میگردند، فقط باتکه‌پارچه‌ای جلو وعقب کمرشان رامیپوشانند. جز برنج غله‌دیگری‌ندارند غذایشان گوشت وشیر وبرنج‌میباشد. مذهبشان‌مسیحیت است. همگی‌غسل تعمید یافته‌اندوتحت سرپرستی روحانی سراسقفی هستند که‌تابع پاپ رم نیست بلکه‌فرمان از پیری میبرد که دربغداد مقیم‌است واز طرف اومنصوب

←مجبورند قسمتی از غذای خودرا ماهی قرار دهند وبرای نگاه داشتن ماهی بایدآنرا نمك‌سودکنند تا مدتی بماند.

۱ـ این جزیره بزرگ واقع است نزدیك دماغه گاردا فویی (Guardafui) یعنی نزدیك نقطه شمال شرق قاره افریقا.

۲ـ ذکر اینکه روغن از سر بال گرفته میشود دلیلی‌است بر اینکه اطلاعات مصنف صحیح است و طرز صید بال هم صحیحاً تشریح شده.

میگردد، ویا اگر بوسیله مردم انتخاب میشود باید او باین انتخاب صحه بگذارد[۱] پاتوق بیشتر دزدان دریائی دراین جزیره است. اجناس چپاول‌شده را آورده به‌بومیان میفروشند‌وبومیان باعلم باینکه این کالاها ازراه غیرمشروع بدست آمده بعنوان‌این که از کافرین یعنی مسلمانان و بت‌پرستان بغارت رفته است، آنرا حلال میدانند و بدون هیچ وسوسه ودغدغهٔ خیال آنرا ابتیاع میکنند. تمام کشتیهائی‌که بمقصد عدن میروند ازاین جزیره ماهی و کهربای خاکستری و پارچه‌های پنبه‌ای بمقدار زیاد میخرند. سحاری وافسونگری میان‌مردم منتهای رواج‌را دارد، وبا وجود اینکه سر اسقف سحروجادو را گناه میداند بازمردم باین‌چیزها پایبندندو بممنوعیت‌های‌اسقف وقعی‌نمیگذارند اگر احیاناً یکی ازکشتیهای دزدان خسارتی بیکی‌از کشتیهای‌اهل جزیره واردآورد آنرا طلسم‌میکنند وتا جبران خسارت نشده، طلسم از او برداشته نمیشود. وحتی‌اگرباد مساعدی بوزد قادرند جهت باد راتغییرداده تاکشتی‌نتواندفرار کند ومجبور شودمجدداً بجزیره برگردد. آنهاقادرند دریاها راآرام‌ویاطوفانی نموده کشتیهارا‌شکسته ویاکارهای دیگری شبیه بآنها بکنند.[۲]

فصل سی وششم

جزیرهٔ بزرگ ماداگاسکار

اکنون جزیره (اسکوترا) را ترك میکنیم وبجهتی‌میان جنوب وجنوب غرب بمسافت‌هزارمیل‌میرویم تابجزیره بزرگ ماداگاسکار میرسیم. این‌یکی‌ازبزرگترین

۱- بدیهی است که مصنف فرض کرده است که ساکنین از مسیحیان نسطوری بوده و مقر رئیس روحانیشان بغداد بوده‌است اما باحتمال بیشتر چنانکه پرتقالیها اظهار میدارند ساکنین مزبور باید یعقوبی (Jacobites) وتابع ریاست روحانی پیری‌که مقرش در ادوار اولیه انطاکیه یا اسکندریه و بعدها در ماردین (Maredin) در بین‌النهرین بوده اند.

۲- عقیده بطلسم و باثرات آن در جریان اوضاع طبیعت و مخصوصاً در مطیع ساختن باد در آن زمان وحتی در زمانهای بسیار بعد ازآن، وآنهم درممالك متمدنه دنیا، بسیار شایع بوده. بنابرین از اینکه اهالی یك جزیره دورافتاده‌ای‌که همیشه درمعرض طوفانهای شدید قرار داشته باین‌چیزها عقیده داشته‌اند نباید تعجب کنیم.

وحاصلخیزترین جزائر دنیاست. دورتا دور آن سه‌هزار میل‌است.[۱] مردمانش عرب و یا ازپیروان محمدند[۲]. چهارشیخ دارندکه بر آنها حکومت میکند وشیخ بزبان ما یعنی پیر[۳]. زندگانی‌شان ازراه تجارت وصنعت میگذرد چون‌فیل زیاددارند عاج نیز زیاد است ویکی ازکالاهای عمده تجارتی‌است[۴] غذای‌عمده مردم در تمام فصول گوشت شتراست. البته‌گوشتهای دیگرهم میخورند ولی‌گوشت شتررا بعنوان‌اینکه لذیذترو مرغوبتراست بیشترترجیح میدهند. درجنگلها درخت صندل سرخ زیاد وبهمین مناسبت‌قیمت‌آن نسبة نازل‌است. کهربای خاکستری‌نیز از بال‌ها تحصیل‌میشود.شکار ببر، سیاه‌گوش، آهو، گوزن وطیورنیز متداولست[۵].

کشتیهای باری ازنواحی مختلف دنیا باین‌جزیره میآیند وکالاهای خودرا که بیشتر ابریشم و دبیت وپارچه‌های زری وگلدار است باکالاهای محلی معاوضه نموده ویا بقیمت‌نقد میفروشند.کشتیهای‌مزبورمعمولا ازاین‌جزیره وجزیره زنگبار دورتر نمیروند زیرا آن‌جزایر درقسمتهای جنوبی‌تر واقعند ورفت‌وآمد بآنها بواسطه وضع خاص‌دریاهامشکل‌است باینمعنی‌که جریان‌آب بطرف‌جنوب‌خیلی‌سریع وشدیداست. رفتن بآن طرف‌آسان ولی برگشتن تقریباً غیرممکن‌است. چنانکه کشتیهائی‌که از (مالابار)باین‌جزیرەمیآیندمسافرتشان ۲۰ تا۲۵روز ولی درمراجعت‌بیش‌ازسه ماه‌طول

۱ـ طول فعلی دورتا دورآن تقریباً دوهزار میل است نه هزار میل.

۲ـ بومیان بطور کلی مسلمان نیستند. اعرابی‌که در ابتدا باین جزیره آمدند دین اسلام‌را در چند بخش‌ساحلی رواج دادند بعدها هم با مخالطه وآمیزش با بومیان، نژادهائی بوجودآوردند که ظاهراً مسلمانند ولی دستورات اسلام‌را خیلی بطور ناقص عمل میکنند.

۳ـ کلمه عربی شیخ دومعنی دارد. یکی بمعنای «پیر وبزرگتر» (چنانکه درمتن باین‌معنی آمده) و دیگری بمعنای «رئیس قبیله». و ما بمعنی اخیر است که بیشتر می‌بینیم استعمال میشود.

۴ـ فیل وعاج درسواحل افریقا زیاد است اما نه در جزیره (ماداگاسکار) بنابراین یا مردم اطلاعات غلطی به مارکوپولو داده‌اند ویا خود اشتباهاتی درین باب نموده است.

۵ـ باز بخوبی می‌بینیم‌که مطالبی که در اینجا ذکرشده مربوط است بساحل افریقا که مقابل‌جزیره است و نه بخود جزیره، زیرا در جزیرهٔ (ماداگاسکار) شیر و ببر و از این قبیل حیوانات وجود ندارد. واقع قضیه اینست که تقریباً تمام آنچه راجع به (ماداگاسکار) گفته شده اطلاعاتی است که ملوانان عرب راجع بسواحل جنوبی افریقا داده اند ومصنف اشتباهاً آنهارا دراینجا آورده‌است .

میکشد[۱].

مردم این جزیره نقل میکنندکه دریك فصل معین ازسال طیر عجیبی بنام «رخ» ازنواحی جنوبی ظاهرمیشود. ازحیث شکل شبیه بعقاب ولی ازحیث هیکل بمراتب بزرگتر ازآنست وقدرت آن باندازه‌ای‌است که میتواند فیلی‌را باچنگالهای خودبآسمان‌بلند نموده بعدازآنجا بزمین‌اندازد وپس‌ازآن‌میآید و ازگوشت‌آن‌تغذیه میکند. اشخاصی‌که این‌پرندهٔ عجیب‌را دیده‌اند اظهار میدارندوقتی بالهایش گسترده است طولشان ازنوك تانوك شانزده قدم وطول‌پرها هشت‌قدم میباشد وبهمین نسبت‌هم عرض‌آنها میباشد[۲] مسترمارکوپولو بخیال‌اینکه این‌حیوان نصف‌بدنش پرنده ونصف دیگرش شیر است مخصوصاً درصدد تحقیق برآمد وازکسانیکه‌آنرا دیده‌بودند سؤالاتی نمود معلوم‌شدکه شکل‌آن عیناً شکل پرندگان ویا اگر بتوان‌گفت شکل عقاب‌است. خان‌بزرگ نیزکه ازوجود چنین پرنده‌ای استحضارحاصل‌نمود اشخاصی برای‌تحقیق‌بجزیره فرستاد. وقتیکه برگشتند پری‌ازآن طیرآوردندکه نوزده‌وجب طول‌داشت. شاه ازمشاهده‌آن بی‌نهایت درشگفتی شد، و به‌آورندگان خلعت مناسب عطافرمود. فرستادگان مزبورحامل دندانی‌نیز بوزن چهارده‌پوند ازگرازی بودندکه

۱ـ تمام ملاحانی‌که از این سمت گذشته‌اند، از وجود چنین جریانی که از کانال (موزامبیك) به طرف جنوب جاری است و بالاخره با تمایل بسمت غرب از دور (دماغه امید) میگذرد، آگاهند مطالبی که مصنف درباره این موضوع ذکر کرده در زمانی بوده که پای هیچ اروپائی هنوز باینجا نرسیده بوده بنابرین بجای خود مهم و قابل توجه است.

۲ـ کسانی‌که قصه‌های (هزار ویکشب) را خوانده‌اند باید باطیری بنام «رخ» آشنا باشند. درکتب لغت فارسی وعربی خوانده میشود: «رخ نام طیر عظیم‌الجثه‌ای است که میتواند کرکدن زنده‌ای را بهوا بلند کند.» در تمام شرق بوجود چنین‌طیری عقیده‌مندند و بنابرین ملوانان عربی‌که بامصنف صحبت کرده‌اند، بلاشك موضوع را چنانکه مشهور بوده باطلاع او رسانده‌اند. قصه وجود چنین پرنده‌ای گرچه مبالغه بنظر میآید ممکن است کاملا خیالی هم نباشد ازین پرندگان بزرگ ـ ولی نه بعظمتی که دربالا ذکر شد ـ درآن نواحی زیاد دیده میشود. ممکن است پرنده‌ای که دیده شده از نوع پرنده دریائی (Albatross) و یا کرکس (Condor) های جنوب افریقا باشد. بعضی از این پرندگان دریائی دیده شده که فاصله‌بین دونوك بالهای گسترده‌شان پانزده پا میباشد بنابرین برای کسانی‌که برای دفعه اول آنهارا می‌بینند فوق‌العاده بزرگ و هیولا بنظر میآیند.

بومی این نواحی است ومیگویند بهیکل یك گاو نر است[1]. درین ناحیه حیواناتی دیگر ازقبیل شتر، الاغ وجانوران وحشی دیگر یافته میشوند که باحیوانات نواحی ما فرق فاحشی دارند.

فصل سی و هفتم

جزیره زنگبار

«زنگبار» جزیره‌ایست که نزدیك ساحل افریقا ونزدیك ماداگاسکار قرار دارد. طول دور آن دوهزار میل است. مردم آن بت‌پرستند. زبان مخصوص بخود دارند و خراجگزار هیچ کشور خارجی نیستند. هیکلشان درشت است ولی بلندیشان متناسب با عرضشان نیست. اگرغیر ازین بود هیکلشان بیشتر بهیکل غول شباهت میداشت تا بهیکل آدمیزاد وبقدرپنج نفرهم غذامیبایست بخورند، معذلك ازحیث بنیه‌وقدرت فوق‌العاده اند، زیرا یك نفر آنهامیتواند باندازه چهارنفرما حمل‌بارنماید. رنگ پوستشان سیاه است جز تکه‌پارچه‌ای‌که بدورکمر می‌بندند لباس دیگری بر تن ندارند. مویشان بقدری مجعداست که هرقدرهم آنرا خیس کنند بازبزحمت میتوانند شانه‌اش نمایند. دهانشان فراخ است. نوك بینی‌شان بطرف بالا برجسته، گوششان دراز وچشمانی درشت وترسناك دارند. زنها ازنعمت زیبائی بی‌بهره‌اند زیرا دارای چشمانی درشت، دهانی گشاد وبینی‌ای افطس میباشند. سرودستشان بی‌تناسب بزرگ است گوئی زشت‌ترین زنان دنیا درین جزیره وجود دارند زیراگذشته ازآنچه گفته شد پستانهائی چهار برابر پستانهای زنهای ما دارند. غذایشان شیروگوشت وبرنج وخرماست. درخت‌تاك ندارند ولی‌ازبرنج وشکروادویه مشروبی میسازندکه خوشمزه ومانند سایرمشروبات

۱ـ در کتاب (تاریخ چارپایان) مینویسد، «گراز وحشی افریقائی دارای چهار دندان است؛ دوتا خیلی بزرگ که از فك بالا بیرون آمده وبسمت بالا متوجهند (مانند شاخ). درازای آنها هریك نه اینچ، وطول محیطشان در قاعده پنج اینچ تمام است. دو دندان دیگرروی فك پائین قرار دارند واز دهان بقدر سه اینچ بیرون میآیند. این دندانها وسیله حمله ودفاع حیوان است.

الکلی سکرآور است. فیل دراینجا زیاداست ودندانهای آن یك کالای تجارتی مهمی است. از قرارمعلوم طریقه مجامعت فیلها بواسطه موضع مخصوص آلت تناسلی ماده، برعکس سایر حیوانات وبشکل آمیزش انسانها صورت میگیرد.[1]

درین ناحیه زرافه نیز پیدا میشود وآن حیوانی است زیبا ومتناسب القامه. دو دستش بلند، دوپایش کوتاه، گردنش خیلی بلند، کله‌اش کوچك، طرزحرکاتش ظریف، رنگ پوستش روشن، وگله به‌گله بالکه‌های سرخ‌رنگ‌گرد مزین شده‌است. طول گردن باضافه طول‌سرش سه‌قدم میباشد. گوسفندان این‌ناحیه‌همه‌سفیدند فقط سرشان سیاه است. همچنین‌است سگهایشان. ظاهرحیواناتشان بطورکلی باظاهر حیوانات ما فرق‌دارد. کشتیهای تجارتی باین‌مکان رفت‌وآمد مینمایند واجناس‌خودرا باکهربای خاکستری ودندان فیل معاوضه میکنند. بزرگان جزیره گاهی بیجهت بایکدیگرسر جنگ‌دارند وجنگجویان بی‌هراس ازمرگ باکمال شجاعت میجنگند. اسب‌ندارند وبا فیل وشتر بمیدان نبرد میروند برپشت فیلها اطاقکهای چوبی قرارمیدهند و در هر اطاقی ازپانزده تا بیست مردجنگی مسلح بشمشیرونیزه وسنگ جای میگیرند قبل‌ازشروع بجنگ مقداری شراب بفیلهایشان میخورانند ومعتقدندکه دراینصورت فیلها نیمه‌دیوانه میگردند وبهتر بصفوف دشمن‌حمله‌میکنند.

فصل سی و هشتم

تعداد بیشمار جزایر دراقیانوس هند

وقتیکه بشرح وتوصیف ایالات هند پرداختم فقط عمده‌ترین ومشهورترین آنهارا توصیف‌نمودم. همین‌کاررا نیز راجع‌بجزایری‌که تعدادشان فوق‌العاده زیاداست کرده‌ام. چنانکه ازملاحان معتمد این‌نواحی شنیده ویا در نوشته‌های جهانگردان

---

۱ ـ این اشتباه از قدیم وجود داشته وتقریباً عمومی بوده وعلت بقای‌آن اینست که موضوع کمتر مورد آزمایش و تحقیق واقع شده است.

خوانده‌ام، تعداد این‌جزایر، چه مسکون وچه‌غیرمسکون،کمتر از (۱۲۷۰۰) نیست[۱] هند را باین‌ترتیب تقسیم کرده‌ایم:

۱ـ هند بزرگ‌که از (معبر) تا (کسماکران) منبسط میشود و شامل سیزده کشوربزرگ میباشد. ما ده‌تای از آنهارا شرح داده‌ایم.

۲ـ هندکوچك‌از«زیامپا»[۲] شروع‌وبه«مورفیلی»[۳] ختم‌میشود وشامل‌هشت‌کشور است. (باستثنای‌کشورهای واقع در جزایرکه‌آن نیزمتعدد است.)

۳ـ بالاخره «هند متوسط» که حبشه نامیده میشود[۴] واکنون به‌بحث راجع به آن میپردازیم.

فصل سی ونهم

هند متوسط یا حبشه

حبشه‌کشور وسیعی‌است‌که موسوم شده بهند متوسط یاهند ثانی. پادشاه اصلی آن مسیحی‌است.شش‌پادشاه دیگر داردکه سه‌تای‌آن مسیحی‌وسه‌تای‌دیگر مسلمانند[۵]

۱ـ منظور از این جزایر قطعاً مجمع‌الجزایـرهای مالدیو (Maldiues) و لاکادیو (Lacad - iues) است. گرچه در شماره‌ای که از این جزایر تعیین شده ممکن است کمی مبالغه باشد ولـی ظن عمومی درهند و در خود جزایر اینست‌که فقط مجمع‌الجزایر (مالدیو) بیش‌از یازده تا دوازده هزار جزیره کوچك و بزرگ دارد.

۲- Ziampa ۳- Murfili

۴ـ تقسیم هند به‌بزرگ وکوچك و متوسط ظاهراً از روی موقعیت جغرافیائی و یـا اهمیت نسبی امکنه مربـوط نیست. منظور ازهند کوچك وسعتی است که میان ساحل شرقی شبه جزیره هند و هندوچین قرارگرفته. هند بزرگ تمام شبه جزیره هندوستان است یعنی وسعت بین رودهای گنگ وسند. اما هند متوسط یـا هند ثانی کشور حبشه‌است وظاهراً مشتمل سواحل عربستان وخلیج فارس نیز میباشد.

۵ـ گیبون (Gibbon) میگوید: «مسیحیت ملت را از بربریت افریقائی نجات داده آنرا بمقامی بالاتر رسانده است. معاشرت واختلاط با مصریان وجانشینان قسطنطین باعث شده که مبادی علم و هنر باین‌نواحی وارد گردد. کشتیهایشان باجزیره سیلان بتجارت پرداختند وهفت‌کشور به‌شاهنشاه اصلی حبشه یا نگوس (Négus) قید رقیت برگردن نهـادند. البته این عده برحسب زمان کم یا زیاد شده، چنانکه بعضی ازنویسندگان تعدادآنرا از چهارده تا سی ذکر کرده‌اند.

چنانکه‌اطلاع یافته‌ام مسیحیان این‌ناحیه برای‌اینکه خودرا ممتاز ازدیگران جلوه دهند روی‌صورت خود سه‌علامت داغ میگذارند یکی درپیشانی ودوتا روی‌گونه. و این‌را تعمید باآتش میدانند وتعمیدی‌است‌که بعداز تعمید باآب صورت میگیرد. مسلمانها فقط یك‌علامت دارندکه روی‌پیشانی‌است وتاوسط بینی‌ممتد میشود. یهودی نیز زیاد است. آنهافقط دوعلامت برروی دوگونه دارند. پای‌تخت پادشاه اصلی‌در داخل کشوراست[۱] و سرزمینهای پادشاهان مسلمان در اطراف ایالت عدن میباشد.[۲] اقبال این‌مردم بمسیحیت نتیجه فعالیت توماس‌مقدس حواری‌بوده‌که پس‌از تبلیغ و اشاعه احکام انجیل درکشور «نوبی»[۳] به‌کشور حبشه آمده آنجا نیز به‌ترویج دیانت مسیح پرداخته‌است، بعد بایالت «معبر» رفته درآنجا پس‌ازتبلیغ عده‌زیادی از مردم (چنانکه قبلاشرح دادیم) شربت شهادت‌نوشید ودرهمانجا مدفون‌شد.

مردم حبشه شجاع وسلحشورند، ودائماً بامردم عدن ونوبی و سایرکشورهای مجاور در نزاع ومخاصمه‌اند، درنتیجه این‌منازعات دائم سربازانش ورزیده‌گشته و جزء بهترین سربازان این‌قسمت از دنیا محسوب میشوند.

چنانکه اطلاع یافته‌ام درسال۱۲۸۸ شاه بزرگ حبشه تصمیم‌گرفت شخصاً به بیت‌المقدس (اورشلیم) برود ومدفن مبارك حضرت مسیح‌را زیارت‌کند. اما افسران ورجال‌کشورش اورا ازین تصمیم باز داشته‌گفتند مسافرت او ازمیان ملل دشمن‌عرب بسیارخطرناکست. بنابراین او ازمسافرت صرفنظرکرد وبجای‌خود اسقفی‌را به‌نیابت فرستاد. مشارالیه باورشلیم رفت ومأموریت‌خودرا انجام داد هنگام مراجعت سلطان

۱ـ پای‌تختی که در اینجا بآن اشاره شده شهر آخشوما (Akhshuma) است که پای‌تخت قدیم حبشه و مقر پادشاهی بوده که باربزا (Barbosa) ونویسندگان قدیم پرتقالی اورا (جان کشیش) نامیده‌اند.

۲ـ چنانکه بعداً معلوم میشود محتمل است کشوری که اینجا از آن بحث می‌شود عدل (Adel) باشد نه (عدن) زیرا عدل مجاور جنوبی حبشه است درصورتیکه عدن بوسیله بحر احمر (یا خلیج عرب) ازآن جدا میشود.

۳ـ Nubia

عدن اورا احضار وباو تکلیف مسلمان شدن کرد. ولی او ازاینکار ابانمود. درنتیجه سلطان دستورداد اورا ختنه کردند وسپس روانه موطنش نمودند. اسقف بحضور شاه باریافت وآنچه برسرش آمده بود بعرض رساند پادشاه نیز بلافاصله دستور بسیج ارتش داد وخود بسرکردگی آن قرارگرفته بسمت کشورعدن براه افتاد. سلطان عدن نیز به نوبهٔ خود دونفر از شاهزادگان مسلمان همسایگان خودرا به کمك خواست. جنگ سختی بین طرفین درگرفت درپایان پادشاه حبشه فاتح گشت، و بتلافی توهینی که بر سر اسقف آمده بود دستور داد شهرعدن را غارت وچپاول نمودند.

غذای مردم این شهر گندم وبرنج وگوشت وشیراست. همه گونه آذوقه دارند و ازکنجد روغن میگیرند. فیل وشتروزرافه والاغ وحشی ومیمونهای شبه انسان وطیور وحشی واهلی نیز دراینجا یافته میشود[1] کشور ازحیث طلا ثروتمند است ومحل آمدو شد تجارهم میباشد.

فصل چهلم

ایالت عدن[2]

ایالت عدن دارای شاهی است که برخود عنوان «سلطان» گذاشته[3] ساکنین آن

۱ـ «فیل و زرافه و کرگدن در اراضی پست زندگی میکنند. شیر وپلنگ ویوزپلنگ در نواحی مرتفع ومزروع بهیچوجه دیده نمی‌شود. ببر نیز نه‌تنها در حبشه بلکه تاآن اندازه‌ای که من اطلاع دارم در تمام افریقا یافته نمی‌شود. گله‌های میمون مزارع ارزن را منهدم میکنند. تعداد طیور در حبشه نسبت بسایر حیوانات فزونی دارد.» (نقل ازکتاب بروس (Bruce).

۲ـ در فصل سابق ذکری از کشور عدل بمیان آمد. کاری نداریم که اینکشور حقیقة درکجا بوده. ولی عدنی که در اینجا از آن صحبت میشود، بدون شك، شهر و بندر مهم عدن است که درانتهای جنوب شرقی یمن یا عربستان ونزدیك مدخل بحراحمر واقع است. ممکن است مترجمین و استنساخ کنندگان درباره این دوکامه (عدل ـ عدن) که با هم شباهت لفظی وکتبی دارند یکی را بجای دیگر گرفته باشند. خود مصنف هم ممکن است این دو را با هم اشتباه کرده باشد.

۳ـ دگینی (De Guignes) هنگامیکه از شاهزادگان خانواده صلاح‌الدین که از سال (۱۱۸۰) ببعد در عدن سلطنت میکردند صحبت میکند میگوید: «بعد از مرگ این شاهزاده که در حدود سال (۶۳۷) هجری برابربا (۱۲۳۹) میلادی واقع شد. ترکمنی بنام نورالدین‌عمر کشور مزبور ←

عرب ومسلمانند وکاملا مسیحیان را منفور دارند. بندرعدن از لحاظ اینکه سرراه کشتیهائی است که باسکندریه حمل‌جنس میکنند اهمیت‌زیادی دارد. کشتیهای‌مزبور امتعه خودرا دراینجا خالی نموده نقل بکشتیهای کوچکتری مینمایند. این کشتیها مدت بیست روز (یا بیشتر یاکمتر برحسب وضع هوا) دربحراحمر طی‌طریق نموده تا به‌بندر منظورشان برسند. درآنجا باردیگر امتعه خودرا ازکشتیها خالی‌نموده این دفعه برشترها بار مینمایند بعد ازسیزده روزمسافرت درصحاری، برودخانه نیل می رسند. دوباره کالاهای خودرا سواربرقایقها نموده بقاهره میروند. بالاخره بوسیله کانالی بمقصد اصلی یعنی اسکندریه میرسند.

این آسانترین وکوتاهترین راهی‌است‌که تجار میتوانند اجناس هندی خودرا از عدن باسکندریه بفرستند. تجاری‌که باسکندریه میروند هنگام مراجعتشان، اسبهای معروف عربی‌را ازیمن خریده بکشورهند وجزایرآن میبرند وازفروش آن منافع فوق‌العاده‌ای عایدشان میشود.

سلطان عدن ازمالیاتهای نسبهٔ سنگینی‌که از واردات و صادرات مال‌التجاره‌ها دریافت میدارد ثروت هنگفتی بهم زده است. شنیده‌ام‌که سلطان بابل[1] هنگامیکه برای دفعه‌اول علیه شهرعکا بجنگ پرداخت وآنرا مسخرکرد شهرعدن برای‌اینکه قلباً ازمسیحیان نفرت‌داشت سی‌هزار اسب وچهل‌هزارشتر در اختیار او گذاشت.

←را تسخیر کرد، بعد سفیری نزد خلیفه مستنصر فرستاد، و تقاضا کرد که باو منصب سلطانی یمن را عطا کند. این درخواست مورد اجابت واقع شد.» «این خانواده یمن‌را تا سال (۸۰۰) هجری برابر با (۱۳۹۷) میلادی در دست داشت» بنابراین مصنف راجع بیکی ازین سلاطین است که‌در دوره‌ای‌که وی ازآن بحث میکند بر تخت سلطنت جالس بوده.

۱ـ چنانکه قبلا مذکور شد (بابل) نام قاهره مصر بوده در قرون وسطی.

فصل چهل و یکم

شهر اشیه[1]

حاکم شهر اشیه مسلمان‌است. بانهایت عدالت حکومت میکند وتابع سلطان «عدن» میباشد.

فاصله‌آن ازعدن چهل میل‌است[2]. بندرآن خوب ومهم‌است،زیرا محل‌تجارت اسب میباشد وکشتیهائی‌که ازهند میآیند، هرسال مقداری اسب خریده بهند صادر مینمایند.

محصول عمدهٔ این‌ناحیه کندر است[3] وآن ماده‌ایست‌که قطره بقطره ازدرختی شبیه بصنوبر تقطیر میشود. مردم هرچند وقت‌یکبار پوست‌درخت را تراشیده‌ویا چاکی به‌آن میدهند ازآن چاك کندر بتدریج بخارج ترشح وبعد درنتیجهٔ مجاورت با هوا سفت. گاه اتفاق می‌افتد که فقط بواسطهٔ گرمای هوا کندر خود بخود مترشح میگردد. درخت خرما نیز فراوان است. بجز ارزن وبرنج غلات دیگری ندارند و اگرغلات دیگری را طالب باشند باید ازخارج واردکنند. شراب‌انگور وجودندارد، ولی از تخمیر برنج وشکر وخرما مسکرلذیذ خوشمزه‌ای بدست میاورند. یك‌نوع گوسفندهای کوچکی دارند که گوشهایشان درجای معمولی خود نیست بجای آنها دوشاخ‌کوچك روئیده و شاخها به‌طرف بینی سرازیرند. فقط دوسوراخ هست که بجای گوش میباشند

مردم این‌ناحیه صیادهای ماهری هستند. ماهی تون‌را باندازه‌ای‌میگیرند که

۱- Escier

۲ـ با ملاحظه مشخصاتیکه در اینجا ذکر شده قاعدهٔ موقعیت این محل نسبت بعدن باید شمال شرق باشد نه‌جنوب شرق وفاصله بین دو شهر هم خیلی بیش از چهل میل است. با این مشخصات شکی نیست که محل‌نامبرده نامش (شهر) ویابتلفظ عربها با الف ولام (الشهر) میباشد و این تلفظی‌است که اقرب بتلفظ ایتالیایی آن (=اشیه) میباشد

۳ـ هامیلتون (Hamilton) میگوید: «محصول این ناحیه مر و کندر است که آنهارا با چلوار وکرباس هند معاوضه میکنند غیرازین تجارت مهمی با بیگانگان ندارند.»

گاهی مجبورند قسمتی از آنرا بقیمت‌خیلی ارزان فروخته وبقیه‌را درآفتاب سوزان خشك‌کنند. بعدها بجای علف وکاه ازایــن ماهیهای خشك باغنام واحشام میدهند و آنها هم‌ازخوردن آن‌اکراهی ندارند.

موقع‌صید ماهی‌بخصوص درسه‌ماه‌بهار است قسمت عمده ماهیهای صید شده‌را خشك‌کرده درخانه‌های خود انبار میکنند. اغنام واحشام درصودت لزوم ماهی تازه نیزمیخورند ولی ماهی خشك رابیشتر دوست دارند. بعلت نایاب بودن‌غله، مردم از گوشت ماهی‌های بزرگ بطریق ذیل نانی‌میپزند شبیه به‌بیسکویت: گوشت ماهی‌را ریز ریز نموده یامیکوبند بعدباآب وآردخمیر نموده، بصورت قرصهای نان‌درآورده میگذارند درآفتاب داغ خشك شود. این‌نان راهم برای مصرف سالانه انبارمیکنند. کندری که در بالا ذکر شد موضوع تجارت پرسودی برای حاکم است باینمعنی یك کشال (صد کیلوگرم) آنرا فی‌المثل به‌ده‌ریال خریده وبتجار چهاربرابر یعنی چهل ریال میفروشنداین‌البته بااطلاع وبدستورسلطان عدن است‌که تمام‌محصول ناحیه‌رابه آن‌قیمت بخودمنحصر نموده‌است.

فصل چهل و دوم

شهر دولفار

دولفار[۱] شهر بزرگ و آبادی است‌کــه در بیست میلی جنوب شرقی (اشیه) قرار گرفته. ساکنین‌آن مسلمانند. حاکمش فرمانبردارسلطان عدن است.محلی‌است نزدیك‌دریا. بندر خوبی‌دارد. وکشتیهای نسبتاً زیادی بدانجا رفت و آمد مینمایند. اسبهای عــربی را از نواحــی مجاور جمع آوری نموده و از آنجا بهند میفرستند کندر زیادی هم‌بعمل میاید. درحوزه اداری‌وقضائی (دولفار) چند شهر دیگر وجود دارد.

۱- Dulfar

فصل چهل و سوم
شهر کالایاتی

کالایاتی[1] شهر بزرگی است نزدیك خلیج کالاتو[2] فاصله‌اش تا (دولفار) پنجاه میل و نسبت بآن درجنوب شرق واقع است.

مردم تابع قوانین حضرت‌محمد ورعایای ملك[3]«هرمز» هستند شاهزاده مزبور هروقت که تحت فشار یك‌قدرت خارجی قرارمیگیرد باین‌شهر پناه میبردزیرا این شهر بقدری مستحکم واز نظر سوق‌الجیشی چنان خوش موقعیت است که‌هنوز تا بحال دشمنی نتوانسته بآن دست یابد[4] درین قسمت هیچگونه غله ویا حبوبی بعمل نمیاید ومردم مجبورند ایـن احتیاجات خود را ازجای دیگر وارد کنند. کشتیهای زیادی از هند میایند و اجناس و ادویه‌جات خود را بقیمتهای خوب میفروشند[5] در مقابل اسب میخرند وبهند صادر میکنند زیرا درهند اسب‌را بقیمت خوب میخرند. قلعه مستحکمی درمدخل خلیج بناشده وبدون اجازه‌آن هیچ‌سفینه‌ای نمیتواندوارد بندر ویا ازآن خارج شود. گاهی اتفاق میافتد که‌ملك این شهر که تابع شاه‌کرمان است بواسطه زورگوئیها و کجرفتاریهای او فرمانبرداری‌را بیك سونهاده وباین‌قلعه پناه میبرد درنتیجه ورود وخروج کشتیها راممنوع داشته وجلو تجارت را میگیرد پادشاه کرمان که‌از تحصیل‌عایدی مهم‌گمرکی‌محروم میشود ناچارسر صلح‌پیش‌آورده

۱- Kalayati ۲- Kalatu

۳- معنی تحت‌اللفظی ملك، شاه‌است ولی اغلب بشاهزادگان خراجگزار ویا حکام ایالات نیز اطلاق میشود. سلطان هرمز خراجگزار شاه کرمان بود (گرچه اغلب با او سرجنگ داشت).

۴- کالایاتی همان شهر کالات (Kalhat) است‌که در ساحل عمان ونزدیك مسقط قرار گرفته در نقشه دانویل اسم مزبورکلات یا کلاجات (Kalhat, Kalajate) نوشته‌شده. این‌یکی ازقدیمی‌ترین شهرهـای ساحلی است. فاصله و مشخصات آن در متن ـ چنانکه غالباً اتفـاق میافتد ـ کاملا ناصحیح است.

۵- از تعریفی‌که از خوبی بندر در اینجا میشود (مزیتی که شاید خود «کلات» دارا نیست) چنین بر میآیدکه منظور مصنف بیشتر تشریح بندر مسقط است که درمجاورت آن قرارگرفته و شاید در آنزمان تحت سلطه آن بوده‌است. چون این‌بندر درته خلیج قرار گرفته بدینمناسبت مصنف خلیج را خلیج (کالاتو) نامیده است.

با ملك هرمز رفتار بهتری پیش‌میگیرد. قلعه‌ای‌که درین محل قراردارد نه‌فقط کلید باب خلیج‌است، بلکه‌چون مرتفع است میتواند ایاب وذهاب کشتیها را دروسط دریا نیزکشف کند. تغذیه اهالی بیشتر ازخرما وماهی تازه یاشور است[1]. اماثروتمندان میتوانندزرت رااز ممالك‌دیگری برای‌خود واردکنند. پس‌از ترك (کلایاتی) سیصد میل بطرف‌شمال شرق‌رفته بجزیره‌هرمز میرسیم.

فصل چهل وچهارم

هرمز

در جزیره هرمز شهر بزرگ زیبائی هست‌که نزدیك دریا ساخته شده. حاکم آن ملقب بلقب (ملك) است که‌ازحیث مقام‌برابر بامقام لردهای‌ماست. وی‌فرمان‌روای چندشهر دیگر نیز میباشد. اهالی مسلمانند. گرمای هوا فوق‌العاده‌است .ولی درهر خانه‌ای بادگیرهائی هست که هوارا بطبقات مختلف خانه وبهر آپارتمانی‌وارد میکند[2] اگر این بادگیرها نباشد زندگی علی‌الاصول برای عده زیادی از مردم غیر قابل تحمل خواهد بود.ما دراینجا دیگر پیش‌از این‌دربارهٔاین‌شهر گفتگو نمیکنیم زیرا درکتاب اول راجع بآن‌وهمچنین راجع به (کیسی‌یاکیش)و(کرمان)شرح‌لازم‌را داده‌ایم.

چون نسبتاً بتفصیل‌راجع بایالات وشهرهای هندبزرگ واقع در قرب‌سواحل

۱ـ اوینگتون (Ouington) میگوید: «غذای اصلی‌مردم خرما است. نخلستانهائی که در اینجا وجود دارد گاهی تا چند میل وسعت دارند» «خرما را مردم بقدری دوست دارند که آنرا با تمام غذایشان مخلوط نموده ویا بجای نان باماهی وگوشت میخورند.»

۲ـ چون هنگام تابستان خورشید دراین نواحی عموداً میتابد هیچ شخصی ـ مگر بضرورت فوق‌العاده ـ نمیتواند از ساعت یازده تا پانزده از خانه بیرون بیاید، عربها بندرت درین ساعات بکاری اشتغال دارند. معمولا اوقات خودرا در زیرزمین‌هائی که بوسیله بادگیرها خنك میشود میخوابند. بادگیر هوارا ازبام بطبقات پائین‌آورده بدینوسیله بواسطه جریانی‌که تولید میکند هوای زیرزمین هارا کاملا خنك میکند.

:ریا وهمچنین ازبعضی نواحی (اتیوپی)که‌بهند متوسط معروفند صحبت‌شده، اکنون قبل‌از اینکه‌بکار خود خاتمه دهم‌کمی بقهقرا برمیگردم تادرباره بعضی نواحی‌شمالی که درکتابهای قبل شرحشان از قلم‌افتاد بگفتگو پردازم.

باید دانست‌که درنواحی شمالی‌دنیا تاتارهائی هستندکه درتحت حکومت‌قایدو از نژاد چنگیز و یکی از خویشان نزدیك قوبیلان قاآن زندگـی میکنند[۱] قایدو تابع هیچ شاه ویا شاهزاده دیگری نیست[۲]. تاتارهای نامبرده برطبق‌اصول و رسوم نیاکان خود رفتاره‌نمود ومیتوان گفت ازتاتارهای اصل هستند. خدائی را میپرستند بنام «ناآگی» یعنی خدائی‌که برزمین وامور زمینی حاکم است. وازین‌خدای‌دروغین مجسمه‌ها و تصاویری میسازند و درمعابد خود جای میدهند پادشاه‌وارتش‌شان هیچ وقت در قلاع وحتی درشهرها زندگی نمی‌کنند. همیشه دوست دارند در هوای آزاد کوهها ودره‌ها وجنگلها زیست نمایند. زرت ندارند. غذایشان ازگوشت وشیر است. باهم باکمال رفق ومدارا سرمیکنند. نسبت بپادشاه خود که نیتی‌جز صفا و آرامش ندارد نهایت اطاعت را ابرازمیدارند. گله‌های بزرگ‌گاو واسب در مراتع میچرند در قسمتهای شمالی خرسهای عظیم سفید؛ روباههای‌یکدست سیاه[۳] خز وحشی وخز سیاه[۴] وجود دارد.

۱ـ درکتاب دوم شرح مفصلی راجع به‌جنگ عظیمی‌که بین قوبیلای قاآن و بایـان (بکمك قایدو) درگرفت و در نتیجه‌بایان شکست فاحشی خورده و خود او نیز کشته شد، داده شده خواننده می‌تواند بآنجا رجوع نماید. چنانکه از کتب تاریخ چینی برمیآید قایدو با وجود ایـن شکست از در صلح و اطاعت در نیامده همیشه کم وبیش در هرجا علم طغیان بر می‌افراشت. بالاخره قشون اوهم در سواحل ایتریش (Itrish) بکلی شکست خورد و خودش نیز از شدت ناامیدی دقکرد ومرد.
۲ـ هنگامیکه درسال(۱۲۹۱) مارکوپولو دربار پکن را ترك‌کرد. قایدو هرچند از دست‌نشاندگان قوبیلای محسوب میشد ولی در حقیقت مستقل و علی‌رغم بعضی محدودیتها پادشاه مقتدری محسوب میشد. بنظر میآید از زمانی‌که قوبیلای بفتح کامل چین نایل‌آمد عوض اینکه خودرا سلطانی‌ردیف سایر سلاطین مغول محسوب دارد برعکس خودرا امپراطور مستقل‌وامپراطوریش را از امپراطوری عظیم مغول مجزاکرد. پادشاهان ایران وتاتارستانهای غربی وشمالی نیز بهمین نحو عمل‌کردند.
۳ـ در کتاب (تاریخ چارپایان) گفته میشود: «پوست روبـاه سیاه در روسیه از بهترین خـز سیاه مرغوبتر وقیمتی‌تر است. یك دانه پوست آن بچهارصد روبل فروخته میشود.»
۴ـ «خز سیاه که پوستش اینقدر مرغوبست بومی صفحات پر برف شمال است. یك دانه پوست آن←

برای رسیدن بقسمتهای مسکونی این ملل، لازمست ازجلگه وسیع لم‌یزرعی بمدت پانزده روز مسافرت کرد. علت بایر بودن این صحرااینست که‌هرچه‌آب از چشمه‌ها ورودخانه‌ها میاید همه دریك محل جمع میشود وآنجارا باطلاقی میکند[1] باطلاقهای مزبور درنتیجه طولانی بودن‌سرما درزمستان یخ‌می‌بندد ولی وقتی آفتاب یخها را ذوب میکند حرکت از روی باطلاقها بسیار مشکل و خسته کننده میشود اهالی برای اینکه مسافرت بازرگانانرا تسهیل کنند، در سرهر منزلی (یعنی پس‌از یك‌روز راه) خانه‌های چوبین مرتفعی تعبیه کرده‌اند. مسافرین هنگام شب‌را درآنجا استراحت نمود، روز بعد بوسیله راهنمایان مخصوص بمنزل بعدی میروند تا تمام صحرا راطی کنند.درزمستان موقعیکه اراضی‌یخ بسته است برای مسافرت ازسورتمه استفاده‌میکنند وآن یك‌نوع وسیله‌نقلیه بدون چرخ‌است. درعوض‌زیرش مسطح‌است ومیتواند بسهولت روی‌یخ‌بلغزد. سگهای درشتی‌که تقریباً بهیکل الاغند برای‌کشش این سورتمه‌ها بکارمیروند: شش‌سگ درسه‌صف دوتائی.گنجایش سورتمه فقط برای دونفر است یکی‌راننده‌که‌سگهارا هدایت میکند و دیگری تاجر همراه با اسباب و اثاثش. شبها چنانکه‌دربالاگفته‌شد تاجردراطاقهای فوق‌الذکر بیتوته استراحت‌نموده وروزها آنقدر بسفرخودادامه میدهد تاازصحرا میگذرد. درمراجعت هم‌سفر بهمین ترتیب انجام‌میگیرد.

فصل چهل و پنجم
نواحی‌معروف به‌نواحی ظلمت

درقسمت شمال اراضی تاتارها ناحیه دیگری هست‌که تاباقصی قسمتهای‌شمالی

←که فقط چهار اینچ پهنا داشته‌باشد گاهی تا پانزده پوند قیمت دارد. خز سیاه ازین حیث با سایر پوستها فرق دارد که موهای‌آن بهرطرف که بخواهند میخوابد (نقل از تاریخ چارپایان).

۱ ـ با مراجعه بنقشه‌های جغرافیا مشاهده میشود که رودخانه‌های بزرگی‌که بسمت شمال وشرقجاری هستند سرچشمه‌هایشان در جلگه های مرتفع بین درجات ۴۵ و ۵۵ عرض شمالی (یعنی در محل←

بسط دارد. وچون درقسمت اعظم زمستان خورشیددر آن دیده‌نمیشود معروف‌شده‌به ناحیه‌ظلمت. تاریکی هوا باندازه تاریکی هنگام سفیده صبح است[1] هم میشوداشیاءِ رادید هم‌درست نمیتوان آنها رااز یکدیگر تشخیص‌داد. مردهای این‌ناحیه بلندقامت خوش هیکل ولی رنگ پریده‌اند. تحت‌حکومت شاه‌یا شاهزاده‌ای نیستند. قوانین‌و رسومی که بدرجه‌سنت رسیده‌باشد ندارند وبیشتر مانندحیوانات‌زندگی میکنندخیلی کندذهنند. وقیافه‌شان بابلهان شباهت‌دارد[2] تاتارها، بخصوص درایامی که هواتاریك است، باین‌نواحی لشکر کشی نموده گله‌ها ومایملك مردم راغارت‌میکنند، زیرادر آن‌مواقع‌کسی‌نزدیك شدن‌آنهارا نمی‌بینند. اماچون برای مراجعت‌ممکن است راه‌را گم‌کنند ودر بیابانهای دور ودراز سرگردان بمانند تدبیری‌بشرح ذیل‌بکار میبرند:در موقع رفتن بمادیانهائی سوار میشوندکه‌در آن موقع صاحب کره‌ای‌جوان هستنداین کره‌ها قادر به‌پیمودن راههای طویل وتحمل خستگیهای سفر نیستند، بناچار آنهارا درحدود مرز بوم‌های‌خود بکسانی میسپارند که‌از آنها نگاهداری ومواظبت‌نمایند. بنابراین وقتی تاتارها آهنگ مراجعت مینمایند دهانه مادیانهارا آزادگذاشته و

-زندگی این قبایل بیابانگرد) قرار دارند بنابراین ممکن است آن ناحیه را ناحیه‌ای پر از آب دانست. کلمه بارابا (Baraba) (میان ایتریش و ابی) چنانکه از معنی‌آن برمیآید جلگه‌ای‌است وسیع و باطلاقی این جلگه پر است از دریاچه و باطلاق و سراسر آن هم پوشیده از جنگل است» (نقل از کتاب مسافرتهای بل).

۱ـ توصیف صحیحی است از وضع هوا در اطراف نواحی قطبی. در این مناطق هنگام زمستان یا فصلی که در آن خورشید زیر افق است نوربسیار ضعیف‌است وباندازه‌ایست که در نواحی ما هنگام فلق و یا اولین سفیده صبح دیده میشود.

۲ـ مردمی که در اینجا ذکری ازآنها بمیان آمد بنظر میآید که از قبیله تنگوزی (Tongusi) ویا همسایگان آنها ساموید ها (Samoyds) در یك طرف رودخانهٔ لنا و یاکوت‌ها (Yakuts) در طرف دیگر آن باشند. بل میگوید، «تنگوزیها از نژاد ساکنین قدیم سیبری میباشند وازحیث زبان ولباس و رسوم وحتی از حیث هیکل وقیافه باتمام قبایلی‌که من فرصت دیدن آنهارا داشته‌ام فرق میکنند. خانه مسکونی ندارند و بیشتردرکنار رودخانه‌ها ودرمیان جنگلها زیرچادرها زندگی میکنند. مردهای آنها بلند قد و شجاع و شریفند» این نکته را نیز اضافه میکند «که از رودخانه بطرف شمال تا اقیانوس منجمد شمالی بعلت وجود جنگلهای انبوه و تاریك و غیر قابل نفوذ، مردمی جز عده قلیلی تنگوزی دیده نمی‌شود.»

مادیانها هم روی‌غریزه مادری‌یکراست بسمتی‌میروند که‌کره‌شان درآنجاست‌وبدین طریق سواران‌بسلامت بمحل‌خود برمیگردند.

ساکنین نواحی قطبی؛ در مواقعی که‌هوا خوش است؛ بشکار حیواناتی از قبیل قاقم، سمور، روباه وغیره که‌پوستشان ظریف وگرانبها است میپردازند[۱] بعد آنهارا بکشورهای مجاور حتی بروسیه برده باقیمتهای خوب‌میفروشند. تاتارها هم‌چنانکه دیدیم گاه‌بگاه بسروقت آنها آمده هرچه‌دارند بچپاول‌میبرند

فصل چهل وششم
ایالت روسیه[۲]

ایالت روسیه ناحیه‌ای است بسیار وسیع وبچند بخش تقسیم شده. از طرف شمال محدود میشود بناحیه‌ای که بنام «ناحیه ظلمت» تشریح شد[۳] ساکنین آن مسیحی وتابع اصول کلیسای یونان هستند. مردها خوش قیافه؛ بلندقد و زنها نیز خوشگل و خوش قامت هستند. این ایالت از طرف شرق با تاتارستان غربی‌هم‌مرز است وسالانه بپادشاه آن خراج میدهد[۴] محصول عمدهٔ آن پوست روباه، سمور، قاقم

۱ـ کسانی که به‌تجارت پوست اشتغال دارند بخوبی میدانند که بهترین و پرموترین و لطیف‌ترین پوستها در سرد ترین نواحی کره ارض پیدا می‌شود چنین پوستی وسیله مقاومت درمقابل سرمای شدید است.

۲ـ روسیه را مصنف در اینجا ایالت محسوب میدارد، زیرا در آن زمان این ناحیه وسیع به‌انضمام لهستان ومجارستان جزء متصرفات تاتارها وتابع باتو (Batu) نوه چنگیزخان بود (درحدود سال ۱۲۴۰). این تابعیت تا خیلی بعداز مسافرت مصنف ادامه داشته است.

۳ـ این ناحیه مستقیماً اطلاق میشود به‌ناحیه (ساموید) ها و ابتدای آن حدود رودخانه مزان (Mezan) یعنی تقریباً سیصد میل درمشرق آرکانژل (Archangel) و انتهای‌آن باب ویگاتز (Weygatz) نزدیك دایره قطبی میباشد.

۴ـ منظور از (تاتارستان غربی) سرزمین های متعلق به باتو (Batu) و اخلاف او است که از چنگیزخان به ارث برده اند. این اراضی عبارتند از کاپچاك (Kapchak) آلان (Allan)، روس (Russ) و بلغار (Bulgar) در مقابل این، تاتارستان شرقی) هم هست‌که در دست هلاکو و جانشینان او و شامل ایران و خراسان بوده است.

و خز است. موم نیز باندازه‌کافی بدست میاید.[۱] درروسیه چند معدن‌نقره وجود دارد[۲] روسیه ناحیه‌ای بسیار سرد است و چنانکه مطلع شده‌ام حدودآن تااقیانوس منجمد شمالی میرووددرین قسمت طیور شکاری زنده گرفته‌شده‌بجای‌های مختلف‌عالم ارسال میشود.

فصل چهل و هفتم

ترکیه‌بزرك

ترکیه سلطانی دارد موسوم به‌قایدوکه یکی‌از برادرزادگان‌خان‌بزرگ‌ست‌زیرا وی نوهٔ پسری چیاگاتای که برادر قوبیلای بوده میباشد. این قائد بـزرگ شهرها و اراضی بسیار دراختیاردارد. پیروان او که همه تاتارند جملگی جنگجویان باارزشی هستندواین‌کارعجب‌ندارد‌زیراهمه‌برای‌این‌شغل‌تربیت شده ومیشوند. نکته‌مهم‌اینکه قایدو هیچوقت اطاعت‌خان‌بزرگ راگردن‌ننهاد تااینکه قبلابا اوازدر ستیزه‌درنیامد بایددانست که موقعیت ترکیه‌بزرگ نسبت بهرمز درشمال غرب‌است.بعدازرودخانه یون[۳] بعدبطرف شمال تااراضی خان‌بزرگ ممتد میگردد.(قایدو) تاکنون جنگهای چندی باخان بزرگ‌کرده وعلل‌این‌جنگها همیشه موضوع اطاعت‌یا عدم اطاعت‌بوده روزی، قایدو برای خان بزرگ پیغام فرستاد که از اراضی مفتوحه منجمله ازختا و مانجی قسمت‌خود رامیخواهد. خان‌بزرگ درجواب‌گفت باکمال میل باین‌امرحاضر است بشرطاینکه هماطوریکه مکرر از او خواسته شده، در شوراهای سلطنتی در

۱ـ هنگامی‌که روسیه جمعیتش کم بوده و اراضی آن کم زراعت میشده بدیهی است تعداد حیوان وحشی‌که درآن میزیسته بمراتب بیش از آن بوده‌که امروزه هست. پوستهای خوب صادراتی‌بیشتر از سیبری میآمده موم بممالك خارجه مخصوصاً بانگلستان صادر میشده.

۲ـ در گزارشات جدید مربوط بروسیه دیده نمی‌شود که در روسیه اروپا معدن نقره‌ای وجود داشته باشد مگراینکه سابقاًوجودداشته وحالا تمام شده است. اما درسیبریه طلا ونقره هردو پیدا میشود.

۳ـ Ion رودخانه جیحون یا اگزوس «Oxus» بقول قدما.

دربار حاضر شود بعلاوه قول دهدمانند دیگران ـ پسران ـ بارون‌ها ـ سر اطاعت فرود آورد. قایدو چون بعموی‌خود اطمینان نداشت شرط حضور در دربار را قبول نکرد وگفت‌حاضراست ازعموی‌خود اطاعت‌کنداما‌در اراضی خود خواهدماند. بدین طریق نزاع واختلاف‌بین قایدو وخان‌بزرگ شروع ومنجر بچند جنگ‌بزرگ‌گشت وخان بزرگ برای اینکه ازتاخت وتازهای قایدو بکشورش مصون باشد دستورداد سپاهی دورتادور کشوراو مستقرشود. معذالك قایدو مکرربراراضی خان هجوم آورده باکسان اوچندین بارجنگیده است. در اوضاع کنونی قایدو در صورتیکه سعی کند می‌تواند صدهزار مردجنگی ورزیده بسیج‌کند. بعلاوه دارای‌چند متفق است‌که‌همه از نوادههای چنگیز مؤسس امپراطوری بزرگ تاتار،میباشند. حال‌موقع آنست‌که بشرح یکی ازجنگهای قایدو باخان‌بزرگ بپردازم ولی‌قبلا لازمست طرز جنگ کردنشان راتشریح کنم: سربازانی‌که بجنگ میروند هرکدام همراه‌خود شصت‌تیر (پیکان) برمیدارند سی‌تای‌از آنها کوچك وبرای‌پرتاب کردن ازفاصله‌ای نسبتاً دور است. سی‌تای دیگربزرگ ودارای‌تیغه پهن هستندوبیشتر درمواقع جنگهای‌تن‌بتن مصرف دارند، باینطریق که با آنها ضرباتی بصورت و بازوی دشمن وارد آورده و یا زه‌کمانشان‌را میبرند. وقتی‌که تمام‌تیرها بکار رفت تازه‌باشمشیر ونیزه به‌جان هم میافتند.

درسال۱۲۶۶ بودکه قایدوباکمك دوپسرعموی خودبدوتا ازبارنهای‌خان‌بزرگ حمله‌کرد این بارنها پسرعموهای خود قایدو یعنی پسران چیاگاتای بودند واراضی خود را ازخان بزرگ بدست آورده‌بودند. وچنانکه میدانیم‌چیاگاتای مسیحی‌شده وبرادرتنی خان بزرگ بود. جنگ سختی بین طرفین درگرفت، عده‌زیادی کشته و مجروح‌شدند. بالاخره قایدو غلبه کرد وضررزیادی بعموزاده‌های خود وارد آورد. درنتیجه این‌فتح قایدو بیش‌از پیش مغرور وگستاخ‌گشت. ولی بکشور خودبازگشته دوسال تمام‌درآرامش وصلح‌گذراند. پس‌از دوسال دوباره‌قشون عظیمی تهیه‌کرد واین

دفعه میخواست باپسرخان بزرگ که‌در قره‌قوم بود نبردکند پس‌از کشورش راه افتاد وبدون هیچ اتفاق قابل‌ذکری بقره‌قوم رسید. پسرخان بزرگ باپشتیبانی جرج(یکی از نواده‌های جان‌کشیش) درحدودشصت‌هزار مردجنگی جمع‌کرده وبدون‌هیچ‌هراسی وبیمی بملاقات سپاه قایدو رفتند. درجلگه بزرگی دو لشکر متخاصم تقریباً بفاصله ده میل ازیکدیگر اردو زدند وتاسه‌روز در جای خود استراحت کردند. قشون هر طرف به‌سپاه‌های ده‌هزار نفری تقسیم‌شده و هر سپاهی فرماندهٔ مخصوصی داشت. و وقتیکه بالاخره روز مصاف‌در رسید طرفین درمقابل یکدیگر صف‌آرائی کرده وتا بانتظار شروع جنگ بخواندن‌سرود ونواختن ساز ودهل پرداختند. بمحض‌اینکه صدای نقاره‌که علامت شروع‌جنگ بودشنیده‌شد سربازان تیروکمان خود رابدست گرفته، تیرهارا برروی زه‌کمانها قراردارند. دریك لحظه تیرها مانند باران از هوا بارید وبسیاری ازنفرات طرفین بااسبهایشان نقش برزمین‌شدند. ازطرف‌دیگر سر-بازان‌چنان سر وصدائی براه‌انداختند که‌رعدآسمانی بزحمت شنیده میشد.تازمانیکه یك‌تیر درترکشها باقی‌بود جنگ باتیر وکمان ادامه‌یافت ولی‌همینکه آن تیرهم در رفت دست بشمشیر وگرز ونیزه‌رفت وبا آنها چنان ضرباتی بسر و صورت هم وارد میاوردند که‌بزودی زمین‌پوشیده از نعش مردگان و اجساد مجروحان گشت. قایدو گرچه‌شخصاً شجاعت‌زیادی نشان داد ودر تهیه‌وتشجیع سربازانش‌کوشش بسیارنموده معذالك چندبارنزدیك‌بود رسماًشکست بخورد. درطرف متخاصم نیزپسرخان‌بزرگ ونواده جان کشیش بنوبه‌خود خیلی باشجاعت جنگیدند. خلاصه آنکه این جنگ یکی ازخونین‌ترین جنگهائی بود که درگذشت ایام میان‌تاتارها درگرفته بود،زیرا تاشب هنگام طول‌کشید. ولی‌باوجود تمام کوششها هیچ‌طرفی نتوانست طرف مقابل خود راازمیدان درببرد.

وقتیکه غروب‌آفتاب فرارسید، طرفین‌از یکدیگرجدا وباردوگاه‌خود رفتند. صبح‌روز بعد شاه‌قایدو چون شنیده بودکه خان‌قشون بزرگی بکمك پسرش فرستاده

نفراتش راجمع کرد وباراضی خودبازگشت. دشمنان او نیز بقدری خسته بودندکه‌اصلا درصدد تعقیب اوبر نیامدند.

فصل چهل وهشتم
اظهارات‌خان بزرك راجع به‌قایدو

بدیهی است‌که اوقات‌خان بزرگ ازین پیش‌آمدها خیلی‌تلخ و نسبت بقایدو بسیار خشمناك بوداما اوچاره‌نداشت. اوبرادر زاده‌اش بود ومحبت خانوادگی مانع‌از آن بود کـه او را از بین ببرد و اراضیش را تصرف نماید. بدین طریق بود کـه قایدو توانسته ازدست‌خان جان سلامت‌بدربرد. حال‌دیگر این‌مطالب راکنارگذاشته بشرح قصه عجیبی‌راجع بدخترشاه قایدومیپردازیم.

فصل چهل ونهم
دخترشاه قادو وقدرت بدنی او

شاه قایدو دختری داشت بنام «آی‌جیارم» [1] که بزبـان تاتاری یعنی « ماه ـ درخشان»یا«ماه تابان»، این‌دوشیزه بقدری زورمند وقوی‌بودکه هیچ جوانی درکشور پیدا نمیشد که براو غلبه‌کند. پدرش‌خواست اورا شوهر دهد ولی اوحاضر نمیشد و میگفت فقط زن‌کسی‌خواهدشدکه از اوزورمندتر باشد. شاه باوقول‌داد مطابق میل اوعمل‌کند بنابراین همه جااعلان‌کرد که هرکسی مایل‌بازدواج باشاهزاده‌خانم‌هست باید بختش را امتحان نموده اول‌بیاید بااوکشتی بگیرد از هرطرف پهلوانانی بپای تخت روی‌آوردند مجالس‌کشتی منعقد شد. ولی‌هردفعه دخترشاه‌غلبه میکرد. شرط این زورآزمائی‌ها این‌بود که‌اگر دخترشاه میباخت بی‌گفتگو زن حریف میشد. و اگرپهلوان میباخت می‌بایست صداسب باوبدهد. بدینطریق شاهزاده خانم بـزودی

1- Aigiarm

صاحب ده‌هزار اسب‌شد زیرا هیچ‌کس نتوانست پشت‌اورا بخاك‌آورد. بالاخره درسال ۱۲۸۰ پسر شاه‌ثروتمندی آمد وباخود هزار اسب آورد. شاه قایدو او را بـا مسرت پذیرفت و درته دل دعا میکرد که درکشتی با دخترش فاتح شده بلکه بدین ترتیب دامادش پیروز گردد. پس در خفا از دخترش تقاضا کـرد سعی‌کند ولو از قصد شده ببازد ولی دختر گفت بهیچوجه حاضر به چنین تبانی‌ای نیست، مجلس زورآزمائی منعقد شد. شاه ودرباریان وعده زیادی تماشاچی در مجلس حضور یافتند باین شرط که اگر دختر باخت مطابق قرار قبلی باید زن شاهزداه بشود ولـی اگـر شاهزاده مغلوب شدچون دارای مقام و رتبه‌ای عالی است باید در عوض صداسب هزار اسب تقدیم کند. پس ازین قول و قرار کشتی شروع شد دو حریف مدتی تقلا کـردند، شاخ وشانه رفتند بالاخره دختر برنده‌شد وصاحب هزار اسب‌گشت همه‌حضار در دل از این پیش‌آمد متأسف شدند. دیگر شاه امیدنداشت که‌دخترش بتواند باهیچکس ازدواج کند. بناچاراو را با خود بجنگهای متعدد برد. دریکی ازاین جنگها دختر بقلب دشمن زده درآن وسط سواری او را از روی اسب بلندکرد با خود بزادگاهش آورد.

حال که‌ازگفتن قصه‌دخترخلاص شدیم‌بشرح یکی ازجنگهائی‌که بین(قایدو) وارغون پسر آباقا واقع‌شد میپردازیم.

فصل پنجاهم

لشکرکشی آباقابسرکردگی پسرش‌ارغون

آباقا فرمانروای کل‌شرق صاحب اراضی وایـالات متعددی بود که با اراضی (قایدو) مرزهای مشترکی داشت. چون همیشه‌ازطرف قایدو باراضی اودستبردمیشد تصمیم گرفت پسرش (ارغون) را با یـك سپاه بزرگ باطراف رود جیحون فرستد. ارغون درجلگه اردو زد وبلاد وقلاع‌اطراف‌رامستحکم‌ساخت. شاه قایدونیز لشکری

فراهم آورد تحت فرماندهی برادرش باراك بجنـگ ارغون فرستاد. باراك که مردی شجاع و محتاط بود قولداد ماموریت خودرا بنحواحسن انجام دهد متأسفانه پس‌از کشت وکشتارزیاد که‌سه‌روز طول‌کشید قشون (باراك) شکست‌خورد، عقب نشست در حالیکه دشمن‌همواره اورا تعقیب میکرد.

فصل پنجاه و یکم

جانشین‌شدن ارغون پدرش‌را

طولی‌نکشید که ارغون اطلاع یافت که‌پدرش فوت‌شده بلافاصله باتمام‌سپاهـ یانش بطرف دربارپدر روانه‌شد. سفر او چهل‌روز طول کشید. درین اثنا برادر آباقا موسوم به آکومات سلدان(احمد سلطان) که‌تازه مسلمان شده بوددرصدد افتاد تاج‌و تخت برادر را تصاحب کند زیرا ارغون غایب بود ونمیتوانست مانع تصمیم اوگردد پس عده‌ای سوار جمع‌کرد مستقیماً بدربار برادرش (آباگا) شتافت وخود راجانشین او معرفی نمود. در ضمن بگنجی چنان فراوان دست یافت که نمیتوانست باور کند این‌همه ثروت چطور دریك‌جا جمع‌شده است. اول‌کاری که‌کرد یك مقداری ازآنرا بعنوان تحبیب بین بارن‌ها و شوالیه‌ها تقسیم‌کرد واین‌آقایان‌هم‌چنان‌فریفته شدندکه علناظهارکردند بهیچ پیشوائی غیراز اواطاعت نخواهندکرد.(احمدسلطان) نیزسعی کرد خود رامحبوب وبزرگوارنشان دهد. اماطولی‌نکشید که ارغون باقشون‌عظیمش بپای‌تخت نزدیك‌شد. اکومات بدون اینکه مضطرب شود، بارنها وشوالیه‌هارا احضار کرد بوسیله آنهادر فاصله‌یك هفته عده زیادی سوارنظام براه انداخت. همه ازته دل فریادزدند حاضرند باارغون جنـگ کرده و درصورت لزوم او را گرفتار و مقتولش سازند.

فصل پنجاه‌ودوم
چگونه احمد بجنگ ارغون رفت

وقتیکه (آکومت سلدان) شصت هزار سپاهی آمادهٔ کارزار نمود بسمتی که ارغون از آن میامد روانه‌شد. پس‌از ده‌روز راه اطلاع پیدا کرد که فاصله او تاارغون بیش‌از پنج‌روز راه‌نیست. پس‌در جلگه بسیار وسیعی توقف کرده اردو زد وگفت در همین‌جا منتظر آمدن ارغون خواهد بود. بعد رؤسای عمده سپاه خودرا بدور خود جمع‌نمود و این‌چنین باآنها آغاز سخن‌کرد: «ای‌سردارن وفرماندهان، همه‌بخوبی میدانید که‌من حقاً باید مالك آنچه برادرم داشت بشوم‌زیرا من پسر پدراو هستم و او را در جمیع جنگها وفتوحاتش کمك‌کرده‌ام. راست است که عده‌ای عقیده دارند که ارغون پسر برادرم بایدجانشین پدرشود. باتمام احترامی که بعقیده این اشخاص دارم متأسفانه باید بگویم که این مردم راه خطا می‌پیمایند زیرا این اراضی وسیعه که در دست پدر او بود قاعدتاً میبایست نصفش ازآن من‌بوده باشد ولی من با بلند نظری خاصی همه را باو واگذارنمودم حال سزاوار است که‌پس‌از مرگ او جانشین او شده بجای او فرمانروای مطلق گردم. بنابراین ازهمه شما جداً خواستارم با من همدست شوید. ارغون رابرانیم وخود صاحب تاج وتخت وافتخارگردیم. من چیزی جزشهرت وافتخار نمیخواهم و بقیه یعنی املاك واموال وآقائی همه سهم شماباشد. پیش‌ازین دیگری چیزی نمیگویم بعقل ودرایت وعدالت شما اطمینان دارم ویقین دارم‌هیچکدام درکسب مال‌وافتخار ازبذل‌جان دریغ نخواهیدکرد.» وقتیکه‌حرف‌های آکومت بدینجا رسیدهمه یکصدا فریاد زدند صمیمیانه از او پشتیبانی مینمایند و حتی حاضرند ارغون را زنده‌گرفته زنده‌تحویل اودهند. بعدازین احمد وقشونش به انتظار نشستندتا کی‌ارغون بسر رسد.

فصل پنجاه و سوم
مشورت ارغون با بارنهایش

اما راجع به‌ارغون. همینکه او از اردوکشی احمد اطلاع یافت وفهمیدکه‌ارتش بزرگی دراختیار دارد قلباً خیلی‌متاثر شد. ولی‌صلاح دید درمقابل‌کسان‌خود شجاع وقویدل باشد. لذا یك‌جلسه مشورتی بابارنها ومشاورین مخصوص خود ترتیب داده، درآغاز چنین گفت: «ای‌برادران ودوستان عزیز، همه‌بخوبی آگاهیدکه پدر من شما راچقدر دوست میداشت. مادامیکه درقیدحیات بود باهمه‌شما مانند برادران وپسران خود رفتار میکرد دربسیاری ازجنگها شمادوش بدوش او جنگیده‌اید و او توانسته است با کمك مؤثرشما موفق‌بتسخیر این‌همه اراضی گردد. بازبخوبی میدانید که‌من هم‌پسرهمان کسی‌هستم‌که شمارا اینقدردوست میداشت. احساسات ونیات من‌نیز بشما اظهرمن‌الشمس است.

بنابراین عادلاله است شمامرا درمقابل کسی‌که‌میخواهد بعنف‌ما را ازتصاحب تاج وتخت ومال ومکنت محروم دارد کمك ومعاونت کنید. بالاتر از همه او دیگر پیرو مذهب مانیست. او مسلمان شده ومحمد را میپرستد وبرای ما ننگ است که اعراب برما تاتارها تسلط‌پیداکنند.حال ای‌برادران ودوستان عزیز باآگاهی‌بتمام‌این دلائل، دیگر بسته بقوت ومحبت شما است که‌جلو چنین اعتساف فاحش‌را بگیرید. بیائیددست بدست‌هم دهیم وسعی کنیم کار این نابکار رابسازیم.این منحصرراهی‌است که آقائی وفرمانروائی در دست ماباقی بماندوبدست مسلمانان نیفتد. شمابایدبدانید که حق طرف‌ما است و دشمنان‌ما راه ظلم وجفا می‌پیمایند. پیش‌ازین دیگر چیزی نمیگویم واز شمابار دیگر تقاضا میکنم‌که هرکدام آن‌طورکه سزاوار است بوظیفه خودعمل نماید.»

فصل پنجاه‌وچهارم

جواب بارنها به ارغون

هنگامیکه سخنان ارغون پایان یافت، بارنها وشوالیه‌هابفکر فرو رفتند.دیدند اگردر جنگ بمیرند بهتراز اینست که شکست بخورند؛ لذایکی ازبارنها برخاسته چنین ادای سخن نمود: «ای ارغون محبوب وای آقای معظم، ما همه بخوبی بافکار درونی شماپی برده ومیدانیم که شما آنچه را می‌گوئید راست ودرست است. ومن‌هم چه ازطرف خود وچه ازطرف حضار عرض می‌کنم که دقیقه‌ای شمارا ترك نکرده و همه تا جان در بدن داریم بخاطر شما جنگ خواهیم کرد، و ترجیح میدهیم نابود شویم تااینکه بگذاریم دشمن برشما چیره شود. ما مطمئنیم که برچنین دشمنی‌غلبه خواهیم کرد، زیرا حق وعدالت طرف ماست. بنابرین عقیده دارم که فوراً بجنگ بپردازیم واز تمام دوستان محترم خود نیزخواهش‌دارم که ازخود درین نبرد چنان رشادتی نشان دهند که مورد تحسین عالمیان گردند.» وقتیکه صحبت بارن پایان یافت همه حضار یکدل و یك زبان گفتند که با او همعقیده‌اند و همه تقاضا دارند بدون اتلاف وقت بمصاف دشمن روند. بنابرین سپیده‌دم فردای آن روز ارغون با ارتشی مصمم بسمت دشمن پیشروی‌کرد وبزودی بجلگه‌ای که (آکمت) درآن اردو زده بودرسید وبفاصله ده‌میل از قشون او با نظم وترتیب خوبی‌مستقر گردید وبعد بلافاصله دوسفیر معتمد حامل پیغامی نزدعموی خود فرستاد.

فصل پنجاه و پنجم

اعزام قاصدان نزد آکمت«احمد»

وقتیکه دوقاصد نامبرده که مردمی‌محترم ومسن بودندباردوی دشمن‌رسیدند جلو خیمه احمد پیاده شده‌وارد خیمه‌گشتند. درخیمه تمام بارنهای نیزحضورداشتند احمد آنها را باادب واحترام پذیرفته خوش‌آمد گفت وآنهارا درمقابل خود اجازه

جلوس داد وازعلت آمدنشان مستفسرشد. یکی ازسفرا بپاخواسته پیغام‌خودرابشرح ذیل بازگو کرد:

«ای سرور محترم برادرزاده شما ارغون‌ازاینکه‌شماحق اورا غصب‌کرده‌وحال هم بااو سرجنگ دارید بی‌نهایت متعجب است. بحق بایدگفت‌رفتارشما ازطرف‌یك عمونسبت ببرادرزاده خود دور از احساسات خانوادگی است. لذا او باکمال خضوع ازعموی عالیقدر خود تمنادارد که حقش را باو واگذار و ازین جنگ و برادرکشی اجتناب کنید. درمقابل بشما قول میدهدکه افتخارات عالیه شمارامحفوظ نگاه‌داشته وبعلاوه‌مباشرت تمام‌اراضی‌خود رانیز بشما تفویض‌نماید. این‌بود پیغامی‌که برادرزاده شمابوسیله‌ما برای‌شمافرستاد.

فصل پنجاه و ششم

جواب احمدبه پیغام ارغون

وقتی احمد ازپیغام برادرزاده‌خود اطلاع‌یافت چنین جواب داد:

«آقایان ایلچیان، آنچه راکه‌برادرزاده من میگوید هیچ مبنا وماخذی‌ندارد زیراکشورمال‌من است نه‌مال‌او. درتسخیر آن‌من باپدر اوشرکت داشته‌ام. بنابرین به برادرزاده من بگوئید درصورتیکه مایل باشد باو همه‌گونه جاه و مقام وملك داده و اورا مانند پسرخود تلقی خواهم‌کرد. واگر باین امر رضایت ندهد، مطمئن باشد که‌وسائل نابودی اورا باتمام‌قوا فراهم خواهم‌کرد. این‌تنها چیزی است که‌من برای برادرزاده‌ام میتوانم انجام دهم. هیچ ترتیب دیگری برای‌من میسر ومقدورنیست.» وقتیکه حرفهای احمد بدینجا رسید قاصدان سؤال کردند: «آیا اینست جوابی که ما باید برای ارغون‌ببریم؟» احمدگفت :«بلی؛تازمانیکه‌من‌زنده‌هستم جوابدیگری نخواهید داشت» قاصدان بلافاصله حرکت کرده، بسرعت خود را بخمیه ارغون رسانده وآنچه واقع شده‌بود گزارش دادند. ارغون‌از شنیدن گزارش بسیار خشمناك

شد وباکمال غضب گفت: «توهینی‌که از طرف عموی من‌بمن واردشده‌آنقدر بزرگست که‌فقط باخون باید آنراشست ومن تازمانیکه انتقام هولناکی ازاو نگرفته‌ام، آرام نخواهم نشست» بعداز این‌کلمات، رو بیارنها نموده گفت: «حال دیگر موقع آنست که‌هرچه زودتر بجنگ این نابکاران رفته همه‌را شربت مرگ‌بچشانیم واراده من اینست که‌همین فردا صبح جنگ‌را شروع کنیم.» تمام شب در اردو مقدمات جنگ رافراهم کردند. احمدسلطان نیزبنوبه‌خود دستورتهیه‌جنگ دادوازمردانش‌خواست که‌روزبعددلیری ودلاوری خودرا نشان دهند.

فصل‌پنجاه وهفتم

جنگ‌میان احمد وارغون

صبح‌روزبعد ارغون سپاه‌خود را باکمال نظم و ترتیب صف‌آرائی نموده پس‌از تشجیع و ترتیب لازم فرمان پیشروی‌داد. احمدنیز همین کار را کرد. بزودی بدون هیچ مقدمه دیگرجنگ راشروع کردند ازهمان ابتدا باران‌تیر ازهرطرف باریدو یلان سوار را بخاك و خون غلطاند. شنیدن ناله‌ها وفریادهای مجروحان بسیار رقت آور و وحشتناك بود. وقتیکه تیرها ته‌کشید نفرات دست بشمشیر وگرز برده بجان هم افتادند. درضمن آنقدر دادوفریاد میکردند که‌صدای رعد آسمان‌بزحمت‌شنیده میشد. ازطرفین کشت وکشتار زیادشد. بالاخره گرچه ارغون با شجاعت بی‌نظیری می‌جنگید وسر مشقی‌زنده برای سربازانش بود ولی‌تمام بیهوده بود زیرا بخت باو پشت‌کرده وسپاهیانش همه شروع بفرار کردند، در حالیکه از طرف سپاهیان احمد دنبال میشدند. در ضمن این فرار ارغون گرفتار شد. در نتیجه فاتحین از تعقیب بقیه‌قشون‌صرفنظر کرده وباقلبی سرشارازغرور بچادرهای‌خودبرگشتند. احمددستور دادارغون رامقید نموده ازنزدیك تحت‌نظر بگیرند. بعدچون مردی‌عیاش‌بود بعجله بدربار مراجعت‌کرد تابازنان حرمسرای خودبعیش وعشرت بپردازد. ودرغیاب خود

فرمانروائی قشون ومراجعت دادن آنها را بیکی ازسرداران بزرگ‌خودش واگذار نمود مجدداً تأکیدکردکه ارغون‌را خوب‌زیرنظر داشته‌باشند.

فصل پنجاه و هشتم

ارغون چگونه آزادشد

ازقضا یك‌بارن بزرگ تاتارکه کبرسن موهای اورامانند برف سفیدکرده بود دلش‌بحال ارغون سوخت وازروی ترحم بخودگفت محبوس‌نگاه داشتن چنین وجود بزرگواری خلاف جوانمردی است وپیش خود تصمیم‌گرفت هرطور شده او را آزاد خواهدکرد. روی این‌فکر شروع‌کرد عده‌ای ازبارنها راباخود همراه نماید. چون‌به لحاظ کبرسن وبواسطه اینکه معروف بدانش و بینش بود نفوذش کارگر شده بارنها باو وعده همکاری وکمك‌دادند. اسم این‌پیرمرد شریف بوقابود وشرکای او هفت نفر بودند. پس روزی بوقا باهمدستانش بچادری که ارغون درآن زندانی بودرفت وباو گفت از جسارتهائیکه تا بحال نسبت به وی روا داشته‌اند بسیار پشیمانند، وحالا حاضرندجبران‌نمایند یعنی‌اورا آزادکرده بمقام و مرتبه‌ای‌که سزاوارش هست ارتقاء دهند.

فصل پنجاه‌ونهم

بتخت‌نشستن ارغون

وقتیکه ارغون بیانات بوقام‌را شنید خیال‌کردآنها آمده‌اند مسخره‌اش‌نمایند باتشدد گفت: «ای آقایان، شمااز اینکه آمده‌اید و مرا مورد استهزاء قرار میدهید مرتکب گناه عظیمی میشوید وقطعاً ازاینکه سلطان‌حقیقی‌خود رامحبوس نموده‌اید باید خیلی خوشحال باشید. شمابخوبی میدانید آنچه میکنید نمکی است که اضافه برآن برزخم‌من میپاشید.حال‌خواهش‌دارم‌پیش‌ازین مزاحم‌من نباشید وازهمان راهی

که آمده‌اید مجدداً بجاهای خودبر گردید.»

بوقا گفت: «ای آقای مهربان محبوب، مطمئن باشید بهیچوجه خیال تمسخر شمارانداریم آنچه‌را میگوئیم راست است وبآن سوگند میخوریم» تمام بارنها با هم قسم خوردند وگفتند که‌حاضرند او را به‌پیشوائی خود قبول کنند. ارغون نیز بنوبه خود سوگند یادکرد که‌گذشته را فراموش‌کرده‌وآنها رابهمان اندازه که‌پدرش‌محترم میداشته محترم‌نگاه دارد. بمحض‌اینکه‌این سوگندهای دوجانبه انجام‌گرفت، ارغون را از زندان خلاص کرده واو را آقا وپیشوای خود نمودند. ارغون بآنها دستور داد که‌تیرهایشان رابجانب خیمه‌ای که فرمانده قشون درآنجا بود رها نمایند. فرمانده مزبور که‌نامش سلطان‌وبعدازاحمدبزرگترین فردمحسوب میشدکشته‌شد. بدینطریق بود که ارغون سلطنت خود راباز یافت.

فصل شصتم

کشتن ارغون عمویش‌را

وقتیکه ارغون ازبدست آوردن سلطنت خود مطمئن‌شد بالشکریانش بسمت دربارحرکت کرد. ازقضا روزی‌که احمددر قصر اصلی‌خود مجلس بزم مفصلی بـرپا کـرده بـود، قاصدی ازراه رسید و بـاو گـفت: «جناب اجل، خبر بدی دارم و آن اینست که‌بارنها ارغون رااخلاص‌کرده ودوست عزیزشما سلطان‌را مقتول ساخته‌اندو اکنون‌هم باعجله بطرف دربار میایندکه کارشما رانیز یکسره کنند. زود شورایـی درست‌کنید و ببینیدچه کار بایدکرد.»

احمد ازشنیدن این‌خبر چنان‌دست پاچه وحیرت‌زده شدکه اصلا ندانست چه بگوید وچه بکند. امابالاخره چون محتاط‌بود نخست بقاصدگفت خبررا بهیچوجه افشا نکند. بعدبعجله عده‌ای‌ازسواران زبده ومعتمد خودرامسلح نمود وبدون اینکه قصد خود رابکسی بگوید بطرف دربار سلطان بابل رفت‌که آنجا پناهنده‌شودپس‌از

شش‌روز به‌گردنه‌ای‌رسیدکه‌جز آن راهی دیگر نبود. نگهبان‌معبر فهمیدکه این‌شخص احمداست ومیخواهد بوسیله فرار جای‌امنی برای‌خودپیداکند. نگهبان‌تصمیم‌گرفت اوراگرفتار نماید بخصوص‌که وی همراهان زیادی نداشت احمدحاضر شدرشوه‌زیادی دهد که‌وی‌را آزادگذارد ولی اوکه یکی‌از طرفداران جدی ارغون‌بود، در جـواب گفت تمام‌گنجهای عالم اورا وادار بخیانت بآقای‌حقیقیش یعنی‌ارغون نخواهدکرد. بنا برین احمدرا تحت‌الحفظ بدربـار آورد، ودرست سه‌روز بعداز آنکه ارغون دوباره آنرا بدست آورده‌بود رسید. ارغون‌که ابتدا از فرار عموی خود سخت دلگیر شده بود ازشدت خوشحالی درپوست نمی‌گنجید وبدون اینکه بااحدی‌مشورت کندبیکی از سربازانش دستور قتل او را داد وگفت بدنش‌را بجائی اندازندکه هیچکس آنرا نبیند دستورمزبور فوراًاجراشد. وبدین‌طریق ماجـرای بین‌ارغون وعمویش خاتمه یافت:

فصل شصت و یکم

مرگ ارگن «ارغون»

پس‌از انجام‌تمام این‌کارهاواستقرار درمقام سلطنت، تمام‌بارنهائی که‌ازنوکران باوفای پدرش بودند آمدندوضمن عرض تبریکات خالصانه؛ جان نثاری وفداکاری‌خود رانیز اعلام داشتند.

چندروز بعد ارغون پسرش‌غازان رابـاسی هزار سوار بناحیه «درخت خشك» فرستاد تامردم‌آنجارا ازخطرات‌اغتشاشات وتاخت وتازها مصون‌دارد. ارغون سلطنت مجدد خودرادر سال(۱۲۸۶) مسیحی‌بدست آورد. وآکمت‌قبل ازاو دوسال سلطنت کرد. ارغون شش‌سال برسریر سلطنت بود وگویا اورا با سم بقتل رسانیدند.

فصل شصت و دوم

غضب سلطنت بوسیله کیخاتو

پس‌از مرگ ارغون، عمویش موسوم به‌کیخاتو سلطنت‌را غصب وتاج و تخت را تصرف نمود. این‌کار برای اوبسی آسان‌صورت گرفت زیرا غازان‌خان فرسنگها دور بود ومخالفتی یاممانعتی نمی‌توانست. اتفاقاً همینطور هم بود زیرا غازان از ترس دشمنان مجاور جرأت ترك‌محل خود نداشت. معذلك تهدید کرد که بمحض اینکه فرصت پیداکند همانطوریکه پدرش نسبت‌به احمد رفتار نمود اونیز انتقام سختی‌از عمویش کیخاتو بگیرد پس‌کیخاتو همچنان برسلطنت باقی ماند و تمام درباریان و سالاران بجز آنهائیکه باغازان بودند حکم اورا پذیرفته زیر فرمانش درآمدند با زن برادرزاده‌اش ارغون‌ازدواج کرد وبازنهای بسیار دیگر بعیش وعشرت پرداخت. زیرا اومردی بسیارعیاش وهرزه‌بود. کیخاتو دوسال سلطنت‌کرد وپس‌از آن مسموم شد ودیده‌ازجهان فروبست.

فصل شصت و سوم

بسلطنت‌رسیدن بایدو پس‌ازمرك کیخاتو

متعاقب وفات‌کیخاتو، عمویش‌بایدو سلطنت رااز‌آن‌خود کرد همه بجز غازان وقشونی‌که همراه وی‌بود، فرمان وی‌راگردن نهادند. این قضیه بسال (۱۲۹۴) بود و وقتیکه باطلاع غازان رسیدوی بیش‌از‌آن خشمناك شدکه قبلا نسبت بعموی خود کیخاتو شده‌بود قسم‌خورد که‌ازاو انتقامی سخت خواهدکشید. بعددرنگ را بیش‌از این جایز ندانسته باتجهیزات کافی بسمت مقربایدو براه افتاد بایدوهم، چون اطلاع یافت‌که غازان با لشکری جرار بسمت اومیاید فوری‌سپاهی‌تهیه دیده بجلواوشتافت پس‌از ده‌روز بمحل مناسبی رسید ودرآنجا اردو زد و بانتظار رسیدن غازان نشست. انتظارش طولانی نشد، زیراغازان‌روزدوم سررسید وجنگ‌سختی‌بین فریقین‌درگرفت

بایدو شکست فاحشی خورد و خود نیز در جنگ کشته شد. غازان، بی مدعی بمقام ایلخانی جلوس نمود و بدینطریق سلطنت تاتارستان شرقی از(آباقاخان) به غازان خان که سلطان کنونی است رسید.

فصل شصت و چهارم
ایلخانان تاتارهای غرب

اولین ایلخان تاتارهای غرب، ساین[۱] بود که ایلخانی مقتدر و بزرگ بود. او روسیه و کومانیا[۲] و آلانیا[۳] ولاك[۴] ومنجیار[۵] وزیك[۶] وگوسیا[۷] وگازاریا[۸] راتسخیر کرد قبل از تسخیر، این ایالات تحت حکومت واحدی نبودند. بهمین علت اراضی خود را ازدست داده خود بدیارهای مختلف جهان پراکنده شدند. وآنهائیکه باقی ماندند به حالت بردگی سلطان ساین درآمدند. بعداز (ساین) پنج شاه دیگر بسلطنت رسیدند که آخرین آنها توکتای هنوز برتخت سلطنت جالس است. حال جا دارد از جنگ بزرگی که میان علائو (هلاکو) وبرکای[۹] درگرفت وعلت وقوع جنگ ونتیجه آن سخن رانیم.

فصل شصت و پنجم
جنگ میان علائو و برکای

بخاطر تصاحب ایالتی که بین تاتارستان غربی وتاتارستان شرقی بود، در سال (۱۲۶۱) گفتگو واختلاف سختی میان این دو درگرفت. هرکدام دیگری را به مبارزه میطلبید وباو میگفت اگرجرأت دارد پایش را درایالت مزبور بگذارد. بالاخره چون سازش بایکدیگر نتوانستند به بسیج قشونی مرکب ازسیصدهزار مرد جنگی با تمام

۱- Sain ۲- Comania ۳- Alania ۴- Lac ۵- Mengiar
۶- Zic ۷- Gucia ۸- Gazaria ۹- Berca

تجهیزات معموله زمان‌پرداختند.علائو ایلخان‌شرق باتمام‌قوایش بسمت‌غرب‌حرکت کرد وپس‌ازچندروز بدشت‌پهناوری واقع‌میان «باب آهن» ودریای‌سارین[۱] رسید، ودر آنجا بانظم‌وترتیب‌کاملی خیمه‌وخرگاه‌خودرابرپاکرد وبانتظار رسیدن(برکای)نشست تا ببینداوچه‌روزی‌میرسد.

فصل شصت وششم

رسیدن برکای بجلگه‌ای که‌علائو در آن اردوزده‌بود

«برکای» چون دانست‌که علائو باسیصدهزارسوار روباراضی میایداونیزبسمت وی‌براه افتاد وبهمان‌جلگه‌ای رسیدکه علائو درآن انتظارش رامیکشید ودر ده‌میلی او اردوزد. اردوی «برکای» ازنظر تجهیزات دست کمی ازاردوی علائو نداشت، ولی ارتشش‌قوی‌تر بود زیرا اودارای سیصد وپنجاه‌هزار مردجنگی‌بود. دو ارتش دو روز تمام باستراحت پرداختند. درین‌فاصله «برکای» پیروانش‌را جمع کرده بآنها چنین خطاب‌کرد: «ای‌همکاران من، شمابخوبی میدانید از زمانیکه من صاحب این اراضی شده‌ام‌شمارا مانندبرادران وپسران خود دوست داشته‌ودارم. بسیاری ازشما درچند جنگ بزرگ دوش‌بدوش من‌جنگیده ودرتسخیر این‌اراضی بمن‌کمك کرده‌اید ونیز میدانید هرچه دارم باشما برادروار تقسیم میکنم.شماهم درمقابل باید نهایت کوشش رابکنیدکه‌افتخار و شرف‌مرامحفوظ بدارید چنانچه تابحال‌کرده‌اید. بخوبی‌میدانید که علائو مردی‌بزرگ ومقتدراست، اما دراین اختلاف اوبخطا میرود وحق بطرف‌ما است. هریك ازشما بایدیقین کامل‌داشته‌باشد که‌مادرین جنگ براوغلبه‌خواهیم‌کرد زیرا عده مابیش‌از عدهٔ اوست. وسربازان مااگر ازسربازان او بهتر نباشند کمتر هم نیستند. حال مابايد برای‌جنگی‌که بزودی درمیگیردآماده باشیم، ولی‌چون ازفاصله بعیدی آمده‌ایم بهتر استنبرد رابسه‌روز دیگرموکول کنیم، وبایدآنقدر بااحتیاط

۱- Sarain

وبانظم عمل کنیم که حتماً شاهدموفقیت‌را درآغوش بگیریم. پس همه‌دل قوی‌دارید و آنقدر ازخودشجاعت وجسارت نشان‌دهید که‌تمام‌دنیا بشماآفرین گویند. بیش‌ازین دیگرحرفی‌ندارم جزاینکه همگی‌برای روزمعهودآماده‌باشید.»

فصل شصت وهفتم

خطابیه علائو بـه مردان خود

چون علائو دانست‌که برکای باسپاهی باین‌عظمت آمده، اونیز رؤسای‌ارتشش را احضار وباآنها چنین آغازسخن نمود: «برادران، دوستان، و پسران من، میدانید که‌من همهٔ عمر شماراگرامی داشته وبهریك هرنوع کمك‌لازم را نموده‌ام. شما نیز درمقابل درجنگها معین ومددکار من‌بوده‌اید. درهرجنگی که‌شما بوده‌اید مـا بطور قطع فتح‌کرده‌ایم؛ واینك باهم‌آمده‌ایم که‌با این‌مرد بزرگ یعنی‌برکای بجنگیم.من میدانم که‌تعداد نفرات اواز تعداد نفرات‌ما فزونست ولی‌از حیث ارزش بپای‌نفرات مانمیرسند. من‌شك ندارم که‌ما آنهارا منهزم نموده مجبوربفرار خواهیم‌کرد. مـابه وسیله‌جاسوسانمان اطلاع‌یافته‌ایم که‌آنها مصاف‌بامارا بسه‌روزدیگر موکول‌نموده‌اند از این پیشامد خیلی خوشحالم زیراما بیشتر فرصت‌آمادگی خواهیم‌داشت موضوع مهم دیگری‌که باید خاطر نشان‌سازم اینست‌که مرگ درمیدان کارزاربمراتب بهتر از ننگ شکست وفراراست بنابراین هرکدام از شما باید طوری فداکاری کنیدکـه شرافتمان لکه‌دار نشود.»

بدین‌طریق بودکه‌هریك ازدوپادشاه بمردان خود خطاب نموده‌آنها راترغیب بجنگ‌نمودند.

فصل شصت و هشتم

جنگ بزرگ میان علائو و برکای

هنگامیکه روز جنگ سر رسید، علائو سپیده دم ازخواب برخاسته قشون خود را بیدار و آنرا باکمال نظم و ترتیب صف آرائی نمود بدین ترتیب که آنرا بهسی دسته ده هزار نفری تقسیم نموده و هرقسمتی را بسرداری ارجمند سپرد. پس از آن دستور پیشروی داد. در وسط راه بین دواردو، ارتشش را متوقف کرده منتظر دشمن گردید. (برکای) نیز بهمین ترتیب عمل کرده وسپاه خود رادر نیم میلی ارتش علائو متوقف نموددر آنجا ایست مختصری کرده بعدبجلو رفته تابفاصله خیلی کمی ازدشمن رسیدند جلگه ای که میدان کارزار قرارگرفت جلگه ای هموار وپهناور بودزیرا محل جنگ صدهاهزار مردجنگی بسرکردگی دوتا ازبزرگترین سرداران دنیاواقع شد پس ازچند لحظه که دوسپاه جلو یکدیگر بیحرکت ایستاده بودند صدای نقاره بلندشد و شروع جنگ را اعلام نمود. بلافاصله ازطرفین آنقدرتیر بطرف یکدیگر پرتاب شدکه رنگ آسمان تیره وتارگشت، عده زیادی آدم واسب بخاك وخون غلطیده شدند وقتیکه تیرها تمام شدنوبت بشمشیر وگرز کشید. چکاچاك شمشیرها وسر و صدای نظامیان چنان درفضا طنین اندازبودکه نهیب وغرش رعد آسمان بهزحمت شنیده میشد. زمین بزودی ازرنگ خون سرخ، وازاجساد مردگان پوشیده گشت. هردوپادشاه نشان دادند که شجاعند ومردان آنهانیز بآنها تأسی نمودند. نبرد باین طریق تاشامگاه ادامه یافت ولی برکای دیگر طاقت ادامه نیاورده فرار را بر قرار ترجیح داد. اما ارتش علائو او و سربازانش راتعقیب نمود هرکه را گیرمیاوردند بیرحمانه میکشتند. بفاصله کمی علائو بنفرات خود فرمان عقب گرد داد. نفرات بچادرهای خود آمده پس از زخمبندی و پرستاری مجروحان همگی بخواب راحت رفتند، صبح روز بعد اجساد مردگان را چه دوست چه دشمن بخاك سپردند وبعدبه محل اصلی خود برگشتند.

فصل شصت و نهم

توتامانگو ایلخان تاتارهای غرب

بایدبدانیم‌که درغرب، شاه تاتاری بـود بنام مونـگوتمور[۱] پس‌از او جانشینش تولوبوگا[۲] نام داشت‌که‌هنوز بمقام شوالیه‌گی‌نرسیده بود طولی نـکشید مرد مقتدری بنام توتامانـگو[۳] اورا بقتل رسانیده خود جانشین اوگشت و این قضیه بـکمك یـکی‌از دیـگـر پادشاهان تاتار بنام نوگـایی[۴] صورت‌گـرفت. بعد از مدت کمی (توتامانـگو) درگذشت وبجای او توکتای[۵] که مردی لایق ومحتاط بود بشاهی انتخاب گشت. در این‌اثنا دوپسر(تولوبوگا) بسن رشد رسیده‌وقابل حمل‌اسلحه شده بودندآنها مردمی بسیار دوراندیش و با تدبیر بودند. عده‌ای را به دور خود جمع کـرده با هم بنزد (توکتای) رفتند. آنقدر خضوع و خشوع نشان دادند که شاه ازآنها خوشش آمده خوش‌آمدگفت. بعد برادر ارشد بلند شده عرض‌کرد: «اعلیحضرتا، غرض ازشرفیابی ماآنکه شما بخوبی میدانید که ما پسران (تولوبوگا) هستیم یعنی شخصی‌که بدست (توتامانـگو) و(نوگایی) کشته ما راجع به(توتامانـگو) حرفی نداریم زیرا درگذشته است اما راجع به(نوگایی) تقاضا داریم دستورفرمائید اورا برای‌قتل پدرمان‌مجازات کنند. امیداست اعلیحضرت عدالت‌پرور باستدعای ما بذل‌توجه خواهند فرمود.»

فصل هفتادم

اقدام باحضار نوگایی به‌دربار

وقتیـکه (توکتای) بعرایض جوان گوش داد چون بحقیقت‌آن‌آگاه بودجواب داد: «ای جوان‌رعنامن بـکمال میل‌بتقاضای‌شما ترتیب اثرخواهم داد یعنی (نوگایی) رابدربار احضار وهرچه عدالت حـکم‌کند درباره اواجرا خواهم‌داشت» بعد دوایلچی

۱- Mongutemur ۲- Tololuga ۳- Totamangu
۴- Nogai ۵- Toctai

بنزد (نوگایی)فرستادازاو خواست بدربار وی‌آمده بدادخواستهای پسران(تولوبوگا) جواب بدهد. ولی (نوگایی) پوزخندی زده جـواب داد بهیچوجه بدربار (توکتای) نخواهدرفت. قاصدان پیغام توهین‌آمیز رابنزد شاه‌توکتای آوردند. وی‌ازشنیدن آن بسیار آشفته‌شد وگفت: «بخدا قسم‌یا نوگایی بدربارمن خواهدآمد و بدادخواهی‌این دوجوان جواب خواهدداد ویا من‌بطرف اورفته اورانابود خواهم‌کرد.» پس برای‌بار دوم دوقاصد دیگر بدربار (نوگایی) اعزام‌داشت. بمحض‌رسیدن، یکی‌از قاصدان‌گفت «شاها، (توکتای) برای باردوم از شما تقاضا دارد بدربار وی آمـده بشکایت پسران (تولوبوگا) جواب مقنع بدهید. اگرباز مانند دفعه قبل جواب منفی بدهید. به‌ناچار خود او باقشونش خواهد آمد واین‌امرهم برای شما وهم برای‌سرزمینهای شماضرر خواهدداشت. دیگربسته‌بنظرشماست‌که‌جوابی رضایتبخش بدهیدیاندهید.»(نوگایی) باحالی غضبناك جواب داد: «بروید باربابتان بگوئید من کـوچکترین ترسی از او نداشته وندارم وچنانچه سردعوا دارد من‌درمرز اراضی‌خود انتظار قدوم اوراخواهم داشت یعنی بدین‌ترتیب من‌باندازه نصف‌راه به‌پیشباز اوخواهم آمد» قاصدان بعجله نزدشاه خودبرگشتند وآنچه شنیده‌بودند بعرض رساندند. پس‌شاه رسولانی باطراف‌و اکناف کشور فرستاد بزودی قشون بزرگی بتعداد دویست هـزار نفر فـراهم نمود. (نوگایی)هم بتهیه‌جنگ‌وتجهیز نفرات‌نمود. وهرچندشاه مقتدری‌بود امانمیتوانست باندازه (توکتای) تجهیزقشون نماید.

فصل هفتاد ویکم

جنگ بین‌توکتای و نوگای

وقتیکه ارتش توکتای کاملا حاضرشد، بسرکردگی خود او بسمت‌اراضی‌دشمن حرکت کرد وبجلگه وسیعی رسید بنام‌نرقی[1] درآنجا اردوزد وبانتظاردشمن نشست

1- Nerghi

بهمراه اودوپسر (تولوبوگا) وسوارانشان نیز آمده بودند ازطرف دیگر نوگایی‌هم با یکصد وپنجاه هزار جوان شجاع کـه شاید از حیث دلیری ودلاوری از سربازان (توکتای) هم‌بهتر بودند، روانه مرزشد، و دو روز بعدازتوکتای بجلگه فوق رسیده درده‌میلی اردوی او اردو زد. شاه توکتای رؤسای قشونش‌را بخیمه‌خود خوانده بآنها گفت: «آقایان! ماآمده‌ایم‌که با (نوگای) وارتشش دست وپنجه نرم‌کنیم. زیرا وی از آمدن‌بدرگاه‌ما وجواب دادن بشکایات پسران (تولوبوگا) امتناع کرد. وچون حق و حقیقت باماست شك‌نیست‌که فتح نیزازآن ماخواهد بود. و چون‌شما همه‌را مردانی دلیر وپردل میدانم یقین دارم که درقلع وقمع دشمن نهایت‌کوشش را بعمل خواهید آورد.

(نوگای) نیز بنوبه‌خودبمضمون‌ذیل‌مردان خود راخطاب نموده گفت:«برادران ودوستان عزیز، شمامیدانید که ماتابحال در جنگهای بسیاری بفتح نایل آمده وسربازانی بمراتب دلاورتر ازسربازان (توکتای) رامغلوب نموده‌ایم، بنابراین‌ترس‌بخود راه‌ندهید وبدانید که‌حق بطرف مااست، زیرا (توکتای) مافوق من‌نبود که‌مرااحضار بدربارش نماید وبرای دیگران مرامحاکمه‌کند. درخاتمه ازشما تقاضا دارم دریـن جنگ بذل‌جهد نمائید تافتح نصیب ماگردد وبعداز این‌هم‌ما ووراث مارابیشترازین مورد تکریم واحترام قراردهید روزبعد همه‌چیز حاضر بود ومیتوانستند جنگ را شروع کنند. (توکتای) قشون خودرا ببیست قسمت‌ده هزارنفری و(نوگای) به‌پانزده دسته‌ده‌هزارنفری‌تقسیم‌نمود. بعداز نبردهای‌خونین‌قشون(توکتای) کاملاشکست‌خورد وفرارکرد، ومردان (نوگای) آنها را تعقیب‌کرده تلفات سنگینی بآنها وارد کردند. (توکتای) ودوپسر (تولوبوگا) نجات‌یافتند ولی‌در این‌جنگ درست‌شصت‌هزار نفراز دست‌دادند.

پایان‌کتاب سفرنامه مارکوپولو

بها: ۲۸ تومان

آگاهی بر اوضاع جغرافیائی وسیاسی و زبان و آداب وعادات و ادیان مردم نقاط دیگر جهان مورد اشتیاق فراوان و مطلوب همگان است و مطالعهٔ اینگونه کتابها که نوع بهتر و کاملتر آنها همان سفرنامه‌هاست چنان‌است‌که خواننده در شهر خود مقیم باشد و با دیدهٔ دل جهانی را بپای سیاحی جهانگرد بپیماید. سفرنامهٔ مارکوپولو کتابی است‌که با گذشت حدود هفت قرن هنوز مطالبی بسیارجالب و خواندنی دارد و ما را بزندگی مردم آسیای مرکزی و کشور وسیع چین وآداب و سنن مردم دیگر بلاد و امکنه‌ای که از ونیز درایتالیا تاپکن بر سر راه این سیاح معروف گسترده بوده است آشنا می‌سازد.

